

جلد دویم

از

کتاب شرف نامه

تالیف

شرف خان بن شمس الدین بدلیسی

که باعتماد اقل عباد

ولادیمیر ملقب ولیامینوف زرنوف



در محروسه

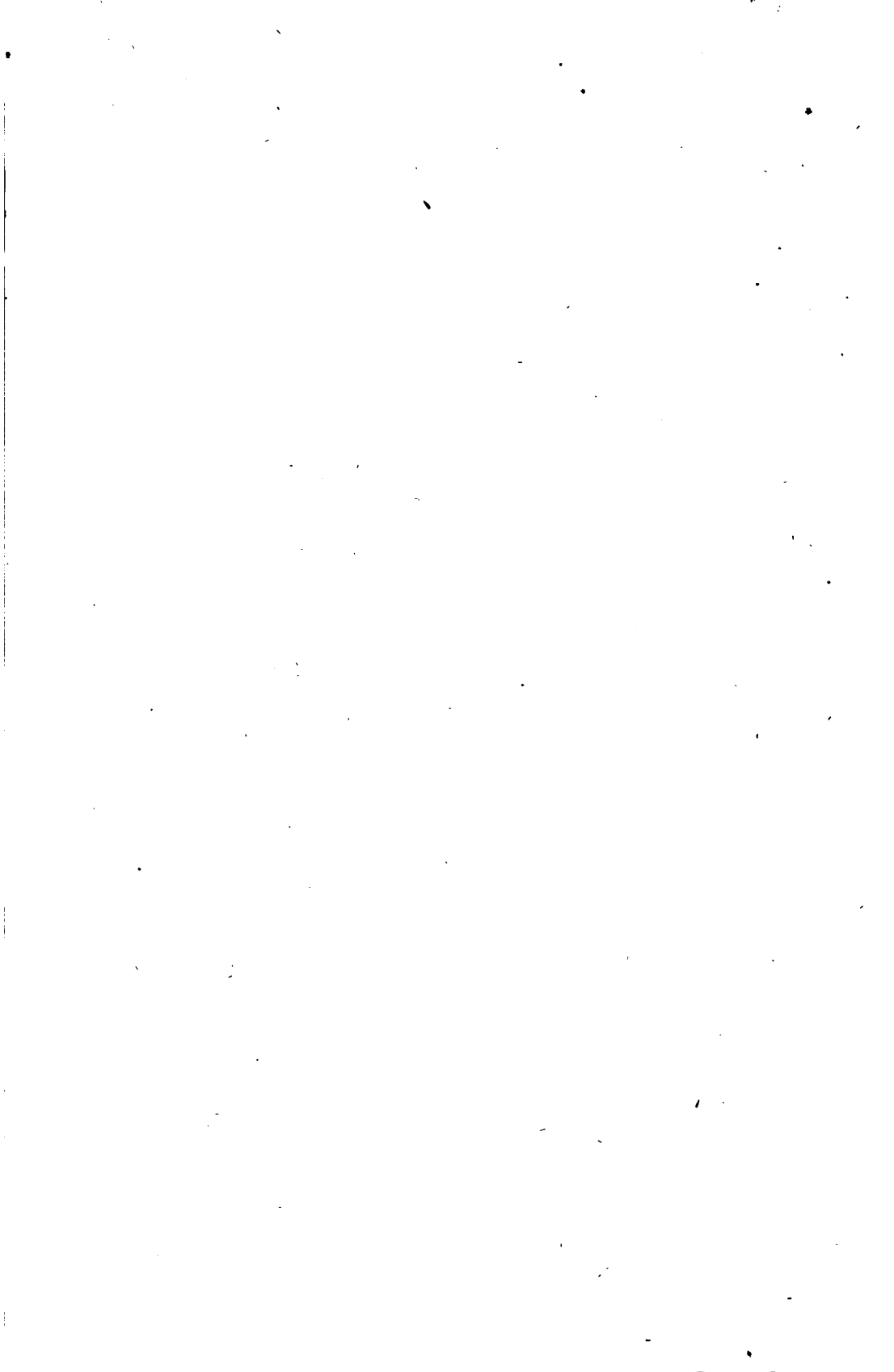
پطر بورغ

در دار الطباع اکادمیه امپراطوریه

سنه ۱۸۹۲ عیسوی

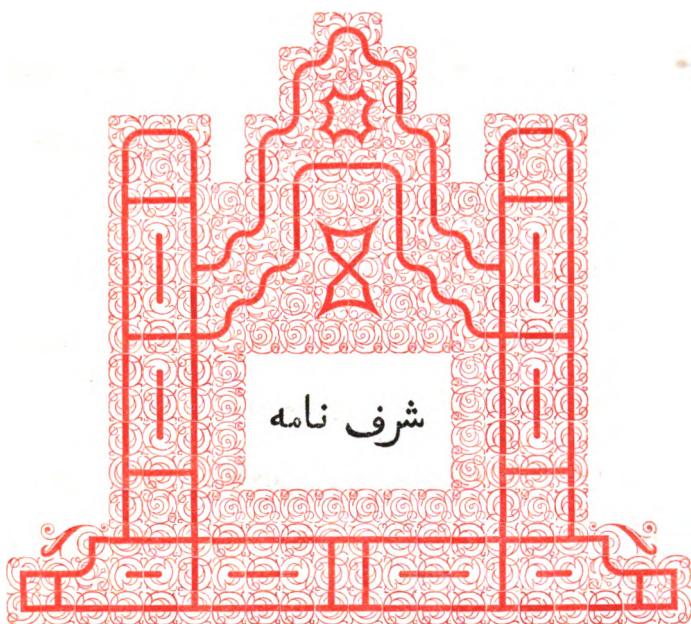
مطابق سنه ۱۲۷۸ هجری

مطبوع گردید





شرف نامه



بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمه در بیان احوال سلاطین حشمت آیین آل عثمان و پادشاهان
ایران و توران که معاصر ایشان بوده اند بر ضمائر مهر مآثر مالکان
ممالک عقل و بینایی و خواطر حقیقت مدار سألکان مسالک فضل و دانایی
در نقاب ارتباب مستور نخواهد بود که عادت مؤلفان و قاعده مورخان
چنانست که در تقدیم و تأخیر ذکر پادشاهان بر حسب زمان و ترتیب
مکانست دلیل قاطع و برهان ساطع بر صدق این کلام احوال فرغ

انتظام حضرت خواجه خیر الانام محمد مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام است که
 وجود فیض الجودش مقصود ایجاد عالم کن فکان بود مشرف بتشریف
 تاج با ابتهاج ولکن رسول الله و خاتم النبیین کشت نظم محمد کازل
 تا ابد هر چه هست * بآرایش نام لو نقش بست * واستشهاد دیگر
 بر توضیح این مقال وقوع سورۀ قل هو الله احد است که باجماع
 امت مدح ذانتست و در ذیل کلام ربانی و فرقان صدائی واقع شده
 پس اگر مطابق این مستشهدات ختم این رسالہ بیسامان بذکر
 سلاطین شوکت آیین آل عثمان شود عین صواب خواهد بود اگر چه جمعی
 از شہسواران مضار انشا و بلاغت و طایفہ از ماهران صنایع فصاحت
 و بیاعت که در ملک سخنوری صاحبقرانی نموده اند و بنیزہ خطی قلم
 اقلیم نکتہ دانی کشوده سوانح قضایای ایام دولت آن سلاطین معدلت
 آیین را در هر زمان و بھر زبان بنظم و نثر در احسن عبارات و لطف
 استعارات مؤلفات ساخته اند و مصنفات پرداختہ جزاھم الله تعالی خیر الجزاء
 اما چون فقیر حقیر مدت مدید و عهد بعید در سلك ملازمان این دودمان
 عالیشان و در جمع مخصوصان اعالی حضرت کیوان رفعت ملک صفوت
 کردون بسطت بہرلم صولت عطارد فطنت خاقان اکبر اعظم خدایگان
 عرصہ عالم مولی ملوک الروم و العرب و العجم مہر سپہر سلطنت و جہانبانی
 ماہ بارگاہ اہبت و کیتی ستانی دارای جهان آرای عدو بند کشور کشای
 سلطان البرین و البحرین خادم الحرمین الشریفین رباعی شاهی کہ زمانہ

تابع دولت اوست * آفاق کرفته سر بسر صولت اوست * بر اوج سپهر
نور ماه و خورشید * از قبه چتر آسمان رفت اوست * هادم قواعد اصنام
عامر مبانی اسلام مروج علوم الشریعه مؤید الملة المصطفویة مستجمع
الفضایل والکمالات مصنف الرسائل فی العبادات صاحب قران ونادر الزمان
المختص بکریه ان الله یأمر بالعدل والاحسان ابو المظفر سلطان
محمد خان خلد الله تعالی ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین برّه واحسانه
منخرط ومنسلک بود ذره وار در پرتو آفتاب فایض الانوار شان جولان
می نمود خواست که از تاریخ جلوس این خاندان رفیع المکان وسوانح
احوال سلاطین ایران وتوران که معاصر این دودمان بوده اند تا این زمان
فرخنده نشان بر سبیل اجمال وطریق استعجال اگر بخت مساعدت
... بر توالی سنه در خاتمه شرف نامه بیان کند وبوجب قضیه مرضیه
شکر المنعم واجب ثنای مواجب اکرام ودعای مواهب انعام فی الجملة
باتمام رساند بنا برین خاطر فاطر بترتیب وتهذیب وقابع اشتغال نمود
وضیر کثیر التقصیر در تالیف وترصیف بدایع آتش طبیعت وقادرا با وجود
جهود خود اشتغال فرمود اگر چه مناسب علو همت وملایم حدت طبیعت
آن بود که از حقایق علوم ودقایق معقول ومفهوم استکشافی اسرار واستطلاع
انوار استفسار نماید ومیدان امتحانرا با فرسان اتقان وایقان پیماید
الا ان ملکا ورایی لا یترکنی ورایی هذا وچون غزال مشکین خال قلم
در خیال این رقم نافه کشای شد وخامه عنبرین شمامه در مشام این مرام

عطر سای کشت بدین سان داد را از دل جنان در میان نهاد که
 خضر آیین چون از چشمه نوشین یعنی ظلمات دوات آب حیات بردارد
 واصل داستان و حکایت را در لباس ساده تر در نظر مردم دیده و در جلوه
 آرد که زلال اصل مقال و خیال سحر حلال بواسطه استعارات غریب
 و سبب تشبیهات و تشبیهات عجیب آشفته و تیره نشود امید بعنایت الهی
 مباهی است که تا از حروف معانی و ظروف مبانی بر عذار اخبار و رخسار
 آثار رقی باشد انوار اشراق این اوراق در مشارق آفاق چون شعاع آفتاب
 جهانتاب فروغ بخشد و چهره دلفریبش از چشم زخم هر بو الفضول امین
 باشد بمنه و کرمه گفتار در ذکر انساب جلیل القدر سلاطین آل عثمان
 و سبب آمدن ایشان بدیار روم از حدود ما وراء النهر و خراسان
 بر ضمیر منیر غواصان بحر تحقیق و خواطر فیض پذیر ملاحان قلم
 تدقیق پوشیده نماند که از مصنفات ارباب اخبار و مولفات اصحاب اخبار
 رحمهم الله تعالی چنان مستفاد میگردد که نسب عالی تبار این طبقه
 عالیشان بسططان عثمان غازی میرسد و جناب افاضع التکلیمین و املح
 المتاخرین قاضی احمد غفاری القزوبنی در نسخ جهان آرا سلطان
 عثمان را از اولاد اسراییل بن ساجوق عد میکند و باتفاق اکابر آفاق
 نسب عالی ایشان بسلسله سلاجقیه منتهی میشود و عامه علمای عالم
 و کافه فضلالی بنی آدم برین متفق اند که امروز که تاریخ هجری
 در روز چهارشنبه سالح شهر ذی الحجه سنه خمس و الفست تا تاریخ سنه تسع

و ثانیین و ستمبایه که سلطان عثمان غازی در قصبه قره حصار صاحبی خطبه بنام نامی خود خوانده سیصد و شانزده سال است که همای همایون بال دولت و طغرل بلند پرواز سلطنت درین خاندان والا نهمت قرار و استقرار گرفته یوسا فیوسا آنا فآنا عطمت وحشت این دودمان یزوال در ترقی و تزیاید است و امید چنانست که تا قیام قیامت زوال باین خاندان بهمثال نرسد ع یارب دعای خسته دلان مستجاب کن * و برین ترتیب سلسله نسب این طبقه کرامی بیافت بن نوح علیه السلام میرسد سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن سلطان اورخان بن سلطان عثمان غازی بن ارطغرل بن شاه سلیمان بن الب قیا بن قزل بوغا بن بای نیمور بن قتلغ بن طوغان بن قسون بن شافور بن بلغای بن بایستقر بن توقتمور بن بابسوق بن حدور بن باقی آقا بن کوك الب بن اغوز خان بن قرا خان و قرا خان بیکصد و چهل پنج بطن بیافت بن نوح علیه السلام میرسد عرض از تبیین این مقال و مقصود از توضیح این احوال آنکه سبب آمدن این دولتمندان از حدود ما وراء النهر و خراسان بدیاری روم آنست که در تاریخ سنه احدى عشر و ستمبایه که از تصادم لشکر قیامت اثر چنگیز خان انیاب افاعی هرج و مرج در ولایت ما وراء النهر و خراسان انکشای یافت و عموم مصایب

بهر دیار رسیده شمول نواب در هر گوشه اشاعت پذیرفت چنانچه صاحب
 کتاب حبیب السیر آورده که در شهر مرو که مسقط الراس اجداد
 این طبقه عالیه است بنوعی قتل عام نمودند که سید عزالدین نام شخصی
 با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو کردند از مردم
 نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمده دود حیرت
 از کانون سینه و دماغ سید و رفیقان بر آمده زبان بادای این رباعی
 خیام در دهان گردان ساخت رباعی ترکیب پیاله که در هم پیوست *
 بشکستن آن روا نمیدارد مست * چندین سرو پای نازنین از سر دست *
 از مهر که پیوست و بکین که شکست * و چنان روایت کرده اند که
 شهر بلخ بجاهه آبادان و معصوم بود که در نفس شهر و قراپا هزار و دو بیست
 جا نماز جمع میگذاردند و هزار و سیصد حمام راحت انجام در امکانه و مقام
 موجود بود مردمش ازین قیاس توان کرد متنفسی در آنجا زنده
 نگذاشت و تمام را بضر ب تیغ بیدریغ بر خاک یوار انداخت عزیز
 درین معنی گفته نظم همه بلخ را چون کف دست کرد * عمارات هالیش را
 پست کرد * در بلده خوارزم با وجود آنکه صد هزار مردم پیشه ور را جدا
 ساخته و زنان جوان و کودکان را با سیری بردند بقیه مردم را تقسیم نموده
 بقتل رسانیدند گویند که هر قاتل را بیست و چهار سر رسیده بود و عدد
 قاتلان از صد هزار متجاوز بوده و در شهر نیشابور دوازده روز شمار
 کشتگان نمودند سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار

در قلم آمد و شیخ عطار قدس سره در آنجا شربت شهادت چشید القسه چون در خراسان این نوع فترات قیامت نشان ظاهر شد شاه سلیمان بن قیا الب که در سلك امراء عظام و خوانین کرام سلطان محمد خوارزمشاه منتظم بود و از نیابت او بحفظ و حراست ماخان مرو قیام مینمود در آن فتور که تفرقه در میان امرا و لشکریان خوارزمشاه افتاد با موازی پنجاه هزار خانه وار از طوایف امم اترک بمقتضای ولولا أن کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم از مرو بجانب آذربایجان در حرکت آمده مرتبه بمرتبه تا احشامات خود را بدیار ارمن رسانید در شهر اخلاط که دار الملک ولایت ارمن است رحل اقامت انداخت و آن خطه فردوس مانند را مرکز رایات دولت و مقر آیات نصرت ساخت و بعد از چند وقت از آنجا بنیّت غزای کفار فجار بطرف البستان روانه شد در اثنای راه چون بساحل رود فرات رسید در هنگام تردد گذرانیدن احشامات خود از آب در حوالی قلعه جعبر من اعمال حلب غریق بحرمات شد و جسدش بسواحل افتاده او را در نواحی قلعه جعبر دفن کردند و او را چهار پسر بود ارطغرل و سنقور و کون و دوغدی و دوندار بواسطه اختلافی برادران که در رای توجه بطرفی از اطراف بیکدیگر متفق نکشتند تفرقه و نفاق در مابین احشامات و برادران افتاد ارطغرل با یک برادر و بعضی از متابعان خود بعزم غزای کفار غدار بجانب روم رفته نهضت فرمود و دو برادر دیگر باقوم و عشایر باراده و وطن اصلی از آنجا عودت نمود و در آن حین سلطان علاء الدین

کعباد (?) بن فرامرز... بن کیخسرو... بن قلیح ارسلان بن سلیمان بن قنلیش بن اسراییل بن ساجوق پادشاه روم بود چون در قونیه بروایتی در اماسیه بخدمت سلطان علاء الدین رسیدند اراده خود را معروض داشتند سلطان علاء الدین بجهت سکونت و استقرار ارطغرل و خیل وحشم او در سرحد کفار نکور باجک طومانج طاغی را محل قشلاق و بیلاق تعیین نموده مدتها ارطغرل و خیل وحشم او در سرحد کفار نکور باجک با کفار خاکسار غزا و جهاد میکرد و از جمله سرداران احشامات او یکی بوزاقلو بود که بکثرت اعوان و انصار و وفور ابهت و اقتدار از سایر عشایر و قبایل ممتاز بود و هفت پسر داشت یوره کیر و قسون و ورتق و قره عبسی و اوزار و کوندوز و قوش غور بواسطه او و اقوام او نیز از دیوان سلطانی چقر اوه نام محل جهت قشلاق مقرر داشتند اما پسر بزرگ او که یوره کیر است جوانی بود بصف سقاوت موصوفی و بسمت شجاعت معروف همه روزه از او آثار قابلیت و شهامت و علامت مروت و فتوت رشد و سداد بمنصه ظهور میرسید چنانچه بزور و غلبه ولایت ادنه و طرسوس و سیس و مسیس را از کفار خاکسار مستخلص گردانیده قلاع و محاصر و قصبات آنجا را بتصرف در آورده حکومت آن دیار بطریق اقطاع تملیکی بدو قرار گرفت و بعد از فوت یوره کیر پسرش رمضان قائم مقام پدر کشته از آن تاریخ آن ولایت در تصرف اولاد رمضان است و احوال ایشان بتفصیل بعد ازین در محل خود مذکور خواهد شد و بالفعل آنجماعت بحاکمان ادنه و رمضان اوغلی

اشتهار دارند خلاصه کلام آنکه چون ارطغرل در آن دیار رحل اقامت انداخت علی الدوام با کفار نجار غزا و جهاد میکرد تا آوازه شجاعت و مردانگی و صیت قابلیت و فرزاندگی او باطراف و اکنای عالم رسید و موازی چهار صد و چهل و چهار نفر از سرخیل احشامات و پیشوایان اقوام او در راه دین مبین و سنت سنیه سید المرسلین بجز شهادت فایز شدند و ارطغرل در شهرور سنه سبع و ثمانین و ستمایه بجوار رحمت الهی پیوسته سلطان عثمان پسرش بجای او سردار خیل و حشم کشت گفتار در بدو احوال سلطان عثمان غازی بعد از فوت پدرش شاه سلیمان (?) عم (?) خود صارویتی را بقونیه بملازمت سلطان علاء الدین فرستاده از او استدعا نمود که قصبه سوکو تچوک و طومانچ طاغی را که از کفار نکور گرفته اند بدستور سنجاق بسطان عثمان عنایت فرمایند سلطان علاء الدین التماس او را بجز اجابت مقرون داشته محال مذکوره را بسطان عثمان ارزانی داشته منشور ایالت باطبل و علم بنام نامی او نوشته ارسال نمود و مقدار چهار صد دست براق جبه خانه از تیر و ترکش و کمان و جوشن و جبه و هجان بطریق انعام و احسان مصحوب بالابان چاوش بدو ارسال داشت و در منشور ایالت که بنظر مسود اوراق رسیده که بعبارت فارسی نوشته بودند که عثمان بیک از جمله بهادران عصر و پهلوانان دهر است و نسبت حقوق سابقه با سلسله عالیه دارد همراه اجداد عظام ما آبا و اجداد او از توران بایران و از ایران باخلاط و آذربایجان آمده اند بنابر یکجهمتی

واخلاص و صفای طوبیت و اختصاص اورا بین الاقران به بلند پایه امارت ممتاز و سرافراز گردانیدیم ولایت از نبق و قره حصار را ضمیمه طومانج طاغی و سوکو توجوک نموده متصرفی شود و براق چهار صد نفر مرد از جبه خانه همایون بدو عنایت شده که بغازیان مجاهد قسمت نموده با بهادران جنگجو و دلاوران تیزخو بغزا و جهاد مبادرت نماید و در تاریخ ثمان و ثمانین و ستمایه سلطان عثمان در حکومت استقلال تمام یافته سنجاق خطه ... نیز نامزد او شد و بقیه احوال آنحضرت و اولاد و احفاد اجماد بزرگوارش بموجب قراری که در دیباجه و خاتمه ایراد نموده بر توالی سنه نوشته خواهد شد بعون الله تعالی فی سنه تسع و ثمانین و ستمایه درین سال فرخ فال که مبداء جلوس سعادت مأنوس این خاندان پیزوال است سلطان عثمان غازی قلعه بلجک و قلعه یار حصار و قلعه ابنه کول و یوند حصار و قلعه بنکی شهر را بقوت بازوی کامکار و ضرب شمشیر صاعقه کردار مفتوح گردانید و بعد از آن بجانب قلعه و بلده قره حصار صاحبی نهضت نموده قهرا و قسرا از کفار تکور مستخلص ساخت و در روز جمعه از جمعات فقیه طورسون نام شخصی از طایفه ترکمان خطبه بنام نامی سلطان عثمان خواننده رؤس منابر و وجوه دنانیر از القاب همایونش زینت پذیرفت و هم در اواخر این سال سلطان عثمان دختر دده بالی نام شخصی که از مشایخ کبار آن عصر بود بآیین شرع نبوی و قوانین ملت مصطفوی بعقد نکاح در آورد و از اتفاقات حسنه حاکم

یار حصار نیلوفر نام دختر خود را به تکور حاکم بلجک داده بود در اثنای زفای قلعه بلجک را سلطان فتح کرده حاکم آنجا را با تابعان بقتل آورده نیلوفر خاتون را با اسباب و جهاز اسیر کرده بفرزند سعادتمند و ولد ارچندش سلطان اورخان داد فی سنه تسعین و ستمایه در پنجم شهر ربیع الاول این سال ارغون خان بن تکور اغلن (?) بن ابقای خان بن هلاکوخان بن تولیخان بن چنکیزخان که پادشاه ایران بود در قراباغ اران وفات یافت و یکی از فضلا در تاریخ وی گفته قطعه رفته زهجرت نبوی ششصد ونود * در پنجم ربیع نخستین زنو بهار * اندر مقام باغچه ازغون بوقت چاشت * کرد از جهان کناره بتقدیر کردگار * و در ماه رجب همین سال برادرش کیخاتو که در ولایت روم حاکم بود چون قضیه برادر مسومع او شد باستدعای امرا فی الحال بر جناح استعجال متوجه آذربایجان کردید و بعضی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و زمره از سرکراهِت و ضرورت پای در دایره متابعتش نهادند و بعضی از امرای بزرگرا چوب سیاست زده مناصب ایشانرا بدبکران بخشید و مبشران باطرائی و لایات فرستاده خلایق را بعدل و احسان و رفع ظلم و عدوان بشارت داد مقارن این حال از جانب روم اخبار ناملایم شنیده راه و رسم نیابت بسنکتور نویان تفویض نموده بجانب روم نهضت فرمود و در غیبت او بعضی از امرا و شهزادهگان خیال خلای کرده روی بترتیب اسباب فتنه و فساد آوردند فی سنه احدی و تسعین و ستمایه کیخاتو که

در سال گذشته بجانب روم رفته بود و در اوایل همن سال مظفر و منصور از آن سفر باز آمده بتجدید پرتو التفات بر سرانجام مهام سلطنت انداخت برخلاف تصور جمعی را که اندیشه مخالفت داشتند بانواع مراسم و عوطف بناواخت و منصب امیر الامرای باقبوقا بهادر داده زمام امور وزارت در کف کفایت خواجه صدر الدین احمد خالدی که در اصل از قاضی زادگان ولایت زنجان بوده نهاده او را ملقب بصدر جهان گردانید و برادر دیگرش که خواجه قطب الدین احمد بود قاضی القضاة و تولیت موقوفات ممالک محروسه بدو ارزانی داشت کیکخاتو خان باتفاق مورخان سخی ترین اولاد هلاکوخان بود چنانچه در اندک زمانی تمامی خزاین آبا و اخوان خود را بر شهزادهگان و خوانین و امرا تقسیم فرمود و چون نظرش بر جواهر که سلاطین سابق آنها را مانند کوهی در کتجینه سینه محفوظ میداشتند... تمامت آنها را بعرمها و بنات بخشیدی و کفتی امثال این امتعه نفیسه لایق بحال این جماعتست که خود را بدان بیارایند و الا چه در خزانه محبوس داشتن و چه در قعر دریا وصیم کان گذاشتن و مال حالش از سنوات آیند معلوم خواهد شد فی سنه اثنی و تسعین و ستمایه درین سال صدر جهان وزیر کیکخاتو خان دست امرا و نویینان را در امور ملک و مال کوتاه گردانید ویی استصواب ایشان مهام مملکت و مصالح سپاهی و رعیت را بفیصل میرسانید بنابر آن حسن و طایبجو که از جمله امرای بزرگ کیکخاتو بودند جمعی از معارف تبریز را بر آن داشتند که

بعض کيخاتو برسانند که صدر جهان اموال جهات را بمقتضای رای خود بمصارف می‌رساند و بدین جهت مصالحت لشکر و یراق سفر و اردو مهمل و مختل میماند کيخاتو آن شنوده ناستوده ناشنوده انکاشت و بتازکی یرلیغ هابیون بنفاد پیوست که از کنار آب آمویه تا حدود مصر بنظر بصیرت و کف کفایت صدر جهان گذاشت و زمام اختیار جماعت دشمنانرا بقبضه اقتدار او داد صدر جهان زمین خدمت بوسیله و از مجلس بیرون آمده بندهای کران بر پای آنجماعت نهاد و بعد از روزی چند که اعدارا متنبه ساخت عفو و مرحمت شعار خود کرده از سر جرایم ایشان در گذشت فی سنه ثلث و تسعین و ستمایه درین سال چون بواسطه اصراف کيخاتو خان در انعام اشراق و اعیان و کثرت احسان و اتلافی صدر جهان از جنس درم و دینار در خزینه چیزی نماند کيخاتو بدستور در اسراف خرج و بذل طریق اعتدال مرعی نمیداشت صدر جهان از اخراجات ضروری در مانده و عاجز شده از هرکس در آن وادی چاره میخواست و هرگونه نقشی بر ضمیر می نکاشت در آن اثنا عز الدین مظفر بن محمد بن عمید که عیلمدار شریب بود بعض صدر جهان رسانید که مصالحت وقت در آنست که بدستور ولایت خطای و مملکت قان جاو در ممالک محروسه خانی بعض زر و نقره روان سازیم و من بعد بیع و شرا بدان جاو نمایند تا جنس سیم و زر بتمام واصل خزینه عامره شود و پادشاه را دستکاهی قوی پیدا شده هیچ آفریده در زیان نبفتد بنا بر آنکه در آن زمان صدر جهان را زیاده

از پانصد تومان قرض بیوجه بهم رسیده بود و هر لحظه خرجی دیگر روی
مینمود سخن عز الدین مظفر مرضی طبع او کشته بسع قبول راه داد
و باتفاق پولاد چنکسانک که ایلیچی قان بود این خیال محال را بعرض
کیخاتوخان رسانید و پادشاه حکم نمود که بعد ازین در ممالک محروسه
بزر و نقره سودا و معامله نکنند و رقم نسخ بر نسخ ثیاب اقمشه زربفت
کشیدند مگر جهت سرکلر پادشاه و همچنان زرکران و زرکشان و زردوزان
ذکر بحرفه خود مشغولی نمایند و در هر شهر او از بلاد آذربایجان و عراق
عرب و عجم و فارس و خوزستان و دیاربکر و عربستان و خراسان و روم
جاو خانها بنیاد نهند و عمال جهت تمشیت آن کار تعیین نمودند در هر بلده
و شهر مبلغی کلی در مؤنت بنای جاو خانه مصروف شد و این جاو کاغذ پاره
مربع مستطیل بود که چند کلمه بخط خطایی بر آن نوشته و بر هر دو طرف
آن کلمه صِبَّه لا اله الا الله محمد رسول الله و لفظ ایرنجی دورجی که
خاقان خطای بآن عبارت پادشاه را ملقب گردانیده بود مثبت ساخته
و دایره در میان کاغذ کشید بودند و وزنش از نیمدرم تا ده درم و ابضا
سطر چند بر آن کاغذ مسطور بود مضمون آنکه بتاریخ ثلث و تسعین
و ستایه پادشاه جهان این جاو مبارک را در ممالک روان گردانید تغییر
و تبدیل کنند با زن و فرزند و پیوند خویش بیاسا خواهد رسید از اشتهار
این حکایت مردم در بحر تفکر و حیرت افتاده بعضی از شعرا جهت میلان
خاطر پادشاه و صدر جهان درین باب ایات گفتند يك بيت از آنجمله

مثبت شده نظم جاو اگر در جهان روان باشد * رونق ملك جاودان
باشد * محصل کلام که در ماه ذی القعدة سنه مزبور جاو در تبریز روان
کشت بازاریان دو سه روزی بحسب ضرورت به بیع و شرا اشتغال
نمودند بعد از آن طایفه از تبریزیان از مشاهده این زیان بی تحمل
کشته روی بسفر آوردند و زمره اگرچه از وهم ابواب دکاکین باز میکردند
اما اقمشه و امتعه و اغذیه و اشربه را پنهان میساختند بنابراین در روز جمعه
عوام الناس زبان بفریاد و فغان کشاده و عز الدین مظفر لعنت کردند
و زنود و اوباش قاصد جان آن شریر کشته بروایتی او را باسفل سافلین
فرستادند امرا و نوینان با اتفاق صدر جهان بعرض پادشاه رسانیدند که
وضع جاو مستلزم خرابی ولایت و تفرقگی رعایا و مستوجب فقدان حاصل
تمغاست اگر چند روز دیگر این بدعت برقرار ماند اختلال تمام
بر احوال ملك و مال راه یابد کیخاتو خان چون این سخنان شنید
بابطال جاو حکم فرمود و مردمی که جلای وطن نموده بودند بتبریز
باز آمده آبادانی آن بلده بحالت اصلی معاودت نمود و هم درین سال
ملك قاهر قدار(?) را که از فروع سلاطین آل ایوبست مصریان بحکومت
مصر نصب کردند او وکیل ملك اشرف بود در ایام حکومت خود را
نایب ملك ناصر بن سیف الدین قلاون می نمود تا آنکه کتبوقا او را
در اواخر سنه مزبوره بقتل رسانید فی سنه اربع و تسعین و ستمایه
در اوایل این سال بایدو خان بن طراغای بن هلاکو خان بن تولی خان

بن چنگیزخان بر کبختوخان خروج کرده اورا بقتل آورده بجای او بر تخت سلطنت جلوس نمود وبعد از انقضای مدت هشت ماه غازان خان بن ارغون خان باتفاق امیر حاجی نوروز برو خروج کرده اورا بقتل رسانید بر سریر پادشاهی موروثی متمکن شد و در ماه شعبان همین سال از میامن توفیقات الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی غازان بترغیب حاجی نوروز در حضور شیخ ابراهیم حوی بمقام فیروزکوه با هشتاد هزار مرد از اکابر و صنادید مغول بشرف اسلام مشرف شده بصحت عقیده فایز کشت و زبان که مدة العسر از معلم فابواه یهودانه و بنصرانه تلقین ان الله ثالث ثلاثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله کویا شد و مضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین را تصدیق نموده بادای کلمه طیبیه توحید رطب اللسان کشت و در سلك سعادتندان کنتم خیر اُمة اُخرجت للناس انتظام پذیرفت و اسم شریف اورا بسلطان محمود خان مسی ساخته برادرش اولجاپتورا / بسلطان محمد ملقب کردانیدند و وضع تاریخ خانی از آن روز نهادند

فی سنه خمس و تسعین و ستایه در غره محرم این سال سلطان محمود خان غازان که هنوز بیست روز از ایام حکومتش منقضی نشده بود جهت تبیین و تفأل آل تمغاها را که مربع بود بشکل مستدیر که افضل اشکال است تغییر فرمود و در میان آن سکه لا اله الا الله و محمد رسول الله نقش نمود و لشارت کرد که بر سر مکاتیب و امثله کلمه الله اعلى قلبی کردانند

ومناشير ادرارات وسورغالات اهل اسلام را در جميع ممالك بامضاء همايون مقرون دانند ومنصب امير الامراي ونيابت وياساميشي سپاه بهرام صولت را بحاجي نوروز بيك تفويض نموده صدر جهان اعني خواجه صدر الدين احمد زنجاني را بتعهد امر وزارت تعيين فرمود في سنه ست وتسعين وستمايه درين سال امير حاجي نوروز بدوستي سلطان مصر متهم كشته در خراسان بحكم غازان شربت شهادت چشيد وهم درين سال ملك سيف الدين متوجه مصر شده حسام الدين لاجين بكدرمير كه غلام مملوك ملك اشرف صلاح الدين خليل بن سيف الدين (بود) اورا بگشت وازين واسطه متهم كشته با چهار غلام ديكر بدمشق كريخت (?) في سنه سبع وتسعين وستمايه درين سال سلطان محمود غازان در دار السلطنه تبريز طرح جامع ومدرسه وسائر بقاع خيبر در اطراف قبه مقبره خود انداخت والحق آن قبه ايست كه در زير كنبد فيروزه فلك طاق افتاده چنانچه پنجاه و پنج ذرع معاري قطر آن و پنجاه و پنج ذرع ارتفاع ودوازده ذرع عرض ديوار است بغير از طاق قبه ودر اكثر تواريخ مسطور است كه در عرض پنج سال باتمام رسيد وخواجه عاليشاه وزير ختلاي در تبريز جامعي ساخته كه طاق پيشگاه آن هشتاد ذراع ارتفاع داشته اما قراري نكرفته بعد از دو سال افتاد وقبه غازاني نيز از سمت الراس مقدار بيست و سي ذراع در طول و سه ذراع در عرض شكافته چنانچه آفتاب وستاره كان پيدا مي شد اما نيفتاد وقاضي محمد قاضي مسافر تبريزي كه از نيابت

شاه طهماسب والی تبریز و ضابط اوقافی غازانی بود شکافی قبه را مرمت نمود
فی سنه ثمان و تسعین و ستیابیه در اوایل ابن سال لاجین حسام الدین
در مصر وفات یافته پسرش ملک منصور بر تخت سلطنت جلوس نمود و ملک
عادل را بدست آورده در سر لعبت شطرنج بازی با هفت غلام بقتل
رسانید (?) فی سنه تسع و تسعین و ستیابیه در اوایل همین سال ملک ناصر بن
ملک منصور که والی دمشق (?) بود در حوالی حصص و حما با سلطان محمود خان
غازان مصافی داده شکست خورد و سلطان محمود غازان بتبریز عودت کرده
در روز سه شنبه بیست و دوم رجب امر نمود که صدر جهان را شربت
شهادت چشانیدند بنای فضایل و معانی را خراب ساخته سرچشمه جود
و احسانرا سرآب کردانیدند و بعد از آن هم در آن چند روز رتبت
نیابت و امور جهانبنایی و منصب وزارت و صاحب دیوانی بحسن درایت
و بمن کفایت خواجه رشید الحق والدنیا والدین که در اقسام علوم عقلی
و نقلی سیبا در فن حکمت و طبابت سرآمد حکمای زمانه بود و خواجه
سعد الدین ساوجی که در فن استیفا و سیاق بد بیضا داشت تفویض
کشت و بسعی آن دو وزیر صایب تدبیر روشن ضمیر جهان کهن سال
جوانی از سر گرفت و مطالب و مآرب اقارب باجابت قران یافته سلك
احوال اهل فضل و انضال ست نظام پذیرفت اما هم در آن اوقات
بسبب اصابت عین الکمال قران نحسین در برج سرطان که طالع
عالمست اتفاق افتاده رشحات سبحان عنایت الهی چند گاه انقطاع یافت

چنانچه در آب دجله و بیحون و نیل تفاوت فاحش ظاهر گشته شرار قحط و غلا کانون سینه و کاغ دماغ پیر و برنارا برافروخت فی سنه سبعه‌بایه در اواسط جهادی الاخر این سال تولد امیر مبارز الدین محمد بن امیر مظفر الدین محمد بن امیر مظفر(?) بن امیر غیاث الدین سجاوندی اتفاق افتاد آبا و اجداد ایشان از اعرابست که در زمان فتح خراسان بالشکر اسلام آمده در قریه سجاوند خوانی من اعمال خراسان توطن اختیار کرده در فترات لشکر چنکیزخان امیر غیاث الدین از آنجا بدار العبادۀ یزد نقل کرده در زمان ارغون خان منصب بساولی یافت(?) و پسرش امیر مظفر در زمان غازان منصب امارت هزاره دادند صاحب طبل و علم کشت و امیر مبارز الدین محمد در ضعف دولت مغول بنیاد اساس سلطنت نهاده یوما فیوما درجه طالعش ارتفاع گرفت تا آنکه بدفع اخی جق نایب جانی بیک بتبریز آمده در کرمروند او را شکست داده بفارس عودت کرده کرمان را نیز مسخر کردانیده داخل مملکت یزد و عراق کردانید و در آذربایجان خطبه بنام خود خوانده چون او مرد قهار و جبار بود در امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ مینمود چنانچه ظرفای عصر از او محتسب تعبیر کرده اند خواهه حافظ از آن کنایه میکوبد عَ بِيَانِكْ چَنَكْ مَخُورِ مِيْ كِه مَحْتَسَب نِيْز اسْت * و این طبقه را مورخان سلاطین آل مظفر گفته اند هفت نفر از آل مظفر برتبه حکومت رسیده اند چنانچه در ضمن حکایت سنوات آینده بوضوح خواهد پیوست

فی سنه احدى وسبعماية درین سال غازان خان بار دیگر علم ظفر پیکر
افراخته متوجه استخلاص بلاد شام شد و بعد از وصول بظاهر حلب
چنان معلوم شد که سلطان مصر درین سال از مقر عز خود حرکت
نخواهد نمود بنابراین سلطان باستصواب امرا از آنجا مراجعت فرمود
فی سنه اثنی وسبعماية در بهار این سال غازان خان قاضی نصیر الدین
تبریزی وقاضی قطب (?) الدین موصلی را برسم رسالت نزد ملک ناصر
بمصر فرستاده زیده پیغام آنکه اگر در آن دیار خطبه وسکه بنام نامی ما
نمایند و هر سال خراجی قبول فرمایند ولایت مصر از تعرض لشکر قیامت
اثز ما این باشد والا بصریان آن رسد که بمنوطنان بلاد خوارزمشاهیان
از لشکر چنکیزیان رسید بعد از وصول ایلیچیان بمصر ملک ناصر فرمود
که جواب این سخنانرا معتقدان ما نزد غازان خان خواهند برد وقاضیانرا
انعام فراوان داده رخصت انصرافی ارزانی داشت و چون ایشان بخدمت
غازان خان رسیدند آنچه دیده وشنیده بودند معروض گردانیدند
فی سنه ثلاث وسبعماية در روز یکشنبه یانزدهم شهر شوال این سال
غازان خان در فشکلدره (?) قزوین رخت هستی بجهان نیستی کشید
نظم بسال هفتصد و سه هجرت از ماه شوال * بروز یانزدهم وقت عصر
یکشنبه * شد از نواحی قزوین شه جهان غازان * بسوی خلد که باد
آنجهان ازینش به * نه سال و هفت ماه سلطنت کرده سی و سه سال
عمر یافت نعش اورا به تبریز آورده در کنبدی که برای مدفن خود

بنا کرده بود بخاک سپردند و سلطان محمد خربنده که آخر بخدای بنده تبدیل یافته بجای برادرش بر تخت سلطنت ایران در سن بیست و سه سالگی جلوس نمود و منصب وزارت را بدستور زمان برادرش بخواجه رشید وخواجه سعد الدین تفویض کرد ووجه تسبیح خربنده آنست که بعد از فوت پدرش از بیم غازان خان (?) در نواحی شیراز و کرمان مدتی با خربندکان و مکاریان در هرمز و آنحدود بسر میبرد بدین واسطه مردمان او را ملقب بخربنده کردند فی سنه اربع و سبعه مائه و درین سال حق تعالی در پای دشت طارم سلطان محمد خدا بنده را پسری کرامت فرمود موسوم بسطان ابو سعید شد فی سنه خمس و سبعه مائه در اوایل این سال سلطان محمد خدا بنده در النک قفقور شهر و حصار طرح انداخته موسوم بسطانیه کردانید و در باب متانت حصار و قلعه و زیب و زینت بلده اهتمام کرده چون باتمام رسید دار الملک ساخت فی سنه ست و سبعه مائه درین سال سلطان محمد خدا بنده بعزم تسخیر کیلان یورش کرده امیر قتلغشاه که امیر الامراء او بود در آن معرکه کشته کشته امیر چوبان بعد از آن در امور سلطنت استقلال پیدا کرد فی سنه سبع و سبعه مائه در اوایل این سال سلطان عثمان غازی را فتح ناحیه مرمره و قلعه کستل و قلعه کته و قلعه لفکه و اغچه حصار و قوج حصار در ولایت میسر شد و حاکم از نبق کس بنزد حاکم قسطنطنیه فرستاده از سلطان عثمان اظهار شکایت کرده جهت دفع او امداد و استعانت طلب داشت او نیز لشکر فراوان

بعد حاکم از نایق فرستاده در وقت عبور عسکر از دریاچه که مشهور است بدل و تخمیناً چهار هزار ذراع شرعی بوده باشد سلطان عثمان واقف گشته جمعی از دلیران اسلام بدفع ایشان مامور گردانیده اکثر آن کافران در هنگام عبور در کشتی طعمه شمشیر غازیان گشتند و هم درین سال سلطان محمد خدا بنده باراده قشلاق متوجه دار السلام بغداد شده در میانه... صدر جهان بخاری حنفی که عازم زیارت حج بود وخواجه عبد الملك شافعی اقصى القضاة مالك سلطانی مباحثه مذهب افتاده تقبیح بکدیگر کردند و سلطان مذهب حضرت امام شافعی رضی الله عنه اختیار کرد آخر بسعی شیخ جمال الدین حسن بن سدید الدین یوسف مطهر علی مذهب امامیه قبول کرد احکام و فرامین بمالك محروسه فرستاد که در خطبه و سکه اسامی سامی ایه اثنی عشر را مذکور و منقوش گردانند و کتاب منهاج الکرامه را شیخ جمال الدین بنام سلطان تالیف نمود فی سنه ثمان و سبعایه درین سال قلعه... و قلعه لبلوجی و قلعه کیوه و قلعه طرقلی یکجه سی و قلعه نکور بیکاری بتسخیر اولیای دولت سلطان عثمان غازی در آمد و هم درین سال در مصر سالار که نایب السلطنه سلاطین آنجا بود با جمعی اتفاق کرده قصد ملک ناصر بن ملک منصور کرد ملک ناصر از کید ایشان واقف گشته بقلعه کربک رفت و سالار جشنگیر را بسطنت نصب کرده ملقب بملك مظفر ساختند فی سنه تسع و سبعایه درین سال امرای مصر بر ملک مظفر جشنگیر خروم کرده اورا

از سلطنت خلع گردانیده ملك ناصر را از قلعه كرك آورده بر تخت سلطنت نشانند و هم درین سال سلطان محمد خدابنده حكومت ولایت ابرقوه و ضبط راههای خراسان و لرستانرا علاوه منصب امیر مظفر الدین محمد که در بورش کیلان ازو آثار مردانگی و جلالت مشاهده نموده بود گردانید فی سنه عشر و سبعمایه درین سال سلطان ابو سعید را امراض مختلفه از آبله و غیر آن طاری شده که پدر و ارکان دولت از حیاتش قطع امید کردند آخر حق سبحانه و تعالی شفای عاجل بخشیده خیرات و صدقات بسیار نمودند در هفدهم رمضان این سال مولانا قطب الدین محمود بن مولانا مسعود بن مولانا مصاح الدین که قدوه علما و زبده فضاء زمان سلطان محمد بود در دار السلطنه تبریز انتقال بعالم آخرت نمود شرح اصول ابن حاجب و شرح حکمت اشراق و شرح مفتاح از جمله مصنفات آنجنابست فی سنه احدی عشر و سبعمایه درین سال سلطان محمد خدابنده خواجه سعد الدین محمد ساوجی را که وزیر بود بقتل آورده حد الله مستوفی قزوینی در تاریخ وی گوید نظم رفته از تاریخ هجری سال ذال ویا الف * عشر اول شنبه از شوال کشته منصور * در محول شد بفرمان خداوند جهان * بدر عمر خواجه سعد الدین محمد متخسف * خواجه علیشاه ختائی را بجای او بوزارت منصوب فرمودند که بخواجه رشید در امور وزارت شریک باشند در اواخر همین سال سلطان متوجه بغداد شد فی سنه اثنی عشر و سبعمایه درین سال حاکم دمشق فرا سنقر

وصاحب حلب جمال الدین افرم که از اعظم امراء مصر وشام بودند از سیاست ملك ناصر توهم نموده با پانصد سوار جرار بخدمت سلطان محمد خدابنده شتافتند و در حدود سلطانیه بتقبیل بساط جلالت مناط سرفراز کشته باصنافی انعام ونوازش اختصاص یافتند و سلطان محمد بسبب ترغیب و تحریض ایشان عزیمت تسخیر بلاد شام را که در خاطر داشت تجدید فرموده علم نهضت بدانجا برافراشت در بیست و چهارم ماه رمضان این سال بصلاح معاودت نمود فی سنه ثلث عشر و سبعمائه در اوایل این سال سلطان عثمان غازی لویناش حصاری وقلعه... واینه کولی وقلعه اطرنوس مسخر ساخت وهم درین سال سلطان محمد خدابنده ایالت خراسانرا بپسر عالی کهر سلطان ابو سعید خان داد ولورا بدان جانب روان کردانید وامیر سونج را باتابکی شهزاده تعیین کرده جمعی کثیر از ابنای امرای عظام هم سن او ملازم شهزاده کردانید ودر ثالث شهر ذی القعدة این سال امیر مظفر الدین محمد وفات یافت اورا در خطه میبد در مدرسه که از مستحدثات او بود دفن کردند فی سنه اربع عشر و سبعمائه درین سال در میانه کبک خان وشهزاده بیسور که از اولاد واحضاد چقنای خان بودند وبسلطنت ما وراء النهر قیام واقدام مینمودند غبار نثار مرتفع کشت ویسور صلاح در آن دید که از آب آمویه گذشته در منتزهات بلاد خراسان ساکن گردد بنابراین یکی از مخصوصان خود را با تحف و تنسوقات فراوان بدرگاه سلطان محمد

خدا بنده فرستاد و داعیه که نموده بود پیغام داد سلطان محمد ایچی اورا
 بعواطف یحیی بنواخت و جهت (بیسور) تبرکات لایقه ارسال نموده اورا محبّر
 ساخت که در هر موضع که خواهد از آن ولایات نوطن سازد بیسور
 بیادغیس و هرات شتافته در صحرای قادس علم اقامت مرتفع کردانید
 فی سنه خمس عشر و سبعمایه درین سال خروج طوغای تیمور بن سوری بن
 بابا بهادر بن ابوبکا بن امکان بن توری بهادر بن جوجی فشار(?) برادر
 چنکیزخان در استرآباد واقع شد و فشار(?) در زمان سلطان محمد خوارزمشاه
 باموازی ده هزار خانه وار از الوسات واحشامات بایران زمین آمده
 بود سلطان محمد اورا بقتل آورده عشایر و قبایل و اولاد و اسباط او
 در نوای جرجان اوقات میگذرانیدند فی سنه ست عشر و سبعمایه در شب
 عید فطر همین سال سلطان محمد خدا بنده ازین جهان فانی بعالم جاودانی
 انتقال کرد و حمد الله مستوفی در تاریخ سلطان میکوید نظم از هفتصد
 و شانزده چو نه ماه گذشت * از گاه و کلاه سروری شاه گذشت *
 بگذشت و جهان بیوفارا بگذشت * آگاه زکار خویش ناگاه گذشت *
 ایام سلطنتش دوازده سال و نه ماه بود و مدت حیاتش سی و سه سال
 در بلده سلطانیه در کنبدی که از مسجده تاتش بود مدفون کردند و از جمله
 آثار آن پادشاه جم اقتدار یکی بنای بلك و قلعه سلطانیه است و آن شهر را
 مربع وضع نموده طول هر دیوار از ارکانش پانصد ذراع است يك دروازه
 و شانزده برج دارد و بالفعل خراب کشته بغیر از اثر دیوار آثاری نمانده

فی سنه سبع عشر وسبعمائه باتفاق جمهور در غره شهر صفر این سال سلطان ابو سعید خان بن سلطان محمد خدا بنده در قرق سلطانیه در سن دوازده سالگی بر تخت سلطنت ایران جلوس نمود وزمام مهم امور مملکت را در کف کفایت امیر چوبان سلدوز نهاد وخواجه رشید وخواجه علیشاه را بدستور زمان پدر منصب وزارت داد فی سنه ثمان عشر وسبعمائه در روز هفدهم جادی الاول این سال ابو سعید خان خواجه رشید الدین محمد وزیر را در حدود ابهر عراق بقتل آورده مولانا جمال الدین عتیقی (?) در تاریخ وی گوید نظم رشید دولت ودین چون رحیل کرد بعقبا * نوشت منشی تقدیر او که طاب ثراه * وهم درین سال امیر مبارز الدین محمد بن امیر مظفر را سلطان ابو سعید تربیت کرده حکومت دار العبادۀ یزد را بدو عنایت فرمود فی سنه تسع عشر وسبعمائه درین سال بعضی از امرای ابو سعید باتفاق قورمشی بر سر امیر الامرای با امیر چوبان در مقام عداوت وخصومت در آمده کار بجادله و محاربه رسیده آغاز جنگ وجدال کردند سلطان ابو سعید با وجود صغر سن در آن معرکه داد مردی ومردانکی داده مباشر قتال شد واز سلاطین مغول اول کسی که ملقب بیهادری گشت او بود فی سنه عشرین وسبعمائه درین سال شهزاده ییسور که ازو ولشکریان او خرابی بسیار و آفت بیشمار بولایت خراسان رسیده بود بردست لشکریان کوبک خان بقتل رسید وشهزاده جوکی وشهزاده غازان وخواتین شهزاده ییسور اسیر گشته کوبک خان سالم

و غانم بها وراء النهر معاودت نمود في سنه احدى وعشرين وسبعماية
درين سال دولندی بنت سلطان محمد خدا بنده که در نکاح امير چوبان
بود وفات يافت و بنا بر نیکو بندگی و خدمتکاری او سلطان ابو سعيد
همشیره دیکر خود ساتی بيك را بعقد نکاح او در آورد وهم درين سال
پادشاه ما وراء النهر کوبك خان بمرض طبيعى فوت کرد و مرقد آن پادشاه
مردوم در شهر قرشى در جوار مسجد جامع واقع است في سنه اثنى
وعشرين وسبعماية درين سال سلطان عثمان غازى تسخير قلعه بورسا
که از جمله سواد اعظم روم است کرده و آن حصار يست در غایت متانت
و حصانت سلطان عثمان بنفسه متوجه فتح آن حصار شده از سه طرف
حوالها نصب کرده چون ایام محاصره امتداد يافت کل بر محصوران مضيق
شده شهزاده اورخان از طرف قبلوجه که عبارت از عبارت آب کرم است
وفي الواقع آبهای کرم با صفا که در آنجاست و عمارات بتکلف که
در سر آن ساخته اند مسافران بر و بحر در جای دگر نشان نمیدهند
زور و غلبه آورده حصار را تسليم اورخان کردند و بالفعل آن بلده
جنت نشان داخل ممالک محروسه سلاطین مکرمت عنوان آل عثمانست
و هم درين سال شيخ العارفين دده بالی قرامانی وفات يافت وهم درين سال
امير حسين اباخان که پدرش در زمان چنگيز خان (?) و خودش در زمان
سلطان ابو سعيد خان امير الامرا بود و دختر ارغون خان را
بعقد نکاح داشت وفات نمود في سنه ثلث وعشرين وسبعماية در اوایل

این سال قوکر الب نام شخصی از بهادران سلطان عثمان در ولایت روم ایلی حصار را فتح کرده مسی بنام او شده الحال بقلعه قوکر الب اشتهار دارد فی سنه اربع و عشرين و سبعایه درین سال خواجه علیشاه وزیر سلطان ابو سعید خان را عارضه مرض طاری شد از غایت محبت سلطان بعبادت او رفته طبیبان حاذق را مقرر فرمود که در ملازمت بوده بد او مشغول باشند چون مرض مستولی بود ضعف قوی پیدا کرده آخر بجوار رحمت حق پیوست و این واقعه در بیلاق اوجان واقع شد و نعش او را بتبریز نقل کرده در جوار مسجد جامع که ساخته بود در طرف قبلی او دفن کردند و شخصی که در زمان سلاطین مغول از وزرا باجل طبیعی وفات کرد خواجه علیشاه است و بعد از فوت او منصب وزارت را برکن الدین صاین که در اوایل نایب امیر چوبان بود تفویض کردند او در اصل از شیراز است اما در نخجوان نشو و نما کرده وجد او امیر ضیاء الملك عارض لشکر سلطان محمد خوارزمشاه بود در نخجوان مدفونست مدرسه و جامع و قبه عالی در سرمقبره اش ساخته اند فی سنه خمس و عشرين و سبعایه درین سال امیر مبارز الدین محمد را شاه شرف الدین مظفر نام پسری متولد گشت و در مدت چهار سال بیست و یک جنگ با نکودریان کرده ایشان را مستأصل گردانیده در حکومت و شوکت عظمت تمام یافت فی سنه ست و عشرين و سبعایه درین سال سلطان عثمان غازی عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی خرامید

وایام حیات آن سلطان مغفور شصت و نه سال بوده و مدت سلطنتش سی و شش سال در سوکوتجوك نام محل فوت شد نعش شریف او را بیورسا نقل کرده در آنجا دفن ساختند و او سلطانی بود سخاوت پیشه و مال اندیشه در هر سه روز طعام بسپار در مطبخ او طبخ شده بارعام میداد و هر سال فقرا وضعفارا نفقه و کسوت و لباس انعام میکرد و در (وقت) وفات بغیر از شمشیر و جبه و چند راس اسب و دو کله کوسفند چیزی دیگر از مال دنیوی نماند و بالفعل اغنام پادشاهی که در حوالی بورسا است از نتایج آن کوسفندانست و مسجد جامع در قره حصار صاحبی ساخته باتمام رسانیده علما و مشایخی که با ایشان معاصر بوده شیخ صدر الدین قونوی و مولانا جلال الدین رومی و سلطان ولد بن سید برهان الدین تبریزی (?) و شمس الحق تبریزی و بهاء الدین ولد و شیخ مخلص پاشا و عاشق پاشا است و بعد از فوت سلطان عثمان ولد صدق او اورخان بر سریر سلطنت جلوس نموده و کلاه غمد سفید پوشیدن و دستار بتکلف در سر پیچیدن در میانه عسکر عثمانی اختراع اوست و تعیین وزیر در امور مملکت او کرد خیر الدین پاشا و مولانا جلال الدین کردی (?) را بمنصب جلیل القدر وزارت سرافراز گردانید و آنچه قوجه نام شخصی از امراء او ناحیه از ولایت اناتولی فتح کرده آن دیار بالفعل بقوجه ایلی اشتهار دارد و قره مرسل نیز قلعه از قلاع آنجا مفتوح ساخت بنام او مشهور شد و قلعه صمان دره هم درین سال فتح شد و هم درین سال در هنگام محاصره

قلعهٔ ایدوس دختر حاکم آنجا در خواب دید که در میانهٔ نجاست افتاده شخصی از مسلمانان او را از نجاست بیرون آورده لباسهای پاک پوشانید صباح عبد الرحمن بهادر نام شخصی از مسلمانان که در خواب دیده بود بنظرش در آمده مکتوبی بعبد الرحمن فرستاده او را از ما فی الضمیر خود واقف کردانیده چون شب شد عبد الرحمن بدرون در آمد حصار تسلیم او کرده دختر نیز کلمهٔ شهادت عرض کرده عبد الرحمن او را در حبالة نکاح در آورد در اواخر این سال نیلوفر خاتون حرم محترم اورخان در بوسا بر سر آبی پلی ساخت و آن نهر بنیلوفر صوی اشتهار دارد

فی سنه سبع وعشرین وسبعمائه درین سال سلطان ابو سعید میل بیغداد خاتون دختر امیر چوبان که بغایت جمیله بود پیدا کرده و آن میل بعدی رسید که روز و شب قرارش مانند و این بیت که از خاتمه غزلیست در آن عصر انشا کردند نظم بیا بمصر دلم تا دمشق جان پینی * که آرزوی دلم در هوای بغداد است * و قبل ازین بدو سال امیر چوبان دختر را بامیر حسن بن امیر حسین آقبوغا داده بود و چون در قانون سلطنت چنکیز خان و مغولان چنان بود که هر زنی را که پادشاه ایشان میل میکرد و بنظر او در می آید شوهرش بطیب خاطر او را مطلقه کرده بحرم پادشاه میفرستاد بنابراین سلطان مخرمی را پیش امیر چوبان فرستاده صورت تعشق و میل خاطر خود را با دختر او در میان نهاد چوبان از استماع این سخن سراسیمه کشته در برابر جواب ناصواب گفت سلطانرا بامیر

چوبان انحرافی مزاج پیدا شده با وجود عظمت و شوکت امیر چوبان و اولادش که مدت دوازده سال امیر الامرا و مدار الملك آن سلسله بود برانداخت و امیر دمشق خواجه و امیر محمود که پسران امیر چوبان بودند در سلطانیه بقتل رسیدند فی سنه ثمان و عشرين و سبعمائه در اوایل این سال امیر چوبان از استماع قتل فرزندان با موازی هشتاد هزار سوار از خراسان که بر سر رایت خود جمع کرده بود متوجه عراق شد و سلطان ابو سعید نیز لشکر فراوان جمع کرده تا قزوین اورا استقبال کرد امرا و اعیان در ری از امیر چوبان روگردان شده بموکب سلطانی می پیوستند بنابراین بی آنکه مقابله و مقاتله واقع شد امیر چوبان بخراسان عودت کرده ملتجی بملك غیاث الدین کرت حاکم هرات شد و ملك اورا حسب فرمان سلطان با جلاو خان پسرش که همشیره زاده سلطان بود بقتل آورده امیر تیمورتاش نام پسر دیگر امیر چوبان که والی ولایت روم بود چون بر قضیه پدر و برادران واقف گردید از صدمت عسکر قیامت اثر سلطانی فرار کرده التجا بملك ناصر والی مصر برد و ملك اورا حسب الرضای سلطان بقتل آورده سرش را بخدمت سلطان فرستاد و هم درین سال سلطان ابو سعید خواست که وزیر علی الاطلاق و مشیر بالاستحقاق مستأهل مسند صدارت و سزاوار معضلات وزارت که از عهده امور دیوانی و تمشیت مدار سلطانی بیرون تواند آمد نصب سازد بعد از تأمل و استبصار قرعه اختیار بنام خواجه

غیاث الدین محمد بن خواجه رشید افتاد سلطان درین باب با امرا و اعیان مشورت کرد جمله متفق اللفظ والمعنی گفتند که شخصی که بعزم ثابت و اقبال مساعد اهتمام در اتمام مهام خواص و عوام نماید و مقادیر امور و موازین جمهور در نصاب کمال و مصاب استیمال رعایت فرماید مشار الیه است که در حسب و نسب بر اقران سابق و در علوم عقلی و نقلی بر ابنای زمان فایق بر آیین وزارت واقف و بر قوانین سیاحت عاری بنابرین سلطان منصب وزارت بدو ارزانی داشت و از اکابر و صنادید خراسان خواجه علاء الدین محمد را با او شریک ساخت و فرمود که در تحقیق محاسبات و تنقیح معاملات لوازم کفایت و مراسم امانت باقصی الغایه بجای آورند تا حقیقت قضایا بر رای اعلی واضح باشد و خواجه علاء الدین محمد بعد از هشت ماه بسر شغل استیفا رفت و بباستقلال متصدی آن منصب شد و احکام بتوقع محمد رشیدی که رشیدترین اولاد آدم است مشرف گشت و کسانی که پیشتر با خاندان رشیدی بی رسیها کرده بودند درین ایام از خواجه غیاث الدین محمد متوهم بودند و آن خواجه نیکو سیرت اصلا با روی هیچکس نیاورد و همه را بانعام و احسان مخصوص گردانید نظم هزار آفرین بر وزیر چنین * که او مهر جوید بهنگام کین * و بنام آن وزیر خجسته فرجام اکابر ایام چون قدوة المحققین قاضی عبد الرحمن الایچی شارح مختصر ابن الحاجب فواید غیاثیه دارد و مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و شیخ اوحدی اصفهانی

رحمة الله عليه مثنوی جام جم بنام او نظم کرده وخواجه سلیمان ساوجی در مدح او قصاید غرا دارد فی سنه تسع وعشرین وسبعمائه در ابتدای این سال ملک غیاث الدین بن محمد بن ابوبکر کرت که مدرسه غیاثیه بر در شمالی مسجد جامع هرات که از مشاهیر مدارس است او ساخته وفات یافت و بموجب وصیت پسرش ملک شمس الدین بجای پدر نشست وهم درین سال مبارز الدین محمد والی بزد ومیبید محمدمشاه خاتون بنت شاه جهان بن جلال الدین سیورغتمش بن سلطان قطب الدین محمد بن امیر حسام الدین حمید سلاطین قراختایی بکرمان بآیین شرع نبوی وقوانین ملت مصطفوی بحباله نکاح در آورد فی سنه ثلثین وسبعمائه درین سال ناری طغای که مدت مدید در خراسان با ملکان کرت علم خصومت برافراشته بود وخرابی بسیار ازو برعایا ومنوطنان هرات میرسید مع هذا باستانه سلطان ابو سعید آمده قصد خواجه غیاث الدین محمد وزیر کرد واو از غایت غرور وتکبر اراده امیر الامرای و پیشوایی در خاطر میکذرانید سلطان ابو سعید بر خیالات باطله او اطلاع یافته قصد گرفتن او نمود او نیز باراده سلطان وقوف یافته با معدودی چند محدود ری کربخت وسلطان خواجه لولورا در عقب او فرستاده در کوهستان ری اورا گرفته بدرگاه سلطان آورده فی الفور بیاسا رسید فی سنه امدی وثلثین وسبعمائه درین سال سلطان اورخان بن سلطان عثمان غازی قوبن حصارى وقلعه از تکمید وشهر از نبق را ضبط نمود وهم درین سنه

غوریان در هرات ملك حافظ بن ملك غیاث الدین را که بعد از فوت برادرش ملك شمس الدین بر سریر سلطنت نشسته بود در ممر حصار اختیار الدین بقتل آوردند و بعد از آن اکابر و اشراف با اتفاق سالار که در آن وقت صاحب اختیار بود ملك معز الدین حسین بن ملك غیاث الدین را با وجود صغر سن بمسند حکومت نشانندند و از پیش سلطان ابو سعید جهت او نشان حکومت و خلعت آوردند فی سنه اثنی وثلثین و سبعمایه درین سال سلطان اورخان قلعه طرقلی بکیجه سی وقلعه کوبنک را بحیطه تصرف در آورد و هم درین سال جمعی بر امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن آقبوغا افترا کرده بعرض سلطان ابو سعید رسانیدند که او را با بغداد خاتون مراسلات پنهانیست و قصد سلطان دارند سلطان را باور آمده قصد کشتن او کرده مادر او که عمه سلطان بود خون او را درخواست کرده بدو بخشید و بقلعه کماخ فرستاد که در آنجا مقیم باشد و بغداد خاتون از نظر سلطان افتاده تا آن سخن تحقیق شد و افترای مفتریان روشن کشت خاتون را جاه و مرتبه ارتفاع یافته صاحب اختیار کلی و جزئی شد فی سنه ثلاث وثلثین و سبعمایه درین سال سلطان ابو سعید عنایت فرموده امیر شیخ را که بقلعه کماخ فرستاده بود بیرون آورده بامارت روم تعیین نمود و تا زمان وفات سلطان حاکم آن ولایت بود و هم درین سنه ولادت با سعادت شاه شجاع بن امیر مبارز الدین محمد اتفاق افتاد فی سنه اربع وثلثین و سبعمایه درین سال سلطان

ابو سعید حکومت فارس را بامیر مسافر عنایت فرمود و امیر شاه محمود اینجو که بسعی امیر چوبان حاکم آن ولایت بود اموال و اسباب و املاک یحیی در آن ولایت داشت مع هذا در خدمت سلطان بغایت کستاخ بود اورا سخت آمد که حکومت فارس را دیگری داشته باشد بنابراین امیر محمود ایسن قتلغ و امیر سلطان شاه بن امیر نیکروز و امیر محمد بیگ و امیر محمد پیلتن را بخود متفق گردانیده قصد مسافر کرد و او از کید ایشان واقف گشته خود را در درون دولت سرای سلطان انداخت آنجماعت تا در دولت خانه رفته تیری چند بر در و دیوار زدند و کار را بدان رسانیدند که مسافر را بدیشان دهند در خلال این احوال امیر سیورغان و خواجه لولو با غلبه تمام رسیده سلطان بایشان مستظهر گشته آنجماعت پس رفته سلطان یکیک را گرفته حکم قتل فرمود آخر بسعی خواجه غیاث الدین محمد وزیر از کشتن خلاص شده تا زمان فوت سلطان در یکی از قلاع ولایت محبوس نمودند فی سنه خمس وثلثین و سبعمایه درین سال سلطان اورخان قلعه بالی کسری و ولایت قره سی و قلعه برغمه و قلعه آبدینجق و قلعه ایدرمد و قلعه کرماستی و الوباد را مسخر گردانید بید تصرف در آورد و هم درین سال فولاد خان در الوس چقتای و ما وراء النهر وفات یافت و پادشاه غازان بن ییسور بسطنت نشست و در اواخر این سال پادشاه اوزبک از نسل توشتی خان از دشت [با] خرز آهنگ اران و آذربایجان کرد و سلطان ابو سعید بحکم آنکه ع علاج

واقعه پیش از وقوع باید کرد * خواست که پیش از نمکن خصم و تغلب
 دشمن اسباب قتال وجدال مرتب و مهیا سازد با امرا و لشکریان عزیمت
 ملك اران نمود و هر چند موسم قشلاق نرسیده بود اما توجه فرمود فی سنه
 ست و ثلاثین و سبعایه سلطان ابو سعید بسبب خبر توجه پادشاه اوزبک
 هنوز هوا در غایت گرمی بود که لشکرها بحدود اران و شیروان رسانید
 و بسبب عفونت هوا اکثر لشکر را ساز تن از پرده بقا بی نوا کشت
 و سلطانرا در آن مقام بعد از چند روز عارضه روی نموده مزاج مبارک
 از منهاج صحت منحرف شده بعد از دو هفته اندک صحتی دست داده
 سلطان عالیقام بحمام برای امری که موجب آنست مرتکب گشته رفت
 مرض نکس کرده بعضی اطبا احساس سی از سوم کردند و در روز یکشنبه
 سیزدهم شهر ربیع الآخر سنه مزبور بجوار رحمت الهی پیوست و خواجه
 سلمان در مرثیه وی کوید نظم کر بکرید تاج و سوزد تخت کی باشد
 بعید * بر زوال دولت سلطان اعظم بو سعید * امرا و ارکان دولت
 تجهیز و تکفین کرده بسلطانبه نقل کرده در جنب جامع شریف که جهت
 این کار قرار داده بودند در آنجا بخاک سپردند و چون اولاد ذکور
 نداشت بسی خواجه غیاث الدین محمد وزیر ارپاخان بن سوسه بن
 سنکفان بن ملك تیسور بن اریق بوکا بن تولی خان بن چنکیزخان
 بر سریر خانی نشست اما بعد از چهار ماه علی پادشاه خال سلطان
 ابو سعید موسی خان بن علی بن بابدو خان را در بغداد بسطانت نصب

کرده برو خروج کرد و باتفاق صنادید اعراب واکراد در موضع جفتوی مراغه با اربا خان مقابل کشته در میانه ایشان در روز هفدهم شهر رمضان سنه مذکور جنگ عظیم واقع شد در اثنای کیرودار اکثر امرا و اعیان از اربا خان روگردان شده بموکب موسی خان پیوستند از وقوع خیانت اعیان اربا خان را مجال توقف نمانده روی در وادی فرار نهاد وخواجه غیاث الدین محمد نیز بطرفی کربخت اما نخست خواجه در سه کنبدان مراغه دستگیر کشته در بیست و یکم ماه مزبور شربت شهادت چشیده بعد از آن اربا خان بچنگ دشمنان افتاده در سیم شهر شوال همین سال بمقام اوجان از عقب وزیر روان کردید و چون استیلای علی پادشاه و موسی خان وقوم اویرات در اطراف ولایت شیوع یافت امیر حاجی طغای از دیاربکر متوجه روم شده بخدمت امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن آقبوغا که پسر عمه سلطان ابو سعید بود شتافته اورا در مخالفت موسی خان و علی پادشاه تحریض نمود و امیر شیخ حسن محمد خان بن یولقتلغ بن ایلتیسور بن ایناجی (?) بن هلاکوخان را پپادشاهی برداشت و تسخیر ایرانرا با خود قرار داده علم نهضت بجانب آذربایجان برافراخت و موسی خان و علی پادشاه باستقبال روان شده در چهاردهم شهر ذی الحجه سنه مذکور در نواحی اله طاق آن دو سپاه کینه خواه بهم رسیدند و علی پادشاه حمله اندیشید قاصدی نزد امیر شیخ حسن فرستاد و بیغام داد دو پادشاه بر سر ملک با یکدیگر نزاع دارند چه

ضرور است که ما و تو درین خونریزی با ایشان شریک باشیم مصاحت
 چنان مینماید که هر یک با اتباع خود بر بالای پشته بر آمده ایشانرا
 بهم گذاریم هر کدام ازین دو خان که ظفر یابند تابع او شویم امیر شیخ
 حسن این سخن را قبول نموده با دو هزار مرد صف شکن بر فراز پشته
 بر آمد و آتش قتال بیاد حمله ابطال رجال اشتعال یافت و محمد خان
 عنان بصوب هزیمت شنافت و علی پادشاه خود را غالب مطلق تصور کرده
 فارغ بال در کنار آب نزول نموده بتجدید وضو مشغول شد در آن حال
 امیر شیخ حسن با دو هزار مرد شمشیرزن از پشته فرو ناخت بزخم
 تیر و تیغ جسد علی پادشاه را پاره پاره ساخت و موسی خان از استماع
 این خبر فرار برقرار اختیار کرد و محمد خان عنان مراجعت انعطای داده
 روی بامیر شیخ حسن آورد و امیر شیخ حسن روی بضبط ممالک آورده
 دلشاد خاتون حرم سلطان ابو سعید را بمکافات بغداد خاتون که سلطان
 بعنف از وی مطلقه گردانیده بود بحباله نکاح در آورد وهم در اواخر
 این سال سلطان اورخان در ولایت روم قلعه قزلبه طوزله را فتح نمود
 فی سنه سبع وثلثین و سبعصایه درین سال ظهور خروج میر عبد الرزاق بن
 فضل الله پاشتینی که ایشانرا سلاطین سرداریه و از جمله ملوک طوایف
 چنکیزیه میکوبند در سبزوار خراسان واقع شد و پاشتین قریه ایست
 از قرای بیهق من اعمال سبزوار و خواجه فضل الله محتشم آن ملک بود
 پنج پسر داشت امین الدین و عبد الرزاق و وجیه الدین مسعود و نصر الله

وشمس الدین وامین الدین در ملازمت سلطان ابو سعید بسر می برد در آن زمان علی سرخ خوافی که ابو مسلم کنت داشت و در فن کشتی گیری و تیراندازی مهارت کامل حاصل کرده ملازمت سلطان ابو سعید مینمود روزی بر زبان سلطان گذشت که آیا در قلم رو ما کسی بوده باشد که با ابو مسلم کشتی گرفته تیر تواند انداخت امین الدین بعرض رسانید که بنده را برادر یست در خراسان عبد الرزاق نام که با ابو مسلم مقاومت نواند کرد سلطان فی الحال مسرعی جهت آوردن او بصوب خراسان فرستاد و آن قاصد او را در عرض چند روز پپایه سریر پادشاهی حاضر کرد سلطان فرمود که با ابو مسلم تیر اندازد و ایشان بصحرا رفته در نظر پادشاه تیراندازی کردند و چون تیر عبد الرزاق ده قدم از تیر ابو مسلم سبقت نمود سلطان فرمود که وزرا بھمی روانه سازند که منافعی بدو رسد دیوانیان تحصیل مالوجهات دار الامان کرمان بدو رجوع نمودند که یکصد و بیست هزار دینار کپکی بود بیست هزار دینار مخصوص خود دانسته صد هزار دینار بخزانہ عامره تسلیم نماید بعد از تحصیل اموال عبد الرزاق اصل و فرع زررا در کرمان بشراب وشاهد صرف کرده چون بسبزوار توجه نمود که اموال واسباب موروثی خود را فروخته در عوض مال پادشاه بخزینہ تسلیم نماید در راه خبر فوت سلطان ابو سعید شنید و جمعی از رنود واوباش سبزوار را بر سر خود جمع نموده داری در در سبزوار نصب کرده گفت هرکس که

با ما اتفاق دارد دستار خود را بجای سر ازین می باید آویخت تا اخلاص
 و یکجمنی او بر عالم و عالمان ظاهر گردد اتفاقاً در آن روز هفتصد نفر
 با او درین امر متفق شدند و ایشانرا ملقب بسربداران (کردند)
 در همان روز بر سر خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان که
 در چن دامغان توقف داشت رفته اورا منهزم گردانیدند و خواجه بجانب
 استرآباد فرار کرده وجیه الدین برادر عبد الرزاق باو رسیده اورا
 در قریه و الایاد استرآباد بدرجه شهادت رسانید دیگر از آن روزگار
 سربداران عروج تمام یافت فی سنه ثمان وثلثین و سبعمایه درین سال
 شیخ حسن بن تیمورتاش بن امیر چوبان که شیخ حسن کوچک عبارت
 ازوست ساتی بیک بنت سلطان محمد خدا بنده را پپادشاهی برگرفت
 و نام اورا در سکه و خطبه مندرج گردانیده عزم رزم شیخ حسن بزرگ
 جزم کرد و امیر شیخ حسن که در آن ولا از تبریز بسلطانیه شتافته بود
 این خبر شنیده عازم قزوین گشت ساتی بیک و شیخ حسن کوچک
 برسلطانیه و آذربایجان مستولی شده علم توجه بطرف قزوین برافراشتند
 امیر شیخ حسن بزرگ نیز از قزوین بیرون آمده قبل از ملاقات
 میانہ ایشان صلح کونه واقع شد. و ساتی بیک و شیخ حسن کوچک باران
 و آذربایجان شتافته و امیر شیخ حسن بزرگ بسلطانیه رفت فی سنه تسع
 وثلثین و سبعمایه درین سال شیخ حسن کوچک ساتی بیک را از سلطنت
 خلع کرده سلیمان خان را که از اولاد بشت بن هلاکوخان بود پپادشاهی

نصب کرد و سانی بیک را طوعاً و کرها در سلك ازدواج او کشید فی سنه
اربعین و سبعایه در اوایل این سال جهان تیمور بن الافرنك بن
کپخان توخان بسعی شیخ حسن بزرگ در بغداد بر سریر جهانداری نشست
و در روز چهارشنبه ذی الحجه سنه مذکور با سلیمان خان و شیخ حسن
کوچک در نواحی تقنوی (?) مراغه مصاف داده شکست خورد و امیر شیخ حسن
کوچک مظفر و منصور به تبریز شتافته امیر سیورغان بن چوبانرا با برادر خود
امیر اشرف بن تیمورتاش بامارت عراق عجم تعیین کرد و پسر عم خویش
امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن امیر چوبانرا بحکومت فارس
فرستاد و چون امیر شیخ حسن بزرگ از آن معرکه کربخته ببغداد رسید
بواسطه عدم قابلیت جهان تیمور رقم عزل بر صحیفه حالش کشید
و خواجه سلمان ساوچی که در آن حین غلام شیخ حسن بزرگ بود در باب
اعتذار (از آن انهزام قصیده نظم فرموده که چند بیت ازو ثبت میشود
نظم خسرو لشکر منصور اگر رجعت کرد * نیست بر دامن جاه
تو از آن هیچ غبار * عقل داند که در ادوار فلک بی رجعت * استقامت
نپذیرند نجوم سیار * این یقین است که در عرصه ملک شطرنج *
برتر از شاه یکی نیست بتکین و وقار * دیده باشی که چو رخ بر طرف
شاه نهند * بیدقی بی هنر کم خطر بیسقدار * وقت باشد که نظر بر سبب
مصاحنی * نزند شاهش و یکسو شود از راهگذار * نه از آن عزم بود
پایه بیدق را قدر * نه از آن جزم بود منصب شاهی را عار * آخر

از دست بر آرد اثر دولت شاه * ز نهادش بسم اسب و بی پیل دمار *
 فی سنه احدی واربعمین و سبعمایه در مبادی این سال سلطان ایلدرم
 بایزید ولد صدق سلطان مراد خان در مغنیسیا بوجود آمد و در بهار
 این سال شیخ حسن بزرگ بار دیگر لشکر بسیار از خیل ترک و عرب
 فراهم آورده باذربایجان در آمد و در ذی الحجه سال مذکور سلیمان خان
 بانفاق امرا و نوینان بجهت دفع دشمنان باوجان رفته در آن ایام
 امیر باغی باستی ولد امیر چوبان بنا بر توهمی که از امیر حسن کوچک
 داشت از اردوی سلیمان خان روگردان شد و شش هزار اسب که
 در سهند بعلف گذاشته بودند در پیش رانده بحسب اتفاق گذرش
 بر جایی افتاد که نزدیک بمعسکر شیخ حسن بزرگ بود بغدادیان کرد
 بسیار مشاهده کرده تصور کردند که لشکر دشمن است که بسر وقت
 ایشان رسید متوهم گشته بمنازل خود باز گشتند فی سنه اثنی واربعمین
 و سبعمایه در اوایل این سال با اواخر سال گذشته امیر مبارز الدین
 محمد اساس سلطنت نهاده متوجه کرمان گشت و ملک ناصر الدین برهان (?)
 که والی آنجا بود تاب مقاومت او نیاورده ترک کرمان کرده مرکز را خالی
 گذاشته بطرف خراسان رفت و هم درین سال شیخ حسن کوچک در خدمت
 سلیمان خان لشکر بجانب دبار بکر کشیده در آن ولایت خرابی بسیار
 کرد فی سنه ثلث واربعمین و سبعمایه درین سال امیر وجیه الدین
 سربدار که بعد از قتل برادرش بر سریر حکومت نشسته بود بانفاق

پیر خود شیخ حسن جوزی بعزم تسخیر هرات روانه شده با ملک معز الدین حسین کرت مصافی داده شکست خورد و شخصی از لشکریان امیر وجیه الدین ششیری بر پهلوی شیخ حسن جوزی زد که سر از آن طرفش بیرون کرد و مردم نسبت قتلش با امیر وجیه الدین کردند و هم درین سال ملک اشرف برادر شیخ حسن کوچک لشکر بطرف شیراز کشید بی آنکه مهمی بسازد بسطانیه باز کردید فی سنه اربع و اربعین و سبعمائه درین سال دولت امیر شیخ ابو اسحاق بن امیر شاه محمود اینجو روی در ترفی آورد و کوی حکومت لخلو المبدان در خم چوکان اقتدار آورده پای از درجه امارت بذروه سلطنت نهاد و تولد آبا و اجداد ایشان در فارس بود و سلسله نسب ایشان بحضرت خواجه عبد الله انصاری منتهی میگردد و اینجو در اصطلاح طایفه مغول ضابط اموال پادشاه را میگویند و در زمان سلاطین مغول امیر شیخ ابو اسحاق در شیراز قوت و مکنّت بسیار پیدا کرد پدرش امیر محمود در فترات ارپا خان بقتل رسید در شب شنبه بیست و هفتم رجب این سال عزت ملکه زوجه امیر شیخ حسن کوچک که با یعقوب شاه نام شخصی قضیه پنهانی داشت بتوهم آنکه مبادا شوهرش بر آن امر قبیح وقوف یافته باشد دو سه نفر از عورات و جاریه را بخود متفق گردانیده بفشردن خصیه شیخ حسن را هلاک ساخت خواجه سلمان میگوید نظم زهجرت نبوی رفته هفتصد و جل و چار * در آخر رجب افتاده اتفاق حسن * زنی چگونه زنی خیر خیرات

حسان * بزور بازوی خود خصبتین شیخ حسن * گرفت محکم و مبداشت
 نایبرد و برفت * زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن * فی سنه خمس
 و اربعین و سبعمایه درین سال ملك اشرف الکای برادر خود را بتحت
 تصرف در آورد و در صحرای اغناباد با امیر باغی باستی و امیر سیورغان
 پسران امیر چوبان مصافی داده ایشانرا منهزم کردانید و نوشیروان
 نامی را که قچاقی او بود بخانی برداشت او را نوشیروان عادل خوانده
 در آذربایجان و اران رایت استقلال برافراشت فی سنه ست و اربعین
 و سبعمایه درین سال ملك اشرف برادر خود مصر ملك را در قفس آهنین
 [محبوس] کرد بیمی جاندار و خواجه علی و ایلتکیز بهادر را در تبریز بقتل رسانید
 و ارتق پسر خواجه مجد (?) الدین رشیدی را گرفته در قلعه برکله محبوس
 ساخت و زمستان بقراباغ رفته غلام خود محمد رومیرا که از معتبران
 او بود با دو هزار مرد مکمل در تبریز گذاشته محمد رومی عصیان نموده
 لرتق رشیدی و چند کس دیگر را از بند خلاص کرده با استعداد تمام
 متوجه شیراز شد و چون ملك اشرف این خبر ناملایم را شنید اگرچه
 زمستان بود بتبریز عودت کرده بقیه (زمستان را) آنجا گذرانید فی سنه
 سبع و اربعین و سبعمایه درین سال در تبریز و بای عظیم علاوه بیداد
 ملك اشرف کشته و بد آنجهت هر کس که توانست از آذربایجان بآمن
 و مسکنی رفت وهم درین سال آغا محمد آیتمور که نوکر امیر وجیه الدین
 سربدار بود بعد از قتل امیر وجیه الدین حاکم سربداران شده بود

بردست خواجه علی شمس الدین سربدار بقتل آمد فی سنه ثمان واربعین
وسبعمائه درین سال ملک اشرف با سپاه جلالت آیین بعزم تسخیر
دار السلام بغداد روانه شد امیر شیخ حسن بزرگ در شهر متحصن شد
وملک اشرف مدت دو ماه بمحاصره پرداخته چون حرارت بر جواهر هوا
استیلا یافت ودانست که کار از پیش نمیتواند برد بتبریز معاودت
نمود زمام اختیار ملکی ومالی را در کف کفایت خواجه عبد الحی داده
در آذربایجان وعراق عجم واران ومغان بمواخذۀ رعایا وضعفا وفقرا
اقدام نمود از هرکس هرچه توانست بزور وتعدی بگرفت فی سنه تسع
واربعین وسبعمائه درین سال ملک اشرف خواجه عبد الحی وزیر را
گرفته بقلعه الموت فرستاد وچون شنید که کوتوال قلعه او را باعزاز واکرام
واحترام تمام نگاه میدارد مهتر بحری را بمژده وزارت بالموت فرستاده
که خواجه را بتبریز آورد باز بحری داد که او را بقلعه التحق برده
محبوس سازد ومنصب وزارت بخواجه مسعود دامغانی که لطف انشا
وخط خوب داشت مفوض کردانید فی سنه خسین وسبعمائه درین سال
ملک اشرف با پنجاه هزار سوار جرار متوجه تسخیر اصفهان کشت امیر
نجیب الدین برادر امیر زکریای وزیر وخواجه عماد الدین محمود کرمانی
که در آن زمان از قبل امیر شیخ ابو اسحاق حاکم شهر بودند اطراف
حصار باره وجدار بلده اصفهانرا مضبوط ساخته تحصن نمودند وملک اشرف
مدت پنجاه روز بمحاصره ومحاربه پرداخته بعد از آن مصالحه اتفاق افتاد

اصفهانیان خطبه بنام نوشیروان خوانده دو هزار دینار زر سرخ با موازی صد هزار دینار اجناس بیرون فرستادند ملك بهمان مقدار ازیشان راضی گشته باذربایجان عودت نمود فی سنه احدى و خمسين و سبعمائه درین سال امیر شیخ ابو اسحاق اینجو کرت دوم لشکر بدار العباده یزد کشید امرای او بقتل آمده خایب و خاسر بشیراز عودت کرد وهم درین سنه ملك اشرف از سر هوای جهانگیری در گذشته در ربیع رشیدی حصار مستحکم ساخته در آنجا توطن اختیار کرد که من بعد سفر نکند و بواسطه بد خوبی و بد ادابی که با امرا و اعیان کرده بود او را بر هیچکس اعتماد نماند بود وهم درین روزی دختر حاکم ماردین را خواسته به تبریز آورده ربیع رشیدی را آیین بسته طوی سنکین کرد اما بعد از ملاقات دختر را پسند نکرده زیاده از یکشب او را ندید فی سنه اثنی و خمسين و سبعمائه درین سال ولادت شیخ زاهد برادر سلطان اویس پسر شیخ حسن بزرگ واقع شد و خواجه سلمان در تهنیت ولادت او گفته نظم ماهی از برج شرف زاده خورشید جمال * زاده الله جلالا بجهان داده کمال * کلین انبتا الله نباتا حسنا * بردمانیده سپهر از چمن جاه و جلال * روز آدینه نه از ماه جمادی الآخر * رفته از عهد نبی هفتصد و پنجاه و دو سال * شیخ زاهد شه فرخنده پی آمد بوجود * شد جهان از اثر طالع او فرخ فال * فی سنه ثلث و خمسين و سبعمائه درین سال امیر شیخ ابو اسحاق لشکر کران از هیراز بسرداری برادر زاده اش کیقباد بجانب کرمان

فرستاد و امیر مبارز الدین محمد با پسرش شاه شجاع سر راه بر ایشان گرفته در موضع پنج انکشت تلاحی فریقین دست داد و بعضی از امرای شیراز در آن معرکه گرفتار گشته امیر کیقباد که سردار آنجماعت بود روی در وادی فرار نهاد و امیر مبارز الدین محمد مظفر و منصور بمقر دولت عودت فرمود فی سنه اربع و خمسین و سبعمایه در اوایل این سال امیر مبارز الدین محمد شیخ ابو اسحاق را در شیراز محاصره کرده او را و پسرش شرف الدین مظفر را از عفونت هوای شیراز مرضی صعب طاری گشته شاه شرف الدین مظفر وفات کرده مبارز الدین محمد صحت یافت با وجود بیماری هر روز در تضییق ابواب محاصره جد و جهد بیشتر میفرمود تا آنکه شهر را مسخر گردانید و امیر شیخ ابو اسحاق از آن مهلکه بهزار مشقت خلاصی یافته بجانب شولستان و قلعه سفید فرار کرد فی سنه خمس و خمسین و سبعمایه درین سال امیر مبارز الدین محمد بعزم تسخیر عراق اهنک اصفهان نمود بسعی پسرش شاه شجاع مسخر شد و هم درین سال نایب المعتض بالله عباسی که در مصر اقامت داشت و باستقلال دعوی خلافت میکرد بجهت بیعت بولایت فارس آمده مبارز الدین محمد بتابعت علما و فضلاء فارس باو بیعت کرده روس منابر و وجوه دانایر که از زمان فترات بغداد و قتل مستعصم خلیفه از آن اثری نمانده بود بتکرار تجدید یافت فی سنه ست و خمسین و سبعمایه درین سال امیر مبارز الدین محمد فرزند کامکار خود قطب الدین شاه محمود را بطرف

قلعهٔ شبانکاره فرستاده حاکم آنجا تاب مقاومت او نیاورده از راه پشت قلعه که در جانب صحرا بود فرار نمود و قطب الدین شاه محمود در مستقر دولت او نزول اجلال فرمود و مهمات آنجا را انتظام داد و عنان نصرت آیات بصوب دار الملك عزت اعنی بلدهٔ شیراز در اهتزاز آورد و هم درین سال جناب مولانای اعظم قدهٔ نهاریر الامم نافذ غرر فصاحت و ناظم درر بلاغت سعد الله والدین مسعود التفتازانی مختصر تلخیص را بنام جانی بیک خان که از نسل اوزبک خان بن طغرل بن بوقیا بن قرالوتویست و پادشاه خجند بود ایشانرا سلاطین کویک اوده میخوانند و از قدیم الایام ولایت دست راست چون ارس و کبکباد و پامی و قران بدیشان تعلق بود (۲) نوشت فی سنه سبع و خمین و سبعمایه درین سال قرال انکروس که قرال در اصطلاح کفره عبارت از پادشاه است با اتفاق امرای لاز و طایفه سرفی بعزم مقابله و مقاتلهٔ سلطان اورخان متوجه اناتولی شد و چون سلطان اورخان از اتفاق کافران واقف گردید سلیمان پاشای وزیر را مأمور گردانید که بجانب روم ایلی رفته بالشکر کفار محاربه نماید پاشا حسب المأمور در تهیه اسباب سفر شد و هم درین سال شیخ حسن بزرگ بعد از آنکه هفده سال بامر حکومت قیام نمود در بغداد بجوار رحمت ایزدی پیوست و پسرش سلطان اویس پای بر سریر سلطنت نهاده بجای پدر نشست خواجه در تهنیت میگوید نظم مبشران سعادت برین بلند رواق * همی کنند ندا بر ممالک آفاق * که سال هفتصد و پنجاه

هفت ماه رجب * باتفاق خلایق بیاری خلاق * نشست خسرو روی
زمین باستحقاق * فراز تخت سلاطین بدار ملك عراق * خدايگان سلاطین
عهد شیخ اویس * پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق * شهنشهی که
برای نثار مقدم اوست * پر از جواهر انجم سپهر را اطباق * فی سنه
ثمان و خمسين و سبعمائه درین سال سلیمان پاشای وزیر سلطان اورخان
باتفاق فاضل بیک واجه یعقوب و امرا و جمعی از بهادران نبرد آزمای
بکسر نام بیشه در آمده گاوهای کافرانرا کشتند و از پوستهای ایشان
سال و ملک ترتیب نموده از دریا عبور کرده بطرف روم ایلی روان کشتند
و قلعه چنی و قلعه ایاسته اورکک (?) و قوکر حصاری واجه اواسی که
بالفعل بنام اجه یعقوب اشتهار دارد و قلعه . . . بید تصرف در آوردند
و هم درین سال امیر شیخ ابو اسحاق در دست لشکر امیر مبارز الدین
محمد گرفتار گشته در میدان سعادت شیراز که از منشات او بود بقتل
رسید و کوبند در وقت قتل خود این رباعی را در سلك نظم کشید
نظم افسوس که مرغ عمر را دانه نماند * امید بهیچ خویش و بیگانه نماند *
دردا و دریغا که درین مدت عمر * از هر چه بگفتیم جز افسانه نماند *
و هم درین سال جانی بیک خان که شرح و مور جور و تعدی ملك اشرف را
از قاضی محیی الدین بردعی شنیده بود از راه در بند شیروان متوجه
آذربایجان گشت و چون این خبر نزد ملك اشرف محقق شد بعد از آنکه
چند سال در ربیع رشیدی توطن کرده بود بیرون آمده در شنب غازان

نزول نمود چهار صد قطار استر و هزار قطار اشتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با سپاه فراوان بجانب اوجان روان کرد و چون جانی بیك خان نزدیکتر رسید مضطرب کشته خواجه لولورا فرمود که با خوانین و خزاین در کربوه مرنند بر سر چشمه خواجه رشید منتظر باشند اگر کار براد شود بتبریز آیند و اگر قضیه بعکس شود بمرند روند خود بطرف اوجان رفته بر سر راه بر بالای پشته نشسته منتظر ایستاده بود که بیكبار جانی بیك خان از راه سراب رسید و فرمود که لشکریان ایشانرا در میان گیرند ملك اشرف چون آن حال مشاهده نمود بشنب غازان مراجعت کرده یکشب در آنجا بود آنگاه از عقب خوانین و خزاین در حرکت آمد و جعی که با او بودند متفرق شده خدمتش با دو غلام کرجی در مرنند باغرق پیوست و مردم آنجا بر کیفیت شکست آن خاین وقوف یافته دست بغارت خزاین دراز نمودند و خوانین نیز صلاهی تفرقه در داده ملك اشرف بجانب خوی روان شد و در خانه شیخ محمد بالغجی که در صحرا بود فرود آمده شیخ محمد در مقام خدمت بایستاد اما جهت اعلام آنحال قاصدی همعنان برق و باد بجانب اردوی جانی بیك خان فرستاد امیر بیاض مقرر شد که اشرف را بخدمت آورد امیر بیاض اشرف را به تبریز آورده از بامها خاکستر بر سر آن بد اختر میریختند و چون چشم جانی بیك بر روی افتاد پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی جواب داد که نوکران بخلافی رضای من خرابی کردند

و جانی بیك خان از او جان بهشت رود رفته در آن موضع ملك اشرف را بقتل رسانید و سر او را در تبریز برده از در مسجد مراغیان آویختند آنگاه جانی بیك خان بتبریز شتافته در دولت خانه نزول فرمود و حکومت آن ولایت را به پسر خود بردی بیك باز گذاشت و خود باورکنج معاودت نموده بعد از چند روز بردی بیك خبر بسیاری پدر را شنیده بولایت اورکنج نهضت فرمود و اخی جوق وزیر بر ولایت آذربایجان استیلا یافت

فی سنه تسع و خمسین و سبعمایه در بهار این سال سلطان اویس بعزم تسخیر آذربایجان متوجه تبریز کشته اخی جوق را که از نیابت جانی بیك خان و پسرش بحفظ و حراست آنجا قیام می نمود شکست داده در تبریز بر مسند حکومت متمکن شد و هم درین سال امیر مبارز الدین محمد از شیراز بارادۀ تسخیر آذربایجان و تبریز بدفع اخی جوق که از سلطان اویس فرار کرده در نخبجوان علم استبداد برافراشته بود رفته اخی جوق تا موضع میانه باستقبال او رفته تلافی فریقین بهم رسید امیر مبارز الدین محمد غالب آمده اخی جوق مغلوب شد و امیر مبارز الدین محمد متوجه تبریز کشته اکابر و اشراف و اعیان و محترفه و اصنافی استقبال نموده شرایط نثار و پیشکش بجای آوردند و روز جمعه بیالای منبر رفته خطبۀ بلیغ خوانند دعای خلیفۀ عباسی گفته امامت مسلمانان کرده نماز گذارد و بعد از چند روز خبر آمد که سلطان اویس از بغداد بعزم رزم مبارزی متوجه تبریز است مبارز الدین محمد بمجرد استماع این خبر بشیراز عودت فرمود

فی سنه ستین و سبعمایه درین سال شاه شجاع پدرش مبارزی را بواسطهٔ
 بد خوئی که با امرا و فرزندان مینمود گرفته مکفوف البصر کردانیده
 در قلعهٔ از قلاع فارس محبوس ساخت و بجای او بر تخت سلطنت جلوس
 نمود و فضلالی عصر درین باب گفته اند نظم یکچند شکوه هشتمش
 میل کشید * یکچند سپه زهند تا نیل کشید * پیمانۂ دولتش چو شد
 مالا مال * هم روشنی چشم خودش میل کشید * فی سنه احدی و ستین
 و سبعمایه درین سال اورخان سلطان عالم فانی را وداع کرده بجهان
 جاودانی رحلت نمود و ولد صدقش سلطان مراد خان بجای پدر در بورسا
 بر سر بر سلطنت جلوس فرمود ایام حیات آن سلطان مغفور هشتاد
 و سه سال بود و مدت سلطنتش سی و پنج سال در بورسا مدفونست
 سه پسر داشته سلطان مراد و سلیمان پاشا و سلطان قاسم سلطان قاسم
 در زمان حیات پدر وفات یافت و هم درین سال سلطان مراد خان از
 کلیبولی عبور کرده بطور بنس (؟) رفت و قلعهٔ چورلی را فتح نموده در سر قلعهٔ
 ... جنک عظیم واقع شده قلعه را خراب کردانید و قلعه برغوز را که
 در ساحل رودخانهٔ مریچ واقع شده مسخر کردانید فی سنه اثنی و ستین
 و سبعمایه درین سال سلطان مراد خان اورنوس بیگ را بتسخیر ولایت
 ابعاله مامور کردانیده آن ولایت را بقبضهٔ تصرف در آورد و اسیر و غنیمت
 بسیار گرفت فی سنه ثلث و ستین و سبعمایه درین سال سلطان مراد
 لله شاهین را بعزم تسخیر ادرنه روانه ساخت و کافران نکور در مقابل

ایشان صف آرا کشته جنگ عظیم واقع شد آخر منہزم (شد) پناہ بقلعہ ادرنہ بردند و سلطان مراد خان از عقب لہ شاہین رسیدہ ادرنہ را محاصرہ کردہ و سردار نکور در کشتی صندل نشستہ جون رودخانہ مرج طغیان کردہ بود فرار نمود و شہر ادرنہ کہ از جملہ بلاد اعظم روم است بضبط کماشتگان آل عثمان در آمد و لہ شاہین بجانب زغرہ رفتہ قلعہ ابسالہ و مالفرہ را مفہوم کردانید فی سنہ اربع و ستین و سبعمایہ درین سال سلطان مراد خان غازی مسجد عالی در دار السلطنہ بوسا بنا کردہ باتمام رسانید فی سنہ خمس و ستین و سبعمایہ درین سال سلطان اویس قصد تسخیر شیروان کردہ در آن اثنا خبر عصیان خواجہ مرجان کہ از نیابت سلطان والی دار السلام بغداد بود رسید سلطان دفع اورا اہم دانستہ متوجہ بغداد شد جون هنگام طغیان آب بود خواجہ مرجان بند قورچ شط را کشادہ اطراف بغداد چہار فرسح آب کرفتہ مجال تردد کسی نہاند و بعضی از لشکریان سلطان از نعمانیہ بکشتیہا کزشتہ در اوّل خواجہ مرجان در برابر لشکر سلطان در آمدہ چون سلطان از عقب رسید و نظر خواجہ بر چتر سلطان افتادہ تاب مقاومت نیاوردہ فرار کردہ جسرا ببرد و بقلعہ بغداد متحصن شدہ در مقام عذر خواهی در آمد سلطان کنہ اورا عفو و اغماض نمودہ عودت نمود و ہم درین سال مبارز الدین محمد بعد از آنکہ در دست اولاد خود مکفوف البصر شدہ در قلعہ سفید محبوس کردید با جمعی از مردمان قلعہ اتفاق کردہ کونوال را

گرفته طبل مخالفت کوفت و چون شاه شجاع از کرده خود نادم و پشیمان
 بود اورا از قلعه بیرون آورده تکرار بسطنت نصب کرد باز جمعی
 از مفسدان در خنبه با پدر در صدد قتل شاه شجاع شده شاه شجاع
 ازین مقدمه بیفروغ واقف گشته پدر را بقلعه از قلاع کرمسیرات شیراز
 فرستاده بعد از چهار سال که بیمارهای صعب کشیده بود اورا بواسطه
 تغییر آب و هوا بقلعه بم آوردند در آنجا بجوار رحمت حق پیوست فی سنه
 ست و ستین و سبعمایه درین سال سلطان اویس بر سر موصل رفت
 و بیرام خواجه ترکمان موصل را گذشته فرار نمود و خواجه سلمان ساوجی
 درین باب میگوید نظم قاصد رسید و آورد اخبار فتح موصل * باد این خبر
 مبارک بر پادشاه عادل * و سلطان لویس بیرام خواجه را تعاقب نموده
 او با الوسات و احشامات بطرف موش رفت سلطان در صحرای موش
 بدو رسیده الوسات و احشامات اورا نهب و غارت کرد خواجه سلمان
 درین معنی میگوید نظم خصم تو ماریست کو هست بصحرای موش *
 مور حسامت چنین مار فراوان گرفت * وهم درین سال سلطان مراد خان
 بفرموده قره رستم قرامانی خس کسبب بازیافت نموده و بموجب فتوای
 خلیل پاشای المشهور بجندرلو غلامانی که از کسبب میگرفتند ملازم رکاب
 ظفر انتساب ساخته کلاه غد سفید بر سر ایشان نهاده آن جماعت را
 ینکیچری نام نهادند و از آنروز طایفه ینکیچری حادث گشت وهم
 درین سال سلطان مراد خان والی روم از کلیبولی نام محل از دریا عبور

نموده بطرف اناطولی توجه کرده قلعه بیفا را مسخر کردانید و لشکر سرف
اتفاق نموده بر سر مسلمانان هجوم آوردند در چرمن نام محلی الله شاهین
بر سر ایشان شیخون برده کافران منہزم کشته اسیر و غنیمت بسیار
از ایشان بدست آورد فی سنہ سبع و ستین و سبعمائه درین سال سلطان
مرادخان فتح قلعه کوتاہیہ و قلعه سیاہ و قلعه اگری یوز و قلعه طوشانلو نمود
و ہم درین سال (?) سلطان خلیل بن شیخ ابراہیم والی شیروان وفات یافت
و نسب حاکمان شیروان باین ترتیب بنوشیروان عادل میرسید سلطان
خلیل بن شیخ ابراہیم بن سلطان محمد بن کیقباد بن فرخزاد بن فرامرز بن
کشتاسب و ناجیہ کشتاسبی شیروان از محدثات اوست بن فرخزاد بن
منوچہر کہ او ملقب بخاقان بوده خاقانی شاعر تخلص خود را بنام
او کرده بن کسران بن کاوس بن شہریار بن کرشاسف بن افریدون بن
فرامرز بن سالار بن یزید بن جون بن مرزبان بن ہرمز بن نوشیروان
فی سنہ ثمان و ستین و سبعمائه درین سال چون شاہ شجاع دانست کہ
تبارزہ بر ضدیت شہارزہ مدد شاہ محمود برادرش خواهند کرد گفت
قبل از آن کہ مدد تبریزیان بشاہ محمود رسد اورا متفرق کردانم بدین
نیت از شیراز بیرون آمدہ متوجہ اصفہان کردید نظم بدین کونہ
میرفت ناقصر زرد * زکرد سپاہش جهان لاجورد * شاہ محمود بچنگ
پیش آمدہ بعد از حرب و ضرب پناہ بشہر برد و شاہ شجاع در ظاہر
اصفہان فرود آمدہ شروع در محاصرہ نمود چون کار بر اہل شہر تنگ شد

سادات وایبه و اعیان بیرون آمده فرار دادند که شاه محمود پیش شاه
 شجاع آمده برادران بیکدیگر صلح نمایند چون سادات وایبه بشهر آمدند
 شاه محمود نیز رضا بر فرار ایشان داده با پنجاه سوار بیرون آمده
 بدستبوس برادر مشرف شد بعد از آن طوی عظیم نموده پیشکشهای
 پادشاهانه گذرانید و شاه شجاع بشیراز مقصی المرام عودت کرد فی سنه
 تسع وستین و سبعمایه درین سال امیر قاسم برادر سلطان اویس بجوار
 رحمت حق پیوست و نعش او را بنجف برده در جوار مشهد منور و مرقد
 مطهر حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه در پس تربت
 پدرش امیر شیخ حسن دفن ساختند و خواجه سلیمان ساوجی در مرثیه
 وی گوید نظم دریغا که خورشید روز جوانی * چو صبح دوم بود کم
 زندگانی * دریغا که ناکه گلی ناشکفته * فروریخت از تند باد خزانی *
 برین آفتاب ای فلک زار بگری * فرو رفته در صبح روز جوانی *
 یقین است مارا ازین خانه رحلت * ولیکن نبود این کسی را کمائی *
 که در عنقوان صبی میر قاسم * زند خیمه بر جنت جاودانی * وهم
 درین سال بیرام بیک که محبوب سلطان اویس بود بواسطه افراط شراب
 یحیر فنا فرو رفت و سلطان اویس تعزیتی داشت که کسی مثل آن
 ندیده از جمله کپنک سیاه بر تن سفید پوشیده امرا و خواتین را پلاسهای
 سیاه در کردن انداخته فضیحتی چند کرد که کسی یاد نداشت چنانچه
 خواجه سلیمان در مرثیه وی فرماید نظم آسمان با سینه پر آتش و پشت

دوتاه * شد بهایاعالی کریان بر سر بیرام شاه * شد وجود نازنین
صافی نراز آب حیات * در میان خاک ریزان طیب الله ثراه * فی سینه
سبعین و سبعمیه درین سال شاه شجاع خواست که کریمه از خاندان
سلطان اویس در عقد نکاح آورد تا من بعد مواد فتنه و فساد منقطع
و اسباب نزاع مرتفع گردد و امداد سلطان اویس به برادرش شاه محمود
نرسد جهت ساختن این کار قرعه اختیار بنام امیر اختیار الدین حسن
فورچی بر آمد و امیر اختیار الدین حسن با ساختگی تمام متوجه آذربایجان
گردید چون شاه محمود ازین قضیه آگاه شد وزیر خود خواجه تاج الدین را
که بحیله و تزویر فرزانه و یکنانه زمانه بود جهت خواستکاری دختر سلطان
مقرر فرموده روانه ساخت چون ابایچیان هر دو برادر در ملازمت سلطان
یکجا جمع شدند در میانه ایشان گفت و گوی بسیار در حضور سلطان واقع
شد عاقبت الامر بواسطه آنکه شاه شجاع در مکتوب فروتنی ننموده
بلکه در تواضع رسی از زبان قلم افعال فرموده و شاه محمود کمال عجز
و انکسار نموده در کتابت نوشته بود که العبد وما فی یده کان لمولاه
سلطان قاصد شاه شجاع را جواب داده دختر را نامزد شاه محمود فرمود
خواجه تاج الدین مهد علیای سرپرده عصمت را با تجمل تمام برداشته
متوجه اصفهان شد خواجه سلمان درین باب میگوید نظم آسان ساخت
در آفاق یکی سور چه سور * که از آن سور شد اطرائی ممالک معصور *
اجتماعیست منور قبری را باشمس * اتصالیست مقرب ملکی را باحور *

مهد بلقیس زمان داشته است ارزانی * بسراپرده جم دولت تشریف
 حضور * فی سنه احدی وسبعین وسبعمائه درین سال موافق ایت نیل امیر
 تیمور کورکان در خطه کش که حالا بشهرسبز مشهور است قدم بر سریر
 سلطنت نهاد ونسب عالی تبار او بدین ترتیب بنسب چنگیزخان منتهی
 میشود امیر تیمور بن امیر طرغای بن امیر برکل بن امیر ایلتکیز بن
 امیر ایجل (?). بن قراجار نویان که او در زمان چنگیزخان امیر الامرا
 وجله الملك جغتای خان بن چنگیزخان بود و او ولد سیورغان (?). بن
 ایردچی است که برلاس لقب داشت وعشیرت برلاس بدو منسوبست
 و او پسر قاجولی بهادر است که برادر بزرگ قبل خان بن نومنه خان است
 که بسه بطن برادر او وچنگیزخان بهم می پیوندد واطلاق لفظ کورکانی
 بر وی بواسطه دامادی میر حسین است ومولد امیر تیمور در ظاهر کش
 در بیست وهفتم شعبان سنه ست وثلاثین وسبعمائه بود وفاتش در سنه
 سبع وثمانمائه ومدت سلطنتش سی وشش سال چنانچه فاضلی درین دو بیت
 بیان احوال میکند نظم سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود * در هفتصد
 وسی وشش در آمد بوجود * در هفتصد وهفتاد ویکی کرد خروج *
 در هشتصد وهفت کرد عالم پدروود * در مدت سی وشش سال در اکثر
 معمره عالم قدم نهاد چنانچه ما وراء النهر وترکستان وخوارزم وبدوخشان
 وهندوستان وخراسان وسیستان وکیچ ومکران وعراقین وفارس وآذربایجان
 ومازندران وکیلان وشیروان واران وکردستان وکرهستان ودباربکر

وروم وشام را مسخر ساخت و چهار پسر داشت ۱ میرزا جهانگیر بود که در زمان حیات پدر وفات کرد ۲ میرزا عمر شیخ است که والی ولایت فارس بود بز سر قلعه خرماتو در زمان حیات پدر تیر قضا از شست کردی بر مقتل او آمده بعالم آخرت رفت ۳ میرزا میرانشاه است که حکومت ولایت آذربایجان و عراقین و دیاربکر تا سرحد روم وشام بدو تعلق داشت بعد از وفات پدر در تبریز بر دست لشکر قرا یوسف بقتل رسید ۴ میرزا شاهرخ است که در زمان پدر والی ولایت خراسان بود بعد از وفات پدر پادشاه ایران ونوران شد فی سنه اثنی و سبعین و سبعمائه درین سال امیر ولی حاکم مازندران که از اولاد جوجی فشار(?) برادر چنکیزخانست لشکر مرتب داشته بری رفت و سلطان اویس از آذربایجان بدفع او توجه نموده منتقلای سلطان اویس با او در ری جنگ کرده شکست یافت و چون سلطان از عقب باغلبه تمام رسید امیر ولی تاب مقاومت نیاورده عنان عزیمت برتافت و از لشکر او گروه انبوه بقتل آمده جمعی کثیر اسیر و دستگیر شدند و سلطان ناسمنان از عقب امیر ولی رفته از آنجا بصوابدید امرا معاودت نمود فی سنه ثلث و سبعین و سبعمائه درین سال سلطان اویس بعزم رزم امیر ولی از تبریز لشکر باوجان کشید که ولایات او را مستخلص سازد ناگاه برادرش سلطان امیر زاهد بمقتضای اجل موعود که قابل تقدیم و تاخیر نیست مست بر بام کوشک اوچان رفته از آنجا در افتاده جان بداد و سلطان بسبب

اندوه برادر فسخ عزیمت نموده عازم تبریز شد در خلال این احوال شاه شجاع مکتوبی بامیر ولی نوشته اورا بر مخالفت سلطان تحریض نمود

فی سنه اربع و سبعین و سبعمائه درین سال امیر ولی بالشکر کران از مازندران بدیار ری آمد از آنجا بساوه رفت مبارکشاه والی وسابر اکبر آنجا وجهی از فقرا نزد امیر ولی فرستادند که شما باین طرف چرا رنجه شده اید این شهر از آن سلطان اویس است او لشکر بسیار دارد و اگر امیر ولی از سر ما درین زمستان درگذرد و لشکر خود را نیز زحمت ندهد اولی آن باشد امیر ولی گفت مال چند ساله میطلبم پیشوایان بیرون آیند تا باز کردیم اهل ساوه قبول نکرده بقم جنگ و مجادله پیش آمدند امیر ولی نیز مستعد محاربه و جدال گشته در عرض دو هفته ساوه را بزور و غلبه مسخر کردانید و مبارکشاه والی اولاً پنهان شد بعد از آن بخدمت امیر ولی مبادرت نمود و دختر خود را بعقد نکاح او در آورد و امیر ولی بمازندران عودت کرد فی سنه خمس و سبعین و سبعمائه درین سال امیر تیمور دختر آق صوفی (?) حاکم قنقرات را جهت پسر بزرگ خود میرزا جهانگیر خواستگاری نموده بسمرقند آورد و هم درین سال دجله طغیان کرده غیر از چند عمارت عالی بقیه عمارات بغداد را خراب کردانید و قریب چهل هزار آدمی تلف شد و مولانا ناصر بخاری در آن وقت این بیت میگوید نظم دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود * پای در زنجیر و کف بر لب مکر دیوانه بود * فی سنه ست

و سبعین و سبعمایه درین سال سلطان اویس بعزم رزم امیر ولی از تبریز
 بعبارت رشیدی آمده در آنجا مرض صعب طاری شده ارکان دولت
 بمرافقت قاضی شیخ علی و خواجه شیخ کحجایی بر سر بالین آن بانی مبانی
 جهانبانی رفته طلب وصیت نمودند سلطان گفت سلطنت بحسین تعلق دارد
 و حکومت بغداد بشیخ حسن ایشان گفتند که او برادر بزرگست تحمل
 نخواهد کرد فرمود که شما میدانید امرا این سخن را حمل بر اجازت
 نموده شیخ حسن را مقید ساختند و در شب شنبه دوم شهر جادی الاول
 این سال سلطان برباض رضوان شتافت وهم در آن شب شیخ حسن
 شربت شهادت چشید و خواجه سلمان در مرثیه سلطان میفرماید
 نظم ای فلك آهسته روکاری نه آسان کرده * ملك ايران را ببرك
 شاه ويران کرده * آسانی را فرود آورده از اوج خویش * بر زمین
 افکنده با خاک یکسان کرده * بعد از فوت پدر سلطان حسین در تبریز
 قدم بر مسند سلطنت نهاد خواجه سلمان قصیده که در تهنیت جلوس گفته
 این دو بیت ثبت افتاد نظم ای در پناه چترت خورشید پادشاهی *
 محکوم امر ونهیست از ماه تا ماهی * هم ملك تست این از صدمت
 نزلزل * هم دور تست فارغ از وصت تباهی * و وفات امیر شاه محمود بن
 امیر مبارز الدین محمد هم درین سنه اتفاق افتاد شاه شجاع از استماع
 این اخبار این رباعی انشا کرد نظم محمود برادرم شه شیرکین * میکرد
 نزاع با من از بهر نکین * کردیم دو حصه تا بر آساید خلق * او زیر زمین

گرفت و من روی زمین * بجمرد شنیدن فوت برادر عازم اصفهان شد
 و ولایت عراق را بخت تصرف در آورد فی سنه سبع و سبعین و سبعمائه
 درین سال شاه شجاع بعزم رزم سلطان حسین بن ملک اویس متوجه
 آذربایجان شده در حوالی همدان تلافی فریقین بهم رسید و بعد از مقابله
 و مقاتله سلطان حسین منهزم گشته رو در وادی فرار نهاد و شاه شجاع
 مظفر و منصور عازم تبریز شد سادات و قضات و موالی و اهالی و اکابر
 و اعیان مملکت آذربایجان استقبال موکب پادشاهی نمودند بتقبیل انامل
 فیاض سرفراز گشتند و شاه شجاع بر تخت تبریز بتکن تمام مقام آرام
 گرفت خواجه سلمان قصیده انشا کرد که مطلعش اینست نظم زهی دولت
 کز اقبال های چتر سلطانی * همایون فال شد بومی که بودش
 رو بویرانی * و شاه شجاع آوازه حافظ یوسفشاه را شنیده بود بجلس خود
 حاضر گردانیده خواندکیها فرمود و شاه شجاع گفت ما آوازه سه کس را
 از مشاهیر تبریز شنیده بودیم مختلف احوال یافتیم سلمان را زیاده
 یوسفشاه را مساوی و شیخ محمد کججانی را متناقض و نیز کویند که شاه
 شجاع خواجه سلمانرا جهت قصیده که مطلعش مذکور شد چندان اعتقادی
 نکرد و بواسطه قصیده ذکر که مطلعش اینست بدو اعتقاد پیدا کرد
 نظم سخن بوصف رخس چون ز خاطر م سر زد * زمطلع سختم آفتاب
 سر برزد * چون چهار ماه در تبریز بعیش و عشرت گذرانید خبر رسید
 که شاه یحیی پسرش (?) در شیراز رایت مخالف برافراشته فی الفور عنان

عزیمت بر صوب شیراز معطوف گردانید و هم درین سال امیر تیمور بعزم
بورش خوارزم برخاست بواسطه بی اتفاقی امرا واعیان عزیمت بورش چنه
گردانید که دفعه چهارم بود واستیلا بر آن قوم یافت و در آن اثنا
توقتمش خان بملازمت آمده رعایتها یافته منظور نظر عاطفت اثر گردانید
بسقناق فرستاد فی سنه ثمان و سبعین و سبعمائه درین سال در نوبت ثانی
توقتمش خان بملازمت امیر تیمور آمده اورا اعزاز و اکرام کرد و لشکر
همراه کرده بسقناق فرستاده بر تخت سلطنت نشاند و هم درین سال امیر
تیمور اباجی پیش امیر غیاث الدین بهرات فرستاد و تمهید قواعد مصادقت
و تشیید مبانی مودت منعقد گردانید فی سنه تسع و سبعین و سبعمائه
درین سال میرزا شاهرخ بن امیر تیمور بوجود آمد امیر تیمور قشلاق
در زنجیر سرای کرد و پسر بزرکش میرزا جهانگیر هم بقول صاحب مطلع
السعدین درین سنه بجوار رحمت حق پیوست فی سنه ثمانین و سبعمائه
درین سال امیر تیمور بورش چهارم خوارزم اختیار کرده سه ماه و شانزده
روز محاصره قلعه آنجا کرده فتح میسر نشد و یوسف صوفی در آن ایام
وفات یافت فی سنه احدی و ثمانین و سبعمائه درین سال امیر تیمور قلعه
خوارزم را گرفته شهر کش را که مسقط الراس او بود تعبیر نمود و هم
درین سال شاه شجاع بواسطه تسکین یافتن فتنه سارو عادل که از امرآ
سلطان حسین بود و در سلطانیه دم از ترمذ و عصیان میزد از فارس آمده
اورا شکست داد و او التجا بقلعه سلطانیه برده آخر از روی عجز وانکسار

بلازمت شاه شجاع آمده ماحوظ نظر عنایت کشت و شاه شجاع بشیرار
معاودت نمود فی سنه اثنی وثمانین و سبعمایه درین سال امیر تیمور یورش
خراسان کرد در غره ذی الحجه سال مزبور بقصبه کوسوبه رسیده مهدی
حاکم آنجا استقبال نموده نوازش یافت و از آنجا بقریه تابیاد که مسکن
مولانای اعظم امیر اکرم مولانا زین الدین ابا بکر است رفته صحبت
شریف مولانا را در یافت و از ملازمت فیاض البرکات آنحضرت فواید
بسیار گرفت و از آنجا عنان یکران بجانب قصبه فوشنج که در شش
فرسخی هرات بطرف غربی واقع است منعطف گردانید و در شب جمعه
منتصف ماه قلعه فوشنج را مسخر ساخت و از آنجا عنان تاب شد سوی
شهر هری فی سنه ثلث وثمانین و سبعمایه درین سال امیر تیمور فتح
بلده فاخره هرات کرد و هم درین سال سلطان مراد خان ولی روم
قریب بدلکلو قبا اغاج حصاری را مسخر گردانید که آن حصار
مشهور است بحق بغدی فی سنه اربع وثمانین و سبعمایه در مبادی
این سال سلطان مرادخان را فتح قلعه سیروز میسر شد و هم درین سال
سلطان احمد بن سلطان اویس که اردبیل در وجه سیورغال او مقرر بود
ببرادرش سلطان حسین خروج کرده او را در تبریز بقتل رسانید منتصدی
امور (سلطنت) کشت فی سنه خمس وثمانین و سبعمایه درین سال امیر
تیمور یورش سیستان کرده تمامی آن ولایات را با مضافات مسخر نموده
بسرقتند مراجعت کرد و هم درین سال سارو عادل سلطان بایزید بن

سلطان اویس را در سلطانیه عراق بسطانت نصب کرد و کس بشیراز فرستاده از شاه شجاع امداد و معاونت طلب نمود شاه شجاع متوجه سلطانیه کشته بعد از اتمام مهم آنجا عنان بکران بصوب دزفول و شوشتر معطوف گردانید و پسرش سلطان شبلی را میل در چشم کشید فی سنه ست و ثمانین و سبعمایه درین سال امیر تیمور یورش جرجان و استرآباد کرده امیر ولی حاکم آنجا را اخراج نموده از آنجا عازم بری عراق شده قشلاق در آنجا نمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان همین سال شاه شجاع از کلبه نکبت و خارستان محنت بگلشن راحت و گلستان استراحت رحلت فرمود و او خلاصه دودمان و زبده خاندان آل مظفر بود و بحسن خلق و حدت طبع و کثرت فضل و وفور (فراست) و فرط دانش آراسته بود پنجاه و سه سال و دو ماه زندگانی یافته بیست و پنج سال و ده ماه و بیست روز حکومت و سلطنت کرد بعد از او شاه یحیی در اصفهان و سلطان احمد در کرمان قائم مقام پدر کشتند همواره در مابین برادران عداوت و خصومت بود فی سنه سبع و ثمانین و سبعمایه درین سال سلطان مراد خان والی روم قلعه اسکنه و قلعه ماروله را مفتوح گردانیده طاس طلا و نقره بسیار بدست غازیان نصرت شعار در آمده در سرهای خود می نهادند و آن وضع بطبع سلطان مراد خان خوش آمده اسکوف طلا و نقره در آن زمان پیدا شد و هم درین سال امیر تیمور تا سلطانیه عراق در حرکت آمده بعد از تسخیر آنجا برستمدار و مازندران نهضت نموده

از آنجا بسرقتند مراجعت کرده قشلاق در سالی سرای فرمود وهم درین سال توقمش خان با پنجاه هزار سوار بدفع احد بتبریز فرستاده آن بلده را نهب و غارت کرده از دربند شیروان معاودت کردند

فی سنه ثمان وثمانین و سبعمایه درین سال سلطان مراد خان قلعه زبجنه و قلعه قره و ربه و قلعه درامه و قلعه قواله و قلعه مناستر را فتح کرد و در همین سال امیر تیمور از استماع آمدن لشکر توقمش خان بتبریز و آذربایجان و خرابی آنجا یورش آذربایجان مصمم گشته بآن صوب در حرکت آمده آذربایجان و کرجستان را مسخر کردانیده قشلاق در قریب ابران نمود فی سنه تسع وثمانین و سبعمایه درین سال امیر تیمور بدفع فساد قرا محمد ترکمان از قشلاق قریب متوجه آذربایجان شد در هنگام معاودت عبور لشکر بصحرای (موش) و اخلاط افتاده حاکم آنجا بقدم اطاعت نیامده حسب فرمان الوسات و امشامات آنجا را نهب و غارت نموده کنار کول وان گرفته بعدلجواز آمد حاکم آنجا بقدم انقیاد پیش آمده از بند ماهی گذشته بوان رفت وهم درین سال تسخیر ولایت عراق و فارس کرده خبر توقمش خان بدو رسید که ما وراء النهر را نهب و غارت کرده دارایی و حکومت شیراز را بآل مظفر مفوض کردانیده میر سید شریف علامه را با خانه و کوچ از شیراز برداشته عنان عزیمت بطرف سرقتند منعطف داشت فی سنه تسعین و سبعمایه درین سال امیر تیمور یورش دفعه پنجم خوارزم اختیار کرده بار دیگر آن دیار را مسخر

کردانید و برج و باره آنرا بخاک تیره برابر ساخت فی سنه احدى وتسعين
وسبعماية درین سال توقمش خان بعزم رزم امیر نیسور لشکر کشیده
از راه بی نیل مقصود عودت کرد امیر نیسور عنان یکران بطرف
مغولستان نافته آنجا را ناخت و غارت نمود میرزا میرانشاه پسر خود را
بجهت دفع ملوک سردار و جانی قربانی روانه خراسان ساخت فی سنه
اثنی وتسعين وسبعماية درین سال آبدین اوغلی برضا و رغبت اطاعت
آستانه سلطان مراد خان غازی نموده خطبه و سکه بالقباب سلطانی مزین
کردانید فی سنه ثلث وتسعين وسبعماية درین سال سلطان مراد خان
با لاز اوغلی مقاتله و مجادله کرده و سردار کافران را دستگیر کرده
بقتل رسانید و مبلوش نام شخصی از امراء کفار در صورت اطاعت
بخدمت سلطان غازی مبادرت نموده چون بدستبوس مشرف شد
بیکضرب خنجر آبدار آن سرو بوستان سلطنت را از پای در آورده
بخاک هلاک انداخت و آن سلطان غازی بمقام اعلی علیین
شئافته درجه شهادت یافت شصت و پنج سال عمر داشته سی و یکسال
سلطنت کرد و از او ایلدزم بایزید و یعقوب چلبی دو پسر ماند و وزیر
اعظم آن سلطان شهید خیر الدین پاشا بود که بقرا خلیل اشتهار دارد
و علی پاشا و صاروجه پاشا که بمراتب وزارت رسیده اند ولدان او بوند
و سلطان ایلدزم بایزید بجای پدر در سن چهل و چهار سالگی بر تخت
سلطنت جلوس فرمود و برادرش یعقوب چلبی را بقتل آورد و از سلاطین

آل عثمان اول کسی که قصد برادر کرد او بود ومنصب وزارت بعلی پاشا و تیسورطاش پاشا تفویض نمود و فتح معدن قراطوه و قلعه اسکوب و قلعه سیروز بدست اورنوس بیک واقع شد وهم درین سال فتح قلعه الاشهر و قلعه افلاق و تقبل جزیه حاکم آنجا هم درین سال واقع شد در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان مراد خان بوده اند اولاً مولانا جال الدین افسراییست که بین الفضلا مشهور است که بچهار بطن بامام فخر رازی میرسد حاشیه در غایت منانت بر تلویح نوشته ودیگر مولانا فناریست که از دیار عجم آمده در سلك تلامذه مولانا جال الدین منخرط کشته و در اندک فرصتی علامه علمای روم شده میرسید شریف جرجانی بآرزوی ملاقات مولانا جال الدین ببلده افسرای آمده اتفاقاً در آن حین مولانا وفات کرده ملاقات میسر نشد مصنفات مولانا مشهور است دیگر مولانا محمود است که قاضی برسه بوده و بقوجه افندی اشتهار دارد و پسرش موسی چلبی باراده تحصیل متوجه دیار عجم کشته در علم ریاضی ذوفنون شده در ما وراء النهر و خراسان بقاضی زاده رومی اشتهار دارد و در هنگام رصد بستن میرزا الف بیک بن میرزا شاهرخ بن امیر نیسور در سرفند همراه میرزا بود ودیگر مولانا برهان الدین احمد است که قاضی ارزنجان بود ترجیح نام حاشیه بر تلویح نوشت و از مشایخ سلطان حاجی بکنش است که او را مردم ولایت روم قطب الاقطاب میدانند فی سنه اربع و تسعین و سبعمایه

درین سال بعرض سلطان ایلدرم بایزید رسانیدند که قاضی برهان (الدین) نام شخصی بر ولایت روم والی کشته سلطان باراده تسخیر روم توجه نموده قلعه امامسیه و قلعه نوقات و قلعه سامسون و قلعه جانبیک را مفتوح گردانید فی سنه خمس وتسعين وسبعمائه درین سال سلطان بایزید بواسطه دست درازی کتورم بایزید والی قسطنونی که در سال گذشته بتخریک منتشا اوغلی در ولایت سلطانی ازو صدور یافته بود سلطان ایلدرم بایزید چون برق خاطف ناخت بر سر او برده اتفاقاً کتورم بایزید در آن اثنا وفات کرد و پسرش اسفندیار فرار کرده بسینوب رفت و منتشا اوغلی بلازمت امیر تیمور رفته او را تحریک آمدن بولایت روم نمود و قلعه طرقلو و قلعه قسطنونی و قلعه عثمانجق هم درین سال بتصرف اولیای دولت عثمانی در آمد و در روز شنبه هشتم شهر رجب همین سال امیر تیمور بالتمام آل مظفر را بتبغ بیدریغ بکذرائید و عموما ولایت فارس را بید تصرف در آورد و درین باب شاعری میکوید نظم بعبرت نظر کن بال مظفر. * شهای که کوی از سلاطین ربودند * که در هفتصد و خمس و تسعين زهجرت * نهم شب زماه رجب چون غنودند * فی سنه ست و تسعين وسبعمائه درین سال سلطان ایلدرم بایزید فتح قلعه سلانیک که قصبه مقبول ولایت روم ایلی است نمودند و همیشه مردمان قابل فاضل موزون در آن بلده پیدا میشود و هم درین سال امیر تیمور فتح دار السلام بغزاد و قلعه تکریت و بعضی بلاد کردستان

نمود و ولادت میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ هم درین سال اتفاق
 افتاد فی سنه سبع وتسعين وسبعماية درین سال قرال انکروس از ولایت
 افلاق آمده قلعه نکبولی را محاصره کرد چون این خبر بسمع ایلدرم
 بایزید خان رسید چون برق وباد تند و تیز روانه کردید و در میانہ
 ایشان جنگ عظیم اتفاق افتاد عاقبت الامر شکست بر قرال بدفعال
 افتاده جمع کثیر در دست مسلمانان اسیر شدند و قرال بهزار مشقت
 از آن ورطه خونخوار خلاص گشته فرار بر قرار اختیار نمود و در همین سال
 قلعه کوزلیه حصار را سلطان ایلدرم بایزید در مقابل بوغاز حصار در طرف
 اناتولی بنا کرده قلعه شیلی نیز مفتوح شد کس بتکور استنبول
 فرستاده اراده تسخیر نمود تکور استنبول اطاعت سلطان بایزید خان نموده
 هر سال ده هزار التون تقبل نمود که بدیوان سلطانی ادا نماید در محله
 از محلات استنبول که مشهور باسلامیه است قاضی مسلمان تعیین شده
 جامع و مناره بسازند اذان بگویند مدتی بدین وتیره شعایر اسلام
 در آنجا بود در فترات امیر تیمور کفره جامع و مناره را ویران ساخته
 مسلمانانرا بطرف روم ایلی راندند فی سنه ثمان وتسعين وسبعماية
 درین سال فتح قلعه قره فربه و ملاطیه و درنده و قلعه دیوزک و قلعه بهسنی
 سلطانرا میسر شد و در همین سال امیر قولم الدین نام سیدی از اعتقاد
 امام محمد عسکری (?) در شهر آمل مازندران نوطن اختیار کرده مردم
 آنجا را اعتقاد تام باو پیدا شده مرید و معتقد او گشتند حتی افراسیاب

جلای که والی مازندران بود معتقد او کشت چون اخلاص و اعتقاد
مربدان و معتقدان را نسبت بخود بدرجه اعلی و مرتبه قصوی دید
روزی که افراسیاب بزیارت سید آمد او را گرفته مهش را فیصل داده
دعوی سلطنت و خروج کرده روز بروز در ترقی و تزايد بود چنانچه
حکومت آنجا بدو قرار گرفت و تا امروز حکام مازندران از نسل ایشان
بودند و چند سال است که شاه عباس صفوی که بحسب ارث از دختر
میر عبد الله مازندرانی است عموما ولایت مازندران را مسخر کرد اینده
نایب بضبط آنجا تعیین کرده است فی سنه تسع و تسعین و سبعه
درین سال امیر تیمور دارایی هرات را به پسر خود میرزا شاهرخ ارزانی
فرمود و از جمله مواهب که حضرت واهب العطا یا عزّ شانه در همین سال
بمیرزا شاهرخ عنایت فرمود ولادت با سعادت میرزا بایسنقر بود که
در محل چاشت روز دوشنبه بیست و یکم ذی الحجه سنه مزبور در دار السلطنه
هرات روی نمود فی سنه ثمانمائه درین سال ملک طاهر (?) حاکم ارزنجان
اظهار اطاعت بدرگاه سلطان ایلدرم بایزید خان نموده مفتاح قلاع خود را
بسنه سنیه سلطانی فرستاد و هم درین سال امیر تیمور بنیت غزا بجانب
هندوستان نهضت نمود فی سنه احدی و ثمانمائه درین سال امیر تیمور فتح
اکثر بلاد هندوستان نمود سلطان محمود خان و ملو خان حاکم آنجا را
منهزم کرد ایند و عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف داشت فی سنه
اثنی و ثمانمائه درین سال امیر تیمور دفعه آخر متوجه ایران شده قشلاق

در قراباغ اران کرد که نزد مورخان یورش هفت ساله عبارت از آنست
 و سلطان احمد و قرا یوسف از تصادم عسکر قیامت اثر تیموری فرار نموده
 با اتفاق عازم روم شدند در موضع بهسنی در میانه ایشان بکفتار مفسدان
 ناتمام غم غمک بحرام اندک غباری پیدا شد امیر قرا یوسف تخلف نموده
 سلطان احمد عزیمت روم نمود در انکوره بشفرف ملاقات سلطان ابلدرم
 بایزید خان رسید در اعزاز و احترام او کوشیده کوناخیه را باخراجات
 لو باز گذاشت درین اثنا امیر قرا یوسف نیز بدانجا آمده سلطان مال
 اق شهر را در وجه اخراجات او معین ساخت فی سنه ثلث و ثمانیاه
 درین سال امیر تیمور یورش روم نصیم کرده قلعه سپواس را مفتوح
 گردانیده از آنجا متوجه عربستان شد سلطان فرخ (?) ولی مصر و شام را
 مغلوب ساخت و در عقب سلطان فرخ تا شام رفته آن دیار را ناخت
 و تاراج نمود و قبر یزید بن معاویه را شکافته استخوانهای آن ملعون را
 بسوخت و از آنجا عود کرده قشلاق دز قراباغ نمود فی سنه اربع و ثمانیاه
 درین سال سلطان ابلدرم بایزید بعزم رزم امیر تیمور متوجه انکوره
 کشته تلافی فریقین دست داد طابغه کریمیان و منتشالو و تاتار از سلطان
 ابلدرم بایزید روگردان شده بامیر تیمور ملحق گشتند بنا برین فتور تمام
 بر لشکر سلطان راه یافته از وقت طلوع صبح تا غروب آفتاب بهادران
 جنگ جوی کشش و کوشش بسیار نمودند و مصطفی چلبی ولد سلطان
 در آن دار و کبر ناپدید گشته بعضی از لشکریان روی بوادی هزیمت

نهادند و سلطان در هنگام غروب آفتاب نوازدهم شهر ذی الحجه سنه مزبوره در دست سلطان محمود خان دستگیر کشته سلطان را بنزد امیر تیمور آورد فی سنه خمس و ثمانمائه درین سال امیر تیمور قشلاق در ولایت اناتولی در آیدین ایلی فرمود و هر ولایتی که از سلطان گرفته بود بصاحبان باز داد چنانچه قسطنونی را باسفندیار بیک اوغلی و قرامان و روم را بقرامان اوغلی و کریمیان ایلی را و منتشا ایلی را بوارثان داد و اراده آن داشت که سلطان بایزید خانرا از حبس اطلاق داده ولایت موروثی بدو ارزانی دارد اتفاقاً در روز پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه مزبور خبر رسید که سلطان در اقل شهر بمرض ضیق النفس و خناق ازین جهان گذران در گذشت شصت سال عمر یافته سیزده سال سلطنت کرده آثار خیرات و مبرات و حسنات بسیار دارد و از جمله جامع و زاویه عالی در ادرنه ساخته مدارس و جوامع و زوایا و دار الشفا و سایر بقاع خیر دیگر بنا کرده باتمام رسانیده ازو سلطان سلیمان و سلطان محمد و عبسی و موسی و مصطفی نام پنج پسر مانند در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان ایلدرم بایزید بوده اند اولاً شیخ حامد بن موسی افسراییست که صاحب کشف و کرامات بوده که مردمان آن دیار را بدو اعتقاد و اخلاص بسیار است مقبره شریفش در آنجاست و دیگر شیخ بیرلم سلطانست که اول مدرس بوده آخر ترک نموده بصحبت شیخ حامد رسیده صاحب کشف و کرامات و خرق عادات کشته در انقره مدفونست و دیگر شیخ شهاب الدین

سیواسیست که در اوایل غلام مملوک شخصی بوده آخر بمخدمت شیخ
زین الدین خوافی رسیده علم تصوف را تکمیل کرده در اناطلیخ (?) نام محلی
مدفونست و دیگر قطب الدین از نیقیست که با امیر تیمور ملاقات کرده
اورا نصیحت داده و دیگر مولانا شمس الدین محمد بن (?) محمد الفناریست
که در مصر تحصیل علوم کرده باز بروم عودت کرد در اوایل قاضی
بورسا شد آخر وزیر کشته در تفسیر و عربیات تالیفات معتبره دارد
آخر بزیارت حرمین شریفین رفت و دیگر مولانا حافظ الدین محمد
الکردیست که به بزاز اوغلی اشتهار دلرد در قنوی بزازی نام کتاب
از تالیفات اوست بغایت کتاب معتبر است دیگر مولانا مجد الدین
ابو طاهر محمد شیرازیست که در لغت قاموس نام کتاب مشهور از جمله
تالیفات اوست دیگر مولانا محمد ولد مولانا شمس الدین محمد فناریست
که در هجده سالگی در مدرسه سلطان مدرس کشت و درس عام گفت
و دیگر مولانا بهاء الدین عمر بن شیخ قطب الدین است که مفتی زمان
بوده و دیگر مولانا یار علی شیرازیست که در اصول و فروع مهارت تمام
داشته و دیگر مولانا ابراهیم بن محمد المنفی است که بغایت مرد فاضل
و دانا بوده او نیز مفتی زمان بود و دیگر مولانا عز الدین عبد اللطیف است
که بمشارق و منار شرح نوشته و دیگر مولانا احمد کرمانیست که فاضل
و شاعر بوده راه ندیمی و مصاحبت بمجلس شاهزاده سلطان سلیمان یافته
کتاب اسکندر نامه بنام او در سلك نظم کشیده با امیر تیمور ملاقات

نموده لطیفهای او امیر تیسور را خوش آمد و او را تکلیف حمام نمود لطیفه
که با امیر در حمام گفته معروف و مشهور است فی سنه ست وثمانیه
درین سال امیر سلیمان بن سلطان ابلدرم بایزید در بورسا بر تخت
سلطنت جلوس نمود و برادرش موسی ازو فرار کرده نزد قرامان اوغلی رفت
واز آنجا التجا باسفندیار بیک برد اسفندیار بیک او را در کشتی نشانده نزد
ویوده افلاق فرستاد و ویوده در اصطلاح رومیه داروغه و صوباشی را میکوبند
و بواسطه تخفیف حاکمان کافر را که خراج قبول نموده اند ویوده می نامند
ونام اصلی او مرجو بود چون این اخبار دز بورسا شایع شد امیر سلیمان
متوجه ادرنه شد وهم درین سال امیر تیسور از یورش روم بکلی فراغت
کرده بغزای کرjestان و فتح قلاع آنجا مبادرت نمود بنعمیر شهر بیلغان
اران که از دیرباز از عمارتش اثری نمانده بود امر فرمود فی سنه
سبع وثمانیه در شب چهارشنبه هفدهم شهر شعبان این سال امیر
تیسور کورکان اجابت حق را لبیک گفته در سفر خطا بموضع اترار بجوار
رحمت پروردگار پیوست و خلائی در میانه اولاد ونبایر او افتاده عاقبت
میرزا شاهرخ در خراسان بر تخت سلطنت جلوس فرمود فی سنه ثمان
وثمانیه در اوایل این سال میرزا میرانشاه بن امیر تیسور کورکان
از آذربایجان متوجه خراسان کردید چون این اخبار مسسوع برادرش
میرزا شاهرخ شد جمعی از امرا مثل صوفی ترخان و امیر جهان ملک
وامیر فیروز شاه را با پنج هزار سوار مقرر فرمود که باستقبال روند

اگر آن جناب بداعبهٔ ملك و یاغی کری می آید بدفع او قیام نمایند
اگر بر راه برادری و ایلی بر حسب اقتضای وقت میل این جانب نموده
آنچه وظیفهٔ خدمت باشد بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان ساخت
مبنی بر قواعد نام و ننگ و مشتعل بر قوانین صلح و جنگ امرا باتفاق
روانه شدند در موضع کالبوش باردوی میرزا میرانشاه رسیدند و بعد
بساطبوس آنجناب مستعد کشته مکتوب و پیغام شاهرخی را گذرانیدند
میرزا میرانشاه نیز اظهار محبت و اتحاد و یکجہتی نموده فرمود که جناب
برادری سلطانی را سعادت ازلی و دولت ابدی داده اند و ما را امید
نشند عضدک باخیک و بشارت و نجل لکبا سلطاناً بسع تحقیق شنوایده
امرا وظیفهٔ دعا و ثنا باو رسانیده در خلال این احوال میرزا ابا بکر
از حبس سلطانیہ خلاص شده پیش پدر رفت و بعد از مشورت پدر
و پسر متوجه آذربایجان شدند فی سنہ تسع وثمانیہ درین سال موسی
چلبی و عیسی چلبی اولاد سلطان بایزید بواسطهٔ سلطنت با یکدیگر جنگ
و نزاع نموده عیسی چلبی بقتل رسید و موسی چلبی در بورسا بتخت سلطنت
نشست فی سنہ عشر وثمانیہ درین سال میرزا میرانشاه بن امیر
تیسر کورکان که بحکم پدر والی تخت هلاکوخان بود و آخر بواسطهٔ آنکه
از اسب افتاده دماغش پریشان شده از عهدهٔ ضبط مملکت بیرون
نی آمد قرا یوسف ترکمان بر او خروج کرده در مابین ایشان در ناحیهٔ
سردرود من احوال تبریز جنگ عظیم واقع شده میرزا در آن معارک

بقتل رسید و قرا یوسف آذربایجانرا بخت تصرفی در آورد فی سنه احدی عشر وثمانیه درین سال میرزا شاهرخ بر مقتضای سنت نبوی علیه السلام فرمود که فرزندان که (عنوان) صحیفه شادمانی و کمال چهره کامرانی بودند ع دو کوهرگان بختیاری * میرزا بایسنقر و میرزا محمد چوکی را سبت موکد وقاعده مهده بجای آوردند فی سنه اثنی عشر وثمانیه درین سال میرزا شاهرخ بتعبیر شهر مرو که از مشاهیر بلدان خراسان و تختگاه سلاطین عالیشان بود امر فرمود و آن خطه دلکشا که برور روزگار و حوادث لیل و نهار درهم ریخته و از عمارات او جز رسوم و اطلال نمانده بود شروع کردند و از تاریخ سنه عشرین و ستمایه که تولی خان بن چنکیز خان بتخریب آن بلده حکم فرموده بود تا این سال که شروع در تعبیر کردند يك صد و نود سال بود که آن بلده مسکن ارانب و وطن ثعالب بود القصه بانديک زمانی آن بلده را معمور و آبادان کردانید فی سنه ثلث عشر وثمانیه درین سال امیر سلیمان بقصد جنگ برادرش لشکر بیورسا کشید در اثنای جنگ عسکر روم ایلی از امیر سلیمان روگردان شده برادرش موسی چلبی پیوستند (?) بنابراین امیر سلیمان فرار کرده اورا بعد از يك روز در دهی مرده یافتند موسی چلبی بر تخت سلطنت جلوس کرده حاکم باستقلال روم شد و ایام سلطنت امیر سلیمان هفت سال و هفت ماه بود فی سنه اربع عشر وثمانیه در اوایل این سال موسی چلبی قلعه مطرنی و پروادی را مسخر کردانید و هم درین سال

میرزا خلیل (بن) میرزا میرانشاه که در حین یورش خطا در رکاب ظفر
 انتساب جد بزرگوار خود بود بعد از فوت جدش ایلغار بسرقتند برده
 تمامی خزاین روی زمین را که جدش جمع کرده بود تصرف نمود آخر
 بخدمت عیش میرزا شاهرخ آمده او را بعراق فرستاد در شهر یار من اعمال
 ولایت ری فوت شد فی سنه خمس عشر وثمانمائه درین سال امیر
 قرا یوسف ترکمان از تبریز ایلغار نموده بقرا باغ اران آمده و ایچی نزد
 شیخ ابراهیم والی شیروان فرستاد او را بصلح پیغام داد و سید احمد حاکم
 شکی و کستندیل کرجی والی زکم باتفاق شیخ ابراهیم کردن باطاعت او
 نهادند و یصلح نیامدند و قرا یوسف از آب ارس گذشته از طرفین
 جنگ بسیار کردند و شیخ ابراهیم و برادرش شیخ بهلول و کستندیل کرجی
 در آن معرکه گرفتار گمند بلا شدند قرا یوسف کستندیل را
 با برادرش و سیصد نفر از ناوران کرجی بدوزخ فرستاد و بلده شامی را
 غارت کرده بتبریز عودت نمود و شیخ ابراهیم و بهلول و مولانا ظهیر الدین
 قاضی را مقید کرده همراه باذریابجان آورد و بشیخ ابراهیم قرار کرد که
 آلات مرصع و اوانی طلا و نقره که در شیروان دارد بتبریز آورده تسلیم
 خزینه نماید و شیخ بهلول دویست تومان و قاضی صد تومان خونبها داده
 خلاص شوند شیخ ابراهیم و برادر و قاضی آنچه وعده نموده بودند بادا
 رسانیده خلاص گشته بدیار خود بسلامت عودت کردند فی سنه ست
 عشر و ثمانمائه در اوایل این سال سلطان محمد خان بن سلطان ایلدرم

بایزید بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و شرح این قضیه آنست که سلطان محمد خان بعد از فوت پدر در زمان فترات برادران بعضی اوقات اطاعت ایشان کرده در سنجاقی که پدرش در حین حیات بدو ارزانی داشته بود در آنجا توقف داشت تا کور شاهلیک وزیر موسی چلبی برادرش بولی نعمت خود عصیان نموده خود را در میانه نکور استنبول انداخت و باتفاق اورنوس بیگ کس بخدمت سلطان محمد خان باماسیه فرستاده او را بر سلطنت ترغیب کرد حسب الالتماس ایشان سلطان محمد خان بیورسا آمده بامداد نکور استنبول از کلیبولی بروم ایلی عبور کرده جمیع امرا که تابع او بودند بادرنه باستقبال رفتند موسی چلبی از استماع این اخبار فرار کرده سلطان محمد خان او را تعاقب نمود ملازمان سلطان در ساقلو نام محل او را دستگیر کرده حسب فرمان سلطان بقتل رسانیدند و سلطان محمد خان باستقلال تمام بر تخت سلطنت جلوس فرمود و هم در آخر این سال قرامان اوغلی تاخت بیورسا آورده آن دیار را نهب و غارت کرده عودت نمود و سلطان محمد خان در عقب او تا قونیه رفته در میانه ایشان جنگ عظیم واقع شد محمد بیگ قرامان اوغلی با پسرش مصطفی اسپر و دستگیر کشت و سلطان محمد خان کناهان پدر و پسر را عفو کرده بعضی از ولایات قرامانرا بدیشان ارزانی داشت فی سنه سبع عشر و ثمانمیه درین سال سلطان محمد خان تکرار قلعه سامسون و قلعه اسکلیب و قلعه سوری حصار و قلعه قیر شهر و قلعه نیکه

وقلعه آقشهر وقلعه بکی شهر وقلعه سیدغازی وقلعه آرغادی وسعید
 ابلی را مفتوح کردانیده بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد وهم
 درین سال میرزا شاهرخ جهت دفع برادر زاده اش میرزا بایقرا که
 علم خلافت برافراشته بود لشکر بولایت فارس کشید چون میدان
 سعادت شیراز محل موکب همایون کردید میرزا بایقرا چاره جز عجز
 وانکسار ندید میرزا بایسنقر ولد ارچند آنجناب را شفیع ساخته شمشیر
 وکفن در کردن انداخته بعبه بوسی عم بزرگوار شاهرخی مستسعد کشت
 وعاطفت پادشاهانه رقم عفو واغماض بر جرایم اعمال او کشید فی سنه
 ثمان عشر وثمانیایه در اوایل همین سال قلعه سوران بتصرف اولیای
 نصرت رهنمای سلطان محمد خان در آمد ومیرزا شاهرخ ضبط ودارایی
 ولایت بدخشان را درین سال بمیرزا سینورغتمش پسر خود ارزانی فرمود
 فی سنه تسع عشر وثمانیایه درین سال سلطان محمد خان را فتح قلعه
 کانتقری وقلعه چقا وقلعه توسیا وقلعه باقرکوره سی میسر شد ودر شب
 پنجشنبه غره جمادی الاول این سال میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ را
 حق تعالی در دار السلطنه هرات بموضع باغ سفید پسری کرامت فرموده
 موسوم بمیرزا علاء الدوله کشت فی سنه عشرین وثمانیایه درین سال
 سلطان محمد خان بتعبیر قلعه ایساقچی اشارت فرمود وهم در اواسط
 این سال میرزا شاهرخ از هرات عزیمت زیارت مشهد منور ومرقد
 معطر علی بن موسی الرضا کرده ودر پانزدهم شهر شعبان همین سال

بزیارت مشهد آنحضرت رسیده شرایط زیارت بجا آورده قندیلی از سه هزار مثقال بوزن طلا که بحسن رضا و ارادت ساخته و پرداخته بود فرمود که در سر مرقد مطهر آن آویختند و چهار باغ و سرابی در جانب شرقی روضه آنجناب طرح انداخته بهرات معاودت نمود فی سنه احدى وعشرين وثمانمائه درین سال قتل یورکاجه مصطفی در ولایت روم واقع شد و او خلیفهٔ ولد سماونه نام ملحد بود که دعوائی نبوت میکرد که بولایت آیدین ایلی رفته مردمانرا باطاعت او دعوت مینمود فی سنه اثنی وعشرين وثمانمائه درین سال میرزا شاهرخ نبیرهٔ پادشاه مغولستان مهرنگار آقا بنت محمد خانرا (?) جهت پسر خود میرزا محمد جوکی خواستگاری نمود فی سنه ثلث و عشرين وثمانمائه درین سال پسر سماونه از استماع قتل خلیفهٔ خود یورکاجه مصطفی از ممالک محروسهٔ سلطان محمد خان بیرون رفته بطرف سامسون توجه نمود و از آنجا در کشتی نشسته بولایت افلاق رفت و از آنجا بسلسدره رفته جمع کثیررا مرید و معتقد خود ساخته دعوائی سلطنت نمود سلطان محمد خان ازین قضیه واقف گشته کس بر سر او فرستاده او را در زغره نام محل گرفته بدرگاه سلطانی آورده در سیروز صلب کردند وهم درین سال میرزا شاهرخ بقصد رزم قرا یوسف از خراسان با لشکرهای فراوان متوجه آذربایجان شد چون ربابات شاهرخی سایهٔ همایون بر ممالک عراق انداخت قاصدی از جانب تبریز رسیده خبر آورد که قرا یوسف در نواحی اوجان جان

جهان آفرین تسلیم کرد و تراکمه چون سیلاب در اضطراب آمده قلعهٔ
سلطانیه را خالی گذاشته باطرافی پراکنده و منتشر شدند میرزا شاهرخ
بر سبیل استعجال عازم سلطانیه کشته میرزا بایسنقر را بر سبیل ابلاغ
بتبریز فرستاد و در اواسط ذی القعدة سلطانیه را مضراب خیام نصرت
انجام فرمود و از آنجا بقرباباغ نهضت فرموده در آن زمستان قشلاق
در آنجا نمود فی سنه اربع و عشرين و ثمانمائه درین سال میرزا اسکندر
بن قرا یوسف در حدود الشکرد سه شبانه روز با میرزا شاهرخ محاربه
و مقاتله نمود عاقبت منهزم گردید و بعد از عودت میرزا شاهرخ بتبریز
آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود فی سنه خمس و عشرين و ثمانمائه
درین سال (?) سلطان محمد خان والی روم بمرض اسهال ازین جهان
بی مآل بدارالقرار انتقال نمود ایام حیاش چهل و هشت سال و مدت
سلطنتش نه سال بوده سلطان مراد و سلطان محمود و سلطان یوسف و مصطفی
چلبی و کوچک سلطان احمد نام پنج پسر داشت سلطان محمود و سلطان
یوسف مکفوف البصر کشته آخر بمرض طاعون وفات یافتند و مصطفی چلبی
و کوچک سلطان احمد (?) بدست برادر بقتل رسیدند و سلطان مراد خان
بجای پدر بر مسند سلطنت جلوس نمود و در هفتم ماه رجب همین سال
میرزا بایسنقر را حق سبحانه و تعالی فرزندی کرامت فرموده موسوم
بمیرزا ابو القاسم بابر گشت در ذکر خیرات و مبرات سلطان محمد خان
اولا مسجد جامع و زاویه و عبارت مزار سلطانیه نام و مدرسهٔ عالی

در بورسا ساخته و دو مسجد و دو حمام در قصبه مرزيفون بنا کرده باتمام رسانیده و اوقاف کلی جهت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریمات تعیین نمودند که هر سال محصول آنرا بدانجا فرستاده صرفی شرط واقف سازند و در قنشق نام محل بر سر مزار محمد بیگ منت اوغلی که از جمله غزات و مجاهدین بوده مسجد جامع و زاویه بنا کرده باتمام رسانید (?) و سایر خیرات و مبرات او بسیار است در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان محمد بوده اند مولانا حیدر هر وی است که از جمله شاکردان مولانا سعد الملة والدین مسعود التفتازانی بوده بر شرح کشافی حاشیه نوشته و بر ایساغوجی نیز شرح دارد دیگر مولانا فخر الدین عجمی است که از جمله تلامذه میر سید شریف جرجانی بوده سرآمد دانشمندان عصر است دیگر مولانا قرا یعقوب نیکدی است که بغایت فاضل و دانشمند بوده و دیگر مولانا بایزید المشهور بصوفیست که معلم سلطان محمد خان شد و دیگر مولانا محمد کافیهی بوده در عربیات ثانی خود ندارد و دیگر از مشایخ پیر الیاس اماسی است که مرد صاحب کرامات و مرجع خواص و عوام بوده و دیگر شیخ عبد اللطیف مرزيفونیست (?) که قطب زمان خود بوده در بورسا مدفونست و زاویه بر سر مزار او ساخته اند آیند و رونق را نان و آتش میدهند و دیگر شیخ عبد الرحمن (?) مرزيفونیست که از عظمای خلفای شیخ زین الدین الخوافی بوده و مزار شریفش در مرزيفونست و دیگر شیخ عبد الرحمن ولد حسام الدین کومشپیست که

از آن قصبه ظهور کرده و صاحب وجد و حالست در امامیه مدفونست
و دیگر شیخ زکریا خلونبست که صاحب معارف و مجاهده بوده او نیز
در امامیه مدفونست و دیگر شیخ لطف الله ولد اسفندیارست که
در خدمت حاجی بوده بمقامات عالیه عروج کرده در بالای کسری مدفونست
و دیگر شیخ شجاع الدین قرامانی و شیخ مظفر الدین لارنده وی و شیخ
بدر الدین دقیقی و شیخ صلاح الدین بولوی و شیخ مصاح الدین خلیفه و عمرده
برساوی اینجماعت بالتمام از جمله خلفای شیخ حاجی اند و براتب عالیه
رسیده مردمان آن دیار را اعتقاد و اخلاص ما لا کلام باستانه ایشانست
فی سنه ست و عشرين و ثمانمائه درین سال ظهور و خروج سلطان مصطفی
دوزخه است که در ولایت روم واقع شد چون در محاربه امیر تیمور
و ایلدرم بایزید سلطان مصطفی ولد سلطان بایزید در آن معرکه ناپدید
شده بود در همین سنه شخصی ذر سلانیک پیدا کشته دعوی کرد که
من مصطفی چلبی ولد سلطان بایزیدم که در جنگ امیر تیمور غیبت
نموده بودم جمع کثیر بر قول او اعتماد کرده بر سر رایت او مجتمع کشته
حتی اولاد اورنوس بیک نیز تابع او شده قلعه سیروز را تسلیم او
نمودند بعد از آن بروم ایلی آمده عسکر آنجا تمام باو بیعت کردند
و بایزید پاشای میرمیران روم ایلی را بقتل رسانیده بطرف اناطولی
رفت و سلطان مراد خان نیز باو تا اولوباد آمد پل را بریده در کنار
آب فرود آمد و شب بر سر او شیخون برده دوزخه مصطفی فرار کرده

بکلیبولی رفت و کشتیها که مردم بر آن عبور میکردند بکنار کشید و سلطان مراد خان بلابسکه رفته کشتی چند بهم رسانیده عبور کرد دوزمه مصطفی ازین قضیه واقف گشته بغزل اغاج یکبچه‌سی نام محل رفت جماعتی از عسکر سلطانی او را تعاقب نموده دستگیر کرده بخدمت سلطان آورده حسب فرمان بقتل رسید فی سنه سبع و عشرين و ثمانمائه درین سال سلطان مراد خان با اسفندیار بیگ جنک کرده شکست خورد وهم درین سال سلطان مراد خان دختر حاکم لازرا بعقد نکاح در آورد فی سنه ثمان و عشرين و ثمانمائه درین سال اسفندیار بیگ باراده فتح طراقلو آمده سلطان مراد خان آگاه گشته بدفع او توجه فرمود و اسفندیار بیگ بیولی عودت کرد چون قاسم بیگ ولد او در ملازمت سلطان بود عموماً امرای و اعیان از اسفندیار بیگ روگردان شده بخدمت قاسم بیگ مبادرت نمودند اسفندیار بیگ فرار کرده بقلعه بولی رفت و پسر کوچک خود مراد بیگ را بخدمت سلطان فرستاده درخواست کنایه خود نمود پادشاه عطا بخش خطا پوش جرایم او را بمرام خسروانه عفو و اغماض کرده ببورسا معاودت فرمود از بدایع وقایع این سال تدوین کتاب بدایع آیین تاریخ ظفرنامه است که خامه لطافت نگار معجز آثار الطف جهان و اشرف دوران مولانا شرف الدین علی یزدیست که بنام میرزا شاهرخ بحسن اقدام و لطف اهتمام میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ که والی فارس بود ساخته و بقلم مشکین رقم نسیم عنبر شمیم

بشام جان خواص و عوام رسانیده و الحق که بغمه کوهر بار درر نثار
بد بیضا نموده و پرتو التفات اکابر و اصاغر عالم بر آن نیر جهان افروز
نافته جزاه الله تعالی خیرا فی سنه تسع و عشرين و ثمانمائه درین سال
حاکم افلاق که بدیرالغوا(?) و یوده اشتهار داشت در حینی که سلطان
مراد خان در اناطولی... قصد ولایت روم ایلی کرده بعضی محال آنجا نهب
وغارت نمود چون این اخبار بسع سلطانی رسید موازی سه هزار مرد جرار
بسررداری فیروز بیک بناخت ولایت افلاق مأمور گردانید دیرالغوا(?)
و یوده خبردار کشته از بیم آن خراج مقرری خود را برداشته با دو پسرش
متوجه درگاه سلطانی شد و عهد و میثاق کرد که من بعد پیرامن فتنه
و فساد نکشته متعرض ممالک محروسه سلطانی نشود و هم درین سال امراء
ولایت آبدین ایلی و ولایت صاروخان و ولایت حمید ایلی و ولایت
منتشا که سابقا باطاعت و انقیاد آل عثمان در آمده در سلك امراء
عظام متخرط بودند و در فترات امیر تیمور کورکان اظهار طغیان و عصیان
کرده سر از ربه اطاعت در کشیده بودند تکرار ولایات ایشان مسخر
کشته داخل ممالک محروسه سلطانی شد و امراء ولایات مزبور فرار کرده
نزد محمد بیک قرامان اوغلی رفتند و هم درین سال میرزا شاهرخ عمارت
عالی بر سر مرقد پیر هرات خواجه عبد الله انصاری بنا کرده باتمام
رسانید فی سنه ثلاثین و ثمانمائه درین سال محمد بیک قرامان اوغلی
با سلطان مراد خان طریق عصیان پیش گرفته بر سر قلعه انطالیه رفته

محاصره نموده اتفاقاً طوبی از درون قلعه بجانب او انداخته اجزای وجودش از هم کسیخته و متلاشی گشت و در آن حین سلطان مراد خان در غزای کفار بود سه پسر محمد بیک که امیر ابراهیم و عیسی و علاء الدین نام داشتند بعد از واقعه پدر برادران با اتفاق متوجه آستانه سلطان مراد خان کشته و ولایت قرامان از عوطف علیبه سلطانی بابراهیم بیک پسر بزرگش عنایت شد و برای دو برادر دیگر مواجب و علوفه تعیین کردند که در ملازمت درگاه شاهی بوده باشند و از معظم وقایع این سال قضیه کلد خوردن میرزا شاهرخ است و شرح این قضیه چنانست که جناب شاهرخی ایام جمعات بموجب نص یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله بمسجد جامع که داخل درون شهر هراتست تشریف حضور ارزانی میداشت و روز جمعه بیست و سیم شهر ربیع الثانی همین سال چون از نماز فارغ شد و از مصلی بعزم بیرون آمدن برخاست در اثنای راه در درون مسجد جامع شخصی نمد پوش احد لر نام از مریدان مولانا فضل الله استرآبادی بصورت داد خواهی کاغزی در دست پیش آمد میرزا بیکی از ملازمان اشاره فرمود که سخن او را معلوم کرده بعرض رساند احد لر بی اندیشه پیش دوید و کلدی چون قطره آب بشکم آنحضرت زد اما کارد بسپار کلر کر نیامد و فی الفور امرا در مسجد لرك بی عقل را پاره پاره کردند بعد از آن میرزا بایسنقر و امرا تفحص احوال او کرده کلیدی

در سر طاقیه لو پیدا شد که در تیمچه بزازان در خانه بآن کلید کشاده شد و جمع کثیر را باین واسطه خانها خراب شد و نسبت این تهمت بسید الابرار امیر قاسم انوار کرده فرمان پادشاهی باخراج بلد او نافذ گشت بنا بر اتحادی که میانه او و میرزا بایسنقر بود آسیبی بسید نرسید خود متوجه خدمت سید کشته در اثنای مکالمه میرزا فرمود که چرا بگفته خود عمل نمیکنی نظم قاسم سخن کوتاه کن بر خیز و عزم راه کن * شکر بر طوطی فشان مردار پیش کرکسان * حضرت میر در آخر همین روز از شهر هرات بیرون رفتند یکی از فضلاء عصر در تاریخ این واقعه میگوید نظم سال تاریخ هشتصد و سی بود * روز جمعه پس از اداء صلوٰه * قصه بس عجیب واقع شد * در خراسان ولی بشهر هرات * کجروی در بساط چون فرزین * خواست تا شهرخی زند شد مات * وهم درین سال میرزا سیورغتمش پسر میرزا شاهرخ که حاکم بدخشان و غزنین و کابل بود باجل موعود بعالم جاودانی انتقال نمود فی سنه احدی وثلثین وثمانیایه درین سال قزل قوجه ترکمان که در چورم اقامت داشت و همه ساله متعرض مالک محروسه سلطان مراد خان میشد سلطان او را با اقوامش قتل فرمود فتح قلعه قوجه قیاسی وقلعه جانیک وقلعه سلانیک هم درین سنه اتفاق افتاد فی سنه اثنی وثلثین وثمانیایه درین سال سلطان مراد خان دختر اسفندیار بیگ را بجهت خود خواستکاری نموده طوی عظیم کرد وهم در اوایل این سال

میرزا شاهرخ بعزم رزم میرزا اسکندر ولد قرا یوسف ترکمان از خراسان متوجه آذربایجان شد در نوای سلیاس تلاقی طرفین دست داد دوشبانه روز ایام مقاتله و مجادله امتداد یافت عاقبت الامر میرزا اسکندر منهزم گردید و میرزا شاهرخ پسر خود میرزا جوکی را با امراء کبار برسم تکامیشی نامزد فرمود و ایشان تا ارضروم از قفای مخالفان رفته اثری ندیدند و میرزا شاهرخ از سلیاس عودت نموده قشلاق در قراباغ اران کرد فی سنه ثلث وثلثین وثمانمائه درین سال میرزا شاهرخ حکومت مملکت آذربایجانرا باضمایم آن بمیرزا ابو سعید ولد قرا یوسف ترکمان که روی امید بدرکاه آورده بود بر او تفویض فرمود و از قشلاق قراباغ اران بجانب خراسان نهضت فرمود فی سنه اربع وثلثین وثمانمائه درین سال چون میرزا شاهرخ از سفر دوم آذربایجان عودت کرد بهرات رسید بعرض او رسانیدند که از جانب خوارزم قاصدی آمده که لشکر اوزبک کرد فتنه انکیخته سپاه بسیار بکنار آب آموبه آمده قصد خوارزم کرده اند امیر ابراهیم ولد میر شاه ملک والی آنجا تاب مقاومت نیاورده بکات وخیوق رفته و لشکر اوزبک خوارزم را گرفته خرابی بسیار کردند و ناراج و غارت از حد در گذرانیدند بنابر این اخبار میرزا شاهرخ جمعی از امراء کبار را نامزد آن دیار گردانید و امرا بامثال امر مبادرت نموده توجه خوارزم کردند و بمجرد رسیدن بدانجا سپاه اوزبک را مستاصل گردانید مجموع آن گروه را پریشان ساختند

وامرا بصوب خراسان مراجعت فرمودند فی سنه خمس وثلثین وثمانیابیه درین سال تولد باسعادت سلطان محمد ولد سلطان مراد خان در ولایت روم اتفاق افتاد وهم درین سنه از طرف آذربایجان کس آمده بعرض میرزا شاهرخ رسانید که میرزا اسکندر ولد قرا یوسف برادر خود ابو سعید را که قبل ازیشان بحکومت آذربایجان منصوب بود شکست داده بقتل رسانیده بر سریر حکومت متمکن کشته فی سنه ست وثلثین وثمانیابیه درین سال امیر خلیل الله حاکم شیروان که قدمت دودمان ایشان محتاج شرح و بیان نیست وسابقا بزرگی خاندان ایشان بکرات بیان کشته امیرزاده بار علی ولد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را که از اوضاع ناملاطم پدر رنجیده فرار کرده بنزد او رفته بود اورا در کشتی نشانیده از راه دریا بهرات نزد میرزا شاهرخ فرستاد ومیرزا در اعزاز واحترام میرزا بار علی کوشیده اورا در جرکه شهزادهگان راه داد اما او بجمع کثیر از اجامره واجلاف ورنود واوباش ترك وتاجیک مصاحبت دایمی مینمود ومیرزا شاهرخ موازی ده هزار خانه وار از تراکمه آذربایجان کوچانیده بشهر هرات آورده بود مقارن این حال استاد فرخ ریخته کر کمان رعد ریخته بود ودعوی میکرد که چهار صد من سنک می اندازم میرزا شاهرخ بنظاره آن کمان بر بالای کوه باولی گاه بر آمده تماشا میفرمود که ناگاه میرزاده بار علی پیدا شد واو جوانی بود که بیک نگاه تیر در صف عشاق رستخیز انداختی وبخدرنک نظر دلهای

بیدلانرا هدی تیر ملامت ساختی مردم شهر چون اورا دیدند همه بیکبار بی اختیار بسوی او دویدند و بنوعی سر در پی او نهادند که هیچکس را پروای نظاره کمان رعند نماند میرزا شاهرخ از مشاهده این حال متغیر گشته چون بشهر در آمد میرزا یار علی را همان لحظه بسزقند فرستاد که مبادا ترا که و مردم خراسان و شهر بر سر او جمع شده فتنه حادث شود فی سنه سبع وثلثین وثمانمائه درین سال سلطان مراد خان دختر حاکم سنندره را بعقد نکاح در آورد و در صبح شنبه هفتم جمادی الاول این سال میرزا بایسنقر ولد میرزا شاهرخ در شهر هرات بموضع باغ سفید وفات کرد و در کنبد مدرسه والده اش کوهر شاد بیکم مدفون کردند و رعایت که باصحاب فضل و ارباب هنر او میکرده هیچیک از شهزادهگان دودمان تیموری ننوده اند از آنجمله کویند که چهل کاتب خوش نویس در کتابخانه آنجناب علی الاتصال کتابت میکرده اند و جناب فضیلت پناهی مولانا لطف الله المشتهر بحافظ ابرو زبده التواریخ را که مشتمل بر وقایع و حوادث عالم و چگونگی احوال و اوضاع طبقات بنی آدم است بنام نامی وی نوشته و در روز وفات آنجناب فضلا و شعرا مرثیه بسیار گفتند اما امیر شاهی باین رباعی بر همه سبقت گرفت

نظم در ماتم تو دهر بسی شیون کرد * لاله همه خون دیده در دامن کرد * کل جیب قبای ارغوانی بدرید * قمری غم سیاه در کردن کرد *

فی سنه ثمان وثلثین وثمانمائه درین سال قلعه آنکروس وقلعه کوکرنجک

مسخر ملازمان سلطان مراد خان شد و هم درین سال میرزا شاهرخ بواسطه دفع طایفه ترکمان سفر آذربایجان اختیار نموده متوجه کشت چون عنان عزیمت بمحدود ری معطوف داشت فصل دی رسید تهیه اسباب قشلاق در آنجا فرمود فی سنه تسع وثلثین وثمانیه در غره ماه محرم این سال میرزا شاهرخ از قشلاق ری متوجه تبریز شد بمجرد توجه سلطان دارا نشان میرزا اسکندر ترکمان تبریز را خالی گذاشته سالک طریق فرار شد و برادرش میرزا جهانشاه بخلافی برادر چون سعادت سرمدی استقبال موکب شاهرخی نموده بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرفراز گردید و میرزا شاهرخ در دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمود چند وقت در آن بلده بسر برده مهمات مملکت آذربایجانرا انتظام داد و در هشتم شهر ربیع الثانی بعزم قشلاق بقرباغ اران نهضت نمود در آن زمستان در قرباغ قشلاق نموده در اول فصل بهار متوجه اوجان شد و در آن مقام سلطنت مملکت آذربایجان را بمیرزا جهانشاه ولد قرا یوسف تفویض فرموده نشان همایون بهر آل تمغا ارزانی داشت و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط آن ولایت را بکف کفایت او باز گذاشت و او را و نوکران او را بتشریفات پادشاهانه معزز و مکرم ساخته عنان مراجعت بصوب خراسان منعطف گردانید هم درین سال سلطان مراد خان بیکر بیکی روم ایلی را بدفع قرال انکروس که بر سر قلعه کوجرنلک آمده بود فرستاده چهل

و پنج روز ولایات مذکوره را نهب و غارت کردند اسیر و غنیمت بسیار بدست غازیان در آمده سالم و غانم عودت نمودند و ولق اوغلی حاکم سمندره دختر خود را با چهار پسر بخدمت سلطان مراد خان فرستاد

فی سنه اربعین و ثمانمائه درین سال خیانت ولق اوغلی بر ضمیر انور سلطان مراد خان واضح و لایح کشته لشکر بدفع او روانه ساخت و هم درین سال میرزا اسکندر بن قرا یوسف بدفع برادرش میرزا جهانشاه که میرزا شاهرخ اورا بسطنت آذربایجان نصب کرده بود از روم توجه نمود و در موضع صوفیان تبریز تلافی فریقین دست داده میرزا اسکندر شکست خورده پناه بقلعۀ الحجج برده و شاه قباد نام پسرش که با یکی از خاصکیان حرم او تعلق پیدا کرده بود پدر را بقتل آورده نعش اورا به تبریز آورده در سر قلعۀ اخی سعید الدین در ولیان کوه دفن کردند و عمارت عالی بر سر قبر او ساختند فی سنه احدی و اربعین و ثمانمائه درین سال ولق اوغلی فرار کرده بولایت انکروس رفت و قلعه سمندره و قلعه موره و کرمه موره بتصرف اولیای دولت سلطان مراد خان در آمد و هم درین سال پادشاه سیف الدین والی هرمز بخدمت میرزا شاهرخ آمده منظور نظر کیمیا اثر کردید و مقضی المرام عودت کرد

فی سنه اثنی و اربعین و ثمانمائه درین سال تکرار اسفندیار اوغلی (?) در مقام نقض عهد در آمده در غیبت سلطان مراد خان یکی بازاری نام محل را نهب و غارت کرده مزاحم الوسات و احشامات متعلقه سلطانی شد و سلطان

عسکر تعیین فرمود که بر سر او رود و او زوجه خود را که همشیره سلطان بود با وزیرش بطلب عفو و مرحمت بدرگاه سلطانی فرستاده از مراسم بیدریغ خسروانه جرایم او عفو و اغماض گشت و هم درین سال میرزا شاهرخ بعزم زیارت مشهد امام رضا علیه التَّجِبَة وَالتَّنَا نَهَضت فرمود بعد از ادای شرایط زیارت بهرات عودت فرمود درین اثنا استاد قوام الدین معمار شیرازی که بواسطه تقصیرات در عمارت از نظر میرزا شاهرخ افتاده بود در گوشه متواری شده دخول مجلس نیافته تقوی استخراج کرده بدان واسطه بنظر میرزا در آمد میرزا این بیت در بدیهه برو خواند نظم تو کلر زمین را نکو ساختی * که بر آسمان نیز پرداختی * فی سنه ثلث واربعمین وثمانیاه درین سال سلطان مراد خان لشکر بولایت افلاق مامور گردانید که آن دیار را نهب و غارت نماید چون زمستان صعب بود از سرما خسارت بسیار بعساکر اسلام رسیده بی نیل مقصود عودت کردند و در شب سیم ماه شعبان این سال میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر را حق تعالی فرزند بی کرامت فرموده موسوم بمیرزا ابراهیم شد فی سنه اربع واربعمین وثمانیاه درین سال قلعه قوهره بتصرف ملازمان سلطان مراد خان در آمد و شهاب الدین پاشا حواله قریب بقلعه بلغراد نصب کرد و هم درین سال میرزا شاهرخ شهزاده‌گان را از ارتکاب خیر خوردن منع بلیغ فرمود و بنفس نفیس سوار شده بخرابی سوچی خانها و ریختن شراب و اقسام خیر و انهدام مبانی مناهی

وملاهی اقدام نمود فی سنه خمس واربعمین وثمانمابه درین سال (۲) سلطان مراد خان برضا و رغبت خود را از سلطنت خلع نموده فرزند ارجمند خود سلطان محمد خانرا بسلطنت نصب کرد و خود در مغنيسا تقاعد اختیار کرد و هم درین سال میرزا شاهرخ سید شمس الدین محمد زمزمی را بواسطه مطارحه جامه پوشانیدن مکه معظمه زاده‌ها الله تشریفا و تعظیما نزد سلطان مصر فرستاد و والی مصر قبول این معنی نموده سید را رخصت انصرافی ارزانی داشت فی سنه ست واربعمین وثمانمابه درین سال سلطان مراد خان عصبیه خود را نامزد ... بیک بن اسفندیار اوغلی کرد و هم درین سال میرزا شاهرخ مولانا عبد الرزاق سمرقندی صاحب تاریخ مطلع السعدین را بطریق رسالت بهندوستان فرستاده حکومت بعضی از عراق سلطانیه و قزوین و ملک ری و قم را بنبیره اش میرزا سلطان محمد ولد میرزا بابسنقر ارزانی داشت فی سنه سبع واربعمین وثمانمابه درین سال قرامان اوغلی آخم و مکتوب بنزد قرال انکروس فرستاده که سلطان مراد خان بواسطه کثرت امراض که قدرت حرکت و سواری نداشت خود را از سلطنت خلع کرده پسر خود را بجای خود پادشاه گردانید و کلر و بار آل عثمان در کمال ضعف و فتور است شما از آن طرف و ما ازین جانب حرکت کرده ایشانرا از میان برداریم قرال بدفعال بدین سخن بی مآل برخاسته بر سر سلطان محمد خان آمده سلطان نیز اورا استقبال نموده تلافی فریقین دست داد بعد از کوشش بسیار لشکر

کفار نکونسار و منهزم کشته قزال را در آن معرکه سر بریده کفار نجار طبعه شمشیر آبدار غازیان نصرت شعار شده هم درین سال میرزا شاهرخ قشلاق در دار السلطنه هرات فرمود خاطر خطیر بمصالح امور ملک و ملت مصروف داشت فی سنه ثمان و اربعین و ثمانیابیه درین سال طایفه نیکچری با سلطان محمد خان در مقام مخالفت در آمده هجوم بر سر وزرا آوردند که تکرار سلطان مراد خان را از مغنسیا آورده بسطنت نصب نمایند و زرای عظام نیز صلاح وقت درین دیده سلطان مراد خان را از مغنسیا آورده بسطنت نصب کردند و سلطان محمد خان را بمغنسیا فرستادند و هم درین سال میرزا شاهرخ را مرضی صعب طاری شده چنانچه مردم هرات در حیات و همتش متردد بودند بعد از چند روز صحت یافت و رای صوابنمایش اقتضای آن نمود که چون در سال گذشته جهت الباس مکه معظمه رخصت از سلاطین مصر از سلطان چقماق گرفته بود درین سال نیز از ولی آنجا رخصت حاصل کند در اتمام این نیت مصر کشته شیخ نور الدین محمد المرشدی و مولانا شمس الدین محمد ابهری را با جامه که در دار العبادت بزد اتمام یافته بود بصوب حجاز ارسال داشت و آن دو بزرگوار آن مهم را تمشیت داده معاونت کردند و هم درین سنه میرزا محمد جوکی پسر کهنر میرزا شاهرخ بجوار رحمت پروردگار پیوست فی سنه تسع و اربعین و ثمانیابیه در اوایل این سال قلعه اچه حصار و قلعه باللوبادریه بتصرفی سلطان

مراد خان در آمد وهم درین سال میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر که والی عراق و فارس بود چون خبر بیماری جیش میرزا شاهرخ را شنید علم خلافت برافراشت فی سنه خمسین وثمانمائه درین سال میرزا شاهرخ بجهت تنبیه میرزا سلطان محمد که علم خلافت برافراشته بود از خراسان عازم دار الملک عراق و فارس شد چون موکب شاهرخی باصفهان رسید میرزا سلطان محمد فرار نموده بطرف لرستان رفت و میرزا شاهرخ مهمات عراق و فارس را انتظام داده بجانب ری عودت نمود و در صبح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه در موضع فشایوبه (?) ری میرزا را درد معده بهم رسید بمرض صعب منجز شده همان لحظه عالم فانی را وداع کرده بجهان جاودانی رحلت نمود و یکی از فضلا در تاریخ وی گوید نظم سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور * در هفتصد و هفتاد ونه آمد بظهور * در هشتصد و هشت شد بشاهی مشهور * در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور * و اورا پنج پسر فاضل و دانا و کامل بود ۱ میرزا الغ بیک که چهل و دو سال از نیابت پدر والی ما وراء النهر و ترکستان بود ۲ میرزا ابراهیم که والی فارس بود و بسعی و اهتمام آن شهزاده عالم عادل مولانا شرف الدین علی یزدی کتاب ظفرنامه تالیف نموده که باعتقاد راقم حروف در فن تاریخ هیچ فاضلی در هیچ زمانی همچنان نسخه ن نوشته ۳ میرزا بایسنقر ۴ میرزا سیورغتمش ۵ میرزا محمد جوکی اما چنانچه در سنوات گذشته مذکور شد که چهار پسرش سوای میرزا الغ بیک در زمان حیات پدر

وفات کردند بعد از فوت میرزا شاهرخ میرزا الغ بیگ در ما وراء النهر و ترکستان و میرزا علاء الدوله پسر میرزا بایسنقر در خراسان و برادرش سلطان محمد در عراق و فارس بر تخت سلطنت جلوس کرد فی سنه احدی و خمسین و ثمانیہ در بن سال میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت خراسان متمکن شد میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیگ را در قلعه اختیار الدین حبس نمود و بعد از دو سه ماه او را اطلاق داده لشکر کشی و فتور در میانه اولاد و نبایر میرزا شاهرخ در همین سال واقع شد چنانچه شرح آن طولی دارد فی سنه اثنی و خمسین و ثمانیہ در بن سال میرزا الغ بیگ بالشکر کران از ما وراء النهر متوجه خراسان شد و در موضع ترناب که در چهار فرسخی بلاء هرات واقع شده میانه او و برادرزاده اش میرزا علاء الدوله بن بایسنقر جنگ عظیم واقع شد شکست بعسکر علاء الدوله افتاد او خود را از آن معرکه بکنار انداخته بنزد برادرش میرزا ابو القاسم بابر محدود جرجان رفت و دیگر روی دولت ندید میرزا الغ بیگ تمام بلاد خراسان را بید تصرفی در آورده بما وراء النهر معاودت نمود و میرزا بابر بعد از عودت میرزا الغ بیگ در ذی الحجه سنه مزبور از استرآباد بدار السلطنه هرات آمده بر تخت سلطنت جلوس فرمود و برادرش میرزا علاء الدوله را مقید کردانید و در همین سال قرال منکوس انکروس و قرال ولایت قسون (?) یانقو نقیر عام کرده بالشکر عظیم بر سر بلغراد آمده قصد نهب و غارت دیار اسلام کردند و بعد از تاراج

وتأخت چون میل عودت بجانب قسون (?) نمودند در خلال این احوال سلطان محمد خان از مغنيسا رسید باتفاق پدر بر سر کفار فجار رفته در مابین ایشان جدال و قتال عظیم واقع شده چنانچه بان له و بان چه و چند بان دیگر در آن معرکه خونخوار بخاک بوار افتاد و بان در اصطلاح کفره فرنک عبارت از وزیر است غزات مسلمین و کمات موحدین در آن معرکه چندان کوشش نمودند که آن غزوه را غزای اکبر نام نهادند فی سنه ثلث و خمسين و ثمانمائه درین سال یانقو قرال و قرال انکروس و یوده افلاق را با خود متفق ساخته بنیکبولی آمدند و لشکر سلطان مراد خان تاخت بر سر کافران برده جمع کثیر از کفار خاکسار بقتل رسید و یانقو قرال فرار کرده کافران پراکنده شدند و هم درین سال میرزا عبد اللطیف ولد الغ بیگ بر پدر عاق شده در حوالی سمرقند میان پدر و پسر محاربه اتفاق افتاده میرزا الغ بیگ شکست یافته بشاهرخیه رفت و غلام نک حرام او او را راه بقلعه نداد و میخواست که التجا بابو الخیر خان اوزبک برد باز اندیشه کرد که شفقت پدر فرزندى در میانه است بطرف سمرقند بجانب فرزند بیروت مایل شد در ماه رمضان سنه مذکور بی محابا بنزد فرزند رفت و آن بدبخت همچنان حقوق پدری را که عامه علمای عالم و کافه فضلاى بنی آدم در رعایت او مبالغه نموده اند نابود انکاشت و در روزگار اسلام بلکه از عهد ذوالقرنین مثل او پادشاهی بعلم و حکمت بمستقر دولت قرار نیافته بدست عباس نامی بدرجه شهادت

رسانید بدان مرتبه عالی فایز گردانید نظم چو عباس کشتش بتیغ جفا *
شدش سال تاریخ عباس کشت * و آن یسعادت بعد از قتل پدر بشش ماه
بدست بابا حسین نامی از ملازمان وفادار پدر بمصدقه این بیت کشته
شد نظم پدرکش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه نباید *
واز غرایب اتفاقات تاریخ قتل او نیز بابا حسین کشت بوضوح پیوسته
که شاعری میکوید نظم بابا حسین کشت شب جمعه اش بتیر * تاریخ
قتل اوست که بابا حسین کشت * ودر همین شب که میرزا عبد اللطیف
کشته کشت اکابر واعیان سرقند میرزا عبد الله بن میرزا ابراهیم بن
میرزا شاهرخ را پادشاهی برداشتند فی سنه اربع و خمسين و ثمانمائه
درین سال سلطان مراد خان در ولایت روم ایلی بجوار رحمت پروردگار
پیوست و سیزده روز نعتش او را وزرا پنهان داشته ظاهر نساختند
تا سلطان محمد خان از مغنیا آمد بر سر تخت قیصره جلوس پادشاهانه
کرد آنگاه جسد مبارک ایشانرا دفن کردند ایام حیاتش چهل و چهار سال
بوده و مدت سلطنتش سی و یکسال سلطان محمد و سلطان احمد و سلطان
علاء الدین و سلطان حسن و سلطان اورخان نام پنج پسر داشته و سلطان
احمد و سلطان علاء الدین در امامیه وفات کردند هم در آنجا مدفونند
و سلطان حسن و سلطان اورخان در ادرنه وفات کرده در دار الحدیث
مدفونند و اسامی وزرایش برین موجبست ابراهیم پاشا و حاجی عوض پاشا
و دمور پاشا و ولد تیمور تاش پاشا و صاروجه پاشا و علی پاشا و اسحق پاشا

وشهاب الدین پاشا و بلبان پاشا و خلیل پاشا ولد ابراهیم پاشا وهم درین سال میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان در بخارا خروج کرد و شرح این احوال آنست که میرزا سلطان ابو سعید در سمرقند در ملازمت میرزا الغ بیک بسر میبرد و در حینی که میرزا الغ بیک در کنار چیمون در برابر پسرش میرزا عبد اللطیف نشسته بود کریخته میانه ایل ارغون رفت و حشری از ایشان بهم رسانیده بسمرقند آمد میرزا الغ بیک دفع اورا اهم دانسته بطرف سمرقند روان شد و او بمجرد این آوازه فرار نموده باز بمیان ایل ارغون رفت چون میرزا عبد اللطیف از مهم پدر پرداخت و پادشاه کشت کس فرستاده اورا بسمرقند آورده حبس نموده او از محبس خانه کریخته به بخارا رفت داروغه آنجا اورا گرفته در مضیق تنکتر از حوصله بخیلان باز داشت و بحسب اتفاق در همان روز خبر قتل میرزا عبد اللطیف بدان دیار رسید امرا و اعیان بخارا بقدم اعتذار نزد میرزا سلطان ابو سعید رفته اورا از حبس بیرون آورده بر سریر سلطنت نشانندند و آنجناب بحکومت بخارا قانع نشده فی الفور بعزم رزم میرزا عبد الله که بعد از میرزا عبد اللطیف در سمرقند بیادشاهی نشسته بود رایب نهضت برافراشت و بعد از وصول بده فرسخی سمرقند میرزا عبد الله بمراسم استقبال استعجال نموده بعد از وقوع قتال وجدال میرزا عبد الله غالب گشته میرزا سلطان ابو سعید عنان

انهمزام بصوب ترکستان معطوف گردانید در ذکر خیرات و مبرات سلطان محمد (?) خان ثانی اولا اتمام مسجد جامع ادرنه است که موسی چلبی در ایام سلطنت خود بنا نهاده بود ناتمام مانده وفات یافته چون سلطان محمد خان متصدی قلاده حکومت شد شروع باتمام نموده تمام کرد دکاکین و بزازستان در اطراف جامع بنا کرده او نیز ناتمام مانده فوت شد آخر سلطان مراد خان در ایام سلطنت خود باتمام رسانیده اوقافی مستوفی جهت جامع تعیین کرده بالفعل باسکی جامع اشتهار دارد و مسجد جامع دیگر در آنجا بنا کرده باتمام رسانیده که الحال بمولوی خانه مشهور است و پل بزرگ در سر آب ارکنه ساخته که سیصد و شصت خیمه دارد و در هر دو سر پل مسجد جامع عالی و زاویه بنا کرده باتمام رسانیده هر سال سادات عظام و اعیان و اشراف کرام را هزار دانه سکه فلوری خمس آل محمد و هر سال سه هزار التون سکه جهت فقرای مکه معظمه و مدینه منوره از مال محصول املاک خود تعیین کرده ارسال میکنند در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان مراد خان بوده. اولا مولانا محمد ارمغانیست که از جمله شاکردان مولانا فناری بوده فضل کامل داشته آخر قاضی عسکر و مفتی زمان شد و بیکن اوغلی (?) معروفست دیگر مولانا شاه محمد بن (?) یکن اوغلیست که بمنصب قضای بورسای رسید دیگر مولانا محمد یوسف بالی یکن (?) مدرس مدرسه بورسایست که بغایت دانشمند بوده حاشیه بر تلویح نوشته دیگر مولانا شرف الدین (?) سید احمد قریمیست مرد فاضل عالم بود

تالیفات و تصنیفات مشهور متداوله دارد در استنبول بمنصب تدریس مدارس عالی شده بمصاحبت پادشاه مبادرت کرد و دیگر مولانا سید علی سمرقندیست که بروم آمده در لارنده مدرس کشته بین العلما تفسیری مشهور دارد دیگر مولانا شمس الدین احمد کورانیست در علم فقه و حدیث و تفسیر وحید عصر و مزید دهر بوده آخر معلم سلطان محمد خان کشت دیگر مولانا تاج الدین ابراهیم المشهور بخطیب زاده است که در علوم معقول و منقول ثانی ندارد و تالیفات معتبره بسیار دارد و علوفه صد آنچه اول که در ولایت روم جهت مدرسین تعیین شد برای اوست دیگر مولانا خضر پاشا (?) منتشالو است که در میانه علما بحمید اوغلی اشتهار دارد در اوایل معلم سلطان محمد شد دیگر مولانا حزه قرمانیست که در علوم نقلیه و عقلیه تصنیفات دارد آخر مفتی زمان هم کشت دیگر مولانا علاء الدین قوچ حصاریست که در کتابت نسخ بینظیر بوده بر مفتاح شرح نوشته است دیگر مولانا محمد بن قطب الدین از نیقیست که حقیقت و شریعت و طریقت را باهم جمع کرده در تصوف ید طولی دارد حاشیه در غایت متانت بر فصوص الحکم نوشته از مشایخ کبار است اولاً شیخ آق بیق است که سرآمد محققان عصر بود و دیگر شیخ محمد کلیبولیست که بیازبچی اوغلی مشهور است و کتاب محمدیه نام تالیف اوست دیگر مولانا شیخی کرمانیست که کتاب مثنوی خسرو شیرین ترکی نظم کرد و مردم روم را اعتقاد زاید الوصف بآن مثنویست و دیگر

مصاح الدین ادرنه وی است که بامام دباغان مشهور است و بعلوم ظاهری و باطنی آراسته بود و دیگر مولانا پیری خلیفه حید ایللیست که براتب علیه رسیده و مرشد کامل و مکمل بوده و دیگر شیخ ناج الدین و شیخ حسن و شیخ شمس الدین است که جمله در علوم ظاهر و باطن کامل عیار بوده اند طیب الله بنسایم الروح روحهم و ولی غنائیم الرحمة فتوحهم فی سنه خمس و خمسين و ثمانمائه درین سال برادران اعنی میرزا ابو القاسم بابر و میرزا سلطان محمد در موضع چناران من اعمال استرآباد بایکدیگر مصافی داده شکست بر لشکر میرزا سلطان محمد افتاده میرزا سلطان محمد اسیر و دستگیر شده بنزد میرزا بابر آوردند زبان طعن برو کشاده گفت چرا لشکر باین صوب کشیده قصد من کردی سلطان محمد گفت ای برادر کلر ملک بی اینها نمیشود بعد از قیل و قال تمام بسعی لغام حکم قتل او فرمود مدت عمرش سی و چهار سال بوده ایام سلطنتش ده سال پنج سال بنیابت جدش میرزا شاهرخ و پنج سال باستقلال اولاد ذکورش منحصر میرزا بادکر محمد نعش لورا بدر السلطنه هرات نقل کرده در مدرسه جده اش کوه شاد آغا در پهلوی قبر پدرش دفن کردند و از غریب اتفاقات زوجه او شعله آه سوزان از سینه بریان می انگیخت و سبل سرشک از دیده کریان می ریخت تا بعد از دو روز جان شیرین برافشاند میرزا بابر چون خاطر از جانب مهم برادر جمع ساخت پرتو اندیشه بر قضیه برادر دیگرش میرزا علاء الدوله انداخت و میرزا

علاء الدوله که همراه او مقید می بود چشم او را حکم میل کشیدن فرمود
نظم کرت در سینه چشی هست روشن * بعبرت بین درین فیروزه
کلشن * چنان چشی که از سرمه شدی ریش * چگونه تاب میل آرد
بیندیش * ومشهور است که میرزا علاء الدوله در وقت میل کشیدن
این ایات نظم فرمود نظم تا چرخ مرا ببدگمانی برخواست * دل
از سر کار این جهانی برخواست * چون چشم مرا دست قضا میل
کشید * فریاد زعالم جوانی برخواست * ان فی ذلك لعبرة لاولی
الابصار وهم درین سنه میرزا سلطان ابو سعید که در سال گذشته
از میرزا عبد الله در حوالی سمرقند شکست یافته بود وبصوب ترکستان
رفته بامداد ومعاونت ابو الخیر خان اوزبک بعزم رزم میرزا عبد الله
نهضت فرمود ومیرزا عبد الله از اتفاق وتوجه اعدا آگاه گشته بالشکر
بعدد قطرات امطار بیشمار از سمرقند بیرون غرامید وبعد از گذشتن
از آب کوهک تلاقی فریقین دست داده میرزا عبد الله منهزم گردید
ودر اثنای فرار اسب او در لای فرو رفته لسیر سر پنجه تقدیر گشته
در شب شنبه بیستم جادی الاول سنه مزبور بفرمان میرزا سلطان
ابو سعید شربت شهادت چشید ومیرزا سلطان ابو سعید بدرون شهر
سمرقند در آمد بر تخت سلطنت جلوس نمود فی سنه ست وخمسین وثمانمائه
درین سال سلطان محمد خان در حوالی استنبول یکی حصار را که بالفعل
بیوغز کسن لشتهار دارد بنا نهاده وهم درین سال میرزا ابو القاسم بابر

چون خاطر از مهمات برادران فارغ ساخت از راه بیابان یزد متوجه عراق و فارس گردید و چون از شیراز متوجه اصفهان شد در اثنای راه قاصدی از طرف خراسان رسیده عرضه داشت که در هرات قتنه عظیم حادث شد که میرزا علاء الدوله را در وقت میل کشیدن پرمضرت بنور بصر نرسیده بود خروج کرده غلبه و ازدحام تمام پیش او جمع آمدند و میرزا چون برین قضیه آگاه شد حرکت بر سکون ترجیح داده او را مجال توقف نمانده از موضع کوشک زرد که در میان راه شیراز و اصفهان واقع شده، عنان یکران بصوب خراسان منعطف گردانیده چون بهرات رسید خیر آمد که میرزا علاء الدوله بجانب اردوی میرزا جهانشاه بن قرا یوسف که در آن وقت در نوای ری بود رفته میرزا ابو القاسم بابر از مهر او خاطر جمع کرده در آن زمستان در خراسان اوقات بعیش و خرمی گذرانید فی سنه سبع و خمسين و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان ولی روم بتدابیر غریبه و تصانیف عجیبه چهار صد پاره کشتی ترتیب داده از خشکی بعرابها کشیده از جانب مزار حضرت ایوب انصاری قلنس سره بلدیا انداخت و کوبند هفتاد سفینه را جسر کرده عسکرا بطرف استنبول بگذرانید و چهل و پنج روز محاصره قسطنطنیه نموده در روز سه شنبه که بیستم شهر جمادی الآخر سنه مزبور شهر و محاصر فتح شده عساکر اسلام بغنیمت فراوان غرق نعمت بی پایان شدند و در روز جمعه در ایا صوفیه که کلیسای کفره بود نماز گذارده خطبه بنام

نامی سلطان محمد خان خواندند و دیگر از آن روز استنبول دار الملك
سلاطین آل عثمان است و هم درین سال ولایت عراق و فارس بتصرف
میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان در آمد و مملکت بآن لطافت فریب
بهشتاد سال که در تصرف امیر تیمور کورکان و اولادش بود بیرون رفته
بتصرف ترا که در آمد فی سنه ثمان و خمسین و ثمانمابه درین سال میرزا
ابو القاسم بابر با وراء النهر رفته میرزا سلطان ابو سعید را در شهر
سمرقند محاصره نمود و چون ایام محاصره چهل روز امتداد یافت صالح کرده
بخراسان عودت کرد فی سنه تسع و خمسین و ثمانمابه درین سال سلطان
محمد خان در ولایت روم قلعه صلوری و قلعه بغدادوس و قلعه اینوز و قلعه
سوری حصار و قلعه نوابرده را مسخر نمود فی سنه ستین و ثمانمابه درین سال
سلطان محمد خان را فتح قلعه بلغراد واقع شد و هم درین سال میرزا
ابو القاسم بابر از دار السلطنه هرات بمشهد مقدس رفته قشلاق در آنجا
کرد و میرزا سلطان ابو سعید را هم در اواخر این سال در بلده سمرقند
پسر سعادت اثر بوجود آمده موسوم بمیرزا عمر شیخ کشت فی سنه احدی
و ستین و ثمانمابه درین سال سلطان محمد خانرا باقرال انکروس محاربه
و مجادله صعب دست داده قرال زخدار کشته بدرک اسفل رفت و هم
چهار صباغ سه شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی این سال میرزا بابر
در شهر مشهد مقدس بدار بقا ارتحال نمود و میرزا شاه محمود که ارشد
اولاد او بود در همان روز در سن یازده سالگی بر تخت سلطنت جلوس

فرمود و مدت حیات میرزا ابو القاسم سی و شش سال بود و ایام سلطنتش ده سال حکایت مشهور است و در بعضی کتب تواریخ مسطور که میرزا بابر قبل از فوتش بچهار روز بطریق سیر و شکار از مشهد بیرون رفت در یکی از متنزهات آنجا سیر میفرمود در اثنای سیر درویشی ژولیده موی سر و پا برهنه بر سر سنگی پیدا شده جلو میرزا ابو القاسم بابر را گرفته و شروع در خواندن ترجیع بندی کرد که از پنجاه بیت متجاوز بود و سراسر ابیات او مشتمل بر بیوفایی دنیا و بند ترجیعش این بیت بود نظم این همه طمطراق کن فیکون * ذره نیست پیش اهل جنون * و بعد از اتمام این ترجیع بند درویش از نظرها غایب شد هر چند امرا و ارکان دولت تجسس کردند از او اثری نیافتند و میرزا شاه محمود بعد از فوت پدر بعهده روز از مشهد عازم دار السلطنه هرات شد و مدت دو ماه که در هرات بسر برد از جانب مرغاب خبر آمده که میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله بالشکر فرلوان متوجه خراسان است چون میرزا شاه محمود را تاب مقاومت او نبود بجانب مشهد رفت و میرزا ابراهیم بدر السلطنه هرات آمده بلا مجادله و منازعه در غره ماه رجب بر تخت سلطنت جلوس نمود و در اواسط شعبان بعزم رزم میرزا شاه محمود بجانب مشهد نهضت فرمود و میرزا شاه محمود نیز جنود نامعدود در مشهد بهم رسانید عنان عزیمت بطرف دار السلطنه هرات معطوف داشت القصه در مابین قصبه کوسوبه و رباط شهبانک تلاحق

فریقین دست داد که بقرنها واقع نشده اولاً شکست بر لشکر میرزا ابراهیم افتاده مردمانش متفرق شدند اما عاقبت الامر امیر محمد ترخان از عقب رسیده کمال شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده لشکر میرزا شاه محمود را منلاشی ساخت و میرزا شاه محمود سالک طریق فرار شده روی بمشهد نهاد و از غرایب اتفاقات چاشت روز دوشنبه بیست و پنجم شعبان خبر بدار للسلطنه هرات رسید که میرزا شاه محمود بفتح ونصرت مخصوص گردید بعد از لحظه جمعی دیگر آمده گفتند که میرزا ابراهیم را پیکر ظفر روی نموده بوقت نصف النهار همین روز ایلی میرزا ابو سعید تشریف آورد و نشانها بنام اکابر و اشراف ظاهر کرد که فردا صبح بفوز و نجات موکب همایون در باغ شهر نزول خواهد فرمود و علی الصباح میرزا سلطان ابو سعید در باغ شهر فرود آمده میرزا ابراهیم بسره جرجان و استرآباد رفت و میرزا سلطان ابو سعید در هرات چهل و سه روز توقف کرده کوه شاد آقای حرم محترم میرزا شاهرخ را بقتل آورد بعد از آن بجانب بلخ نهضت نمود فی سنه اثنی و ستین و ثمانیاه درین سال میرزا جهانشاه ولد قرا یوسف چون خبر فوت میرزا ابو القاسم باهر را شنید از آذربایجان متوجه خراسان گردید و چون از عقبه صندوق سکن بگذشت و بیک فرسخی استرآباد رسید میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله که در آن زمان در آن سرحد بود بعزم جنگ او روانه شده و قریب با استرآباد تلاقی فریقین دست داده بسی میر

ومیرزاده جغتای در آن معرکه بقتل رسید ومیرزا ابراهیم بی اختیار
 روی در بیابان فرار نهاده تا هرات در هیچ مکان عنان باز نکشید
 ودر روز یکشنبه پنجم ماه صفر همین سال چون بکوچه غیبان رسید
 قلندری از دکانچه برخاسته گفت پادشاه جهان عورت دراز باد
 اگر یورش دیگر میکنی تخم جغتای از عالم بر می اندازی میرزا
 جهانشاه هفت ماه بضبط مملکت جرجان قیام نموده بعد از آن متوجه هرات
 کشت در غره شعبان چون میرزا ابراهیم از توجه میرزا جهانشاه واقف
 شد عنان عزیمت بصوب کوهستان غور و غرجستان ناقت ومیرزا جهانشاه
 در اواسط همین ماه در باغ زاغان هرات نزول فرمود وبقیه قضایای
 او در سال آئینه بیان خواهد شد بعون الله الملك المعبود فی سنه ثلث
 وستین وثمانیه درین سال میرزا سلطان ابو سعید در حدود بلخ چون
 از نزول میرزا جهانشاه در دار السلطنه هرات خبر یافت متوجه میدان
 قتال کشت وروزی چند در کنار آب مرغاب بسر برده ایلیچی نزد
 میرزا جهانشاه فرستاده مضمون رسالت آنکه باید که از سر مملکت
 موپوئی ما در گذشته بملکت آذربایجان که میرزا شاهرخ بتو ارزانی
 داشته قناعت نموده باذربایجان عودت نمایی چون ایلیچیان میرزا ابو سعید
 بجهانشاه رسیدند وپیغام میرزا گذرانیدند جهانشاه نیز چون بعضی
 اخبار ناملایم از طرف آذربایجان شنیده بود سخن ایلیچیانرا فوز عظیم
 دانسته بصالح راضی شده میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن

میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ را برداشته باذربایجان معاودت نمود
ومیرزا سلطان ابو سعید بدار السلطنه هرات آمده بر تخت مروئی
متکین شد درین اثنا میرزا شاه محمود پسر میرزا ابو القاسم بابر
ومیرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله برحمت خدا رفتند فی سنه اربع
وستین وثمانیابیه درین سال قزل احمد بیک از ولایت روم فرار کرده
بخدمت حسن بیک بن علی بیک بن قرا عثمان بن قتلغ بیک اق قوینلو
والی دیار بکر آمده برادر او اسمعیل بیک را سلطان محمد خان با اهل
وعیال بجانب روم ایلی فرستاد در آنجا وظیفه جهت ایشان مقرر گرد
فی سنه خمس وستین وثمانیابیه درین سال سلطان محمد خان کس بضبط
ولایت قزل احمد بیک فرستاده قلعه قسطیونی وقلعه سینوب وقلعه
طرابزون وقلعه قوینلو حصار وقلعه مدلولو وقلعه پایچه هم بتصرف کماشتگان
اولیای دولت در آمده و هم درین سنه میرزا علاء الدوله بن میرزا
بایسنقر که از آن روز که برادرش اورا مکفوف البصر ساخته بود
در اطرای جهان سرکردان میکشت در رستمدار در خانه ملک بیستون
در گذشت ونعش اورا بهرات نقل کرده در پهلوی پدر و بزرادش
مدفون گردانیدند فی سنه ست وستین وثمانیابیه در اوایل این سال
سلطان محمد خان بعزم غزای ولایت افلاق نهضت فرموده مقضی المرام
عودت نمود هم درین سال میرزا جهانشاه بواسطه کوشمال پسرش پیر
بوداق از آذربایجان متوجه فارس شد وبعد از رسیدن بدانجا قضیه

بر آن قرار یافت که پیر بودلق از فارس ببغداد رود او بفرموده پدر عمل
 نموده جهانشاه به تبریز معاودت کرد فی سنه سبع و ستین و ثمانیاه
 درین سال قازقلو و بوده افلاق را بدرگاه سلطانی دعوت نمودند ابا کرد
 فرمان قضا جریان بنفاز پکوست که عساکر اسلام بنهب و غارت ولایت
 افلاق مبادرت نمایند و منصب قازقلو و بوده را بپیرادرش تفویض فرموده
 ارزانی داشتند و فتح ولایت هریک و تسخیر قلعه دراج و قلعه ازورنیق و ولایت
 بوسنه هم درین سنه اتفاق افتاد فی سنه ثمان و ستین و ثمانیاه درین سال
 میرزا سلطان ابو سعید قلعه شاهرخیه را که در سرحد ترکستان واقع شده
 مسخر نمود و میرزا محمد جوکی بن میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک
 که در آن قلعه تحصن بسته بود گرفته بخراسان عودت فرمود فی سنه
 تسع و ستین و ثمانیاه درین سال ابراهیم بیک قرامان اوغلی فوت شده
 پسرانش اسحاق بیک و پیر احمد باستانه سلطان محمد خان آمده حکومت
 پدر بایشان مفوض شد و هر دو برادر در ارمناک جنگ کرده اسحاق بیک
 منهزم گشته بخدمت اوزون حسن بیک والی دیار بکر رفت و پیر احمد
 بیک در قرامان حاکم مستقل گردید فی سنه سبعین و ثمانیاه در اوایل
 این سال سلطان محمد خان قلعه البصان را مسخر کردانید و هم
 درین سال میرزا سلطان ابو سعید را مرضی صعب طاری شده بعد از
 مدتی صحت یافت و میرزا جهانشاه هم در اواخر این سال بدفع پسرش
 پیر بودلق متوجه بغداد شد فی سنه احدی و سبعین و ثمانیاه درین سال

میرزا جهانشاه بعد از آنکه بغداد را یکسال محاصره نمود بحیز تسخیر در آورد وپسرش پیر بوداق را در آنجا بقتل رسانیده فتح نامه بغداد را مصحوب ایلیچی نزد میرزا سلطان ابو سعید فرستاد فی سنه اثنی و سبعین و ثمانیّه در عاشر شهر شوال این سال میرزا جهانشاه بعزم رزم حسن بیك بایندوری از تبریز بیرون آمده متوجه دیار بکر شد و چون این خبر بحسن بیك رسید لشکر خود را جمع نموده برادرش جهانگیر بیك با پسرانش مراد بیك و ابراهیم بیك بوی مالحق کشتند در آن اثنا تفأل بکلام الله کرده این آیت بر آمد که اذهب الی فرعون انه طغی و چون میرزا جهانشاه بصحرای موش رسید قاسم پروانچی که از امرای معتبر او بود بقراولی مقرر شده شکست یافت و بهادران اق قوینلو بر اطرائی وجوانب ناخته چریک خصم را قتل و اسیر میکردند و میرزا جهانشاه در موضع ایتور چند روز توقف کرده بعد از کنکاج امرا مراجعت کرده ازین جانب سرداران اق قوینلو گفتند چون او بما ضرری نرسانیده باز کشت ما نیز بر کردیم حسن بیك قبول نکرد و چون میرزا جهانشاه از آن یورت کوچ کرده در دامان کوه فرود آمد و از آنجا بمقام خوانجق من اعمال چبغجور نزول نمود حسن بیك باشش هزار سوار جرار از اردوی خود بیرون آمده عزیمت جنگ کرد در خلال این احوال از قراول خبر رسید که میرزا جهانشاه اردوی خود را پیش فرستاده با معدودی چند در منزل بخوابست حسن بیك ابلاغ کرده چون بحوالی خوابگاه او رسید

میرزا جهانشاه را از وصول او خبر دادند سوار شد و فی الفور درم
آویخته مجهولی بجهانشاه رسیده بر او ضرب منکر زده او فریاد بر آورد
که مرا مکش و پیش حسن بیگ بر که ترا فایدها کند و چون از زخم
بیتاب بود بیفتاد سرش را از تن جدا کرده و هم نمود که مبادا ضرری
بدو رسد پنهان کرد آخر اسب و براق او را در نزد قاتل شناخته سر میرزا
جهانشاه را نیز بظهور آورده حسن بیگ سر او را به نزد سلطان ابو سعید
بخراسان فرستاد و پسرانش محمدی و یوسف گرفتار کشته محمدی مقتول
و یوسف ماکحول گردید و حسن بیگ از آنجا مظفر و منصور عنان عزیمت
بطرف منزل قشلاق منعطف گردانید فی سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه
در اوایل این سال میرزا سلطان ابو سعید لشکر بیکران از خراسان
بعزم انتقام میرزا جهانشاه بر سر حسن بیگ بایندوری باذربایجان
کشید و چون منزل قریه میانه مضرخ خیم لشکر ابو سعیدی شد
بیکبار جنود سرما و برد در عرصه عالم دست بتاراج و یغما بر آورد و خسرو
سیارگان سنجاب سحاب بر دوش افکنده از بیم هوای سرد سر از خرگاه
لاجوردی بیرون نیکرد بنابراین میرزا سلطان ابو سعید امرا و نوینان را
طلبیده در باب تعیین پورت و قشلاق مشورت فرمود رای همکنان
بر آن قرار یافت که حسن بیگ را که در آن زمان در قراباغ بود
اخراج نمایند و در آن زمستان بجای او قشلاق فرمایند رایات عالیات
بدین عزیمت بقراباغ اران نهضت فرموده چون هفت فرسخی قراباغ محل

نزول موکب همایون گشت بسبب قلت ماکولات ارباب تدبیر صلاح در آن دیدند که بطرفی محمود آباد و قزل اغاج روند تا شیروانشاه که دم از هواخواهی میزد باردوی اعلی ملحق شود و باین عزیمت کوچ کرده بصحرایی رسیدند که علف آن سمّ وزهرناک بود هر چهارپایی که لقمه از آن برداشت نوشه آخرت کرده از چنک اجل جان نبرد و بعد از آن جلگه مغان معسکر سلطان عالی نژاد گشت اما قحط و غلا بزمبه رسید که یکمن غله بده دینار کپکی یافت نمیشد و حسن بیک شوارع را مضبوط ساخته نمیکذاشت که کسی باردوی سلطانی چیزی بیاورد القصه بعد از رسل رسایل بسیار و گفتگوی بیشمار امیر حسن بیک سید اردبین را برسم رسالت نزد میرزا سلطان ابو سعید فرستاد و او آمده تقریر کرده که خراسانیان بغایت بد حال و پزیریشان روزگارند اصلا بصلاح و صلاح راضی نباید شد که ایشان عنقریب باقیع وجهی فرار خواهند فرمود بنابراین حسن بیک بعضی کسان که میرزا سلطان ابو سعید نزد او جهت مصالحه فرستاده بود رخصت داد و آن مردمان چون بملازمت میرزا ابو سعید رسیدند هنوز سخن خود را تمام نکرده بودند که سیاهی عسکر حسن بیک پیدا شد درین اثنا بعضی از امراء بیوفای خراسان مورچلهای خود را گذاشته بدشمنان پیوستند بالضروره میرزا در نیم روز شانزدهم شهر رجب هبعنان محنت و تعب روی در وادی فرار نهاد دو پسر حسن بیک بتکامیشی شتافته آنجناب را گرفته نیم شب

باردوی پدر رسانیدند و در بیست و دویم همین ماه آن پادشاه عالیشان
 شربت شهادت چشید و مولانا جلال الدین دوانی در تاریخ قتل وی
 میفرماید نظم سلطان ابو سعید که در فر خسروی * چشم سپهر پیر
 جوانی چو او ندید * الحق چگونه کشته نکردد که کشته بود * تاریخ قتل
 مقتل سلطان ابو سعید * و چون میرزا سلطان ابو سعید در قراباغ علم
 عزمت بصوب عالم آخرت برافراشت یازده پسر داشت ۱ میرزا سلطان
 محمود ۲ میرزا سلطان احمد ۳ میرزا شاهرخ ۴ میرزا الف بیک ۵ میرزا
 عمر شیخ ۶ میرزا ابا بکر ۷ میرزا سلطان مراد ۸ میرزا سلطان خلیل
 ۹ میرزا سلطان محمد ۱۰ میرزا ولد ۱۱ میرزا سلطان عمر هم درین سال
 پیر احد بیک قرامان اوغلی با سلطان محمد خان والی روم در مقام
 ترمذ و عصیان در آمده ولایت اورا نواب سلطانی بطریق ابالت و بیکلربیکی
 بسطان مصطفی مغوض نمود فی سنه اربع و سبعین و ثمانمائه درین سال
 اغورلو محمد ولد حسن بیک بنا بر سببی چند از پدر رنجیده متوجه بغداد
 شد و در آنجا نیز توقف نکرده بروم بخدمت سلطان محمد خان رفت
 و سلطان مقیم اورا کرامی داشته دختر خود را بعقد نکاح او در آورد
 و ازو پسر متولد شده بکوده احمد موسوم کشت و هم درین سال حسن
 بیک توجه بجانب عراق عجم کرده آن دیار را مسخر گردانیده متوجه
 فارس شد و یوسف میرزای ولد جهانشاه را بقتل آورد شیراز را بعمر بیک
 موصلو ارزانی داشت و بعد از آن بسطان خلیل پسر خود مقرر کرده

بتبریز معاودت کرد امرا و سپاه خراسان را که در قضیه میرزا سلطان ابو سعید گرفتار شده بودند ملازم رکب میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر کورکان گردانیده بضبط خراسان روان ساخت چون میرزا یادگار بمحدود بسطام رسید شنید که میرزا سلطان حسین بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور کورکان در هرات بر تخت سلطنت جلوس نموده چون لشکر او بی براق بود عنان عزیمت بطرف مازندران معطوف داشت و چون میرزا سلطان حسین خبر آمدن میرزا یادگار محمد را شنید یورش مازندران جزم نموده بدان صوب روانه شد میرزا یادگار محمد نیز تا موضع چناران پیش آمده هر دو لشکر در آن محل بیکدیگر رسید بعد از کشش و کوشش بسیار شکست بر لشکر میرزا یادگار محمد افتاده بطرف سمنان بیرون رفت و میرزا سلطان حسین بهرات معاودت نمود فی سنه خمس و سبعین و ثمانمیه در اوایل این سال سلطان محمد خان در ولایت روم قلعه ارکیلی و قلعه اق سرای و قلعه کولک و قلعه کوکره و قلعه علائیه را مستخر نمود و هم درین سال میرزا یادگار محمد بعد از آنکه از میرزا سلطان حسین شکست خورده متوجه سمنان شده از حسن بیک امداد و معاونت طلب داشت و حسن بیک لشکر فراوان از تراکمه آذربایجان بحد و وی فرستاده بار دیگر متوجه خراسان شد و میرزا سلطان حسین باز او را استقبال نمود چون بسبزوار

رسید جماعت امراء بیوفای خراسان از او روگردان شده بخدمت میرزا بادکر محمد رفتند و ناچار او را تاب مقاومت نماند روی بطرف مرغاب نهاد و میرزا بادکر محمد متعاقب او بهرات آمده بتخت سلطنت جلوس فرمود چون چهل روز از ایام سلطنتش منقضی گشت میرزا سلطان حسین از موضع بابا الهی با معدودی چند در شبی ابلغار کرده در باغ زاغان تاخت بر سر او آورده او را در یکی از خانههای قصر باغ گرفته بقتل آورد و بعد از آن پادشاه با استقلال هرات و خراسان شد فی سنه ست و سبعین و ثمانمائه درین سال میرزا سلطان حسین جناب امیر کبیر نظام الدین علی شیر را بمنصب امارت دیوان اعلی سرافراز کردانیده حکم فرمود که در احکام و امثله مقدم بر سایر امرا مهر زند یکی از فضلا در تاریخ امارت وی میگوید نظم میر فلک جناب علی شیر کز شرف * عاجز بود زدرك کمالات او خرد * دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل * از لطف شاه غازی الحق چنین سزد * چون مهر زد بدولت سلطان روزگار * تاریخ شد همین که علی شیر مهر زد * فی سنه سبع و سبعین و ثمانمائه درین سال میرزا سلطان حسین با میرزا سلطان محمود ولد میرزا سلطان ابو سعید در موضع چکن من اعمال اندخود چنک کرده او را منهزم کردانید بسعدت بدار السلطنه هرات عودت فرمود فی سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه درین سال قلیچ ارسلان بیک حاکم قلعه علائیه اطاعت سلطان محمد خان کرده جهت او کماچنه نام محل با بعضی تپهار

تعیین نموده بجانب روم ایلی فرستادند فی سنه تسع و سبعین و ثمانمائه درین سال در ناحیه بایبورت میانه سلطان محمد خان و حسن بیگ بایندوری جنگ عظیم اتفاق افتاده اغورلو محمد ولد حسن بیگ که در ملازمت سلطان بود بقتل رسیده اما شکست یر لشکر حسن بیگ واقع شده نواب سلطانی مظفر و منصور بمستقر خلافت عودت فرمود فی سنه ثمانین و ثمانمائه در اواسط این سال سلطان محمد خان قلعه سلفکه و قلعه ارمناک و قلعه کفه و قلعه منکوب را مسخر نمود فی سنه احدى و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان فتح ولایت قرا بغداد نموده استیفاان و بوده حاکم آنجا فرار کرد فی سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه درین سال سلطان محمد خان قلعه اسکندریه را بجنگ عظیم مسخر ساخت و جزیره لیمنوس را بطریق صالح بتصرفی در آورده و هم در شب عید رمضان همین سال اوزون حسن بیگ بایندوری بجوار رحمت حق پیوست و یکی از شعرا در تاریخ وی کوید نظم بهر تاریخ وفاتش همه کس * شه دین پرور عادل گفتند * فی الواقع پادشاه رعیت پرور عدالت کستر بوده در اخذ مال رعایا قانونی نهاده که بالفعل در عراق و فارس و آذربایجان سلاطین بآن قانون نامه عمل میکنند اولاد ذکورش اغورلو محمد و مقصود بیگ و زینل بیگ و سلطان خلیل و میرزا یعقوب و میرزا بوسف و میرزا مسیح هفت نفر بودند ازین جمله اغورلو محمد و زینل بیگ در زمان حیات پدر بعالم دیگر انتقال کردند و سلطان خلیل بعد از فوت پدر پادشاهی

نشست برادرش مقصود بیگ را که بانی جامع مقصودیه تبریز بود بقتل آورد فی سنه ثلث وثمانین وثمانمائه در بهار این سال میرزا یعقوب بر برادرش سلطان خلیل خروج کرده در محل چاشت روز چهارشنبه چهاردهم ماه ربیع الثانی سنه مزبور در سر رود خانه خوی بین الاخوین محاربه صعب واقع شده سلطان خلیل بقتل رسید و میرزا یعقوب به تبریز آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و میرزا یوسف و میرزا مسیح متابعت برادر بزرگتر اختیار کردند فی سنه اربع وثمانین وثمانمائه درین سال سلطان محمد خان لشکر همراه علاء الدوله بیگ ذو القدر کرده بطرف طابغه ذو القدر فرستاد که آن ولایت را از برادرش بداغ بیگ انتزاع نموده بضبط او دهند و بمجرد رسیدن او بدان ولایت بتصرف اولیای دولت در آمد و هم در آخر این سال سلطان محمد خان کدوک احمد پاشا را بتسخیر جزیره پولیه فرستاده آنجا را مسخر نمود فی سنه خمس وثمانین وثمانمائه در اوایل این سال سلطان محمد خان مسیح پاشا را بدفع حاکم ردوس مامور کردانیده لشکر عظیم مصحوب او روان نمود و او جنگهای مردانه کرده اما بی نیل مقصود عودت کرد و هم درین سال قانصوی والی مصر (?) باش بیگ دوات دار خود را بالشکر عربستان بتسخیر دیار بکر مامور کردانید و میرزا یعقوب چون ازین مقدمه واقف گردید میخواست خود بدافعه قیام نماید امرا نکذاشتند بنا برین بایندور بیگ و سلیمان بیگ بیژن اوغلی و صوفی خلیل موصلورا در برابر روان داشت

وتلافی فریقین در حوالی روما دست داده باش بیک دوات دار با دیگر
امرای رفیق در جنگ گرفتار شده بقتل رسید و میرزا یعقوب بجلدوی
آن فنوم اصفهانرا به بایندور بیک ارزانی فرمود فی سنه ست وثمانین
وثمانمیه درین سال سلطان محمد در تکور چایری اسکودار عالم فانی را
وداع کرده بریاض رضوان خرامید در بیست و یک سالگی پادشاه شده
سی و یک سال سلطنت کرده بعد از فوت او خلف صدقش سلطان
بایزید خان بر سریر سلطنت در محبۀ دار السلطنه قسطنطنیه نشست
در ذکر خیرات سلطان محمد خان طاب ثراه اولاً کلیسای ایبا صوفیه را
که معمار روزگار و مهندس فلک دوار تا بنای شش جهات و چهار ارکان
کارخانه کائنات را بنا نهاده اند مانند و مائل آن عبارت بر روی زمین
طرح نینداخته اند که سالهای فراوان و قرنهای بی پایان بروایتی
زیاده از یکهزار و سیصد سال مکان اصنام و معبد اهل ظلام بوده مسجد
جامع کرده اند و قطع نظر ازین جامعه در کمال عظمت و جلال در وسط
استنبول در جای مرتفع بنا کرده در عرض هشت سال با تمام رسانیده
دیگر بنای مدرسه معظمه ثمانیه است که در قرون و ادوار دیده روزگار
شبهه و نظیر آن بنایی ندیده و از آن تاریخ همواره جمیع فضلا و منبع
علماست و هر سال صد و پنجاه نفر از تلامذه و طلاب در آن مکان علیه
بافاده و استفاده مشغول گشته موالی عظام و افاضل کرام از آنجا پیدا
می شوند و بوظیفه پانصد اچه علوفه یومیه و براتب قضای مکه معظمه

ومدینه منوره و مصر قاهره و شام و بغداد و دار السلطنه ادرنه و حلب و دبار بکر و تبریز رسیده بعد از آن بحسب قابلیت و استعداد قاضی عسکر و مفتی زمان میشوند و دیگر مسجد جامع و مدرسه عالی و زاویه برای طعام اعالی و ادائی در سر مزار فایض الانوار حضرت ایوب انصاری که از صحابه کرام حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بوده بنا کرده باتمام رسانیده و حضرت ایوب بعد از پنجاه و سه سال از هجرت نبوی با عسکر اسلام بتسخیر قسطنطنیه آمده در آنجا فوت کرده پنهانی او را دفن کرده بودند در زمان سلطان محمد خان شیخ اق شمس الدین قدس سره العزیز از روی کشف و کرامات علامات مزار او را ظاهر کردانیده و همچنان در سر مزار قدوة الاولیا برهان الانقیبا شیخ ابو الوفا مسجد جامع لطیف و صومعه شریف جهت درویشان ساخته و سایر خیرات و مبرات ایشان بسیار است در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان محمد خان بوده اند اولاً مولانا شمس الدین احمد کورانیست که در اوایل حال معلم پادشاه بوده بعد از آن قاضی عسکر و مفتی زمان کشته دیگر مولانا خضر بیگست که در مدرسه سلطان در بورسا مدرس بوده و اول قاضی که در قسطنطنیه تعیین شده مولانای مزبور است و دیگر قدوة نحاریر الامم مولانا علی قوشچیست که از غایت شهرت محتاج بشرح و بیان نیست اما اصل مولانا از اترک ما وراء النهر است و پدرش قوشچی زاده بوده و محتمل که از قهپایل قوشچی که عمده عشایر اتراکست بوده باشد

بهر تقدیر در او ان جوانی بتحصیل علوم مشغول شده در علم حکمت و هیأت سرآمد علماء زمان کشته در خدمت میرزا الغ بیک کورکان تقرب تمام یافته چنانچه میرزا او را فرزندی خطاب میکرده باتفاق میرزا در بلدۀ سمرقند رصد بسته وزبح نوشته بعد از قتل میرزا الغ بیک بآذربایجان افتاده حسن بیک بایندوری او را بطریق رسالت نزد سلطان محمد خان والی روم فرستاده سلطان مولانا را رخصت انصراف بدیار عجم نداده در اوایل مدرس مدرسۀ سلطانی در بورسا شده وبعد از اتمام مدرسۀ ثمانیه او را باستنبول آورده یومیه صد و پنجاه انچه عثمانی باقریه خوب جهت مولانا مقرر کردند ودیکر مولانا خسرو است که فاضل دهر وکامل عصر بود قضای استنبول وغلطه واسکودار مع تدریس ایا صوفیه بدو متعلق بود ودیکر مولانا شمس الدین احمد است که بمولانا خیالی اشتهار دارد در یکی از مدارس از نیک مدرس بوده وبر شرح عقاید حاشیه نوشته بغایت مقبول کتابیست ودیکر مولانا مصاح الدین قسطلانیست که در اوایل قضای موضع سه شهر بدو متعلق بوده در نارنجی که منصب قضای عسکر دو حصه کشت منصب قضای اناتولی(?) بدو عنایت کشت ودیکر مولانا مصاح الدین بورسویست که بخواجه زاده اشتهار دارد ودر سن سیزده سالگی قاضی عسکر شده ودیکر مولانا حسن صامسونیست که در علوم معقول ومنقول سرآمد علماء دهر بوده ودر اوایل معلم پادشاه شده وبعد از آن قاضی عسکر کشته ودیکر مولانا عبد الکریم است که

درم خریدۀ سلطان محمد خان غازيست اما در تحصیل علوم جد تمام کرده چنانچه سرآمد علمای عصر شده بمنصب قاضی عسکری رسیده بعد از آن مفتی زمان شده در آن منصب وفات یافت ودیگر مولانا محمد است که بحاجی حسن زاده شهرت یافته ودر علوم منقول بیبدل بوده ودیگر مولانا فخر الدین زاده است که مولدش از ولایت هراتست وتالیفات بسیار دارد چنانچه در مابین علمای روم بمصنفك اشتها دارد وچون بولایت روم آمده هر روز جهت او عشتاد انچه مقرر شده ودیگر مولانا سراج الدین است که بچلبی زاده مشهور است ودر صغر سن او را امیر تیمور از حلب با وراء النهر برده مولانا باز بروم عودت کرده در ادرنه مدرس کشته ودیگر مولانا سنان پاشا ولد خضر بیك بن جلال الدین است که در اوایل معلم سلطان محمد خان شده ودر آخر بمرتبه وزارت رسیده ودیگر مولانا محیی الدین است که بین العلما باخوین شهرت دارد وبر تجرید حاشیه در غایت متانت نوشته ودیگر مولانا عبد اللطیفست که بغایت مرد فاضل ودانا بوده تدریس مدرسه ثانیه چند مدت بدو تعلق گرفت ودیگر مولانا محیی الدین است که بکپرلو زاده معروفست و بمنصب قاضی عسکری رسیده ودیگر مولانا احد پاشا بن ولی الدین است که بولی الدین اوغلی اشتها دارد بغایت فاضل ودانا ومتشرع بوده در اوایل قاضی بورسا بوده بعده بمنصب قضای عسکر رسیده در آخر بمرتبه وزارت قدم نهاده از آن معزول کشته سنجاق بورسا

بطریق اریهلق عنایت شد و از مشایخ ولایت پناه که در زمان آن پادشاه
مجاهد غازی بوده شیخ ابو اسحاق اق شمس الدین قونویست و حضرت
شیخ ابو الوفای قونوی و شیخ حاجی خلیفه استنبولی و شیخ قوجوی خلیفه و غیرهم
که تعداد ایشان طولی دارد علیهم الرحمة والغفران فی سنه سبع وثمانین
و ثمانمائه در اوایل این سال (?) ولادت با سعادت شهزاده سلیم خان اتفاق
افتاد و هم درین سنه سلطان جم برادر سلطان بایزید خان از زیارت
مرمین شریفین زادهما الله تعظیما و نکر بما عودت نموده خود را در میانہ
طایفه طورغود و ورساق انداخت و لشکر از ایشان جمع نموده با سلطان
بایزید خان جنگ کرده منہزم گشت و چون ہزیمت یافت اورا روی
توقف در ولایت روم نمایند در کشتی نشسته بجانب فرنگستان رفت
و هم درین سال ابراہیم پاشا ابن خلیل پاشا کہ قاضی عسکر روم ایلی
بود وزیر کشته مولانا علاء الدین فناری قاضی عسکر روم ایلی
و اناطولی شد (?) و هم در آن منصب وفات یافت فی سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه
درین سال سلطان یعقوب بن حسن بیگ در دار السلطنہ تبریز طرح
عمارت ہشت بہشت را کہ رشک بہشت برین است در انداختہ
در اندک زمانی با تمام رسانید فی سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه درین سال
سلطان بایزید خان احمد پاشا بن شمس الدین محمد فناری را بمنصب
جلیل القدر وزارت سرافراز کردانیدہ بعد از اندک فرصتی معزول کرد
فی سنه تسعین و ثمانمائه درین سال قلعه ورساق و قلعه ادنہ بتصرفی

کماشتگان سلطان بایزید خان آمد فی سنه احدى وتسعين وثمانماية
درین سال مولانا محیی الدین محمد که قاضی عسکر روم ایلی بود
معزول کشته وفات کرده ومولانا ولدان قاضی عسکر روم ایلی شد
فی سنه اثنی وتسعين وثمانماية درین سال میرزا سلطان حسین قشلاق
در ولایت مرو غمده ایالت استرآباد را بجناب میر نظام الدین علیشیر
مغوض نمود فی سنه ثلث وتسعين وثمانماية درین سال سلطان حیدر بن
شیخ جنید که خواهرزاده حسن بیک بود در طبرسران در دست لشکر
سلیمان بیک بیزن اوغلی که از قبل سلطان یعقوب بمعونت فرم یسار
والی شیروان رفته بود بقتل رسید فی سنه اربع وتسعين وثمانماية
در دوازدهم ربیع الاول این سال میرزا سلطان حسین دختر میرزا
الغ بیک بن میرزا سلطان ابو سعید را جهت پسرش میرزا محمد معصوم
خواستگاری نموده بآیین تمام از خطه کابل بدار السلطنه هرات آورد فی سنه
خمس وتسعين وثمانماية درین سال در قشلاق قراباغ سلطان یعقوب را
عارضه مرضی طاری شده برادرش یوسف بیک ومادرش نیز بیمار گشت
اما والده اش در بیست وهشتم ذی الحجه بجوار رحمت الهی پیوست
واو وبرادرش همچنان بیمار بودند واقعه والده را از ایشان پنهان داشتند
فی سنه ست وتسعين وثمانماية در شب جمعه دهم محرم این سال یوسف
بیک برادر سلطان یعقوب بریاض رضوان خرامید ومرض سلطان یعقوب
اشتراد یافته در عصر پنجشنبه صفر بی پدر ومادر وبرادر کردید وبایسنقر

میرزا ولد سلطان یعقوب بسعی صوفی خلیل و امراء موصلو پیداشاهی نشسته در میانه امراء اق قوینلو اختلافی تمام بهم رسید از جمله بایندور بیک که از عظمای امرا بود برغم صوفی خلیل مسیح بیک ولد حسن بیک را در عراق بسطنت برداشتند و میانه ایشان و صوفی خلیل جنک عظیم شک مسیح بیک بقتل آمد و رستم بیک بن (?) حسن بیک گرفتار گشته در قلعه العجق محبوس شد و محمود بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک فرار نموده بجانب همدان رفت شاه علی پرنانک او را بسطنت نصب کرده صوفی خلیل لشکر بدان حدود کشید و در نواحی بروجرود ایشانرا بقتل رسانید در خلال این احوال سلیمان بیک بیژن اوغلی از دیاربکر بر صوفی خلیل خروج کرده در ظاهر قلعه وان میانه فریقین جنک شده صوفی خلیل کشته شد بیژن اوغلی بجای او جمله الملك بایسنقری شد فی سنه سبع و تسعین و ثمانمائه درین سال ابراهیم بیک بن دانا خلیل قاجار که بایبه سلطان اشتهار داشت بانفاق قرق سیدی علی حاکم العجق رستم بیک بن مقصود بیک را از قلعه بیرون آورده بدفع سلیمان بیک بیژن اوغلی توجه کردند و امرا ازو برگشته برستم بیک پیوستند بنابراین بیژن اوغلی فرار کرده بدیاربکر رفت و در آنجا در دست نور علی بیک برادر بزرگ ایبه سلطان بقتل رسید و بایسنقر بیک فرار کرده نزد جد مادری خود فرخ بسار حاکم شیروان آمد و در اواخر رجب رستم بیک در تبریز بر تخت نشسته یکمرتبه فتنها تسکین یافته وهم

درین سال سلطان بایزید خان در ولایت روم قلعه دپه دین و ولایت
ارناود را مسخر کردانید فی سنه ثمان و تسعین و ثمانمائه درین سال کوسه
حاجی حاکم اصفهان بر رستم بیگ باغی کشته بدفع او رستم بیگ
عزیمت عراق نمود و امرا پیشتر از او در حدود قم بکوسه حاجی رسیده او را
بقتل آوردند مولانا شهیدی در آن باب گفته نظم عزم قم کردی شما
و فتح دیگر بافتی * کردن حاجی زدی و کعبه را در یافتی * و هم درین سال
در حدود کنجه و بردع میانه رستم بیگ و بایسنقر بیگ ولد سلطان یعقوب
مباربه شده بایسنقر بیگ بقتل رسید فی سنه تسع و تسعین و ثمانمائه
درین سال میرزا سلطان احمد پسر بزرگ میرزا سلطان ابو سعید
کورکان که بعد از قضیه پدر در سرقتند پادشاه شده بود و قریب بیست
و هفت سال سلطنت بعافیت کرده باجل طبیعی در گذشت و برادر خوردش
میرزا سلطان محمود بجای او بر تخت سلطنت نشست و هم در شب
دوشنبه چهارم رمضان این سال میرزا عمر شیخ ولد میرزا سلطان
ابو سعید که در زمان پدر والی فرغانه بوده پس از او در آنجا لوای
سلطنت برافراشت و همواره با برادران خود میرزا سلطان احمد و میرزا
سلطان محمود محاصرت نمود آخر روزی از بام کبوتر خانه اخسی که یکی
از قصبات اندجانست افتاده وفات یافت و ولد ارشدش ظهیر الدین
میرزا بابر قائم مقام پدر گردید و در اندک فرصتی بعضی قلاع سرحد
ترکستانرا مسخر ساخت فی سنه تسعمائه در اواسط محرم این سال میرزا

سلطان محمود ولد میرزا سلطان ابو سعید که بعد از برادر اکبر
بسلطنت سمرقند رسیده بود باجل موعود در گذشت و پسر اکبرش میرزا
بایستقر قائم مقام پدر کشته برادر خورد سلطان علی را که ازو توعی
داشت میل در چشم کشید اما نور باصره اش ضایع نشده فی سنه احدی
ونسعمایه در اوایل سنه مزبور میرزا سلطان علی از سمرقند کریخته
ببخارا رفت و بالشکر کران از آنجا معاودت نموده برادرش میرزا
بایستقر تاب مقاومت نیاورده در شهر مخفی گردید و آخر بصورت مجهولی
از سمرقند بیرون آمده بحصار شادمان رفت و میرزا سلطان علی
در سمرقند بر تخت سلطنت جلوس نمود فی سنه اثنی ونسعمایه درین سال
کوده احمد بن اوغورلو محمد بن حسن بیگ از سلطان بایزید خان والی
روم که داماد او بوده کریخته و در کشتی نشسته بطرف اناطولی بیرون
آمده اسبی چند که در ارزنجان بجهت رفتن آذربایجان محافظه کرده
بودند سوارشک با معدودی چند عنان ریز بجانب تبریز توجه نموده بامداد
حسین بیگ علیخان که دختر اوغورلو محمد در حباله نکاح او بود بر رستم
بیگ خروج نموده اورا مغلوب گردانید و در تبریز بر تخت سلطنت جلوس
فرمود و رستم بیگ بقتل رسید فی سنه ثلث ونسعمایه درین سال
کوده احمد اراده نمود که بآداب وقانون آل عثمان عمل نماید امرآه تراکه
راضی نکشته تاب نیاوردند و حسین بیگ علیخان و مطفر بیگ پرنایک
با لو در مقام خلای در آمده ایشانرا بقتل آورد وایبه سلطان قاجار

وقاسم بيك پرناك در عراق طبل مخالفت كوفته كوده اهد آوازه مخلصيت
ايشانرا بگوش بزرگ وكوچك رسانيده در دفع او اتفاق نموده راست متوجه
اصفهان شد در فصل زمستان بدانجا رسيد وتلاقی فریقین دست داده
كوده اهد بقتل رسيد چون او مرد كوتاه قد دست وپای قصير داشت
ظرفا اورا بكلم رومی تشبيه كرده بودند یکی از شعرا درین معنی
ميكويد نظم كلم روم كه سلطان جهانش كردند * فصل دی آمد ودر خاك
نهانش كردند * فی سنه اربع وتسعمایه درین سال محمدی میرزا ابن
یوسف بيك بن حسن بيك بر برادرش الوند بيك كه بعد از كوده اهد
در آذربایجان بر تخت سلطنت جلوس كرده بود خروج نموده بین الاخوين
در عزیز كندی جنگ شده ایبه سلطان كه جمله الملك الوند بيك بود
كشته شد ومحمدی میرزا غالب آمده در تبریز نزول اجلال نموده رایت
استقلال برافراشت درین اثنا سلطان مراد ولد یعقوب بيك را برادران
ایبه سلطان از قلعه روین دژ كه بحكم ایبه سلطان مقید شده بود
بیرون آورده بشیراز نزد قاسم بيك پرناك بردند فی سنه خمس وتسعمایه
درین سال محمدی میرزا بدفع سلطان مراد وقاسم پرناك لشكر
بدار الملك شیراز كشید ودر نوامی اصفهان جنگ شده محمدی میرزا
بعد از غلبه واستیلا بنا بر بی احتیاطی مغلوب كشته بقتل رسيد وديكر هرج
ومرج در میانه ائق قوینلو افتاده بنیان قواعد سلطنت ايشانرا اختلال
پذيرفت وهم درین سنه سلطان بايزيد خان بالی بيك را بنهب و غارت

ولایت له ونصوح بیک را بخارلج ولایت اروس فرستاد و بالی بیک از بسیاری برف و سرما کاری نساخته واسب و آدم بیشمار تلف کرده عودت نمود ونصوح بیک مال فراوان وغنیمت بی پایان بدست آورده باز آمد فی سنه ست وتسعمایه درین سال سلطان بایزید خان در ولایت روم قلعه متون وقلعه قرون را مستخر کردانید وهم درین سال شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اوغلن بن ابنی اوغلن بن فولاد اوغلن بن اینه خواجه بن توقیا بن بلغان (?) بن شیبان بن جوجی بحبله وتزویر میرزا سلطان علی بن میرزا سلطان محمود بن میرزا سلطان ابو سعید کورکان را بدست آورده بقتل رسانید ودر دار السلطنه سرقند بر تخت کورکانی جلوس فرمود وبر تمام ممالک ما وراء النهر که زیاده از صد وسی سال در تصرف سلاطین جغتای بود استیلا یافته وخطبه وسکه بنام او نمودند فی سنه سبع وتسعمایه درین سال ظهور خروج شاه اسمعیل صفوی در ایران واقع شد وشاه اسمعیل ولد سلطان حیدر بن شیخ جنید بن شیخ ابراهیم بن شیخ علی بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحاق است وشیخ صفی الدین بهجده بطن بحضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه میرسد واول کسی که از اجداد عظام ایشان باردییل آمده سید فیروز شاه زرین کلاه است وبواسطه وفور تقوی وکثرت عبادت خلق آن دیار مرید ومعتقد او کشته اند ودر زمان سلاطین چنگیزیه امرای مغول بتخصیص امیر

چوبان مرید و معتقد شیخ صفی الدین علیه الرحمة شد از آن جهت اعیان مغول بالتام مرید و مخلص شیخ کشته اند و مریدان بسیار در هر دیار علی الخصوص در ایران پیدا شد چنانچه امیر چوبان روزی در اثنای مصاحبت از شیخ صفی الدین سوال فرمود که عدد لشکریان پادشاه بیشتر بوده باشد یا مریدان شما ایشان در جواب فرمودند که در ایران مریدان ما دو برابر عسکر پادشاه است و ثانی الحال اوزون حسن بایندوری را اعتقاد تام بشیخ جنید پیدا کشته همشیره خود خدیجه خاتون را بعقد نکاح او در آورد و سلطان حیدر از آن خاتون متولد شد و چون سلطان یعقوب بر سریر سلطنت متمکن شد دختر فرخ بسار والی شیروان را در حباله نکاح در آورد بواسطه رعایت خاطر آن خاتون منع سلطان حیدر که پسر عمه او بود و هر سال بغزای چرکس از راه شیروان میرفت نمود و سلطان حیدر ممنوع نکشته با فرخ بسار در مقام خصومت و عداوت در آمده بطریق معهود بغزای چرکس میرفت سلطان یعقوب سلیمان بیک بیزن اوغلی وایه سلطان قاجار را بواسطه منع سلطان حیدر بمعاونت سلطان فرخ بشیروان فرستاد لشکر ترا که باتفاق شیروانبان در ناحیه طبرسران سر راه بر صوفیان گرفته چنانچه مذکور شد سلطان حیدر را بقتل رسانیدند و ازو سلطان علی وسید ابراهیم و شاه اسمعیل سه پسر که از همشیره سلطان یعقوب متولد شده بودند در صغر سن ماندند و سلطان یعقوب هر سه را اول در قلعه اختمار محبوس

کردانیده بعد از آن بقلعه اصطخر شیراز فرستاده محبوس نمود و چون چهار سال ونیم در قید حبس ماندند سلطان یعقوب وفات کرده زمام مهام سلطنت تراکمه در کف کفایت رستم بیک ولد مقصود بیک در آمد ایشانرا بالتماس عمه اش از قلعه اصطخر بیرون کرده به تبریز بملازمت آورد اتفاقاً در آن حین میانهُ رستم بیک و بایسنقر محاربه و مجادله افتاده سلطان علی در آن معارك داد مردی و مردانکی داد رستم بیک از کمال شجاعت و تهور سلطان علی متوهم و هراسان گشته همکی توجه بدفع و رفع او گذاشت و ایبه سلطان قاجار و مسین بیک علیخان را باراده گرفتن سلطان علی و برادران باردییل فرستاد سلطان علی بایشان بمقام مقاتله و مجادله در آمد در آن معرکه شربت شهادت چشید و شاه اسمعیل با برادرش فرار کرده التجا بکارکیا میرزا علی والی کیلان بیه پیش برد و رستم بیک چند دفعه لورا از کارکیا میرزا علی طلب داشته هر مرتبه در مقابل معذرت گفته اورا بدست نداد تا آنکه شاه اسمعیل در سن سیزده سالگی بعزم سلطنت از کیلان بیرون آمده قشلاق در ارجوان نموده اول فصل بهار بطرف منکول توجه نموده بمیانهُ عشیرت استاجلو در آمده موازی هفت هزار سوار در سر رایت او مجتمع گشتند و از قبون اولی رود خانه کر عبور نموده فرخ بسار با بیست هزار سوار و شش هزار پیاده در مقابل او صف آرا گشته در میانهُ ایشان جنگ عظیم واقع شد فرخ بسار با اعبان شیروان در آن معرکه بقتل آمد و شیروانشاه

پسرش در کشتی نشسته بطرف کبلان رفت و شاه اسمعیل در زمستان بعضی از ولایات شیروانرا مسخر کردانیده قشلاق در محمود آباد کرد و از آنجا بعزم رزم الوند بیک بن یوسف بیک بن حسن بیک توجه بجانب فنجوان نموده در شرور من اعمال آنجا تلاحی فریقین دست داده الوند بیک (?) با اعیان ترکمان بتخصیص قرجای محمد ولطف بیک و سیدی غازی بیک و اولاد پیلتن بیک با هشت هزار مرد بقتل آمدند و شاه اسمعیل از آنجا بدار السلطنه تبریز آمده رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام نامی خود مزین کرد منصب امیر الامرای بحسین بیک شاملو و صدارت بغاضی شمس الدین جیلانی که معلم او بود و منصب وزارت بامیر زکریای تبریزی تفویض نمود فی سنه ثمان و تسعمایه درین سال شش نفر ایلچی از سلاطین عظام و خواقین کرام در یک روز بدرگه سلطان بایزید خان حاضر شدند اول از رای هند دوم از عزیز مصر سیم از حاکم انکروس چهارم از قرال له پنجم از حاکم افلاق ششم از پادشاه عجم و هم درین سنه شاه اسمعیل از تبریز متوجه نسجبر عراق شد و سلطان مراد ولد سلطان یعقوب با موازی هفتاد هزار سوار جرار از قشلاق و بلکان بعزم رزم او توجه بجانب همدان نموده در بیلاق الله قولاضی هر دو سپاه در برابر یکدیگر صف آرا کشته بعد از مجادله و مقاتله بسیار لشکر سلطان مراد متفرق گردیده و کوزل احمد بایندوری که امیر الامرا بود پاده هزار ترکمان بقتل آمده سلطان مراد کسسته عنان و شکسته

رکاب رو بطرف شیراز نهاد و شاه اسمعیل او را موسوم بنامراد ساخته در تعاقب او تا سرحد فارس هیچ جا نایستاده فی سنه تسعم وتسعمایه درین سال شاه اسمعیل در ولایت فارس قدم نهاده در دار الملک شیراز نزول فرمود و خطبای کازرون را بواسطه آنکه اهل سنت و جماعت بودند بقتل آورده خانهای ایشانرا نهب و غارت نموده و حکومت شیراز را بالیاس بیک ذو القدر مشهور بکجلی بیک بدستور او جاقلق داده قریب پنجاه سال در تصرف او و اولادش بود بعد از آن قلعه کاختندان و قلعه فیروزکوه و استارا مسخر گردانید حسین کیای جلاوی که قبل ازین الیاس بیک ایقوت اوغلی استاجلوی حاکم ری را بقتل آورده بود در قفس آهنین کرده بعد از تعذیب بسیار خود را در قفس هلاک کرد و مراد بیک جهان شاملو که رفیق حسین کیا بود صوفیان او را جهت عبرت کباب کرده بخوردند درین اثنا محمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا والی خراسان از پدر رنجش کرده نزد شاه اسمعیل آمد و اعزاز و احترام تمام یافت و سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی والی کبلان هم در خلال این احوال بلازمت شاهی رسیده مقضی المرام عودت کرد فی سنه عشر وتسعمایه درین سال شاه اسمعیل بعد از آنکه سلطان مراد ولد سلطان یعقوب بناکلم دل از ولایت فارس برکنده بیغداد رفت بیلاق در سورلق و تخت سلیمان نموده قشلاق در اصفهان کزید ابرقوه و یزد و کرمان درین سال بید تصرف شاهی در آمد ایالت آنجا بحسین بیک لاله شاملو و کرمان

نخان محمد استاجلو مقرر شد و طایفه قزلباش علی رغم میرزا سلطان حسین ولایت طیس را قتل و غارت کرده عودت نمود فی سنه احدی عشر و نسعایه درین سال شاه اسمعیل قشلاق در طارم قزوین نموده اراده یورش کیلان بیه پس که در تصرف امیر حسام الدین بود کرد و آخر بشفاعت شیخ نجم کیلانی زرکر از سر آن آرزو در گذشت درین محل جلایان بیک خاخالی گرفتار کشته بیاسا رسید وهم در اواخر این سال میرزا سلطان حسین از دار فنا بدار بقا رحلت نمود و او پادشاه صاحب سعادت از عمر و دولت بهره مند بوده در رعایت علما و تربیت فضلا جد و جهد تمام مینموده و طلبه و مدرسین در زمان سلطنت او منتعها یافته اند و جهت ایشان در خیابان شهر هرات مدرسه ساخته و عمارت پرداخته که نظیر آن در ایرن و توران بل اکثر جهان نیست و در زمان او دوازده هزار طالب علم و شاعر و کاتب و سایر اهل صنایع در بلده هرات موجود بوده اند و بالتام از سرکار امرا و وزرا و پادشاه موظف می بوده اند و خراسان در عهد ایشان بنوعی معمور و آبادان کشته که در هیچ عصر و زمان نبوده و در شهر هرات باغات و عمارات عالی ساخته علی الخصوص باغ مراد که در مابین شهر و گلزرگه واقع است در آنجا خانهای بسیار و قصرهای زرنکار بنا کرده و فضلی عالی مقدار و شعرای نامدار در تعریف و توصیف عبارات او قصاید غرا و اشعار زیبا در سلك نظم کشیده اند و چون او را میل تمام بعمارت بوده امرا و وزرا و اعیان

آن زمان جمله بساختن بساتین خوب و عمارات مرغوب و سراهای بهشت
آیین و خانهای جنت تزیین اقدام و اهتمام میکرده اند بتخصیص معمار
معدلت امیر کبیر نظام الدین علیشیر در بلده مزبوره مدارس و مساجد
وزوایا و دارالاشفا و باغات و عمارات ساخته که در اعصار و ازمان کوش
هیچ آفریده نشنیده و میرزا سلطان حسین در ابتدای جوانی بعضی اوقات
ملازمت میرزا سلطان ابو سعید در ما وراء النهر و بعضی اوقات
خدمت میرزا ابو القاسم بابر در خراسان مینمود و چون میرزا
ابو القاسم بابر فوت کرد میرزا شاه محمود ولد او و میرزا ابراهیم پسر
میرزا علاء الدوله با یکدیگر در مقام منازعت در آمدند میرزا جهانشاه
ولد قرا یوسف از عراق قصد گرفتن استرآباد و میرزا سلطان ابو سعید
از ما وراء النهر عزم تسخیر خراسان کرد میرزا جهانشاه استرآباد را
از میرزا ابراهیم گرفته حفظ و حراست آنجا را در عهده حسین سعدلو نمود
در آن وقت میرزا سلطان حسین بر سر حسین سعدلو رفته او را
شکست داد و استرآباد را متصرف گردید و چون میرزا سلطان ابو سعید
ولایت خراسانرا بتحت تصرف در آورد استرآباد را نیز ازو انتزاع نمود
و میرزا سلطان حسین قریب ده سال در بیابانهای خولزم بیوسون قازاق
بسر میبرد و با میرزا سلطان ابو سعید طریق مخالفت و منازعت می سپرد
و چون خبر قتل میرزا سلطان ابو سعید در ایبورد بدو رسید بعضی
از امرار را بحفظ و حراست مشهد مقدس و نیشابور فرستاد و خود بجانب

مرو رفته از آنجا بهرات آمد و بر تخت سلطنت متبکن کشت و در ابتدای سلطنتش چنانچه سابقا كلك سخن آرا در ضمن قضایای سنه خمس و سبعین و ثمانیامه مذکور شده میرزا یادکر محمد بامداد و تقویت اوزون حسن در سلطنت خراسان باو منازعت کرده مدتی در مبینه و فاریاب و صحاری بادغیس و سواحل مرغاب بسر میبرد تا يك شبی فرصت یافته از بابا الهی ابلغار کرده صبح را بیباغ زاغان هرات رسید و میرزا یادکر محمد را در آنجا بقتل رسانیده بعد از آن پادشاه مستقل خراسان شد و سی و هشت سال و چهار ماه باستقلال تمام پادشاهی کرد اما در آخر عهد او شیبك خان اوزبك طمع در خراسان کرده متوجه هرات شد و میرزا سلطان حسین بارادهء محاربهء او از هرات بیرون آمده چون چند مرحله قطع کرد میر اجل دواسبه ناخت بر سر او آورده در موضع بابا الهی من اعمال بادغیس در وقت غروب آفتاب روز دوشنبه یازدهم شهر ذی الحجه سنه مزبوره بجوار رحمت الهی پیوست و بعد از چهار روز نعش او را بهرات آورده در کتبدی که جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند هفتاد سال عمر یافته و در آخر عمر بمرض فالج گرفتار شد چنانچه در محفه نشسته سواری نمیتوانست کرد و طبیعت اطفال پیدا کرده اوقات خود را بیازی قوچ و خروس و کبوتر میکزدانید اما در رعایت ارباب فضل و افضال و اصحاب دانش و کمال دقیقه نامرعی نمیکذاشت و از پرتو تربیت او اهل فضل و صنایع بدرجهء کمال و ذروهء استقلال رسید هر يك در فن خود

فرید عصر و وجد دهر شدند از جمله جناب مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی و امیر علیشیر نوایی که از تربیت یافتگان آن پادشاه عالی جاهند ع دو شاهدند مرا بر ثبوت این دعوی * اما اولادش در اواخر کما ینبغی اطاعت او نمیکردند و خلافا از ایشان بظهور میرسید ازینجهت دولت از آن خاندان دامن در کشید و اسامی پسران آن حضرت که در مابین عوام الناس مشهور است چهارده نفر است ۱ بدیع الزمان میرزا ۲ مظفر حسین میرزا ۳ کپک میرزا ۴ ابو المحسن میرزا ۵ فریدون حسین میرزا ۶ محمد معصوم ۷ فرخ حسین ۸ محمد حسین ۹ ابراهیم حسین ۱۰ شاه غریب میرزا ۱۱ محمد قاسم ۱۲ ابو تراب ۱۳ ابن حسین ۱۴ حیدر محمد هفت نفر در ایام حیات پدر وفات کرده اند و هفت دیگر بعد از فوت پدر در قید حیات ماندند فی سنه اثنی عشر و تسعایه در اوایل این سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید کورکان چون در سرحد غزنین و کابل خبر فوت میرزا سلطان حسین را شنیده و نزد او بوضوم انجامید که شیبک خان خاطر از مهر تصرف ما وراء النهر جمع ساخته عزم تسخیر خراسان دارد گفت اگر درین ولا احفاد و امجاد امیر تیمور کورکان باتفاق همت بر مدافعه سپاه اوزبک مصروف ندارند و همه بکدل و یکزبان روی بحفاظت مملکت خراسان نیاورند هر آینه اسرع الحال شیبک خان خطه خراسانرا نیز مسخر خواهد ساخت و بنیاد حیات بقیه دودمان

امیر تیمور کورکنرا برانداخت بعد از تفکر بسیار خاطر بر آن قرار داد که بدار السلطنه هرات شتابد و باولاد میرزا سلطان حسین ملاقات نموده در باب دفع اعدا فکر صواب اندیشه نماید جهت امضای این عزیمت بر بارکیر تأیید الهی نشسته از کابل بصوب خراسان نهضت نمود و چون بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا این خبر بهیچ اثر نشودند مراسم استقبال بجا آورده بین الجانیین در تعظیم و اجلال کوشیدند و میرزا بابر را در منزل امیر علیشیر فرود آورده هریک از برادران جدا جدا بلوازم ضیافت و مهمانی قیام نمودند در خلال این احوال ابلیحیان از جانب بلخ رسیده عرضه داشتند که شیبک خان بالشکری بعدد قطرات باران بی پایان در ظاهر بلخ فرود آمده شهر مزبور را محاصره نمودند بدیع الزمان و مظفر حسین بعد از استماع این خبر با میرزا بابر و امرای وافر تهور طریق مشاوره مسلوک داشته خاطر بر مجادله و محاربه شیبک خان قرار دادند و قاصدان جهت اجتماع شهزادگان باطراف ممالک خراسان فرستادند و میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا و محمد قاسم هر سه برادر بهراهی میرزا بابر از دار السلطنه هرات بیرون آمده چون بموضع چهل دختران بادغیس رسیدند ابوالمحسن میرزا از مرو آمده بایشان مالحق کشت و در کنار مرغاب ابن حسین میرزا از قاین با امرا و گردنکشان خراسان بمعسکر برادران پیوست اما کپک میرزا بنخیاں محال از مقر عز خود یعنی مشهد مقدس حرکت

نکرد و کسی نیز از امرا و ارکان دولت خود بمدد برادران نفرستاد
بنابراین سنک تفرقه بر شیشه عزیمت میرزایان خورده فتور تمام در میان
ایشان افتاده میرزا بابر چون نفاق ایشان مشاهده نمود راه کابل پیش
گرفته هرکس از میرزایان بمستقر دولت مراجعت فرمودند و هم
درین سال شاه اسمعیل بیبلاق قید از سلطانیه رفته قشلاق در خوی
آذربایجان کرده جمعی از لشکریان خود را بدفع صارم کرد مکرری مامور
ساخته سردار لشکر عبدی بیگ شاملو و صارو علی مهرداد کردانید
و ایشان در دست کردان بقتل آمدند. لشکر قزلباش خاسر و منهنم عودت
کرد فی سنه ثلث عشر و تسعمایه در غره محرم این سال شیبک خان
لشکر بخراسان کشیده بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا لشکری
که داشتند جمع نموده بدفاعه شتافتند و در موضع مرل من اعمال بادغیس
تلاقی فریقین دست داده امیر ذوالنون که امیر الامرا و جمله الملك
بدیع الزمان بود کشته شد و هر دو برادر باقیم و جهی روی در وادی
فرار نهاده دیگر روی دولت ندیدند و مظفر حسین باسترآباد افتاده
هم درین سال وفات یافت و بدیع الزمان بامید حق کذاری شجاع بیگ
ولد امیر ذوالنون والی قندهار بدان دیار رفته چون آثار بیوفایی
ازو مشاهده نموده باسترآباد معاودت کرد و شیبک خان بدار السلطنه
هرات آمده بر تخت سلطنت جلوس نمود و تیمور سلطان و عبیدالله سلطان
ولد محمود سلطانرا بدفع میرزا کپک و میرزا ابوالمحسن بطرف مشهد

ارسال نمود و ایشان در موضع سنک بست که در دو فرسخی مشهد است با میرزا کپک و ابو الحسن میرزا جنگ کرده هر دو شهزاده در آن معرکه بجز شهادت فایز کشتند و بالکلیه مملکت خراسان مسخر شیبک خان کشته از تصرف جغتای بیرون رفت و هم درین سنه شاه اسمعیل بعزم تسخیر ولایت مرعش و دفع طایفه ذوالقدر نهضت نمود و چون بحوالی قیصریه رسید طایفه ذوالقدر شیبخون آورده اندک دستبرد نمودند بعد از آن بگوهها پراکنده کشته در برابر نیامدند و شاه اسمعیل قاتورنا طاعی رفته از آنجا عودت کرده قلعه خربرت که در تصرف طایفه ذوالقدر بود مفتوح گردانید و درین اثنا امیرخان موصلو والی دیار بکر با اقوام و عشایر خود بقم اطاعت و انقیاد پیش آمده دیار بکر را تسلیم کماشتگان شاهی نمود و امیرخان بعنایات پادشاهانه و نوازشات خسروانه سرفراز کشته الکا و ولایت لورا بخان محمد ولد میرزا بیگ استاجلو ارزانی داشت و از آنجا عنان یکران بجانب قشلاق خوی منعطف گردانید و علاء الدوله بیگ در غیبت شاه اسمعیل صارو قیلان پسر خود را سردار کرده بجنگ خان محمد استاجلو که در ناحیه ارزن قشلاق کرده بود فرستاد و در مابین ایشان محاربه و مجادله واقع کشته قاسم بیگ که از کمال بهادری و شجاعت و فرط تهور و شهامت بصارو قیلان مشهور بود در آن معرکه نا اعیان ذوالقدر بقتل رسیده خان محمد سرهای ایشانرا بقصبه حوی نزد شاه اسمعیل فرستاد و هم در اواخر این سال علاء الدوله بیگ از کمال غیرت

نوبت دیکر پسران خود کور شاهرخ واحد بیک با چهارده هزار سوار
جرار نیزه‌گذار بدفع خان محمد بدیار بکر فرستاد و خان محمد اردوی
خود را در دست دشمن گذاشته بطرفی از اطراف بیرون رفت و طایفه
ذو القدر بی دهشت و محابا باردوی او در آمده دست بیغما و تالان
نهادند درین اثنا خان محمد چون شیر ژبان و بیر دمان از کمین بیرون
آمده شمشیر بران در ایشان نهاد و در یک طرفه العین پسران علاء الدوله را
سر بریده لشکریانش سالک طریق فرار شدند و سرهای ایشانرا پرگاه
کرده بدرگاه شاهی ارسال نمود فی سنه اربع عشر و تسعمایه درین سال
شاه اسمعیل بعزم تسخیر عراق عرب متوجه بغداد شد و در اول بازیک
بیک پرناک که سلطان مراد ولد سلطان یعقوب را از شیراز برداشته
بیغداد رفته بسطنت نصب کرده بود اظهار اطاعت نموده تاج پوشید
و ثانیاً که موکب شاهی نزدیک بغداد رسید توهم کرده سلطان مراد را
برداشته نزد علاء الدوله ذو القدر رفت و حسین بیک لاله که منصب
وکالت شاهی بدو مفوض بود منقلای لشکر قزلباش کشته داخل بغداد
شد سکه و خطبه بنام شاهی نموده و شاه اسمعیل متعاقب او بیغداد آمده
در چهار باغ پیر بوداق نزول فرمود و بعد از آن بزیمارت عتبات رفته
در آن اثنا تاخت اعراب بادیه کرده بشکار شیر رفته بلا مشارکت غیری
چند سب را بتیر و شمشیر هلاک نمود و هرکس خبر دیدن شیر باو می‌آورد
اسب بازین و لجام بدو انعام می‌فرمود تنها بحرب شیر اقدام میکرد

وایالت بغداد را بخادم بیک طالش ارزانی داشته منصب وکالت بامیر
 نجم و بامیر یار احمد خوزانی اصفهانی امور وزارت و بمولانا شمس اصفهانی
 اشغال استیفا مفوض گردانید و مدار بر دفتر و حساب شده ترکان دست
 از اموال پادشاهی کوتاه ساختند و بعد از آن عزیمت دیار اعراب
 مشعشع کرده قهرا و قسرا ولایت ایشانرا مسخر گردانید از راه کوهکیلوبه
 بجانب دار الملک شیراز در حرکت آمد و بیرام بیک قرامانی و امیر نجم
 ولاله بیک را بتاخت الوس شاه رستم لر مامور ساخت فی سنه خمس
 عشر و تسعمایه در اوایل ابن سال شاه اسمعیل از شیراز متوجه عراق
 شده در آن اثنا چون قبایح اعمال قاضی محمد کلثبی که صدارت با امارت
 جمع کرده بود بر ضحیر شاهی واضح و لایح کشت مع ذلك عداوت امیر
 نجم علاوه آن کردید در شهر صفر سنه مذکوره بقتل رسید و هم در آن
 چند روز اهدال بیک دده ذو القدر که حاکم قزوین و ساوغ بلاغ وری
 و خوار بود از امارت معزول شده منصب او بزینل خان شاملو مفوض
 شد و منصب صدارت را من حیث الاستقلال بمقدم سادات عالی تبار
 میر سید شریف بن میر تاج الدین علی بن میر مرتضی استرآبادی
 الاصل شیرازی المنشأ که از نبایر امیر سید شریف علامه بود عنایت
 فرمود و حسین بیک لاله شاملو که مقدم امرای قزلباشیه بود معزول
 گشته منصب او را بحمد بیک سفرهچی استاجلو که آخر بچایان سلطان
 ملقب بود رجوع نمود و امیر نجم وکیل در خننه شبستر بمرض ذات الجنب

در گذشته منصب اورا بمیر یار احمد خوزانی مفوض کردند و ملقب بنجم ثانی فرمودند و امیدوی شاعر قصاید غرا بنام او در سلك نظم در آورده در یکی از قصاید خود میگوید نظم نجم ثانی که نباشد بدو کونش ثانی *
 و در ذکر جا بود الله تعالی اعلم * وهم در اواخر این سال شاه اسمعیل بتسخیر شیروان رفته شیخشاه والی آنجا پناه بقلعه بیغرد برده و قلعه باکو و شابران را مفتوح کردانید و ایالت آن قلاع بلله بیک شاملو کرده و میرزا بدیع الزمان ولد سلطان حسین میرزا هم درین سال از تصادم عسکر قیامت اثر اوزبک از استرآباد التجا بدرگاه شاهی آورد اورا بغایت اعزاز و احترام نموده در مجلس شاهی مقدم وزیر دست شهزادگان جا داد فی سنه ست عشر و تسعایه درین سال در اناطولی شیطان قوی نام شخصی از طایفه قزلباش خروج کرده فساد بسیار نمود سلطان بایزید خاں علی پاشای وزیر اعظم را بدفع او فرستاده پاشای مزبور بعد شهادت فایز کشت وهم در دوازدهم ذی الحجه این سال (?) در بیلاق خرقان مسوع شاه اسمعیل شد که عسکر قیامت اثر اوزبک بعضی اطراف و نواحی کرمانرا تاخت کرده بناء علی هذا قاضی نور الله برادرزاده قاضی عیسی صدر و بار دیگر شبیح مبینی الدین المشهور بشیح زاده لاهیجی را نزد شیبک خان فرستاده اورا از آن حرکات شنیع منع فرمود و شیبک خان در دفعه آخر امیر کمال الدین حسین ابیوردی را بدرگاه شاهی ارسال نموده در نامه خود اظهار غرور کرده بود و این معنی

بر خاطر شاهی کران آمده و از آن بیلاق عازم خراسان شده چون بدامغان رسید احمد سلطان داماد شیبک خان از آنجا وخواجه احمد قنقرات از استرآباد فرار کرده همچنین اکثر ولایات خراسانرا داروغگان اوزبک خالی گذاشتند و شاه اسمعیل بعد از زیارت روضه منوره امام رضا علیه التحیه عزیمت سرخس نمود و شیبک خان در اواخر رجب در عین طریقه محترقه از دار السلطنه هرات متوجه مرو و دانا محمد افشار با جمعی از قزلباشان شہامت دثار بمنقلای روان شده در نوای طاهرآباد با جمعی از اوزبکان دوچار گشته تا آنکه دانا محمد کشته شد قزلباشان اوزبکانرا تا در حصار مرو دوانیدند و متعاقب او اردوی شاه اسمعیل رسبک شهر را مرکزوار در میان گرفتند چون در جنگ حصار فایده مترتب نشد رایات شاهی در عصر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان از ظاهر مرو برخاسته از نهر محمودی که تا شهر سه فرسخ است عبور کرده نزول فرمود در روز پنجشنبه و شب جمعه در آن منزل توقف نموده مصحوب قورچی معتمد کتابتی که مشتمل بر سرزنش بسیار بود بشیبک خان ارسال داشت و صباح بجانب ناخنتان کوچ کرده امیرخان موصلورا در دهانه آن پل بگذاشت مقرر آنکه هرگاه اثر سیاهی سپاه دشمن پیدا شود مقید بچنگ نشده خودرا بجانب اردو کشد و شیبک خان از آن اوضاع فریب خورده با پانزده هزار سوار از حصار بیرون ناخت و کریز امیرخانرا حل بر ضعف لشکر نموده از نهر محمودی بگذشت و رایات

شاهی عودت نموده از صیباح تا وقت زوال قتال صعبی دبیست داده چون کلر بر شیبک خان مضیق کشت با پانصد سوار پناه بخرابه برد که راه بیرون شدن نداشت و بیرون سلطان تکلو و دیگر امرای قزلباشیه بر سر ایشان هجوم نموده بهادران لوزبک از غایت دهشت بر بللای (?) هم افتاده شیبک خان را پایمال ساختند که نفسش منقطع شد و سر او را بریده بحضور شاهی آوردند همان لحظه استخوان گله او را در طلا گرفته و بتجرع راج رحمانی قیام نمودند. خواجه محمود ساغرچی وزیر شیبک خان که در اصل شیعی بود کلید مرو را بدرگه شاهی فرستاده بعنایت و مرحمت پادشاهانه مخصوص کشته در سلک وزرا منخرط گردید و رایت ظفر آیت از آنجا بجانب هرات حرکت کرده در بیستم ماه رمضان داخل بلده مزبور شده و قشلاق در آنجا مقرر شده حکومت آنجا بلله بیک شاملو و حکومت مرو بدده بیک قرار گرفت و در بورت قشلاق شیخ الاسلام خراسان مولانا سیف الدین احمد بن یحیی بن مولانا سعد الله والدین مسعود التفتازانی را بواسطه تعصب مذهب و سعایت ارباب غرض بقتل رسانید و هم در آنجا میرزا سلطان اویس المشهور بخان میرزا بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابو سعید کورکان بخدیمت شاهی آمده نوازش تمام یافت و مقضی الرام بالکاء خود حصار شادمان عودت فرمود

فی سنه سبع عشر و تسع مائه در بهار همین سال شاه اسمعیل از دار السلطنه هرات متوجه تیسخیر ما وراء النهر شد چون اراضی میمنه و فاریاب مضرب

خیام عساکر نصرت آیات کردید خوانین اوزبک که بعد از قتل شیبک خان در ما وراء النهر علم سلطنت برافراشته بودند از در شفاعت در آمده ارکان الدوله را شفیع ساخته وخواجه محمود ساغرچی واسطه شده مهم ایشان را فیصل داد بنابراین نواب شاهی ابالت بلخ واندخود و شبرغان وچیکتو و مینه و فاریاب و مرغاب و غرجهستان را به پیرام بیک فرامانلو ارزانی داشته عنان مراجعت بجانب عراق منعطف گردانید و چون محدود ری رسید شنید که قریب پانزده هزار تگلو در روم خروج کرده مکرراً با امرا و اعیان عثمانی مصاف داده در نواحی ارزنجان قافله را تالان نموده اند و اهل آنرا که زیاده از پانصد نفر بوده اند بقتل آورده فرمان قضا جریان سیاست سرداران ایشان نافذ گشته که اعیان آن جماعت را بقتل رسانید و سایر توابع ایشان را بامرا قسب فرمایند که در ملازمت ایشان باشند و هم درین سال شاه اسمعیل قشلاق در قم فرمودند در منزل قشلاق امیر عبد الکریم و آقا محمد روز افزون که راه حکومت مازندران بایشان تعلق داشت با هدایا و پیشکش بدرگاه شاهی آمده هر ساله مبلغ سی هزار تومان رایج عراق قبول نمودند که بجزانۀ عامره ادا نمایند و میر سید شریف جرجانی از صدارت استعفا نموده بزیارت عتبات رفت و آن منصب عالی در اوایل ذی الحجه بامیر عبد الباقی مفوض کردید درین اثنا خبر انحراف مزاج میرزا بابر که بامداد و معاونت شاهی بر ما وراء النهر استیلا یافته بود بمسام عز

وجلال رسید و امیر نجم ثانی به تنبیه او و تسخیر ما وراء النهر مامور شد
جمع امرای خراسان بتبعیت او مامور شدند و در اواخر ذی الحجه از قشلاق
قم متوجه آن صوب شدند و هم درین سال سلطان سلیم خان بتحریر
طایفه یکیچری و عسکر روم ایلی باراده سلطنت بانفاق ایشان بر سر پدر
بزرگوارش سلطان بایزید خان آمده در چورلی نام محل مابین پدر
و پسر محاربه و مقاتله واقع شده بعد از کشش و کوشش بسیار شکست
بر لشکر پسر افتاده سلطان سلیم از آن معرکه فرار نموده در کشتی
نشسته بجانب کفه رفت فی سنه ثمان عشر و تسعمایه در اوایل این سال
وزرا و ارکان دولت سلطان بایزید خان قرار بر آن دادند که چون
سلطان سلیم خان از کفه بروم ایلی آمده و جمع کثیر بر سر رایت خود
جمع نموده باز اراده مقاتله پدر دارد باستصواب یکدیگر اورا باستنبول
آورده بسطنت نصب نمایند در خفه کس بخدمت او فرستاده اظهار
خلوص عقیدت و صفای طویت کردند بنا برین سلطان سلیم خان از روم
ایلی متوجه استنبول کشته در ادرنه قیوسی نزول اجلال فرمود و زرا
و امرا عموماً ارکان السعاده استقبال نموده بشرفی تقبیل انامل مشرف
شده اورا با اعزاز و اکرام تمام بدار السلطنه آوردند اول بدستبوس
پدر مکرم محترم خود مفتخر و سرافراز کشته پدر را در همان روز در محفه
گذاشته بطرف ادرنه ارسال کردند و خود بجای او بر تخت سلطنت
جلوس همایون فرمودند و سلطان بایزید خان بعد از دو روز از کثرت

غصه و غم و هجوم اندوه و الم دار الملک بدن را از کوبه سلطان روح خالی کرد انبیه بجوار رحمت الهی پیوست در سن سی سالگی بر تخت سلطنت جلوس فرموده سی و دو سال پادشاهی کرده و اوضاع و اطوار مستحسنه اش بر روش صوفیه مصروف بوده دست انابت بحضرت شیخ محیی الدین که والد مفتی الزمان ابو السعود افندیست داده باو در خلوت و اعتکاف می نشسته و اولاد نیکو نهاد آن پادشاه مغفرت پناه برین موجبست سلطان شهنشاه سلطان علمشاه سلطان احمد سلطان سلیم سلطان قورقود سلطان محمود سلطان عبد الله سلطان محمد و سلطان قورقود ناپدید شده سایر برادران در دست سلطان سلیم خان بقتل آمده و نوزده وزیر اعظم در ایام سلطنت او بر مسند وزارت نشسته از ایشان عمارات و آثار خیر از جوامع و مساجد و مدارس و خوانق و زوایا در صفحه روزگار مانده معبر و آبادان است و در اواخر سال گذشته که امیر نجم ثانی باتفاق امراء خراسان عزیمت ما وراء النهر نموده بظاهر قبه الاسلام بلخ رسید بیست روز در آن بلده توقف نموده از آنجا میر محمد یوسف را که از هرات همراه آورده بود بطلب میرزا بابر بحصار شادمان فرستاده در ماه رجب از معبر ترمذ گذشته در موضع چکچک که آنرا در بند آهنین نیز خوانند میانه او و میرزا بابر ملاقات اتفاق افتاد و بیرفاقت یکدیگر بجانب خزار رفته اق پولاد سلطان حاکم آنجا چون تاب مقاومت نداشت بامان بیرون آمده گرفتار گردید و هلقوتو بهادر بوزبیکی در آن قلعه

بنیاد مدافعه کرده با جمع کثیر از اوزبکان بقتل رسید و بعد از آن بر سر قرشی رفته شیخ میرزا حاکم آنجا در مقام مخالفت در آمده آنجا را بعد از سه روز جبرا و قهرا مسخر کردند و تیغ بیدریغ در خورد و بزرگ ایشان نهاده بر هیچکس ابقا نکردند از آنجمله فرید زمان و وحید دوران حاوی کمالات نفسانی مولانا بنایی که بجامعیت او معلوم نیست که چشم زمانه دیگری دیده باشد در آن معرکه هولناک و هنگامه سهندک در دست جمعی سفاک بی باک بجز شهادت فایز کشت و زبان زده عامه چنانست که در روزی که لشکر قیامت اثر قزلباش بر شهر قرشی مستولی شد مولانا بنایی بغل خود را پر از سنگ کرده بر بالای بام رفیع بر آمده و بجانب جماعتی که فاصد جان او بودند می انداخت چون یک سنگ باقی ماند یکی از رجاله قزلباش حربه حواله مولانا نمود و از غایت دهشت آن سنگ را بجانب او انداخته این بیت بر زبانش جاری شد نظم مدد میخواهم از سلطان عرشى * همین سنگ است و پشت بام قرشى * و مصرع آخر این بیت در ما وراء النهر و خراسان و عراق ضرب المثل است القصة لمیر نجم ثانی بعد از قتل و غارت قرشی از آنجا کوچ کرده در دو فرسخی بخارا نزول فرمود و در آنجا شنید که عبید خان (?) ببخارا می آید بناء علی هذا بیرام بیك قرامانلورا با جمعی از لشکر شهامت اثر بدفع ایشان فرستاده چون اوزبکان قوت مقاومت نداشتند خود را در حصار غجدوان انداختند و امیر نجم آنها

شنیده با بقیهٔ عسکر بمحاصره آنجا رفت و چند روز در ظاهر آن قلعه نشسته هر چند میرزا بابر و خواجه محمود ساغرچی که از اهل وقوف آن دیار بودند و خصوصیات آنجا را کما ینبغی میدانستند بمیر نجم گفتند که بودن در آنجا صلاح وقت نیست قبول نکرد تا صبح روز سه شنبه سیم شهر رمضان جانی بیک خان و عبید خان از بخارا بیرون آمده اوزبکان درون قلعه بدیشان پیوستند و همان لحظه آغاز جنگ کرده اول کسی که در آن معرکه کشته شد بیرام بیک قراملو بود و سایر امرا که از متابعت امیر نجم تنگ داشتند عنان بصوب فرار معطوف داشته میرزا بابر راه حصار شادمان پیش گرفت امیر نجم و امیر زین العابدین صفوی و بسیاری از قزلباشان قتیل و اسیر شدند و جانی بیک سلطان متعاقب شکستان بهرات آمده در النک کهدستان نزول فرمود و در عقب او عبید خان نیز رسیده در صحرای ساقسلیمان خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه برافراخت و قریب دو ماه سردار اوزبکان بمحاصرهٔ هرات پرداخته کاری نساخت و این اخبار موحش در اصفهان بسع شاه اسمعیل رسیده عزیمت بیورش خراسان مجدداً قرار یافت

در ذکر خیرات و حسنات سلطان بایزید خان علیه الرحمة والغفران اولاً در بلدهٔ امامسیه جامع شریف و مدرسهٔ لطیف و مکتب خانه و رباط و دار الضیافه و زاویه در کمال عظمت بنا کرده با تمام رسانیده و در قصبه عثمانجق در سر رود خانهٔ قزل ایرماق پل نوزده طاق ساخته و ایضا

در قصبه کبوه بر سر رودخانه صقریه جسری مشتمل بر چهارده طاق بسته و در ولایت صاروخان در سر رودخانه کدوس نوزده طاق پل دیگر بنا کرده با تمام رسانیده و هر ساله مبلغی کلی از خزینۀ عامره بمقتی زمان و مدرسان و موالی عظام و اهالی کرام میداده و بغير ازین هر سال مبلغ ده هزار درم نقره بحضرت مولانا عبد الرحمن جامی و خواجگان نقشبند بخارا میفرستاد در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان بایزید خان بوده اند اولاً مصاح الدین است که در اوایل قاضی عسکر روم ایلی شده و آخر باندرک و طایفه تقاعد اختیار کرد و دیگر مولانا محمد صامسونیست که در اوایل قاضی عسکر روم ایلی شد (?) در آخر معزول گشته دیگر مولانا ابراهیم است که در اوایل قاضی عسکر شده بعد از آن برتبه وزارت رسید و دیگر مولانا علاء الدین فناریست که بمنصب قضای عسکر روم ایلی و اناطولی سرفراز گشته و دیگر مولانا حاجی حسن زاده امام علیست که بهزار محنت و مشقت و ملازمت قاضی عسکر اناطولی شد و دیگر اخى زاده جعفر چلبی است که در مدرسه محمود پاشا مدرس گشته اما بواسطه صورت خط و مهارت انشا نشانجی باشی گشته و دیگر مولانا یوسف توفاتیست که مرد فاضل و جامع بوده و در اکثر علوم تالیفات معتبر دارد و مدرس ثمانیه گشته هر روز هشتاد آنچه جهت او یومیه تعیین شده و دیگر مولانا عذاریست که مرد فاضل بوده شرح بر حاشیه موافق نوشته و در ترکی و فارسی اشعار خوب دارد دیگر مولانا سنان

چلبی عجیبست که به بردعی زاده اشتهار دارد در اوایل حال در امامیه مدرس شد و آخر بمنصب جلیل القدر فتوی رسیده و شرحی بر موافق و حاشیه بر تجرید نوشته و دیگر مولانا زبیرک (?) است که از موالی عظام روم است در اوایل قاضی استنبول گشته بعد از آن بمنصب قضای عسکر روم ایلی و اناطولی رسید و دیگر مجمع الفضایل و الکمالات و مصنف الرسائل فی العبادات کاردان ممالک ملکوت کاشف اسرار ملک جبروت حکیم ادیس بدلیسی است که شرح مناقب آن حضرت از حیز امکان بیرونست و لطافت و شرافت نصیفاتش از نهایت تعریف افزون و دیگر مولانا شجاع الدین کوسج است که در ابتدا مدرس مدرسه ثمانیه شده بعد از آن بمنصب قضای بروسه سرافراز گشته دیگر مولانا عبد الرحمن است که اکثر اوقات بشرفی مصاحبت پادشاه بسر میبرد حاشیه بر مطالع نوشته و بر ماتن و شارح اعتراضی چند کرده که مقبول علماست و دیگر مولانا میرم چلبی است که خواجه پادشاه گشته در علم عربیت و هیأت مهارت تمام داشته و زبج کورکانی را بفارسی ترجمه نموده و دیگر حکیم شاه محمد است که از قزوین باستنبول آمده در علم حکمت بتخصیص در فن طبابت مهارت تمام داشته آخر طبیب پادشاه شده و دیگر مولانا مظفر الدین شیرازبست که در علم هیأت بی نظیر بوده و دیگر مولانا قطب الدین احمد بن مولانا نفیسی (?) است که در علم طب لقمان ثانی بوده و در ایام الاوقات بملازمت پادشاه میرسیده در فن طب

کتاب نفیسی ازوست ودر زمان آن سلطان فضیلت پرور از اطراف
وجوانب شعرا قصاید غرا بنام ایشان گفته اند از آنجمله مولانا نور الدین
عبد الرحمن جامی علیه الرحمة از خراسان قصاید خوب بنام نامی
ایشان کرده فرستاده ودفتر ثالث سلسله الذهب را که موسوم است
بدفتر عدل بنام آن سلطان عالیشان کرده این چند بیت از آن کتاب
نوشته میشود مثنوی کاش نوشیروان کنون بودی * عدلش از پیشتر
فزون بودی * تازدعوی عدل شرمنده * خسرو روم را شدی بند *
مهبط العز والعلی سلطان * بایزید ابلدرم شه دوران * فی سنه تسع
عشر وتسعمایه در صباح روز جمعه سیم ماه محرم این سال سلاطین
اوزبکیه از سر قلعه هرات برخاسته جانی بیک سلطان از جیحون عبور
نموده اما عبید خان در حدود مرغاب بمحمد تیمور سلطان ولد شیبک خان
که عازم خراسان بود پیوسته باتفاق بصوب مشهد مقدس رفتند واز مرو
تا اسفراین جبراً وفهراً بتحت تصرف در آوردند ودر شهر هرات چون
آذوقه کم شده بود حسین بیک لله واحد سلطان صوفی اوغلی صلاح
در توقف ندیده از راه طیس وسیستان بعراق آمدند واین خبر را متعصبان
هرات چون خواجه ابو الوفا وغیره بمحمد تیمور سلطان فرستاده اورا
بدانجا دعوت کردند محمد تیمور سلطان این خبر را فوز عظیم دانسته
بر سبیل استعجال بدانجا شتافته در باغ جهان آرا نزول فرمود واهل
سنت وجماعت هرات جمع کثیر از شیعیان بقتل آورده آخر بسعی امیر

محمد امیر یوسف از سرآن معامله درگذشتند و شاه اسمعیل بعزم
یورش خراسان بری آمده در موضع صاروقمش منصب وکالت
وامیر الامرایی را بخدام امیر عبد الباقی مفوض نمود و از آنجا بصوب
خراسان در حرکت آمده چون بیلاق کالپوس مضرِب خِیام عسکر همایون
کردید خلیل سلطان حاکم شیراز را بمنقلای روان داشته بجزرد آوازۀ
ریات فتح یزک عبید خان اوزبک از مشهد مقدس فرار نموده از راه
شیرشتر ببخارا رفت و همچنین محمد تیمور سلطان هرات را انداخته
بسرقتند کریخت و ریات اقبال از کالپوس بالنک رادکان فرموده چون
دده بیک مرو را انداخته کریخته بود بواسطۀ عبرت دیگران لباس
زنان در پوشانیده بر خری سوار کرده برسوایی تمام کرد اردو بر آوردند
و دارایی هرات را بزینل خان شاملو و حکومت بلخ را مع توابع بدیو
سلطان روملو رجوع کرده امیره سلطان موصول را بایالت قاین سرفراز
کردانید و اردوی شاهی بیبلاق بابا خاکی رفته از آنجا بالنک کهدستان
هرات معاودت نمود و معاملات خراسانرا بر وجه احسن فیصل داده عنان
مراجعت بصوب اصفهان معطوف داشت فی سنه عشرین و تسعمایه
در روز یکشنبه پانزدهم محرم این سال سلطان سلیم خان بعزم تسخیر
ایران بحدود اوزنجان آمده چون این خبر در اصفهان بسع شاه اسمعیل
رسید بعزم مقابله و مجادله او متوجه آذربایجان کشته در موضع چالدران
تلاقی فریقین دست داده بعد از دار و کیر بسیار اکثر اعیان قزلباشیه

مثل امیر عبد الباقی صدر و میر سید شریف و محمد کمونه و خان محمد استاجلو والی دیار بکر و ولیجان بیک قزقلو ترکمان و صار و پره قورچی باشی استاجلو و حسین بیک لله شاملو و سلطان علی میرزا افشار و پیر عمر بیک شیرجه‌چی باشی با موازی پنج هزار سوار بقتل آمده شکست بر لشکر قزلباش افتاد شاه اسمعیل سالک طریق فرار کشته تا در جزین و همدان هیچ جا عنان بکران نگاه نداشت و متعاقب او سلطان سلیم خان بدار السلطنه تبریز آمده چند روز در آنجا رحل اقامت انداخت و چون قلت ماکولات بدرجه اعلی رسیده بود صلاح در توقف ندیده سلطان بدیع الزمان میرزا ولد سلطان حسین میرزا را که شاه اسمعیل مدد خرج جهت او در تبریز تعیین نموده بود و آن نوع پادشاه زاده بغلاکت اوقات میگذرانید باعزاز و اکرام برداشته بدار الملک قسطنطنیه عودت نمود اما کل سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چهار ماه در آنجا بنهایت رسید و پسرش میرزا محمد زمان همراه پدر بملازمت شاه اسمعیل آمده بود در حینی که شاه اسمعیل از تبریز متوجه محاربه سلیم خان کردید او باغوازی بعضی مردمان از ملازمت شاهی تخلف جسته متوجه استرآباد شد آنجا را بتصرف در آورد و بقایای لشکر جغتای نزد وی جمع شده خواجه مظفر تبکی باتفاق امرای خراسان بر سر او آمده در صبح شنبه شانزدهم شهر رمضان سنه مزبوره بر میرزا محمد زمان غالب آمدند و او منهزم از راه بیابان ایبورد بطرف غرجهستان رفته باتفاق

امیر ازخو شاه حاکم آنجا که یکی از ملازمان جدش بود متوجه تسخیر
الکاء بلخ گردید اتفاقاً در آن وقت دیو سلطان امیر محمد بهارلورا
در بلخ بنیابت خود گذاشته بخدمت شاه اسمعیل رفته بود میرزا محمد
زمان آنجا را باندک توجهی بجز تسخیر در آورد و عدت ده سال بامداد
ومعاونت میرزا بابر حاکم باستقلال آنجا بود آخر در زمان میرزا
همایون در معرکه شیر خان افغان در آب کنک غرق گشت و از اولاد
و بنایر میرزا سلطان حسین کسی دیگر نمانده شعله آن دودمان
بدو فرو نشست و شاه اسمعیل بعد از رفتن سلطان سلیم خان از درجزین
بتبریز عودت کرده قشلاق در آنجا فرمود و منصب امیر الامرای را
بچایان سلطان و نظارت دیوان بمیرزا شاه حسین و صدارت بسید عبد الله
ولد سید احد لاله مفوض گردید بعد از چند روز سید عبد الله را
معزول ساخته آن منصب را بمیر جلال الدین محمد شیرینکی عنایت نمود
فی سنه احدی و عشرين و تسعمایه درین سال سلطان سلیم خان قلعه
کماخ و قلعه باینورت را مسخر نموده علاء الدوله ذوالقدر حاکم مرعش را
منهزم گردانیده علی بیک بن شهنسوار بیک را بحکومت طایفه ذوالقدر
نصب کرده تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت سلطانی در آمده
هم درین سال امیره سلطان حاکم قاین در اردبیل بخدمت شاه اسمعیل
آمده شمه از خرابی خراسان معروض داشت و دیو سلطان نیز از بلخ
آمده موید او سخنان گفت بناء علی هذا حکومت خراسان را بطهماسب

میرزا و منصب الله کی اورا بامیره سلطان موصلو داده اورا ملقب
بامیرخان گردانیده ایشانرا بر سبیل استعجال بجانب خراسان روان
کرده قشلاق در تبریز واقع شد فی سنه اثنی و عشرین و تسعمایه در اوایل
این سال سلطان سلیم خان بعزم نسخیر ایران از استنبول باسکودار
آمده نزول اجلال در آنجا فرمود و ملا زبیرک زاده و قرچه پاشارا بطریق
رسالت نزد قانصو والی مصر فرستاده بعد از آن عنان یکران بجانب
عربستان معطوفی داشت و قانصو نیز بعزم رزم سلطان تانواهی حلب
والبستان استقبال نموده در مرج طابق نام محلی تلافی فریقین بهم رسید
و قانصو در آن معرکه کشته شد و قلعه ملاطیه و قلعه دیورک و قلعه درنده
و قلعه بهسنی و قلعه عینتاب و قلعه کرک و قلعه کاخته و قلعه بره چوک بتصرف
اولیای دولت سلطانی در آمد درین اثنا اجله سادات عظام و اعزه
علمای کرام از حلب و شام با اقدام اهتمام بعثه بوسی سلطان کردون
احتشام آمده از رؤسا و مشایخ اعراب مثل ابن خرفوش و ابن حنیش
و ابن سعد و مشایخ جبل نابلوس و بنی ابراهیم و بنی سوالم و بنی عطا
و مشایخ صفه و مشایخ رمله و قدس شریف و غزه بغز بساط بوس سرفراز
گشتند و بعد از آن سلطان عالیشان متوجه تسخیر قاهره مصر گشته
در اثنای راه قلعه صفد بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و سلطان
بزیارت قدس شریف مشرف شد فی سنه ثلث و عشرین و تسعمایه
در اوایل این سال طومان بای چرکس والی مصر که بواسطه صفت

شیاعت از حقیض امارت باوج سلطنت رسیده بود باستقلال تمام حکومت مینمود بقیة السیف چراکس ناکس را بر سر رایت خود جمع نموده پای انحراف از جاده استقامت بدر نهاد و چون اوضاع ناملایم او معروض پایه سریر خلافت مصیر سلطانی کشت از غزه در بازده منزل بریدانیه آمده طومان بای نیز بآن منزل استقبال عساکر منصوره نموده در مقابل سلطان صف آرا کشت اول سنان پاشای وزیر در آن معرکه شربت شهادت چشید بعد از آن شکست بر لشکر چراکسه افتاده طومان بای بقتل رسید و در روز بیست و سیم محرم الحرام سنه مزبوره بلده فاخره مصر مسخر ملازمان سلطانی کشته دولت چراکسه درین فتح منقرض گردید و ایالت مصر بنظر بیک چراکس که بقدم اطاعت پیش آمده بود مغوض کشته موکب سلطانی از آنجا بشام عودت کرد قشلاق در آنجا واقع شد فی سنه اربع و عشرين و تسعمایه درین سال سلیم خان از سفر عربستان بدارالملك قسطنطنیه عودت نموده و هم درین سال شاه اسمعیل بیلاق در سرتق نموده اغرق را مصحوب میرزا شاه حسین ببلده قم فرستاد و خود بطریق شکار بطرف چمچمال وکوه بیستون رفته از آنجا بعزم قشلاق متوجه قم کشت و دورمش خان وزینل خان شاملورا بتسخیر مازندران ورستمدار فرستاده حکام مازندران ورستمدار و هزار جریب بقدم اطاعت پیش آمدند در حوالی اصفهان بعز بساط بوسی شاهی فایز کشته بولایت خود عودت

نمودند فی سنه خمس وعشرین وتسعمایه درین سال منہیان اخبار ترد
وعصیان امیرہ دباچ والی کیلان بیه پس را بسمع شاه اسمعیل رسانیدند
کارکیا سلطان احد والی کیلان بیه پیش را باتفاق حکام مازندران
ورستمدار ودورمش خان وزینل خان شاملورا بتسخیر کیلان
بیه پس مامور کردانید وامیرہ دباچ سراسیمہ کشته بوسیله کارکیا
سلطان احد در النک ہمدان بلازمت شاہی مستسعد کشت ومنظور
نظر عاطفت اثر شاہی کشته ملقب بسطان مطرف شد وهم درین سال
بعز مصاہرت نواب شاہی سرافراز شد فی سنه ست وعشرین وتسعمایه
درین سال سلطان سلیم خان در محلی کہ بطریق سیر ادرنہ قریب چورلی
رفته بود بمرض آگلہ کہ قسیمست از طاعون ومشہور است بشیر پنچہ
ازین عالم بیدار رخت ہستی بدار القرار کشید ووزراء عظام کرام
دہ روز نعلش آن سلطان جنت مکانرا پنہان داشته سلطان سلیمان
خان را از مغنيسا آورده بر تحت سلطنت نشانند وبعد از آن جسد
مبارک آنحضرت را باستنبول نقل کرده مدفون کردانیدند اولادش منحصر
بسطان سلیمان خان بود ایام حیاتش پنچاہ وچہار سال ومدت سلطنتش
ہشت سال ونہ ماہ وده روز وده وزیر اعظم داشته واز آنجملہ ہشت
نفر بقہر پادشاہی بقتل رسیدہ ودو نفر باجل موعود فوت شدہ اند
وہم درین سال شاہ اسمعیل کور سلیمان قورچی را بشیراز فرستادہ او
سلطان خلیل حاکم آنجا را در دیوانخانہ بر سر دوشک بقتل آورده

سر اورا در اصفهان بخدمت شاه رسانید و نواب شاهی ایالت شیراز را
بعلی سلطان چچکلو تفویض کرده امرای شاملو مثل دورمش خان وزینل
خان بعاونت شهزاده طهاسب و امیرخان موصولو بخراسان ارسال نموده
عنان عزیمت بطرف بیلاقات سلطانیه معطوفی داشت در ذکر خیرات
وصناعات سلطان سلیم خان اولاً تعبیر مزار فایض الانوار پیر توحید
حضرت شیخ محیی الدین عریست که ظاهر بلدۀ دمشق بنا نموده
و در حوالی آن مسجد جامع لطیف ساخته و باتمام رسانیده در مدینه قونیه
آبی از مسافه بعید بر سر مزار حضرت مولانا جلال الدین رومی قدس
سره آورده شادروان عظیم بنا فرموده و جامعی مختصر در استنبول مع
مدرسه و زاویه بنا کرده باتمام رسانیده مزار شریف ایشان در قرب
آن جامع است در ذکر علما و مشایخ که معاصر سلطان سلیم خان
بوده انده اولاً مولانا صوفی چلبی است که در اوایل مفتی زمان بود
بعد از آن بدویست اچمه و طیفه نقاعد اختیار کرد و دیگر مولانا
موید زاده عبد الرحمن افندیست که در اوایل هنگام سفر اعجام قاضی
عسکر روم ایلی بوده بعد از آن او نیز هر روز بدویست اچمه نقاعد
قانع کشته کتج انزوا اختیار فرمود و دیگر مولانا که ال پاشا زاده
شمس الدین افندیست که باعتقاد علما و فضلائی روم مانند او مرد
فاضل و کامل در روم پیدا نشده تالیفات بسیار و اشعار آبدار از نازی
و ترکی دارد آخر مفتی زمان کشته بمفتی الثقلین اشتهار دارد آخر بوطفیه

تقاعد راضی شده مدرس مدرسه سلطان بایزید خان کشت و دیگر مولانا حلیم چلبی قسطنطنیه از معارف عدیده و اوصای حمیده و اخلاق پسندیده بهره تمام داشته و بغایت خوش معاوَره و لذیذ الصحبه بوده و در اکثر اوقات با پادشاه مصاحبت مینموده و دیگر مولانا رکن الدین زبرک زاده است که در اول قاضی عسکر روم ایلی کشته و آخر بصد آنچه تقاعد قانع شد و دیگر مولانا محیی الدین چلبی فناری زاده است مدرس ثانی شده و بعد از آن قاضی عسکر روم ایلی کشته و از مشایخ معاصر ایشان شیخ علوانست که در علم ظاهر و باطن کامل بوده و در بلده هما مسکن داشته و دیگر شیخ محمد بدخشی است که در فتح شام پادشاه بزیارت او رفته و با شیخ صحبتهای ممتد داشته و دیگر لامعی چلبی است که در طریق مشایخ بی نظیر دوران و در طرز انشا و شعر فرید زمان است و تالیفات خوب دارد تذکره الشعراء ترکی نوشته و مناظره بهار و شتا نام مسجع و مصنع رساله نوشته مقبول فضلاست فی سنه سبع و عشرين و تسعمایه درین سال جان بردی نام شخصی از امراء چراکسه در مصر یاغی کشته طریق عصیان پیش گرفت و سلطان سلیمان خان فرهاد پاشای وزیر را سردار نموده بدفع او فرستاد در نواحی شام در مابین فریقین جنگ واقع شد چراکسه منهزم گردیدند و جان بردی در آن معرکه بقتل رسید سر او را بدرگاه سلطانی ارسال نمودند و هم درین سال شاه اسمعیل دیو سلطان روملورا سردار نموده بتسخیر ولایت کرجستان

فرستاد و حکام لوند و داود و غرغره بقم اطاعت پیش آمده با بیلاکت و تحف و هدایا بدرگه شاهی آمده جزیه و خراج قبول کردند و هم در نوزدهم شهر جمادی الثانی این سال عبید خان اوزبک بمحاصره هرات آمده در روز جمعه دوم رجب با وراء النهر معاودت نمود امیرخان موصولو لله شاه طهماسب بنا بر کدورتی که از میر محمد میر یوسف که از سادات عظام خراسانست در دل داشت ویرا بموافقت میرزا بابر متهم ساخته در روز سه شنبه ششم ماه رجب همین سال ویرا مقید کزدانیده بقلعه اختیار الدین فرستاد و در روز دیگر آن سید عالیشانرا بقتل آورد و چون این اخبار در اردو بمسامع شاهی رسید شعله غضب پادشاهانه زبانه کشیده امیرخان را از لاله کی و دارایی خراسان معزول کردانید بجهت تفحص خون میر محمد باردو طلب داشته ایالت هرات بدورمش خان شاملو مغوض کردانید و شیخ شاه والی شیروان بییلاقات سهند آذربایجان بخدمت شاهی آمده اعزاز و احترام تمام یافت مقضی المرام تجدید مناشیر ایالت شیروان کرده بولایت خود عودت نمود در اواخر این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت انکروس روانه کشته فتح قلعه بکوردلن و قلعه زمین و قلعه اسلانمن و قلعه کرینک و قلعه ایلوق و قلعه ابرشوه کرده تاخت بولایت خروات فرستاده اسیر بسیار بدست غازیان نصرت آثار در آمد و هم درین سال اسکندر نام مفسدی در یمن خروج کرده حکام آن دبار را برانداخت و اورا نیز بعد از اندک زمانی

باتابعانش بقتل آوردند و چون آن دیار از وجود حاکم و پادشاه
باستقلال خالی ماند سلطان سلیمان خان رستم پاشارا بتسخیر آن دیار
فرستاده بقبضه ضبط در آورده سکه و خطبه بنام نامی سلطانی کردید و هم
درین سال شهزاده سلطان محمود و سلطان مراد فوت کردند و سلطان
سلیمان خان بعزم قشلاق باستنبول عودت کرد فی سنه ثمان و عشرین
و تسعمایه در اوایل این سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر بعضی
از بلاد فرنک از استنبول نزول اجلال باسکودار برده از آنجا متوجه
ردوس گشت و اولاً شروع در محاصره قلعه کیوان مرتبت آنجا کردند و هم
درین سال شاه اسمعیل قشلاق در تبریز نموده هنگام ییلاق متوجه سهند
شد و شهزاده کامکار طهباسب میرزا از خراسان آمده بخدمت پدر
بزرگوار رسیده او نیز بدیدار فرزند فرخنده دثار مسرور گشت
و امیرخان موصلو بمرض صعب گرفتار گشته در شب یکشنبه دوازدهم شهر
شعبان همین سال رخت فنا بعالم بقا کشید فی سنه تسع و عشرین
و تسعمایه سلطان سلیمان خان بعد از آنکه چهار ماه محاصره قلعه ردوس
نمود در اوایل این سال جبرا و قهرا مسخر گردانید چنانچه فاضلی
تاریخ آنرا بسلك نظم آورده نظم پادشاه جهان سلیمان خان * که
قرینش شدست عون اله * فتح ردوس چو کرد آن شه دین * کار کفار
کرد جمله تباه * کفت هائف برای آن تاریخ * یفرح المومنون بنصر الله *
بعد ازین هرگاه سلطان غازی مذکور میگردد تعبیر از سلطان سلیمان

خان است و چند قلعهٔ دیگر از ولایت مزبور مسخر ملازمان سلطانی کردید و شهسوار اوغلی ذو القدر اظهار عصبان نسبت بآستانه سلطانی نموده فرهاد پاشای وزیر سردار عسکر ظفر کردار کشته بر سر او رفته او را بقتل آورده سر او را بدرگاه سلطانی فرستاد و هم درین سال کثف شرقیه مصر جانم نام چرکس باتفاق کثف اینال طریق عصبان پیش گرفته مصطفی پاشای وزیر که در محافظهٔ مصر بود لشکر بر ایشان فرستاده در مابین جنک عظیم واقع شده آخر الامر سرهای ایشانرا بریده بدرگاه عرش اشتباه ارسال کردند و هم درین سال شاه اسمعیل قشلاق در تبریز کرده مهتر شاه قلی عربکیرولو مهتر رکب خانه بواسطهٔ عداوتی که میرزا شاه حسین وزیر داشت در اول شب که میرزا در عمارت هشت بهشت از خدمت شاه بیرون آمده متوجه منزل خود بود از عقب سر او در آمده خنجر در مبانۀ هر دو کتف او زده فریاد بر آورده که فرمان شاهست که قورچیپان کل این حرامزاده را با تمام رسانند فی الفور قورچیپانی که در دولتخانه حاضر بودند بر سر او هجوم آورده او را پاره پاره ساختند و مهتر شاه قلی فرار کرده بعد از چند روز او را بدست آورده در عوض این امر شنیع بقتل آوردند و چایان سلطان استاجلو که امیر الامرای شاهی بود فوت شده منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد مفوض کردید فی سنه ثلثین و تسعمایه در پنجم جمادی الاول این سال شاه اسمعیل از قشلاق نخجوان بعزم شکار اسب صحرائی و عشی متوجه

جانب شکی شده باردیبل عودت کرده بیلاق در سولان نمود و در هنگام پایز بعد از زیارت آبا واجداد عظام خود متوجه فشلاق تبریز کشته چون بکریوه صاین تابع سراب رسید مزاج همایونش از حد اعتدال انحرفی پیدا کرده دست تداوی مهره اطبا از دامن استعلاج کوتاه کردید در صبح روز دوشنبه نوزدهم رجب ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت فرمود نظم شاهی که چو خورشید جهان کشت مبین * بزود غبار ظلم از روی زمین * تاریخ وفات آن شه شیر کمین * از خسرو دین طلب چو شد خسرو دین * وشهزاده طهماسب در سن یازده سالگی در رکب پدر حاضر بود بر تخت سلطنت جلوس نمود و چه مبارک جلوس که قریب بدو قرن سلطنت باستقلال کرد ولادت باسعادتش در شهاباد اصفهان در صبح چهارشنبه بیست وششم ذی الحجه سنه تسع عشر وتسعمایه بطالم حل اتفاق افتاد نظم چو در ملک وجود آمد بر آمد * بتاریخ آفتاب عالم افروز * وجلوس همایونش در دوشنبه نوزدهم رجب همین سال موافق پیچین ییل نظم طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی * جا بعد شاه غازی بر تخت زر کرفتی * جای پدر کرفتی کردی جهان مسخر * تاریخ سلطنت شد جای پدر کرفتی * ولفظ ظل نیز موافق تاریخ جلوس است القصة اردوی سپهر احتشام چون از کریوه صاین متوجه بیلاق سهند کردید بصوابدید امراء قزلباش خواجه جلال الدین محمد وزیر وخواجه ادهم منشی را بیاسا رسانیدند وقاضی

جهان قزوینی که از اجله سادات صفی حسینی قزوینست بمنصب
 جلیل القدر وزارت سرافراز کشت ومیر قوام الدین حسین اشرف الاشراف
 اصفهان در امر صدارت بامیر جمال الدین شرنکی استرآبادی شریک
 شد وبعد از فوت شاه اسمعیل بایزید سلطان بن چایان سلطان که
 بجای پدر امیر الامرا بود وفات کرده عمش مصطفی بیگ که بکپک
 سلطان اشتهار دارد در امر وکالت بادبو سلطان روملو شریک کردند
 فی سنه احدی وثلثین وتسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان
 باستقلال تمام در دار السلطنه استنبول اوقات فرخنده ساعات بعیش
 وفراغت مصروف داشت وشاه طهماسب قشلاق در تبریز وییلاق در سهند
 کرده دیو سلطان روملو که به بهانه آوازه لوزبک بخراسان رفته بود
 بواسطه واهمه که از امرء استاجلو پیدا کرده بود بعراق آمد در آنجا
 عظماء امرء قزلباشیه مثل چوها سلطان تکلو والی اصفهان وعلی سلطان
 ذو القدر حاکم شیراز وقراجه سلطان تکلو والی همدان و بیرون سلطان
 حاکم مشهد را بخود متفق ساخته به تبریز عودت کرد وکپک سلطان
 استاجلو برای دفع الوقت امرء مذکوره را تا ترکمان کنندی کرمرو
 استقبال کرده باتفاق متوجه درگاه شاه شدند در چرنداب بشرف پای
 بوس رسیدند وبعد از دو روز قارنچه سلطان استاجلو ونارین بیگ
 قاجار بقتل آمده قاضی جهان از وزارت معزول گردیده در قلعه لوری
 محبوس شد ومنصب وزارت بمیر جعفر ساوچی مفوض گردید وچون کپک

سلطان بر فتنه و فساد امرا واقف شد به بهانه غزای کرجستان خود را از درگاه شاهی دور انداخته چوها سلطان بجای او بر مسند صدارت نشسته مهر بر پشت نشان زد و دورمش خان والی خراسان هم درین سال فوت شد فی سنه اثنی وثلثین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر ولایت انکروس از استنبول بیرون آمده قلعه اونیك را و قلعه پتروواردین و قلعه ایلوق را که در رفعت با چرخ نیلوفری برابری میکرد جبرا و قهرا مسخر کرد انبید و قلعه اوسك که در ساحل رودخانه طونه واقع شده او نیز مفتوح گشت و بر سر رودخانه در راه جبری از کشتیها و زنجیر بطریقی که عادتست ترتیب داده بجانب بدون عبور نمود و قلعه راجه و قلعه غراغوربجه و قلعه برقاص و قلعه دیتروفجه و قلعه نوکلی و قلعه صوتین و قلعه لقوار و قلعه ارور بحیز تسخیر در آورد و قرال انکروس بعزم مقابله و مجادله سلطان غازی با جم کثیر از کفار خاکسار در حرکت آمده در صحرای مهاج تلافی فریقین دست داده جنگ عظیم واقع شده عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایت ظفر آیت سلطان مجاهد غازی و زبده قرال زخم خورده عنان از معرکه برنافت قضا را در محل عبور ایشان کل ولای بسیار بود قرال از اسب افتاده از هجوم لشکر نصرت اثر در میانه کل ولای وجود ناپاک قرال از لکدکوب روزکل پایمال و در زیر اقدام خاص و عام بوادى نکبت و نکال رسید دوست و دشمن از اصحاب اسلام و فرقه ظلام ازو نام و نشان

نیافتند و بعد ازین فتح نامدار قلعهٔ بدون که دار الملک حکام انکروس بود با مضافات و منسوبات تحت تصرف کماشتکان سلطانی در آمده اردوی کیهان پوی سالم و غانم بمستقر جاه و جلال عودت کرد و هم درین سال در غیبت کپک سلطان استاجلو امراء روملو و نکلو الکاه اورا تغییر داده بنابرین کپک سلطان بارادهٔ مجادله و محاربه ایشان قلیج خان ولد محمد خان استاجلو و منتشا سلطان شیخلر و بدر خان شرفلو و کرد بیک شرفلو استاجلو را بر سر رایت خود جمع ساخته متوجه خالخال کشته در چاشت چهاردهم شعبان در موضع سکسنجوک در برابر یکدیگر صف آرا کشته از امراء نکلو قراجه سلطان و برون سلطان بقتل آمدند اما هزیمت بجانب طایفهٔ استاجلو افتاده فرار کرده بجانب طارم رفتند و در آنجا نیز توقف نکرده التجا بوالی رشت بردند و عبد الله خان استاجلو باتفاق احمد بیک صوفی اوغلی و قاضی جهان وزیر اطهار مخالفت نکلو کرده آخر سلك جمعیت ایشان از هم فرو ریخته قاضی جهان بطرف کیلان رفته عبد الله خان و امرای دیگر بجانب خوار و سنجان توجه نمودند و مرتبهٔ دیگر امرای استاجلو اتفاق کرده در قریهٔ خرزوبیل من اعمال طارم با امراء نکلو مقابل کشته کرت اول تاب مقاومت نیاورده فرار نموده بکیلان بیه پس عودت کردند و در آن زمستان شاه طهماسب قشلاق در قزوین اختیار کرد فی سنه ثلث و ثلاثین و تسعمایه درین سال ذو النون اوغلی ذو القدر طریق عصیان با سلطان سلیمان

خان پیش گرفته در آن مملکت فساد بسیار کرده بعزم دیار قزلباش متوجه ارضروم کشت یعقوب پاشای میرمیران روم ایلی از عقب او در آمدن در ناحیه پاسین بدو رسیده اورا بقتل رسانیده سر اورا باستانه سلیمانی فرستاد وهم درین سال فلندر شاه نام شخصی از اولاد حاجی بکناش ظهور کرده دعوی سلطنت نمود وجمع کثیر بدو متفق شدند ابراهیم پاشای وزیر اعظم با قیو خلقی بر سر او رفته اورا بقتل رسانید وهم درین سال شاه طهماسب بعزم بورش خراسان تاساوغ بلاغ رفته امرای استاجلو که در کیلان بودند باردیید آمده بادنجان سلطان روملو حاکم آنجا را بقتل آورده از آنجا بجانب نخجوان وچرخ سعد روانه شدند اردوی دیو سلطان را نهیب وغارت کردند وچون این اخبار در ساوغ بلاغ مسوع شاهی شد دیو سلطان وجوها سلطانرا پیشتر باذربایجان فرستاده در آربه چای شرور من اعمال نخجوان در میانه ایشان جنگ واقع شده کپک سلطان بزخم تفنگ بر خاک هلاک افتاد وامرا از آنجا عودت کرده در بیلاق کوزلدره سلطانیه بعز عتبه بوسی شاهی مشرف شدند وچون خمیرمایه این فساد وسبب عداوت ونفاق قزلباش دیو سلطان بود شاه طهماسب را چوها سلطان بر آن داشت که چون دیو بدیوان در آید اورا بیک چوب تیر زخمدار سازد که سایر کماشکنان بزخم تیر وخنجر اورا بر خاک بوار اندازند ویکوید هرکس که دولتخواه منست در قتل دیو افعال نکند قضارا تیر تدبیر موافق تقدیر افتاده بجز در آمدن دیو

بدیوان تبری که در دست شاه طهناسب بود حواله سینه او کرده با وجود بی زوری کمان وعدم توانایی شاهی ناسوفار نشست و بعد از آن بموجب قرار بلفظ کهر بار موکلانرا سیاست او اشارت فرمود بضرب شمشیر وخنجر دیورا فی الفور پاره پاره کردند وایالت اورا با حکومت ری بسلیمان بیک روملو که منصب امیر دیوانی دیو بدو تعلق داشت بدو عنایت نمود و هم درین سال اخی سلطان نکلو ودمری سلطان شاملو در ظاهر بسطام باعبید خان اوزبک محاربه نموده بقتل آمدند حکومت اخی سلطان بمحمد بیک شرف الدین اوغلی که یکی از ملازمان چوها سلطان بود مفوض گردیده ملقب بسسلطان کشت و قشلاق شاهی در قزوین اتفاق افتاد فی سنه اربع وثلثین وتسعمایه درین سال فرمان فرمای جهان سلطان سلیمان خان غازی باطمینان قلب و فراغت خاطر بعیش وخرمی وشادکمی ویغنی بهار وزمستان اوقات فرخنده ساعات در دار الملک قسطنطنیه بگذرانید وآبادانی ملک ومعموری ولایت را مطمح نظر کردانید ودر روز چهارشنبه نوزدهم این سال شاه طهناسب از قشلاق قزوین متوجه بیلاق خرقان کشته زینل خان شاملو که از عظمای امرای قزلباشیه بود وحکومت قزوین وهرات واسترآباد کرده در بیلاق فیروزکوه نشسته بود زینش بهادر اوزبک ابلاغ بر سر او آورده با جکرکه سلطان شاملو ولی سبزووار ومصطفی سلطان افشار حاکم ساوه جمله را بقتل آورد وچون این خبر بمسامع جلال شاهی رسید

کوچ بر کوچ متوجه خراسان شد چو سلطان نکلو از سلطان میدانی دامغان از عقب زینش بهادر ایلغار کرده اورا در درون قلعه دامغان گرفته بقتل آورد و سر اورا بخدمت شاهی ارسال نموده و ربابات شاهی بعزم خراسان روان شده صحاری ولایت جام مضرب معسکر همایون کردید و هم در روز چهاردهم ماه رمضان همین سال ذو الفقار بیک بن علی بیک که بنخود سلطان اشتهار دارد و در آن وقت حاکم کلهرستان بود بر سر ابراهیم خان عمش که والی دار السلام بغداد بود و در آن حین بعظمت هرچه تمامتر با موازی ده هزار سوار جرار خنجرگذار ترکمان در صحرای ماهی دشت نشسته بود ایلغار برده در محل ظهر که مردمان بواسطه شدت کرما در خبیها و منازل خود بر بستر استراحت غنوده بودند با سیصد سوار بر سر ایشان رسید و ابراهیم خانرا با چند نفر از مخصوصان بقتل آورده متصدی امر حکومت کشته رایت اقتدار باوج ذروه مهر و ماه رسانید و بنی اعماش که هر یک والی یکی از ولایات بغداد بودند تاب مقاومت او نیاورده شکسته رکاب کسسته عنان خودرا از صحرای ماهی دشت در درون قلعه بغداد انداختند و ذو الفقار بعد از تغلب حکومت و تصرف اموال و جهات عم و بنی عمان باستقلال تمام در ظاهر قلعه بغداد نزول کرده بنی عمان را محاصره نمود و چون ایام محاصره چهل روز امتداد یافت مصالحون در میانه افتاده قرار بدان دادند که ذو الفقار متعرض جان بنی عمان خود نشده ایشان قلعه را تسلیم نمایند

وعمده متحصنان که سلطان معصوم بیک بن امیرخان بود با بنی عمان بیرون آمده با ذو الفقار ملاقی گشته قلعه تسلیم نمودند همان روز چند نفر از نوکران معتد خود را در درون خانه مسلح نگاه داشته بنی عمان را بیکایک بیهانه خلعت پوشیدن بآن خانه میفرستاد موکلان ایشانرا خفه میکردند قریب به بیست نفر از ایشان باین عنوان بقتل رسیده از احوال همدیگر خبردار نشدند دود از دودمان ایشان بر آورد و بغیر از ملک قاسم نام پسری که از نیابت پدرش متصدی منصب مهرباری بود واز (اولاد) امیرخان محمدی بیک نام پسری ده ساله که برادر رضاعی شاه طهماسب بود و با مادرش در ملازمت شاهی بود از اولاد ذکور کلایی لو کسی در قید حیات نماند اولاد ذکور منحصر بدو پسر ماند فی سنه خمس وثلثین و تسعمایه در غره جادی الاول این سال قرال المان و نیچه باراده تسخیر ولایت انکروس بیرون آمده قلعه بدون را مسخر گردانیده سلطان سلیمان خان بجهت دفع او از استنبول بجانب انکروس نهضت نموده مقضی المرام بمستقر جاه و جلال عودت فرمود و هم درین سنه عبید الله خان و سایر سلاطین اوزبکیه بعزم رزم شاه طهماسب و تسخیر ولایت خراسان و ما وراء النهر توجه نمود و شاه طهماسب نیز بعزم مقابله و مقاتله ایشان عنان بکران بطرف خراسان معطوف داشته چون بولایت جام رسید در قریه عمر آباد در روز شنبه یازدهم محرم سنه مزبور تلاحی فریقین دست داده هر دو گروه مانند کوه در مقابل یکدیگر

صف آرا کشته اولاً شکست بر یمن و بسار لشکر قزلباش افتاده چوها سلطان وامراء افشار عنان از آن معرکه برتافته سالک طریق فرار شدند و اوزبکان ایشانرا تعاقب نموده عید الله خان با معدودی چند در معرکه ماند چون کرد سپاه رزمخواه فرو نشست طایفه قزلباش مشاهده کردند که اوزبکان از عقب لشکر رفته اند و عید خان با شی قلیل در برابر جمع کثیر قزلباشیه ایستاده دلیران قزلباش بیکبار حمله آورده عید خان را از جای برکنده قورچی از قورچیان شاهی بعید خان رسیده شمشیر بر مغر او زده ندانسته از او در گذشت و سایر قورچیان جماعت اوزبکیه را ناسفید کوه تعاقب نموده عودت کردند اما عید خانرا دین قلیج بهادر و دیگر ملازمان با خانان اوزبک از معرکه بیرون برده تا مرو در هیچ جا توقف نکرده چون این فتح نامدار شاه طهماسب را روی نمود مدت یکماه در الیک شقاباد جام که مشهور است بصاروقمش توقف فرموده از آنجا بجانب عراق نهضت نمود و زمستان همین سال قشلاق در بلده قم فرمود اول بهار بدفع ذوالفقار که کاروبار او بسرحد عصیان رسیده بود و دعوی سلطنت میکرد عنان عزیمت بطرف بغداد معطوف داشت و بمجرد رسیدن رایات ظفر آیات طایفه قزلباش قلعه بغداد را مرکزوار در میان گرفته چون چند روز از ایام محاصره متمادی کشت عسکر قزلباش از شدت کرما مضطرب گشته امرا و ارکان دولت شاهی حرکت بر سکون ترجیح داده قرار بدان دادند که مهم محاصره

بفصل پایز وزمستان انداخته از سر قلعه برخاسته روانه بیلاقات شوند
 درین اثنا علی بیک نام شخصی از نبیره صوفی خلیل که از اعیان
 و معتقدان ذو الفقار بود و آن شب با دو بیست نفر از متابعان خود
 بحفاظت ذو الفقار مبادرت مینمود با برادرش اهد بیک اتفاق کرده
 ذو الفقار را در خواب غفلت یافته سرش را از تن جدا کرده و ابواب
 قلعه بغداد مفتوح گردانیده بخدمت شاه طهماسب آمد و سایر طوایف
 تراکه بقدم اطاعت پیش آمده معدودی چند از اقرباء ذو الفقار فرار
 کرده بدر رفتند و حکومت آنجا بحمد خان تکلو شرف الدین اوغلی
 مفوض شده در وقت معاودت علی بیک ولد ملک بیک خوبی که بشاطر
 علی اشتهار داشت در چن فارسچین اهر عراق بیاسا رسید و نبیره
 صوفی خلیل را امارت داده اورا بعلی سلطان ذو الفقار کش ملقب کردند
 فی سنه ست وثلثین وتسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان غازی
 بزور و غلبه قلعه بدون وبتاق حصار را مسخر گردانیده عنان یکران
 بطرف قلعه بیج معطوف داشت وقرال بیج که از طایفه نیچه بود
 از دار الملک خود بیرون آمده محافظه قلعه بیج را که نخنکاه او بود
 در عهده اهتمام بعضی مردمان نموده خود بطرفی از اطراف مملکت
 بیرون رفت و چون محاصره قلعه بیج از جمله منتعاعات بود و شط عظیم
 دوروبه بطریق خندق اورا احاطه کرده و چند مزار در میانه یکدیگر واقع
 شده چون پانزده روز در سر قلعه نزول فرمودند آثار تغلب و تصرف

واستیلا بر آن حصار از هیچ طرف بظهور نیامد و از هجوم کفار خاکسار کار بر عساکر نصرت شعار تنگ شده و علامت لشکر برد وشتا بظهور رسیده بالضروره سلطان غازی ترك محاصره نموده قاسم و یوده نام شخصی را با موازی دوازده هزار سوار از سپاهی واقنچی روم ایلی بنهب و غارت ولایت بیج مامور گردانیده خود بسعادت بدار الملک خود عودت فرمود و کفران همگی توجه بدفع قاسم و یوده نموده فردی متعرض احوال عساکر منصوره نشده و اثری از قاسم و یوده و رفیقان او معلوم نکشت و هم درین سال امرای استاجلو مثل بدر خان شرفلو و منتشا سلطان شیخلر و حمزه سلطان المشهور بقازق حزه که در کیلان بیه پس ملازمت سلطان مظفر اختیار کرده بودند باستمال چوها سلطان در شرف آباد قزوین بعز عتبه بوسی شاه طهماسب سرافراز شدند و هریک فراخور حال خود رعایت یافته جهت ایشان الکا و منصب تعیین شد و میر قوام الدین حسین صدر شیرنکی استرآبادی (?) وفات یافته منصب صدارت شاهی بامیر غیاث الدین منصور مفوض گشت که بانفاق میر نعمت الله در آن امر مدخل نماید و رایات شاهی بدفع اوزبک متوجه خراسان شده سلاطین اوزبکیه که در مرو جمعیت نموده بودند بیکبار ویران شده بما وراء النهر رفتند و حکومت هرات به بهرام میرزا ولله کی او بغازی خان نکلو مفوض گشته اردوی شاهی از راه طبس بعراق معاودت نموده قشلاق در اصفهان کرد فی سنه سبع وثلثین و تسعمایه در اوایل این سال

سلطان سلیمان بعزم تسخیر ولایت نچه از استنبول بیرون آمده نزول در حقلو بیکار نمود و هم درین سنه اوله نکلو در تبریز هفت هزار کس بهم رسانید اراده نمود که بخدمت شاه طهماسب آمده بجای چوها سلطان بر مسند صدارت بنشیند شاه طهماسب از غرور او واقف گشته بایلغار بر سر او روان شد و اوله از توجه شاهی آگه شده فرار نموده بطرف وان رفته اظهار اطاعت باستانه سلطان سلیمان خان کرد چنانچه سابقا در صحیفه چهارم در احوال امیر شرف حاکم مفصلاً تحریر شده و هم در اواخر این سال میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید کورکان که پادشاه باستقلال هندوستان و غزنین و کابل و قندهار بود وفات یافت و ولد ارجندش میرزا همایون بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس فرمود فی سنه ثمان وثلثین و تسعمایه درین سال سلطان غازی سلیمان خان ولایت بدلیس را بطریق بیکار بکی باولہ ارزانی داشت و چنانچه سابقاً پرتو اندیشه بر آن نافته اوله باتفاق میرمیران مرعش و دیار بکر بر سر قلعه بدلیس آمده محاصره نموده و شرف خان حاکم آنجا التجا بدرکله شاه طهماسب برده شاه مزبور بواسطه رعایت خاطر او باخلاط آمده فیل یعقوب میرمیران دیار بکر سردار عسکر و اوله از سر قلعه برخاسته فرار نمودند و رایت شاهی به تبریز آمده قشلاق در آنجا نمود و هم در اواخر این سال خبر محاصره عبید خان اوزبک بهرام میرزارا در شهر هرات بسبع شاهی رسیده متوجه خراسان شد

فی سنه تسع وثلثین وتسعمایه در اوایل این سال سلطان سلیمان غازی بر سر قلعه کوسک نزول نموده خندق آن قلعه را عساکر نصرت مائر بچوب پر کردند و اهالی قلعه بجان امان طلبیده قلعه را تسلیم کماشنگان سلطانی نمودند و هم درین سال قلعه قابولنه و قلعه پاپوزچه و قلعه بیلوار و قلعه برزنجه و قلعه ارشاک و قلعه بلشکرد و قلعه نشاروار و قلعه شلوش و قلعه قپورناق باطاعت مسخر سلطانی گردید و ولایت نیچه و خروات را نهب و غارت کرده بلاد و قصبات آن دیار را بسوخت و غلامان و کنیزان مشکل پری چهره ببعده آورده اموال و خزاین و اسباب و دقایق فراوان و مواشی و مراعی بیکران بدست عساکر کردون توان در آمد در هنگام معاودت ایلیچیان قرال المان و نیچه آمده بموعده سه سال قبول جزیه و خراج نموده التماس ایشان درجه قبول یافت و احمد پاشای وزیر که باهشتاد قدرغه و سفینه بسفر دریا رفته بود فتح قلعه قرون که در موزه واقع شده و فرنگان در کشتی نشسته او را محاصره نموده بودند کرده مقضی المرام عودت فرمود و هم در روز سه شنبه چهارم شعبان این سال قمش اوغلان اوزبک بر سیبیل یرتاولی ایلیغار بولایت ری آورده اردوی محمد خان ذو القدر اوغلی که حاکم استرآباد بود و در آن حین در چمن جخور ساوخ بلاغ نشسته بود نهب و غارت کردند چنانچه محمد خان بر اسب بی زین سوار کشته نیم جانی از آن معرکه بسلامت بیرون برد و هم درین سنه شاه طهماسب القاس میرزای برادر خود را ایالت

شبروان ارزانی داشته بدرخان استاجلورا لله او کردانید و محمود بیک
 ذو القدر مهرداد در هنگام قبیق انداختن در میدان صاحب آباد تبریز
 از اسب افتاده کردنش بشکست و منصب مهرداری بشاه قلی خلیفه
 ذو القدر عنایت گشت و ایالت تبریز و محافظت آذربایجان را در عهده
 اهتمام موسی سلطان موصول کرده بطریق استعجال بجهت دفع اوزبکیه
 متوجه خراسان شد و اوزبکان بما وراء النهر رفته قشلاق شاهی در هرات
 واقع شد و بهار همین سال باراده رفتن ما وراء النهر قریب چهل روز
 در النک که درستان توقف نموده تا شبی آن پادشاه صادق العقیده حضرت
 امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه را در خواب دید که
 میگوید بدان جانب آب مرو که مهم تو درین طرف است و از مناهی
 توبه کرده حق ویردی ترکمانرا که از اولاد شیخ جنید است رعایت بکن
 چون از خواب بیدار شد توجه بجانب مشهد منور مطهر امام رضا علیه
 التحية والثنا کرده بزیارت روضه رضیه آن حضرت مشرفی شد و از جمله
 منهیات توبه کرده بنوعی در منع مناهی و ملامی اقدام نمود که خواجه
 شاه قلی وزیر قورچیان که از جمله امکداران آن آستان بود با محمود
 بیک ایشک آقاسی ترکمان انوک اوغلی را فرمود که صراحی شراب
 در کردن آویخته بردار کردند ایالت هرات را بسام میرزای برادر خود
 تفویض فرموده اغزی وار سلطان ولد دمری سلطان شاملورا لله او
 کردانید و حکومت شیراز را از حمزه سلطان تغییر داده بغازی خان

برادر سلطان خلیل ذو القدر ارزانی داشت فی سنه اربعین و تسعمایه درین سال شرف خان حاکم بدلیس بقتل رسیده اوله نکلو خبر اورا باستنبول فرستاد و سلطان سلیمان خان ابراهیم پاشای وزیر اعظم را بتحریر اوله سردار لشکر ساخته بتسخیر آذربایجان مامور کردانید و ابراهیم پاشا تاحلب آمده قشلاق در آنجا فرمود وهم درین سنه شاه طهماسب هنوز در مشهد مقدسه رضویه بود که خبر قتل شرف خان و آمدن اوله و ابراهیم پاشا با آذربایجان بدو رسید بنا برین مقدمه بر سیل استعجال متوجه عراق و آذربایجان کردید فی سنه احدى و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان غازی بامداد و معاونت ابراهیم پاشای وزیر که متعاقب یکدیگر خبر میفرستاد که شاه طهماسب از خراسان عودت کرده متوجه آذربایجانست از استنبول بیرون آمده در بیست و نهم ربیع الاول همین سال که صد و بیست روز از تاریخ بیرون آمدنش منقضی شده بود نزول در ییلاق اوچان آذربایجان نموده ابراهیم پاشای وزیر با ارکان و اعیان بخصوص برفاقت سلطان مظفر والی کیلان پیه پس که در آن ولا در تبریز باموازی پنج هزار سوار و پیاده بموکب سلطانی پیوسته بود بعض بساط بوسی مفتخر و سرافراز شدند و شاه طهماسب محمد قلی خلیفه شاملورا که باوغلان خلیفه اشتهار داشت و منتشا سلطان استاجلورا منقلای لشکر نموده روانه آذربایجان کردانید و خود در عرض بیست و یک روز متعاقب ایشان بکوک کندی

رسید و در آنجا چند روز بواسطه کوفت الاغان توقف نموده القاس میرزا و بهرام میرزا و حسین خان شاملو و غازی خان تکلو و امیر سلطان و سلیمان سلطان روملو و ملک بیک خوبی را بر سبیل منقلای روانه آذربایجان ساخت و خود متعاقب ایشان روان گردیده اغرق را در قزوین گذاشته قرا اغاق ابهر قزوین را منزل کزید و در آنجا از امرای منقلای خبر رسید که سلطان غازی از عقب ابراهیم پاشا تبریز آمده شاه طهماسب از آنجا روانه سلطانیه شد در آن دین زیاده از هفت هزار قزلباش در رکب شاهی حاضر نبودند و تعداد اسبان کلری کرده سه هزار اسب که بقدر قوت و توانایی سواری داشت در اردوی شاهی موجود بود و سلطان غازی سلیمان خان از تبریز متوجه سلطانیه گشته در اثنای راه در اوایل تحویل شمس بعقرب سرمای صعب شده برف عظیم بارید چنانچه اسب و اشتر و خدمتکار بسیار از کثرت برف و سرما و قلت قوت و آذوقه و وفور برد و شتا و گل ولای در معرض تلف در آمد بنابراین اندک فتوری بعسکر منصور سلطانی راه یافته از راه درجزین و همدان بجانب بغداد نهضت نمود و محمد خان ذو القدر اوغلی والی طارم و خاخال را که در آن وقت باتفاق قیا سلطان ذو القدر و حسین سلطان تکلو و ارد برون سلطان با موازی سه هزار قزلباش از شاه طهماسب روگردان شده در حدود سلطانیه بشریف بساط بوسی مشرفی شده بودند باتفاق اوله و میرمیران دیار بکر بحفظ و حراست و ضبط

وصیانت آذربایجان مامور گردانید و خود بنفسه متوجه بغداد شده محمد خان شرف الدین اوغلی حسب الاشاره شاه طهماسب بغداد را خالی گذاشته با اهل و عیال و متابعان خود در کشتی نشسته بطرف شوشتر رفت و سلطان سلیمان خان را بلا مجادله و مناقشه دار السلام مسخر کشته اعیان آنجا بخدمت اطاعت پیش آمده بعز عتبه بوسی فایز شدند بعد از وصول موکب سلیمانی ببغداد مفتاح قلعه شهربان و قلعه هارونیه و قلعه داقوق و قلعه کرکوک و قلعه حله را مستحفظان آنجا بدرگاه سلطانی آوردند و در روز اول که سلطان غازی و خاقان کردون غلام داخل بلده دار السلام شد بزبارت مرقد مقتدای امم و امام معظم ابو حنیفه کوفی مشرف شد بعد از آن بطواف روضه منوره نظم زبک دودمان مصطفوی * قبله تابعان مرتضوی * لولوی بحر عشق را ناظم * حجه الله موسی کلثم * رفته شرفی زیارت آن حضرت را در یافت و صدقات و نذورات بمستحقان رسانیده قشلاق در آنجا کرد و شاه طهماسب درین اثنا فرصت غنیمت دانسته ملتفت باحوال دشمن بیگانه نکشت حسین خانرا که ازو ذخیره خاطر داشت بقتل آورده ابلغار بر سر اوله تبریز برد در اثنای ابلغار غازی خان تگلو از سخط شاهی متوهم کشته از موکب همایون فرار کرده در تبریز خود را با اوله رسانید او را از آمدن شاه طهماسب خبردار گردانیده اوله بمجرد شنیدن این اخبار بی اختیار قلعه شب غازان را که در آن ولا تعمیر شد بود خالی گذاشته بجانب قلعه وان رفت در آنجا

منحصن شد و شاه طهماسب بعد از بیست روز از تبریز متوجه وان شده اوله را محاصره نمود تا آخر زمستان ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن شده و کار بمرتبه رسیدن بود که قلعه مفتوح شود که بیکبار از جانب عراق و فارس خبر رسید که سام میرزا باغی کشته و اطاعت سلطان غازی نموده سلطان او را فرزند خود خوانده سلطنت ابرانرا بدو ارزانی داشته از سوانح این حال طوایف قزلباش روی بتفرقی نهاده بالضروره شاه طهماسب از سر قلعه وان برخاسته متوجه عراق کردید و در اواخر این سال سلطان غازی از قشلاق بغداد برخاسته بعزم آذربایجان بحرکت آمد درین اثنا غازی خان نکلو بعز عتبه بوسی سرافراز کشت و ولایت لرستان و گلهرستان و اعراب مشعشع و جزیره و واسط باطاعت و انقیاد سلطانی در آمده خطبه و سکه بالقاب نامی آن حضرت نمودند و در اثنای راه حاکم سهران بواسطه آنکه با قزلباش طریقه اتحاد مرعی داشته بود بیاسا رسید و از آنجا بر راه التون کوپری متوجه تبریز شد فی سنه اثنی و اربعین و تسعمایه در غره محرم این سال سلطان سلیمان خان غازی داخل دار السلطنه تبریز شد و ایلیچی از جانب شاه طهماسب آمده استدعای صلح نمود و سلطان سلیمان غازی مقید بآن نشده بجانب ارجیش و اخلاط در حرکت آمد چون این خبر بشاه طهماسب رسید که سلطان غازی از تبریز کوچ کرده بجانب روم نهضت نمود بمرند و خوی آمده از آنجا منتشا سلطان و امیر بیک روملو

و شاه قلی خلیفه مهرداد و بوداق خان قاجار و صدر الدین استاجلو و محمد امین بیگ سفره چی ترکمان را بسرداری بهرام میرزا بتکامبیش سلطان غازی روان فرمود و خود بقرانقودره رفته بشکار ماهی مشغول بود که در همان روز خبر رسید که اوله در وان است لاجرم از آنجا ایلغار کرده در آن اثنا اندک حرارتی در خود احساس نمود بواسطه ازاله حرارت یا جهت حزم و احتیاط در حوالی زاویه ملا حسن اندک توقف فرمود و قیابا بیگ قاجار و شیر حسن ایمر را باسی سوار جرار بخبرگیری فرستاده از ایشان خبر آمد که اوله وانرا خالی کرده رفته روز دیگر از آنجا کوچ کرده در ظاهر وان نزول فرمود در همان لحظه خبر رسید که امرای که بهمراهی بهرام میرزا پیش رفته بودند با حاجی بیگ دنبلی که در عقب لشکر سلطانی بود دوچار خورده اند و دو بیست و پنجاه کس اورا بقتل آورده و خودش بهزار جر ثقیل جان از آن ورطه خونخوار بکنار کشیده نجات یافته سلطان غازی ابراهیم پاشای وزیر اعظم را با موازی سی هزار سوار بدفع بهرام میرزا بارجیش فرستاد و پاشا بی آن که محاربه و مجادله نماید عودت نمود و بعد از آن سلطان غازی محمد پاشای میرمیران دیار بکر را همراه اوله کرده بحفظ و حراست قلعه وان فرستاد شاه طهماسب از آمدن ایشان واقف کشته از وان بعزم دفع ایشان بطرف کواش و اختیار ایلغار کرده اوله خبردار شده همراه محمد پاشا بجانب دره کیسان فرار کرده در کرپوه کواش که از آن روز مشهور شد بقشون قران

قورچیان ترکمان که بیزک عسکر شاهی بودند عثمان شاه قلی یوزباشی
 وقرا اسمعیل و کور شهبسوار بدیشان رسیده جمعی از مردمان کار آمدنی را
 بقتل آورده اسپر و دستگیر کردند اوله و محمد پاشا کسسته عنان شکسته
 رکاب در قریه تاتوان بتلیس باردوی سلطانی رسیدند در حالتی که
 موکب پادشاهی از اخلاط کوچ نموده از راه موش متوجه دیار بکر بود
 ملحق شدند و سلطان غازی حکومت بدلیس را از امیر شمس الدین
 حاکم آنجا گرفته در عوض حکومت ملاطیه مرعش بدو ارزانی داشته
 حکومت و دارایی بدلیس را باولمه مقرر فرموده از دیار بکر متوجه
 دار الملک قسطنطنیه شده قشلاق در آنجا کرد و شاه طهماسب الکا
 ارجیش و وانرا مفتوح گردانیده کونوالی قلعه وانرا باحد سلطان استاجلو
 صوفی اوغلی مغوض نمود والوند خان افشار والی کوهکیلویه که ازو آثار
 نمرد و عصیان سر زده بود شکنه قهر بیاسا رسانید الکا و قشون اورا بحمدی
 بیک پسر (حسن سلطان فرزند) زاده افشار منصور تفویض فرمود و ملقب
 بشاهرخ خان گردانیده بتبریز معاودت نموده قشلاق در آنجا کردند و قاضی
 جهان قزوینی حسینی که سالها در کیلان رشت مقید بود باستانه شاهی
 آمده بمراحم خسروانه ممتاز و سرافراز کشته بمنصب جلیل القدر وزارت
 دیوان شاهی اختصاص یافت و سلطان مظفر والی کیلان بیه پس که
 امیره دیباج نام داشت و از سطوت قاهره شاهی بجانب شیروان فرار
 کرده بود در آنجا گرفتار شده بتبریز آوردند حسب الفرموده اورا

در قفس چوبین گذاشته از مناره جامع مظفریه آویخته نطف زده سوختند
در رمضان همین سال ابراهیم پاشای وزیر اعظم سلطانی که در سفر
عجم ملقب بسلطان ابراهیم پاشا شده بود وبوی غرور در کاخ دماغش
جاگیر شد (بواسطه) بعضی ارادا که از آنجمله یکی آن بود که اسم او را
در سکه وخطبه ردیف اسم پادشاهی نمایند شبی او را بطریق عادت
در درون سرای عامره سلیمانی که در سایر روزها شب همه شب شرب
خمر کرده در سرای پادشاهی در جامه خواب خاصه سلطانی استراحت
میکرد نگاه داشتند سلطان غازی بانفاق بوستانچی باشی بسر وقت او
در غفلت رسیده او را بقتل آوردند و جسد او را در باغچه پنهان کرده
کسی برو مطلع نشد فی سنه ثلث واربعمین وتسعمایه درین سال سلطان
سلیمان خان غازی بقصد تادیب وکوشمال طایفه ارنود اوتاق کردون
اساس وسایبان فلك ماس از دار السلطنه استنبول بیرون زده روانه
ولایت ارنود کشت ولطفی پاشای وزیر را باخیر الدین پاشای قپودان
بتسخیر بعضی از جزایر که تعلق بقرال اسپانیه داشت فرستاد وهم
درین سنه شاه طهماسب از اوجان آذربایجان بعزم یورش خراسان
بغزوبن آمده مولانا رکن الدین طیب کازرونی مواخذ ومغضوب کشته
سادات اسکو نشو و نما یافته منصب صدارت بامیر شمس الدین اسد الله
شوشتری مفوض کردید ومیرک شرف الدین کرمانی که مدتها منصب
دار الانشای شاهی بدو متعلق بود وفات کرده منصب انشا بمحمد بیک

برادر امیر زکریای وزیر عنایت شد و هم درین سنه سلطان حسن والی کیلان بیه پیش وفات کرده دارایی کیلان به بهرام میرزا مقرر شد او در قزوین قشلاق کرده آخر سال متوجه کیلان کشت و خان احد پسر سلطان حسن که در صغر سن بود قرا محمد و میر عباس و سرافراز سلطان لشته نشایی که مشهور است بحبکه بند او را برداشته بکوهستان اشکور که در کیلان از آن سخت تر مکان نیست برده سر از ربقه اطاعت شاهی در کشیدند فاما سایر اعیان کیلان بقدم اطاعت پیش آمده بهرام میرزا چند روز در لاهیجان توقف کرده بامر حکومت مبادرت نمود فی سنه اربع و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان ولایت ارنود را نهب و غارت کرده باستنبول عودت فرمود و لطفی پاشای وزیر قریب سه قطعه قلعه از ولایت قرال اسپانیه فتح و تسخیر کرد و چون آن قلاع را حفظ و حراست کردن ممکن نبود منهدم گردانید سالم و غانم معاودت نمود و هم درین سال شاه طهماسب بعزم خراسان متوجه طهران شده میر قوام الدین نور بخش را گرفته بحسب عرف هلاک ساخت و از آنجا بقزوین عودت کرده در قلب زمستان متوجه تبریز شد و خواجه کلان ملک زاده خوانی که پرورده نعمت شاهی بود و از باد نخوت و غرور بطریق تمرد و عصیان سالک کشته بود در قلعه قریبه استاد من اعمال ولایت باخرز تحصن جست و آن قلعه در بالای کوهی که دو سه هزار کز مرتفع است واقع شده و بغیر از يك راه پیاده از محل

دیگر راه بر آمدن ندارد روندکن بحر و بر عالم بمثانت آن قلعه نشان
نمیدهند و چون خبر عصیان او منسوع پادشاهی شد استاد شیخی
نوبی را بواسطه نصیحت او بدانجا فرستاده و او استاد شیخی را
بیک ضرب تیر بر خاک هلاک انداخت بنابراین امرای خراسان بمحاصره
آن قلعه مامور گشته یازده ماه ایام محاصره امتداد یافت بعد از آن
کردی از طایفه چکنی از جانب شرقی قلعه بالا رفته جماعت را بطناب
بر بالا کشیده آنجماعت بیکبار سورن کشیده جمعی از نوکران خواجه
کلان که حافظ دروازه قلعه بودند فرار نموده خواجه کلان گرفتار شد
اورا بند کرده در تبریز بخدمت شاهی آورده حسب فرمان اورا بیک پا
از مناره نصریه صاحب آباد آویختند تا جان بقابض ارواح سپرد و مردم
کیلان باتفاق قرا محمد و برادران با بهرام میرزا عصیان نموده اراده
کردند میرزارا در لاهیجان محاصره نمایند میرزا از لاهیجان بطرف
دیلمان رفت در آنجا نیز توقف نکرده بقزوین آمد درین اثنا عبید الله
خان اوزبک بخراسان آمده صوفیان خلیفه روملو والی هرات را
در قلعه عبدال آباد نیشابور بقتل آورد و شهر هرات را محاصره کرد چون
این خبر بمسامع علیه شاهی رسید بعزم رزم او متوجه خراسان گشته
بمجرد رسیدن رایت شاهی بدامغان عبید الله خان ترك محاصره کرده
بما وراء النهر معاودت نمود و ایالت خراسان از سام میرزا تغییر شده
بسلطان محمد میرزا ولد خود و منصب الله کی او بمحمد خان شرف الدین

اوغلی تگلو مقرر شد و در زمستان همین سال رایات شاهی بجانب نسا و ایبورد رفته بواسطهٔ برودت شتا و کثرت سرما رنج و تعب بسیار دیدند و قندهار و زمین داور ضمیمهٔ ممالک محروسهٔ شاهی کشته ایالت آنرا بیداق خان قاجار تفویض کرده کوچ کوچ بعراق معاودت نمودند فی سنه خمس و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان برای ترمذ قرال بغداد که باتفاق ملوک افرنج و الامان علیهم السخط والنیران قصد حقارت دیار مسلمانان و ابا از اداء جزیه نموده بودند روانه کشت و قلعهٔ سجاو من اعمال بغداد را مسخر کردانیده قرال بدفعال ناب مقاوم نیاورده ولایت را خالی گذاشته فرار کرد و اهل ولایت بقدم اطاعت پیش آمده حاکی جهت خود نصب کرده تقبل جزیه و خراج نمودند که هر سال مبلغ هشتاد هزار غروش بخزینة عامره ارسال دارند و سلطان کیتی ستان بسعادت و اقبال باستنبول معاودت نمود و هم درین سال شاه طهماسب القاس میرزا را بدفع شاهرخ بن فرخ یسار والی شیروان فرستاد و لو در قلعهٔ بیفرد که از جملهٔ قلاع مستحکم شیروانست متحصر شد و شاه طهماسب متعاقب القاس میرزا روانهٔ شیروان شده بیفرد را بصالح مسخر کردانید و از متحصران قریب ششصد کس بتیغ بیدریغ قزلباشان بقتل رسیده حتی شاه طهماسب بنفسه از اعیان شیروان بقصاص خون جد خود سلطان حیدر بقتل آورد الکاء شیروانرا بالقاس میرزا داده بتبریز عودت فرمود و قشلاق در آنجا واقع شد و هم درین سال

محمد صالح نبیره خواجه مظفر تبکی در استرآباد با صدر الدین خان
والی آنجا طریق غمرد پیش گرفته اورا از استرآباد بدر کرد و صدر الدین
خان علی الغفله بر سر او ابلغار برده اورا دستگیر کرده بدرگاه شاهی
فرستاده حسب فرمان از مناره نصریه تبریز انداختند و اولاد تبکی
در او منقرض شد فی سنه ست و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان
سلیمان خان سلیمان پاشای وزیر را باراده تسخیر هندوستان از راه
دریای عمان روانه ساخت و خیر الدین پاشا باندره دوره نام شخصی
از قبودان افرنج در روی دریا دوچار بکدیگر شده در میانہ ایشان
جنگ عظیم واقع شده اندرہ دوره قلعه نوه بتصرف در آورده کافران
بمحافظة او نصب کرد تکرار خیر الدین پاشا بر سر آن قلعه رفته
بزور و غلبه مسخر کردانید و کافران که در آنجا بودند بقتل آورده
مسلمانان بجهت محافظت در آنجا تعیین نمود و هم درین سال عبید
خان اوزبک در بخارا فوت شده عبد الله خان بن کوچونجی خان بن
ابو الخیر خان بعد از او پادشاه باستقلال ما وراء النهر و ترکستان شده
از شنیدن خبر فوت عبید خان شاه طهماسب خرمی و بشاشت نموده
نذورات و صدقات ببستحقان رسانید و غازی خان والی شیراز در اردو
وفات کرده منصب او بابراهیم خان ولد کجل بیک ذو القدر عنایت شد
و عارضه طاعون در تبریز واقع شده مردم بسیار بیاد فنا رفت فی سنه
سبع و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان غازی بجهت دفع

قرال نچه که فرندوش نام داشت وباراده تسخیر ولایت انکروس بیرون آمده قلعه بدون را محاصره کرده بود از استنبول بیرون رفت و سابقا مذکور شد که در حین تسخیر بدون حکومت آنجا بجان اردل ارزانی شده بعد از فوت او دارایی آنجا باستانان بان مغوض فرمود و فرندوش قرال بر سر استغان بان روان کشته محمد پاشای وزیر قیل از رسیدن موکب سلیمانی با عسکر روم ایلی بمعاونت استغان بان روان شد و هم درین سال غازی خان تکلو از درگاه سلطان غازی روگردان شده با موازی شش هزار سوار در بیلاق سرلغ بعته بوسی شاهی رسید و بعضی از ولایت شیروان مثل سالیان و محمود آباد و یاکو بدو مرحمت کشته شاه طهماسب بنفسه ابلاغ بر سر کرجستان برده الکاء تغلیس که تعلق بلوارسب کرجی داشت نهب و غارت کرده اسیر و غنیمت فراوان بیرون آورده قشلاق در تبریز فرمود فی سنه ثمان و اربعین و تسعمایه درین سال محمد پاشای وزیر که قبل از وصول موکب سلطانی بجانب بدون توجه نمود چون بدانجا رسید فرندوش قرال ترك محاصره کرده محل جهت جنگ تعیین نموده اطراف و جوانب آنرا خندق کنده و عرابه و چوبهارا در کنار آن با طوبها و ضربزن نایید و حصار مستحکم و استوار گردانیده در درون آن آماده جدال و مستعد قتال شد که در اصطلاح ایشان اسطبور عبارت از آن مکانست و محمد پاشا با کفار خاکسار آغاز محاربه و مجادله کرده شکست بر فرندوش قرال افتاده از اسطبور بیرون رفته جمع کثیر

از لشکریان کفران طعمه شمشیر غازیان ظفر تاثیر شدند و فتح قلعه
پشته هم درین سنه اتفاق افتاده حضرت سلطان غازی بدار السلطنه
قسطنطنیه عودت کرد وهم درین سنه محمد خان والی شکی باتفاق القاس
میرزا در بیلاق سهند بملازمت شاهی آمده ماحوظ عاطفت شاهی کشته
رفعت انصرای یافتند و قشلاق شاهی در تبریز واقع شد و عبد الله خان بن
کوچونجی خان که بعد از فوت عبید خان بسطنت ما وراء النهر رسیده
بود وفات یافت و عبد العزيز خان ولد عبید خان در آنجا رایت سلطنت
برافراشت فی سنه تسع و اربعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان
غازی در بهار وزمستان بفرغت و کامرانی و عیش و شادمانی اوقات
فرضنده ساعات در دار الملك قسطنطنیه مصروف داشت وهم درین سال
از جانب سلاطین اوزبکیه اعنی کستن قرا سلطان ولد جانی بیک خان
حاکم بلخ جان چهره بهادر و از نزد عبد العزيز خان ولد عبید خان
حاکم بخارا خدای بردی بهادر را بطریق رسالت بخدمت شاهی ارسال
داشتند و شاه طهماسب حاجی آغای مهماندار را همراه ایشان نموده مقضی
للرام شرف انصرای لرزانی داشته در فصل پاییز متوجه خوزستان گشت
و دزفول و شوشتر و سایر ولایت خوزستان را بتحت تصرف کماشتگان خود
در آورد حکومت دزفول و شوشتر بابو الفتح بیک انتشار مقوض گردانیده
بعراق معاودت نموده قشلاق در قم نمودند فی سنه خمسین و تسعمایه
درین سال سلطان سلیمان غازی باراده تسخیر ولایت بچ و دفع قرال

آنجا کمر همت بر میان استقامت بسته اوتاق کردون نطق از استنبول
 بیرون زده سر بعیوق کشید و کریاس فلک ماس چون بروج مشبده
 درهم یافت نظم چو بیرون زد از شهر خرگاه شاه * شدش قبه بارکه
 کوی ماه * اولاً قلعه و البوه و قلعه شقلاوش که فی الواقع آن قلاع نامدار
 آبروی ولایت کفار بود مفتوح گشت و همچنان قلعه استرغون و قلعه
 و شغراد و قلعه سازوا و قلعه بجوی و قلعه تاتا و قلعه لوستونی بلغراد که او
 از بناهای قدیم است و یاد از قصر شداد و بروج مشبده عاد میداد
 مفتوح گشته جماعتی از امرا و بیکچری بحفاظت قلاع آنجا نصب کرده
 کنایس رمعابد اصنام بموجب سنن حضرت خیر الانام علیه السلام مساجد
 و مدرس کفاه اهل اسلام گشت نظم از تیغ لو بجای صلیب و کلیسا *
 در دالر کفر مسجد و محراب و منبر است * آنجا که بود نعره و فریاد
 مشرکن * اکنون خروش و نعره الله اکبر است * وهم درین سال شاه
 طهاسب از قشلاق قم متوجه بیلاقات سربند همدان گشته در حوالی
 نهاوند مزاج شریفش از نوع استقامت افتاده عارضه مرضی طاری شد
 طبیبی حاذق و حکمای مدقق اغذیه و اشریه موافق ترتیب داده بعد از
 چند روز آثار صحت بظهور آمد امرا و اعیان قزلباشیه که در لجه اضطراب
 افتاده بودند شکر نعبای الهی بجا آورده صدقات و نذورات پاریاب
 حاجات دادند و عبد الله خان استاجلو والی همدان و شاه علی سلطان
 بنخلف ولایت والوسات و احشامات کلهر مامور گشته آن دیار را خب

وغارت کرده سالم وغانم عودت نمودند وغازی خان تكلو كه چند دفعه ازو آثار خلافی وعلامت نفاق بظهور آمده بود در شیروان حسب فرمان شاهی با برادران بقتل رسید و قشلاق شاهی در قزوین اتفاق افتاده فی سنه احدى وخیسین و تسعمایه درین سال پادشاه روم و سلیمان آن مرزوبوم اوقات در استنبول بكامکاری وفرمان رویی مصروف داشت و همچنان شاه عجم بعزم ییلاقات آذربایجان از قزوین بیرون آمده درین اثنا میرزا هایون بن میرزا بابر بن میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان بواسطه مخالفت امرا وارکان خصوصا منازعت برادرش میرزا کامران و شیر خان ولی هندوستان كه تاب مقاومت ایشان نداشت قطع نظر از ولایات هندوستان کرده بعزم ملاقات شاه طهماسب توجه بجانب عراق و آذربایجان نمود در چن ابهر بملاقات شاهی رسیده هدایا و تنسوقات خسروانه گذرانیده از آنجمله يك قطعه الماس كه وزنش چهار مثقال و چهار دانك حجم داشت بنظر شاهی در آورد كه شبیه و نظیر آن در قرون و ادوار دیده روزگار ندیده و كوش زمانه نشنیده بود شاه طهماسب نیز در اعزاز و احترام او كوشیده چند روز در ییلاق سرلغ جشنهای شاهانه و طوبهای پادشاهانه نموده شكارهای جرکه طرح انداخت و از غرابب اتفاقات در اثنای شكار نیری بر ابو القاسم خلفای قاجار خورده بآن در گذشت فاما بعضی اوقات شاه طهماسب

قصد میرزا همایون کرده آخر الامر بسعی خواهرش سلطانم از سر آن
 معامله در گذشت و در مقام شفقت در آمده موازی شش هزار قزلباش
 بسرداری بودلق خان قاجار همراه میرزا همایون کرده روانه هندوستان
 گردانید و میرزا همایون شیر خانرا مقهور ساخته بار دیگر بسطنت
 آن دیار متمکن گشت و در مقابل معاونت شاه طهماسب الکاء قندهار را
 بدو بخشیده از آن تاریخ تا حال الکاء قندهار که هر سال مبلغ چهل
 هزار تومان حاصل اوست در تحت تصرف پادشاه قزلباش است فی سنه
 اثنی و خمسین و تسعمایه درین سال خدیو جهانگیر روم سلطان سلیمان
 خان بغراغت در ادرنه واستنبول بصید و شکار مشغول بود و از هیچ میر
 مکروهی که باعث تفرقه خاطر همایون باشد سانس نشد و شاه طهماسب
 بواسطه غلبه طاعون که در تبریز بود بطرف عراق نهضت فرمود و تا سرد
 خراسان بعلی بولاغی نام محل رفته بقزوین معاودت نموده قشلاق در آنجا
 واقع شد آوازه عصیان القاس میرزا بواسطه افساد بعضی مفسدان
 قزلباش و مردم شیروان بسبع شاهی رسید فی سنه ثلث و خمسین و تسعمایه
 در اوایل این سال شهزاده سلطان محمد خان بن سلطان سلیمان خان
 در مغنسیسا وفات یافته نعش او را باستنبول نقل کردند و مسجد عالی
 در سر مزار او بنا کرده بانام رسانیدند و میرمیران بغداد بصره و جوارز
 و واسط را فتح کرده داخل ممالک محروسه سلطانی شد و از درگاه عالی جهت
 محافظت آن محال بیکلربکی و امرا تعیین شد و شاه طهماسب از قشلاق

قزوین متوجه آذربایجان کشته در بیلاق اوجان خان بیکی خانم والدۀ القاس میرزا با پسرش سلطان احمد میرزا بجهت رفع عصیان القاس میرزا بعضی بساط بوسی سرافراز شاه قلم عفو بر جرایم ایشان کشید واعیان وامرای قزلباش مثل سید بیک کمونه وبدر خان استاجلو وشاه قلی خلیفۀ مهرداد ذو القدر وسوندوک بیک قورچی باشی افشار ومعصوم بیک صفوی ومیرزا ابراهیم قاضی معسکر را همراه والدۀ او روانۀ شیروان کردانید که القاس میرزا را خاطرجویی نموده سوگند دهند که من بعد خلاف رضای شاهی نکرده قدم از جاده متابعت ومطابعت بیرون ننهد و خود بنفسه متوجه غزای کرjestان شده القاس میرزا را از دربند شیروان بغزای چرکس فرستاده شاه طهماسب از ناحیۀ شورکل وپنیک عبور فرموده بکرjestان در آمد واكثر آن زمستان بتسخیر آن دیار ودفع اشرار کفار بسر برد واز آنجا بقرباغ اران معاودت نموده در یازدهم شهر ذی الحجه از معبر قیون اولی رود خانۀ کر عبور کرده داخل الکاه شیروان شد واز آنجا بعلی چوبان رفت

وتسعماه درین سال سلطان سلیمان خان غازی بتحریک القاس میرزا که همواره بعرض اشرف میرسانید که هرگاه عنان عزیمت سلطان غازی بصوب ایران منعطف کردد جمله اعیان قزلباش از برادر طهماسب روگردان شده بکوب همایون سلطانی خواهند پیوست بنابراین مقدمه سلطان غازی از دار الملک قسطنطنیه بجانب آذربایجان نهضت نموده

تا دار السلطنه تبریز آمد فردی از افراد قزلباش استقبال موکب
 سلطانی نکرده بلکه ملازمان القاسی که باو از شیروان بروم رفته بودند
 ازو روکردان کشته بنزد شاه رفتند و باین واسطه سلطان غازی
 چهار روز در تبریز رحل اقامت انداخته آسایش و حضور نموده بنوعی که
 لشکریانرا یارای آن نبود که برك گاهی از هیچکس بزور و تعدی
 از رعایا و متوطنان شهر تبریز و نواحی آن توانند گرفت و مردم سوق
 و اعلی و لایت بقاعده و قرار هر روز ابواب دگاکین کشاده خرید
 و فروخت میکردند که موکب ظفر قرین سلطان غازی بوان عودت
 فرموده آن قلعه کیوان مرتبت را مرکزوار در میان گرفته بضرع توب
 و عراده و منجنیق درهم کوفته شاه علی سلطان حسینی که در اندرون
 قلعه بود بجان امان طلبیده قلعه را تسلیم کماشتگان سلطانی نماید
 حسب الاراده قلعه تسلیم نموده وان و وسطان و ارجیش و عدلجواز
 بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد چون خاطر انور سلطان از تدارك
 محافظت قلعه داری فراغت یافت توجه بصوب قشلاق حلب کرد از
 بند ماهی بطرف ارجیش و غنس رفت و شاه طهماسب در پاسبین و لونیک
 توقف داشت باو جاسوسان خبر آوردند که سلطان غازی قصد شما
 کرده بطریق ایلغار بر سر تو می آید او فرار کرده بجانپ ارزنجان
 فرار نمود و بعرض سلطانی رسانیدند که شاه طهماسب سر راه گرفته قصد
 خسارت عسکر اسلام دارد و سلطان غازی فسخ عزیمت آن راه کرده

از ارجیش هوش آمده از آنجا به بدلیس رفته از دربند عبور کرده
بدیار بکر رفته متوجه حلب شدند و شاه طهماسب متعاقب او به بدلیس
آمده موش و خوبت را احراق بالنار کرده تا كوك میدان بدلیس لشکر
قزلباش آمده خرابی بسیار نمودند و از آنجا (بر سر قلعه و آن رفته محاصره
نمود) و سلطان غازی القاس میرزا را باراده تخریب ولایت عراق بصوب
بغداد و شهره زول فرستاده قشلاق او را در آنجا مقرر کرد و بهار همین سال
سلطان غازی از قشلاق حلب باراده مقابله و مقاتله شاه طهماسب بدیار بکر
آمده به بیلاق المالیو رفته چند روز رحل اقامت انداخت و درین اثنا خبر
آمدن القاس میرزا از بغداد بعراق و ناخت و نهب کردن اردوی برادرش
بهرام میرزا و چراغ سلطان استاجلورا در همدان و اسیر کردن عیال
و فرزندان ایشان و از آنجا متوجه شدن بجانب قم و گلشان و اصفهان و بقدم
اطاعت پیش آمدن اعیان و منوطنان ولایت عراق بالقاس میرزا چون
بسامع نواب شاهی رسید بعضی از امرا را همراه بهرام میرزا بطرف عراق
بطریق منقلا ارسال داشته خود از سر قلعه و آن برخاست و بجانب قراباغ
باراده قشلاق روانه شد از کنار رودخانه کر مراجعت نموده از راه
اردبیل و خمال بطرف قزوین روانه شد امرا و اعیانرا پیش از وصول
موکب شاهی بجهت محافظت اردو و اهل و عیال قزلباش که در ولایت
عراق پراکنده شده بودند ارسال نمود و چون صیت توجه شاهی در اصفهان
مسموع القاس میرزا کشت آهنک ولایت خوزستان کرده قلعه

بزد خواست را گرفته قتل عام نمود و از آنجا بطرف شوشتر و دزفول رفته قلعه شوشتر را محاصره کرده هر چند سعی و اقدام در گرفتن نمود فایده نکرد و بحسن اهتمام اولاد امیر شمس الدین اسد الله امیر زین الدین سید علی و وجیه الدین عبد الوهاب که مرجع و مآب اهالی آن دیارند بهر جا و قلعه که رجال روم هجوم می آوردند ایشان فدایی وار بیرون شتافته دفع صدمه آن جماعت مینمودند اثری بر جهادش مترتب نشده خایب و خاسر بجانب دزفول نهضت نمود و در آنجا نیز کاری نساخته از راه قلعه بیات ببغداد رفت فی سنه ست و خمین و تسعمایه در اوایل این سال سلیمان غازی اهد پاشای وزیر اعظم را سردار نموده از بیلاق المالو بدفع شاه طهماسب بطرف کرجستان فرستاد با وجود آنکه در مابین هر دو فریق قریب يك منزل مسافه مانده بود جرأت بر مقابله و مجادله ننموده قلعه چند از ولایت شوشاد بتصرف در آورده باردوی کیهان پوی سلطان غازی مراجعت نمود (وسلطان غازی) در آن چند روز بمستقر عز و جلال عودت فرمود و شاه طهماسب قشلاق در قزوین کرده از آنجا متوجه بیلاق خرقان کشت و در آن محل چنان بعرض او رسانیدند که القاس میرزا بواسطه بعضی اوضاع ناملائیم که شرح آن طولی دارد از نظر سلطانی افتاده و وزیر عصر رستم پاشا باو در مقام عداوت و خصومت در آمده بنابراین القاس بشهر زول آمده میل صالح برادر کرد شاه طهماسب ازین خبر مبتهج و مسرور گشته کوچ بر کوچ متوجه کردستان شده میر

عبد العظیم منوئی آستانه امام رضا علیه التّحیة والثّناء بجهت دلالت
واستمالت القاس میرزا روانه کردانید میرزا در جواب شاهی متردد بود
که بیکبار لشکر روم تاخت بر سر او آورده اردوی او را نهب و غارت
کردند میرزا با معدودی چند خود را بکوهستان سرخاب بیک حاکم اردلان
کشید و شاه طهماسب سونداک بیک قورچی باشی را با جمعی از قورچیان
فرستاده قلعه را محاصره کرده حقیقت احوال او را معروض پایه سریر
شاهی کردانیدند شاه طهماسب میر نعمت الله ثانی را بجهت نصیحت
القاس میرزا فرستاده او را بدلالت و استمالت با بیست نفر از ملازمان
بدرگاه شاهی آورد و بعد از دو روز او را محبوس نموده بقلعه قهقهه فرستاده
مدّة الحیوة عمرش در قید باآخر رسیده او را بیک نوعی که نقض عهد
نکردد از قلعه انداخته هلاک ساختند وهم در پانزدهم ماه رمضان
همین سال بهرام میرزا برادر کوچک شاه طهماسب باجل طبیعی وفات
کرد وازو سلطان حسین میرزا و ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا
سه پسر در صغر سن ماند ودر اواخر این سال از احفاد سلاطین
شیروان برهان نام شخصی پیدا شده اکثر ولایت شیروانرا متصرف
شده و عبد الله خان استاجلورا شاه طهماسب حکومت شیروان داده
بدفع او فرستاد چون او از آب کر عبور نمود از غرایب اتفاقات برهان
بمرض طبیعی وفات کرد و اهالی شیروان محراب نام شخصی را بجای او
نصب کرده عبد الله خان ایلغار بر سر محراب برده او تاب مقاومت

نیاورده فرار کرد و ولایت شیروان مجدداً بید تصرف قزلباشیه در آمد
فی سنه سبع و خمسين و تسعماية درین سال سلطان سلیمان خان
در استنبول مسجد عالی بنا کرده در عرض هشت سال با تمام رسیده
موسوم بسلیمانیه ثانی جامع بنی امیه و ثالث مسجد ایا صوفیه است
و عم درین سال شاه طهماسب از قزوین متوجه بیلاق سلطانیه شده
از آنجا بطرف آذربایجان در حرکت آمده اردو و اغرق را بعراق فرستاده
فشلاق در قراباغ اران ساخت فی سنه ثمان و خمسين و تسعماية درین سال
سلیمان غازی احمد پاشای وزیر اعظم را سردار نموده با لشکر بیشمار
ویکیچری و قپو خلقی و میرمیران روم ایلی بتسخیر قلعه طمشوار مامور
کردانید آن قلعه حصاری بود که در قرب و جوار محبیه اسلامیه واقع
شده در تصرف لوسانجه نام کافری بود و در متانت و حصانت با قلعه
آسمان و قلعه کیوان برابری و همسری میکرد و همواره از لوسانجه حاکم
آنجا مضرت و آسیب بمتوطنان دیار اسلام میرسید احمد پاشا بر سبیل
استعجال بر سر آن قلعه رفته محاصره کرده از خروش جیوش دریا جوش
واز نعره و آواز طوب و تفتک رعد خروش علامت روز قیامت ظهور
میکرد و از وفور مضاربه و مقاتله ابر بلا و طوفان قضا بر سر مشرکان
ظاهر و آشکارا ساخت و قلعه طمشوار با صولتق حصار و نه قلعه دیگر
از توابع و ملحقات او بدست وزیر شہامت اثر مفتوح شده داخل ممالک
محمروسه سلطانی کشت و میرمیران و سنجاق بکیان و قاضیان جهت حفظ

و حراست آن ولایت تعیین کرده بدار السلطنه محمیه عودت فرمود و هم درین سال شاه طهماسب چون بکرات آنار تهمرد و عصیان از درویش محمد خان والی شکی مشاهده کرده بود لشکر بر سر او فرستاده قلعه شکی را بزور و غلبه مسخر گردانید و درویش محمد خان تغبیر لباس نموده فرار کرده بدست کوسه پیر قلی خریک ملازم چزنداب سلطان شاملو در آمده ندانسته او را بقتل آورد و هم درین سال شاه قلی سلطان استاجلورا از حکومت مشهد مقدس تغبیر داده حکومت چقر سعد بدو مفوض گشت و حکومت مشهد بعلی سلطان ذوالقدر تاتی اوغلی عنایت کردند و هم در اواخر این سال ایلیچی از قرال اسپانیه از راه هرمز بخدمت شاهی آمده بعد از آن قلی محمد بهادر نام شخصی از ملازمان دین محمد خان اوزبک والی خوارزم بدرگاه شاه طهماسب آمده در هنگام عودت چون بسبزوار رسید خبر فوت دین محمد را شنیده قاضی عطا الله برادر قاضی محمد رازی را که همراه او کرده بودند او را بجا گذاشته شب فرار کرده بجانب مرو رفت و هم در آن سال در اردوی قزلباش طاعون پیدا شد شاه طهماسب لشکر خود را پراکنده نموده قشلاق در قراباغ اران فرمود فی سنه تسع و خمسين و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان غازی در قدس شریف مایل بجانب قبله بر سر صخره مبارک کنبد عالی بنا کرده اندرون و بیرون او را کاشی کاری نموده جامع شریف رفیع و زاویه منبع وسیع در موضع کوك میدان بلده شام که اشتهار دارد

بقصر ابلق بنا کرده در اندک زمانی با تمام رسانید و بجهت مسافران صبح و مسا اطعمه مستوفی تعیین کردانیده در ماه رمضان همین سال شاه طهماسب بعزم تسخیر ولایت وان حرکت نموده قلعه اخلاطرا محاصره نمود و چون قلعه را که در سر سنک نرم واقع شده نقیچیان از اطراف و جوانب در آمده بحفر نقب اشتغال نمودند و متحصنان بجان امان خواسته ملتس ایشان درجه قبول یافت و همان روز از قلعه بیرون آمده شاه طهماسب کس همراه ایشان نموده سالما بجانب بتلیس روانه ساخته قلعه را خراب کرده از آنجا بجانب ارجیش نهضت نموده بمحاصره قلعه امر و اشارت نموده قزلباش اطراف قلعه بگرفته بامر قلعه گیری مبادرت نموده چون ایام محاصره بدت چهار ماه امتداد یافت زمستان سخت شده بارندگی عظیم روی داده شاه طهماسب همچنان در میانه برف و باران با خیمه و خرگاه پای ثبات و وقار فشرده هر روز در مضیق محاصره مبالغه و اقدام مینمود چون در درون قلعه بحسب اتفاق بعضی از طوایف بختی مثل میر ابراهیم کورکیلی با معدودی چند واقع شده بودند جماعت رومیه اهالی قلعه بتسلیم حصار راضی گشته طایفه بختی ابا نموده قبول این معنی نکرد آخر الامر طایفه رومیه در خفیه اظهار عبودیت نموده بعضی از قزلباشانرا باطناب از دیوار حصار بیالا کشیده طایفه بختی را بضرب تیر و تفنگ بطرفی از اطراف قلعه رانده قلعه تسلیم ملازمان شاهی کردند و بقیه السیف بختی را شاه طهماسب بدست

آورده پوست از سر ایشان برکنند و پسر خال القاس میرزا بدیع الزمان ولد علی بیگ ترکمان جلیلو که میرلوای ارجیش بود بقتل رسید فی سنه ستین و تسعمایه در اوایل این سال سلطان سلیمان غازی بعزم تسخیر ایران از دار السلطنه استنبول بیرون آمده چون قصه ارکیلی مضر بخیام و سرادفات جلال شد شهزاده سلطان مصطفی ولد ارشد او از اماسیه باعسکر بسیار بعزم بساط بوسی رسید ورستم پاشای وزیر اعظم چون از سطوت او خایف بود مکتوبی تزویر از زبان شاه طهماسب بوساطت سید محمد حاکم حکاری بهم رسانیده بنظر همایون سلطانی در آورد و از مضمون مکتوب خاطر سلطان غازی مشوش گشته همان روز شهزاده را گرفته خفه نمودند و یکی از فضلا تاریخ این واقعه را مکر رستم یافته و نعش او را بیورسا نقل کرده دفن نمودند و قشلاق سلطانی در حلب اتفاق افتاده هم درین سال شهزاده جهانگیر در آنجا بجوار رحمت حق پیوست و نعش او را باستنبول نقل کرده مسجد جامعی در جایی مرتفع بر سر مقبره او بنا کرده بانام رسانیدند و اول بهار خجسته آثار از قشلاق حلب بطرف نخجوان در حرکت آمده چون طاهر نخجوان مضر بخیام اردوی نصرت فرجام کشت و شاه طهماسب تاب حله او نیاورده بجانب بیلاقات نخجوان نهضت نمود و چون زمستان نزدیک رسیده و احتمال رفتن شاه طهماسب بولایت روم و وقوع تخریب بلدان آن مرزبوم در آینه ضمیر سلطانی پرتو انداز شد از نخجوان مراجعت

کرده باماسبه آمده قشلاق در آنجا فرمود فی سنه احدی وستین وتسعمایه
درین سال سلطان غازی احمد پاشای وزیر اعظم را بقتل آورده رستم
پاشا را که باو علاقه دامادی داشت و در هنگام توجه نخبجوان بر سر واقعه
سلطان مصطفی اورا معزول کرده بود بمنصب جلیل القدر صدارت
سرافراز نمود و شاه طهماسب در فصل پاییز بتبریز آمده دختر شاه
نعمت الله از نبایر میر نعمت الله قهستانی را که خواهر زاده شاهی بود
جهت اسمعیل میرزای پسر خود بعقد نکاح آورده طوی عظیم فرمود فی سنه
اثنی وستین وتسعمایه درین سنه میرزا هایون ولی هند در هنگام غروب
آفتاب که بعضا تکیه کرده تماشای شفق میکرد از بام قصر خود که در بلده
دهلی ساخته بود بزیر افتاده و جان بجهان آفرین تسلیم کرد و ولد
ارشدش سلطان جلال الدین محمد اکبر در سن ... بجای پدر بر تخت
سلطنت جلوس هایون نموده بتدریج اکثر ممالک هندوستانرا مسخر
کردانیده بید تصرف در آورده و حاله التحریر چهل و پنج سال است که
آن پادشاه عادل فاضل بدارایی و سلطنت ممالک هندوستان مبادرت
مینماید و آوازه عدل و صیت احسانش باقصی ممالک عالم رسیده و بخاطر
شکسته میرسید که سوانح قضایای ایام دولت آن پادشاه عدالت کستر
درین نسخه ابتر درج نماید و چون مملکت هند خارج از ولایت ایران
و توران است از تطویل کلام و اغبرار انام احتراز نموده اغماض کرد
و مولانا قاسم کاهی تاریخ وفات میرزا هایونرا بدین عنوان فرموده اند

نظم همایون پادشاه ملك هستی * ندارد کس چو او شاهنشهی یاد *
زبام قصر خود افتاد ناکه * وزان عمر عزیزش رفت بر باد * پی تاریخ
آن گاهی رقم زد * همایون پادشاه از بام افتاد * فی سنه ثلث وستین
وتسعایه درین سال سلطان سلیمان خان در دار السلطنه قسطنطنیه
اوقات فرخنده ساعات بعیش و حضور مصروف داشت وهم درین سال
شاه طهاسب دارایی هرات را با اسمعیل میرزا ولد دوم خود ارزانی
داشته اورا همراه علی سلطان تگلو بدانجا فرستاد ولاله کی اورا در عهده
اهتمام محمد خان شرف الدین اوغلی کرد که اسمعیل میرزا بدو سپرده
سلطان محمد میرزارا مصحوب خود بملازمت شاهی آورد حسب فرمان
علی سلطان سلطان محمد میرزارا در ییلاق دریاوک قزوین بخدمت
شاهی آورد در آن وقت که علی سلطان همراه اسمعیل میرزا داخل
هرات شد باتفاق تاتار سلطان وعلی بیك اولاد محمد خان وبعضی
از امیرزادگان تگلو خصوصا شرف الدین بیك ولد اویس سلطان
برادرزاده خان محمد بعضی اهانت وحقارت نسبت بمحمد خان لاله ازیشان
صدور یافته حتی قصد قتل او کرده جویدند محمد خان در عقب علی
سلطان اوضاع ناملایم آنجماعت را مفصلا معروض پایه سریر شاهی
کرده وچون علی سلطان بغز بساط بوسی شاهی فایز کشت بعد از
چند روز بموجب عرض محمد خان در چمن ساوخ بلاغ مغضوب کشته
در پیشگاه دیوان در زیر لکدکوب پسران کلباد کرجی هلاک شد وهم

درین سال شاه طهماسب کوهر سلطان خانم نام دختر خود را بعقد نکاح برادرزاده اش سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا در آورده حکومت مشهد طوس بدو ارزانی داشته روانه خراسان کردانید و در اواخر همین سال جمله امرا واعیان وقورچیان حسب فرمان شاهی از جمیع معاصی ومناهی گذشته توبه نصوح داده یکی از فضلا در تاریخ این توبه کوید نظم سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل * سوکند داد وتوبه خیل و سپاه دین را * تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا * سر الهیست این منکر مباش این را * فی سنه اربع وستین وتسعابه درین سال فرمان فرمای جهان قهرمان زمان ثانی اسکندر دوران اعنی سلطان غازی سلیمان خان در ادرنه محیه کما کلن تابستان وزمستان صید افکنان وشکار کنان اوقات شریف گذرانید وهم درین سال شاه طهماسب بواسطه افعال شنیعه که در شهر هرات از اسمعیل میرزا بظهور رسید لورا از دارایی آنجا معزول ساخته تکرار سلطان محمد میرزا را حکومت هرات داده روانه نمود وسلطان محمد میرزا همراه سوندوک بیک قورچی باشی افشار متوجه کشت که اسمعیل میرزارا بملازمت شاهی آورد وچون اخبار مراجعت قورچی باشی ومیرزا بساوه بمسامع شاهی رسید معصوم بیک صفوی امیر دیوان را باستقبال ایشان فرستاده اسمعیل میرزارا در آنجا مقید ومحبوس در زنجیر کشیده بقلعه قهقهه برده مقید کردانید وشاه طهماسب نیز متعاقب بییلاق سهند رفته قاضی

محمد ولد قاضی مسافرا را که بحفظ و حراست آذربایجان و شهر تبریز چند سال تعیین بود و بنوعی در ضبط و صیانت آنجا اقدام و اهتمام می فرمود که محسود اقران و امثال بود آخر بواسطهٔ حقد و حسد ارباب غرض با حیدر بیگ انیس ولد استاد شیخی طوبچی منکوب و مغضوب (کشته) گرفتار شدند و بعد از شکنجه و غبن بلا نهاییه زر بسیار مصادره شده هر دورا در قلعه الموت محبوس نمودند کار و بار ایشان در آنجا بنهایت انجامید و هم در اواخر این سال محمد خان شرف الدین اوغلی ولی هرات وفات یافت و زمستان قشلاق شاهی در قزوین واقع شده منصب صدارت میر تقی الدین محمد بن میر معز الدین محمد اصفهانی تفویض کردند فی سنه خمس و ستین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان خان بدستور سنوات سابق اوقات شریف در دار الملک استنبول بعیش و حضور گذرانید و شاه طهماسب شاه قلی خلیفه مهرداد و بدر خان استاجلورا سردار لشکر نموده باتفاق ابراهیم خان ذو القدر ولی استرآباد ورستم خان افشار حاکم کوهکلیوبه و امرای عراق با موازی پانزده هزار سوار جرار بر سر طوایف ترکمان یقه و احشامات کرای لو و طایفه اوقلو فرستاد که هر سال خسارت کلی از آن جماعت بولایت استرآباد و خراسان میرسپد و ایشان التجا بعلی سلطان اوزبک برادر دین محمد که بجای برادرش ولی اورکنج بود بردند و شاه طهماسب متعاقب امرا متوجه بیلاق خرقان شد که اگر ایبانا مدد و کومک لازم شود از عقب امرا روانه خراسان شود اتفاقا چون

امرا و لشکریان بحوالی استرآباد رسیدند ابای ترکمان با طایفه اوغلو
 از آوازه ایشان فرار کرده بکنار آب اترک رفته امرای قزلباشیه ایشانرا
 تعاقب نموده در بیابان اترک شاه قلی خلیفه مهرداد را قولنج پیدا شده
 از قلت آب و شدت گرما هلاک کشته از ابای ترکمان اثری نیافتند
 و بعضی از الوسات و امشامات تراکه را نهب و غارت کردند قضارا
 علی سلطان اوزبک با موازی سه هزار سوار از اورکنج چهل روزه راه
 چول و بیابان قطع کرده در کنار رودخانه اترک با ترکمانان ملحق شد
 و وصول هر دو سپاه در مابین یک روزه راه اتفاق افتاد چون علی سلطان
 بر کثرت لشکر قزلباش وقوف یافت در کنار رودخانه محلی مضبوط برای
 سکونت خود قرار داده اطراف اردوی خود را خندق کنده پشت بر آب
 داده شتران خود را در کنار خندق حصار ساخته مستعد جنگ وجدال
 و آماده حرب و قتال شد و امرای قزلباش با غرور و عجب تمام بر سر او
 هجوم آورده آغاز محاربه کردند و علی سلطان نیز سوار شده با کمانداران
 چابک دست بر کنار خندق آمده ابای ترکمان را با هزار سوار از عقب
 لشکر قزلباش فرستاده خود در برابر بمحاربه و مقاتله قیام نموده بعد از
 کشش و کوشش مردانه شکست بر لشکر قزلباش افتاده بدر خان
 استاجلو که پیشوای آن لشکر بود دستگیر شده ابراهیم خان والی
 استرآباد ورستم خان افشار حاکم کوهکیلوبه بقتل رسید و یادگار محمد بیک
 موصول حاکم ساوه و حسن سلطان فیج اوغلی حاکم دینور و عباس علی

سلطان ولد چزنداب شاملو وشاه قلی سلطان ولد کجل شاهوردی استاجلو اسیر و دستگیر گشته سایر لشکریان در آب اترک غریق بحر فنا گشتند چون این خبر وحشت اثر در ییلاقات خرقان بسع شاهی رسید بغایت خاطر پریشان گشته امرای مجدد بجای ایشان نصب کرده بقزوین معاودت نموده زمستان قشلاق در آنجا فرمود و بهار همین سال سیل عظیم آمده خرابی بسیار در قزوین نموده تا موازی دو سه هزار خانه را ویران ساخته تلف نفس شده اموال و ارزاق و اسباب بینهایت در زیر کل ولای مانده ضایع شد که بعد از مدتی از زیر کل بیرون می آوردند فی سنه ست وستین و تسعمایه درین سال سلطان سلیمان غازی حکم فرمودند که تغییر و تبدیل در محل سکونت شهزادهگان عالیقدر نمایند سلطان سلیم خان را باماسیه و سلطان بایزید را بقونیه بجای او برند چون سلطان بایزید خفت عقل و تهور ذاتی داشت این حکم را حمل بر رای و تدبیر رستم پاشای وزیر اعظم نمود که چون خواهر اعیانی سلطان سلیم خان را در حباله نکاح دارد میخواهد که برادرم نزدیک بدار الملك باشد و مرا که ارشد اولادم بجان دوردست میفرستد که در حین فوت پدرم سلطان سلیم نزدیک باشد و بر سریر سلطنت جلوس نماید اما از این مضمون غافل نظم هرچه دلت خواست نه آن میشود * هرچه خدا خواست چنان میشود * عقل ناقص و دیو غرور او را بر آن داشت که جمیع کثیر از رنود و اوباش بر سر رایت خود مجتمع نموده

بر سر برادرش بیلده قونیه رفت و کوششهای مردانه نموده اما کاری پیش نرفت بانگوریه عودت فرمود چون سلطان غازی برین قضیه واقف گشت عسکر فراوان از قیو خلقی و یکپچریان و میرمیران اناطولی و قرامان و مرعش و سیواس و دیار بکررا بمعانوت سلطان سلیم خان مامور گردانید و سلطان بایزید چون بر قهر و سخط پدر و هجوم اعیان و لشکریان آگاه شد بجانب ارضروم در حرکت آمده هر چند در مقام اعتذار در آمده کس بدرگاه پدر فرستاده عنذر گفت درجه قبول نیافت چون از شفقت و مرحمت پدر مهربان مایوس گشت در عرض دو سه روز بسرعت و استعجال بطرف ارضروم رفت ایاز پاشای میرمیران آنجا اورا اعزاز فرموده گفت چند روز درینجا توقف باید فرمود که حقیقت احوال ترا معروض پایه سریر کردون مصیر سلطانی گردانیده درخواست کنه تو نمایم بسخنان نصیحت آمیز و نکتههای حکمت انگیز اورا متسلی ساخت و باین بیت عمل نفرمود نظم هر که درو نیاز بینی * نایافته به چو باز بینی * درین اثنا سلطان سلیم خان با جنود نامعدود بسر وقت او رسید سلطان بایزید را مجال توقف نمانده بجانب سردر قزلباش شتافت و کس بنزد شاه قلی سلطان استاجلو والی چقور سعد فرستاده اظهار صفای طوبیت کرد چون این اخبار در قزوین بمسامع عز و جلال شاهی رسید حسن بیگ بوز باشی استاجلورا باستقبال فرستاده اورا باعزاز و احترام بملازمت شاهی بقزوین آورد فی سنه سبع و ستین

و تسعایه در روز دوشنبه سیزدهم ماه ربیع الآخر این سال سلطان بایزید خان با کوبه و دبده هر چه تمامتر با موازی دوازده هزار سوار متوجه قزوین شده اکثر امرا و اعیان قزلباش او را استقبال نموده در دولتخانه قدیم شاهی فرود آورده بعد از سه روز در میدان جدید قزوین که از جمله محدثات شاهی بود محل جشن ترتیب داده طوی عظیم داده بتعظیم و تبجیل شرایط مهمانی بجای آورده تا موازی ده هزار تومان بطریق خلعت و پیشکش با و فرزندان و آقایان او مرحمت و رعایت کردند و اکثر امرا و ارکان دولت او را بحکام و امرای سرحد ممالک محروسه شاهی ارسال داشتند که در آنجا قشلاق نموده رعایت یافته در اول بهار از اطراف و جوانب بزیر رایت سلطان بایزید مجتمع کردند در مآل گل و بار خود رایها اندیشیده از وادی شاه طهماسب خایف و خاسر بودند و بعین الیقین مشاهده کردند که شاه طهماسب سلطان بایزید را بنوعی که مرضی طبع اوست رعایت نخواهد کرد و آخر حسب الرضای خداوندکار عمل خواهند نمود دلو قدوز و سنان چلبی دفتردار و امیر اخور باشی و الله پاشا و فرخ بیگ و عیسی چاشنکیر باشی که ارکان و اعیان او بودند بایکدیگر مشاوزه کرده قرار بر آن دادند که در محل فرصت قصد شاه طهماسب کرده بطرف بغداد یا بجانب شیروان و کرjestان بدر روند و بعضی از متعینان سلطان بایزید خصوصا عرب محمد و چرکس محمود و مصطفی چلبی نشانچی و قرا اغورلو بوساطت حسن

بيك يوز باشى مكر وكيد ايشانرا معروض سر بر شاهى كردانيدند
وچون سلطان بايزيد از افشاي راز نمودن آن جماعت واقف شد في الفور
عرب محمدرا با رفيقان طلب داشته هر چهار را بقتل رسانيد فردا كه
اين قضيه بمسامع جلال شاهى رسيد غبار كدورت بر آينه شاهى عارض
كشته در مقام اعانت او در آمده عوام الناس وسائر طوايف لئام
واوباش قزوين هجوم بر سر منازل سلطان بايزيد آورده آغاز سنك
انداختن وسقط كفتن كردند ارگان دولت شاهى ازين مقدمه آگاه شده
كس فرستاده ازدحام و هجوم عوام را منع و رفع كردند وروز ديكر مقرر
نمودند كه سلطان بايزيدرا بطريق عادت بديوان خانه آورده ضيافت
ومهماني كرده تلافى قباحت عوام وخاطرميوبي او نمايند چون اورا
با فرزندان كرامى واعيان نامى در درون ديوان خانه باعزاز واحترام
در آورده همان ساعت مسلوب الاختيار كردانيده ونواب شاهى خود
بنفسه بر بالای ديوان خانه بر آمده قزلباشانرا بقيد وكرفتن فرزندان
وامرا واعيان وملازمان او اشاره فرمود ودر طرفه العين تا موازى
ده هزار كس دست وكردن بسته مقيد ومحبوس از كوچه ومحلات در پيش
ديوان حاضر شده از آنجمله پنج هزار مرد كه از عشاير وقبايل بودند
با پير حسين بيك طورغود اوغلى واحد بيك ذو القدر شاهينجى باشى
وعبد الغنى چاوش سيواسى ودلو سيف الدين قراملنى وعلی آقاي
سكبان باشى خلاص شده بملازمت شاهى وشهزادهكان عظام وامرأى كرام

مامور کشتند و باقی عسکر که غلام و غلامزاده و بیکچری و سایر طوایف بودند بقتل رسیده اموال و اسباب ایشان جهت سرکار خاصه شریفه ضبط شد و بغیر از معدودی چند کسی جان از آن ورطه بسلامت نبرد و هم درین سال پسر لوند کرچی حاکم زکم عیسی نام بسعادت اسلام مشرفی کشته بصحت عقیده فایز شد و از دیوان شاهی ایالت ولایت شکی بدو مفوض کشته نام او بعیسی خان موسوم شد حسن بیک بوز باشی و حسین بیک استاجلو قورچی ترکمان که جمله الملک آن سلسله علیه بودند متعاقب یکدیگر درین سال فوت شدند و چون حسین بیک مرد مردم آزار و ظالم طبیعت بود ظرفای عصر تاریخ وفات او را فرعون ثانی یافته بودند فی سنه ثمان و ستین و تسعمایه درین سال علی پاشای میرمیران مرعش که بکیلون اشتهار داشت با حسن آقای قپوچی باشی بطریق رسالت از جانب سلطان غازی با تحف و هدایای بسیار و موازی سیصد نفر آدم از آغایان و خدمتکار بطلب سلطان بایزید بقزوبین آمده امرا و ارکان دولت قزلباشیه او را استقبال نموده باعزاز و احترام بشهر در آوردند چون بعز بساط بوسی استسعاد یافتند بعد از اداء رسالت چند تقوی اسب که جل زربفت و محمل و کتخا داشت و بعضی با زین و لجام مرصع و کمر شمشیر و فراهه طلادوز با دکمه لعل بدخشی که هر یک زیاده از یک مثقال داشت و سایر امتعه واقمشه نفیسه روم و فرنک که ضمیمه بود بگذرانیده مشمول عواطف خسروانه و منظور نظر

عواری بیکزانه پادشاهانه کشتند بعد از تقدیم مراسم ضیافت ولوازم
 مهمانداری جعفر بیک کنکرلو استاجلو را مصحوب ایلیچیان نموده رخصت
 انصرافی ارزانی داشتند در وقت رخصت که ایلیچیان بوداع شاهی آمدند
 شاه طهماسب فرمود که در مقابل این خدمات که محضا گرفتن سلطان
 بایزید و فرزندانش برضا و دولت خواهی خداوندگار است توقع التقات
 واحسان دارم ومراد ازین مقدمات دار السلام بغداد را بطریق ایالت
 بسطان حیدر میرزا نام پسرش استدعا نمود وهم درین سال رستم
 پاشای وزیر اعظم باجل طبیعی فوت شده از جمله متروکانش سی هزار
 پوستین سبور بود وسایر اجناس ونقود وجواهر او ازین قیاس توان کرد
 ومنصب وزارت بمحمد پاشای بوسنوی تفویض شد فی سنه تسع وستین
 وتسعمایه درین سال شاه طهماسب بطریق سیر وشکار از قزوین بجانب
 طارم رفته در نوای خرزویل که التقاء رودخانه سفید رود وشاه رود است
 چند روز رحل اقامت انداخته بصید ماهی مشغولی کرده بقزوین
 معاودت کرده وهمشیره اعیانی او مهین بانو که بسطانتم اشتهار داشت
 وبی شایبه تکلف وغایله تعلق از خواتین روزگار بانواع خیرات واصناف
 مبرات امتیاز تمام داشت ومصار همتش بمعی بقاع خیر از خوانق ورباط
 وقنطره پرداخته واز فیوض نوال احسانش طبقات خلایق از ذکور واناث
 محظوظ وبهره ور بودند واز زمان صبی ترک ازدواج نموده با برادرش
 بسر می برد ودر استحکام بنیان شاهی واساس سلطنت پادشاهی ازو

آثار نيك بظهور آمد بود اجابت حق را ليك نموده از تنکنای دارغرور
بعالم سرور رحلت نمود وشاه طهماسب تشييع جنازه وی تا مزار فایض
الانوار امام زاده حسين کرده از آنجا بمشهور امام رضا عليه التحيه والثنا
نقل کردند وجماعت ديگر از اعيان قزلباش مثل سونديوك قورچی باشی
که سنش از صد متجاوز بود وبادكار محمد تركمان ترخان وامير فضل الله
قاضی معسکر وقاضی عماد ناظر بيونات وميرزا کافی منشی اردوبادی
که هريك در فن خود از بينظيران عصر بود وفات کردند وهم در اواخر
اين سال ولی بيك استاجلو بساول باشی که بطريق رسالت بروم رفته
بود با خسرو پاشای ميرميران وان وسان بيك چاشنكير باشی وعلی
آقای چاوش باشی بطلب سلطان بايزيد واولاد او بقزوین آمده
در باغ سعادت آباد بملازمت شاهی مستسعد كشته موازی چهار صد
هزار فلوری سكه (سرخ) از جانب خداوندكار ويك صد هزار فلوری از جانب
شهزاده كامكار سلطان سليم خان که مجموع سی هزار تومان رايج عراق
بوده باشد با بعضی تبركات وتنسوقات روم وافرنج وچهل راس اسبهای
تازی بازين وبركستوان طلا ومرصع وزربفت گذرانيد از برای اولاد
ذكور واناث شاهی برسم خلعت مرصع آلات از زبان شهزادهكان عظام
گرام آورده بودند که مقومان مبصر از قیمت آن بعجز خود معترفی
بودند ونقودرا حسب فرمان سليمانی در ارضروم نگاه داشتند که
هر وقت سلطان بايزيدرا با اولاد تسليم بندكان پادشاهی نمایند نقود

بیز تسلیم وکلای شاهی سازند و مکتوبی مشتمل بر عهود و پیمان موکد بلعنت نامه بخط شریف سلطان غازی وشهزاده سلطان سلیم خان که اگر بایزید را با اولاد تسلیم کماشکان ما نمایند هرگز از ما و فرزندان سعادت مند ما دشمنی بخاندان سلاطین صفویه و ضرر بولایت ایشان نرسد و همواره قواعد صلح و صلاح مستحکم بوده و آسیب و کزندی که مغایر دوستی و اتحاد باشد از شما و اولاد شما سانح نشود از ما و اولاد ما نیز صدور نیابد... چون شاه طهماسب بمطالعه مکتوب سرافراز شد و بر مضمون بلاغت مشحونش مطلع گشت سلطان بایزید را با اولاد تسلیم خسرو پاشا و رفقای او نمود و ایشان سلطان بایزید را با اولاد در میدان اسب قزوین بخفیه هلاک کردند و از اتفاقات و قصاص روزگار در محلی که سلطان بایزید را با اولاد بقتل آوردند فرزندان شاه طهماسب نیز در همان مکان در دست شاه اسمعیل فوراً بقتل رسیدند جسد ایشانرا در تابوت گذاشته در عرابه نهاده بوان نقل کردند و خواستند که از آنجا باستنبول برده دفن سازند که بیکبار فرمان سلطان غازی نافذ گشت که نعش ایشانرا در سیواس دفن کرده باستنبول نیاورند حسب الاشاره در بیرون شهر سیواس در جانب غربی در سر راه مدفون ساختند

فی سنه سبعین و تسعمایه در اوایل این سال جعفر بیگ کنکرلو استاجلو که بطریق رسالت بروم رفته بود باتفاق الیاس بیگ نقود واجناس که در عوض جایزه سلطان بایزید خسرو پاشا بارضرم آورده بود بقزوین

آورده بنظر شاهی رسانیده تسلیم خزینه کردند وهم درین سال عیسی خان پسر لوند کرچی که بمرتبه عطمی و پایه کبری رسیده در مجالس و محافل بر اکثر امرا و اعیان قزلباش تقدیم بسته باسم فرزندى خطاب یافته در سلك شهزاده‌كان عظام مسلوك بود و هر سال مبلغ هفت هزار تومان از الكاه شكی و سایر محال و از سرکار خاصه شریفه نقد و جنس بدو عاید میشد از غرور و نخوت و وسوسه شیطانی مغرور گشته ببد آموزی از ناوران کرچی اراده نمود که از قزوین فرار کرده عازم کرجستان شود که بعضی از محرمان او خصوصاً اله طاق چرکس این مقدمه را معروض پایه سریر شاهی گردانیده فی الفور فرمان قضا جریان بقید او نافذ گشته او را بقلعه الموت فرستاده محبوس کردند وهم درین سال میر تقی الدین محمد صدر را از صدارت معزول ساخته منصب صدارت دو حصه کشته عراق و فارس و کرمان بمیر شمس الدین محمد بن امیر یوسف استرآبادی و خراسان و آذربایجان و شیروان بمیر زین الدین سید علی ولد میر اسد الله مرعشی قزوینی صدر سابق مفوض شد وهم درین سال حکیم نور الدین ولد مولانا کمال الدین حسین کاشی و مولانا قطب الدین محمد بغدادی المشهور بقاضی اوغلی وفات یافت فی سنه احدى و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب معصوم بیک صفوی امیر دیوان را سردار لشکر عراق کرده بر سر سلطان مراد والی مازندران فرستاد و او بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده

در صد اداى تقبلات گذشته و آئنده شد و پير محمد خان بن جانی بيك سلطان بن محمد اوغلان بن ابو الخير خان اوزبك كه بعد از فوت عبد العزيز خان ولد عبید خان بحكومت بلخ رسیده بود هم درین سال باغواى بعضى مفسدان خراسان باراده^ء تسخير طوس بمشهد مقدسه رضويه آمده چند روز شهر را محاصره کرده آخر بسادات و خدام آستانه خلعت و استمالت فرستاده نام و پشیمان معاودت نموده تولك بهادر نام شخصى از ملازمان خود را با بعضى هدایا و تحف بطریق عندرخواهى بخدمت شاه طهماسب بقزوین ارسال داشت ایلیچی اورا نواب شامى بنوازشات پادشاهانه سرافراز گردانیده حسین بيك بساول باشى شاملو قالقانجی اوغلى را همراه ایلیچی او کرده با تحف لایقه ارسال داشته روانه^ء بلخ نمودند و در میانه تمهید بنیان صلح و سلام موكد كشته بعد از شرایط رعایت ایلیچی را رخصت انصراف داد و بعد از آن اعیان ما و راه النهر بزيارت حج آمده جمع كثیر از موالى و اكابر و صنادید آنجا بعزم زیارت بیت الله الحرام آمده روانه شدند و هم درین سال زوجه شاه نعمت الله ثانى كه همشیره شاه طهماسب بود وفات یافت و شاه نعمت الله اراده زیارت نیت الله فرموده كه از راه بغداد روانه کرده چون با جمع كثیر از اعیان عراق ببغداد رسید خسرو پاشای میرمیران دار السلام مانع رفتن او از آن راه شد او نیز زیارت عتبات عالیات نموده عودت كرد چون بهمدان رسید در صبح جمعه یازدهم ذی الحجه سال مذکور بعالم آخرت

رحلت فرمود فی سنه اثنی و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب معصوم بیک صفوی امیر دیوان را سردار لشکر عراق و کرمان نموده بجانب خراسان فرستاد و علی سلطان اوزبک که الاء خوبشان را بتغلب گرفته میر شهرباری نام شخصی را که وزیر او بود بحفظ و حراست آنجا مامور ساخته بود درین اثنا میر شهرباری بملازمت علی سلطان باورکنج رفته بود پهلوان قمری نام شخصی از اعیان خود در قلعه خوبشان گذاشته بود بنابر دوستی و دولت خواهی شاهی بعضی از مردمان میر شهرباری را بقتل آورده برخی را اخراج کرده علی سلطان چون برین مقدمه واقف گردید بقصد کوشمال پهلوان قمری بخوبشان آمده کاری نساخته خایب و خاسر معاودت فرمود و شاه طهماسب قمری را ملحوظ نظر بلا نهایت شاهی گردانیده الاء کلید را بپو ارزانی داشت الفصه معصوم بیک با امرا و اعیان بتسخیر نسا و ایپورد که در تصرف کماشکان علی سلطان و برادر زاده اش ابو المحمد خان ولد دین محمد خان بود رفته قلعه آنجا را محاصره کردند چون ایام محاصره امتداد یافت و آمدن علی سلطان از اورکنج بمعانوت و استعانت برادر زاده اش که در قلعه ایپورد متحصن بود در میانه لشکر قزلباش شیوع یافت معصوم بیک ترک محاصره نموده بجانب مشهد مقدس نهضت فرمود در آن اثنا خبر ترمذ و عصیان قزاق خان ولد محمد خان نکلو شرف الدین اوغلی ولی هرات که او را تکلیف سفر ایپورد نموده بودند نیامده کردن اطاعت

از طوق بندگی پیچید و چهره عبودیت از آستان متابعت تافته تصورات و خیالات محال در سر دارد بتواتر بصحت پیوست بناء علی هذا نواب شاهی قاضی قطب الدین را بجهت نصیحت آن سرکشته وادی ضلالت فرستاد و احکام و فرامین متعدده در پنهانی به برادران و بنی عمان او ارسال نمود که هرکس قصد قزاق کند منصب امارت او بدو ارزانی خواهد شد چون برادرانش بر مواعید پادشاهی مطلع گشتند مصطفی بیک و احد بیک و مسیب بیک و شرف الدین بیک ولد اویس سلطان و امثال او چند دیگر باهم اتفاق کرده در دفع قزاق همه یکدل و یکزبان گشته خواستند که چند نفر دیگر از اعیان نکلو درین مقدمه با خود متفق سازند که بیکبار افشای راز ایشان شده قزاق قصد گرفتن آن جماعت نموده جمعی را موکل ساخت و ایشان نیز خبردار گشته شب در حصار را شکسته بطرف غوریان رفتند در اثنای راه مردمان قزاق بایشان رسیده مسیب بیک و احد بیک گرفتار شده مصطفی بیک و شرف الدین بیک با بعضی از رفیقان خلاص گشته خود را بقلعه کوسوبه انداختند و ملتجی بصوفی ولی خلیفه روملو حاکم آنجا شدند و قزاق برادران دیگرش را مثل حسین قلی بیک و حسین خان بیک منتشالورا بر سر صوفی ولی خلیفه فرستاد که قلعه کوسوبه را محاصره کرده جبرا و قهرا برادران را ازو طلب نمایند و صوفی ولی خلیفه حقیقت احوال را نوشته نزد معصوم بیک سردار و شهزاده کان نامدار سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا اولاد

بهرام میرزا که با امرا در مشهد مقدس بودند فرستاد چون معصوم بیک
 وشهزادگان برین قضیه آگاه شدند ومدتها منتظر فرصت میبودند از
 کمینگاه بیرون آمده از مشهد عموما ایلغار کرده ولی خلیفه شاملو وخلیل
 خان سیاه منصور را فراول نموده بر سبیل استعجال ارسال داشته
 خود با شهزادگان وامرا متعاقب ایشان روانه شده فراولان علی الغزله
 ناخست بر سر لشکر تگلو آوردند وعقدۀ جمعیت ایشانرا که چهار هزار مرد
 بود چون بنات النعش متفرق وپراکنده ساخته جعی کثیر طعمه تیر
 وشمشیر نمودند بقبه السیف لشکر تگلو سالک طریق فرار کشته بجانب
 عراق رفتند قزاق چون برین قضیه مطلع شد برادران وپسرانش را
 رخصت داد که آن مقدار از اموال واسباب اسب واستر که توانند
 از خزینه وطویلۀ او برداشته بهر دیار که خواهند بیروند وخودش بواسطه
 استیلای باد فتق که تاب سواری وتردد نداشت با شهزاده سلطان محمد
 میرزا بقلعه اختیار الدین رفته متحصن شد ومعصوم بیک با شهزادگان
 وامرا متعاقب کریمخان بدر شهر هرات آمده بلا ممانعت ومنازعت
 داخل بلده شدند ومعصوم بیک خود بدر حصار اختیار الدین رانند کسی
 آنجا نیز بمداغه نیامد بی تماشای بدرون حصار در آمده راقم حروف را
 از بعضی اعزه مسوع شد که چون چشم معصوم بیک بر قزاق خان افتاد
 او بر سر دوشک خود نشسته بود تعظیم نکرد ومعصوم بیک بر سبیل
 مظایبه فرمود که برای حضرت خان اسب حاضر سازند که باستقبال

شهرزادگان و بملاقات امرا و اعیان برود قزاق در جواب فرمود که اگر قزاق خان را تاب سواری و نتردد بودی شما باین نوع جرأت و جسارت اقدام نمیکردید الحال کار را آماده باشید بهره از جانب شاهی در باب بنده مامور شده اید بعمل آورده اعمال نکنید بعد از ادای این کلیات او را در اندرون تخت روان گذاشته بخدمت شهرزادگان فرستاد و معصوم بیك سه شبانه روز متوالی در درون حصار مانده بضبط اموال و خزاین و دفاعین قزاق خان که مدتها بظلم و عدوان جمع ساخته بود به پرداخت باین سبب امرا و طوایف قزلباش زبان طعن و سرزنش بدو دراز کرده شاه طهماسب نیز باو بدمظنه کشته تهمت خیانت بدو نهادند و قزاق بعد از چند روز در حبس معصوم بیك فوت شد بروایت بعضی او را خفه کردند العلم عند الله یکی از فضلا در تاریخ قتل وی گفته نظم حجاج نانی آنکه زطوفان ظلم او * کس را بهیچ روی زبودی ره نجات * بودند اهل شهر هری از جفای تو * راضی ببردن خود و نومید از حیات * بنهاد بر بساط شه کامیاب رخ * کجرو چو فرزند بود از آن روی کشت مات * قتلش چو بود باعث معبوری هری * تاریخ قتل او شده معبوری هرات * از دیوان شاهی تفویض ایالت هرات بامیر غیب سلطان استاجلو ولد هلهل بهادر شد و زمستان معصوم بیك صفوی و سایر امرا در هرات قشلاق نمودند و هم در شب دوازدهم شهر شعبان همین سال شاه طهماسب حضرت امام محمد مهدی را در رویا دیده تمغای

ممالک محروسه خود را که هر سال موازی سی هزار تومان راجع عراق در دفتر هایون مقید و مثبت بود بر طرف نموده از دفاتر حک نموده ثواب آنرا بروح ایبه اثنی عشر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بخشید فی سنه ثلث و سبعین و تسعمایه درین سال فرمان فرمای جهان و خدیو زمان سلطان سلیمان خان بهار و زمستان اوقات خجسته صفات را در دار الملک قسطنطنیه بعیش و کلمرانی مصروفی داشت و همچنان شاه طهماسب زمستان و تابستان در قزوین رحل اقامت انداخته خاطر خطیر بانتظام مصالح ممالک و ملت پرداخت و معصوم بیگ مهیات خراسانرا فیصل داده بعراق معاودت نمود فی سنه اربع و سبعین و تسعمایه درین سال خاقان تاج بخش و سلطان کشور کشا سلطان سلیمان خان بعزم تسخیر قلعه سکتوار و قتل کفار فجار آن دیار از مقر عز و جلال با وجود کبر سن و استیلابی مرض نفیس و ضعف پیری که تاب سواری نداشت در محفه نشسته بیرون آمدن قبه کریاس کردون اساس و قمه شادروان فلک ماس بذر و مهر و ماه رسانید هر چند اطبای حاذق و حکمای مدقق و وزرا و ارکان و آقایان و اعیان آن حضرت را از ارتکاب مشقت سفر منع فرمودند آن سلطان با غیرت و پادشاه با حیت ممنوع نشد در جواب فرمود که اگر اجل من رسیده باشد باری در غزای کفار بسر آید تا فردای قیامت در زمره شهدا محشور کردم چون آن سلطان غازی بر سر قلعه سکتوار رفت و قلعه را عساکر منصوره مرکزوار در میان گرفته

قریب چهل روز ایام محاصره امتداد یافت در آن اثنا خبر رسید که لشکر بسیار از طوایف کفار از قلعه کله واکری بهعاونت کفره سکتوار می آید چون پرتو این اخبار بر مرآت ضمیر منیر سلطان نصرت شعار افتاد پرتو پاشای وزیر را با موازی چهل هزار بیکچری و سوار بمدافعه کفار فرستاده قلعه کله را محاصره نموده باندک فرصتی آن حصن حصین را مفتوح کردانیده موازی چهار هزار پیاده و سوار که از کفران بطریق ویره و امان قلعه را تسلیم ملازمان سلطان نموده بیرون آمدند طایفه بیکچری و قپو خلقی کوش بر قول و پیمان وزیر نکرده هجوم بر کفار خاکسار آورده بتبغ بیدریغ دمار از روزگار ایشان بر آورده جمله را بچاک بوار انداختند اموال و اسباب ایشانرا نهب و غارت کرده قلعه را بمحافظت مردمان کاردیده مضبوط ساخته سالما وغانما بمسکر ظفر قرین عودت فرمودند و در ایام محاصره آن پادشاه مجاهد غازی سر از بستر ناتوانی و پهلوی از فرش نامرادی بر نداشت چون شدت مرض تزیاید پذیرفت فواق عظیم بر ذات همایونش عارض گشته بر وفق حدیث من آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان را ترجمان جان و جنان ساخته کلمه توحید را چند نوبت ادا فرمود و روح قدسی صفات را بداعی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه تسلیم نمود نظم دریغ آن شهنشاه صاحب قران * جم تاج بخش ممالك ستان * دریغ آنکه دیگر نیابد زمین * بصد قرن شاهی بران داد و دین * دریغ آنکه

دیگر نپیند سپهر * نظیرش در آینه ماه ومهر * بعد از وقوع این قضیه هایلّه جانسوز ارکان دولت واعیان حضرت چند روز نعلش آن پادشاه مغفرت پناه را پنهان داشته کسی باستعجال هرجه نامتر بطلب شاهزاده ممالک ستان سلطان سلیم خان فرستاده اورا بمسارعت تمام باردوی کیهان پوی آورده بر تخت سلطنت نشانده وزرا وارکان دولت قاهره بتهنیت مبادرت نمودند ودر مابین فوت سلطان غازی ووصول شهزاده عالیقدرار قلعه سکتوار بزور وغلبه عساکر نصرت شعار مسخر کردیده بنصرف اولیای دولت قاهره در آمد اما مدت حیات آن سلطان مغفور مبرور هفتاد وچهار سال وایام سلطنتش چهل وهشت سال بود والحق سلطان باغیرت وناموس بوده مخرب ممالک انکروس مسخر جزیره رودوس قالع قلعه بلغراد فاتح دار السلام بغداد قاهر قهرمان بغداد قاطع طغای افرنج والمانسٹ نظیر وشبیه او در هیچ عصر وزمان مشهود ابصار ومنظور انظار معتكفان روی زمین نشده نظم چون نویی نیست در زمانه ما * هر که کوید که هست کو بنها * ودر ایام سلطنت چهارده سفر خیر اثر فرموده هر دفعه بر اعدا غالب ومظفر عودت کرد اول سفر انکروس منحوس دویم سفر فرنکستان وفتح رودوس سیم سفر انکروس چهارم سفر المان ونمچه وفتح قلعه بدون پنجم سفر دیار عجم ششم سفر فرنک هفتم سفر قرا بغداد هشتم سفر فتح انکروس نهم سفر بیج دهم سفر عجم بواسطه القاس یازدهم سفر عجم

نخجوان دوازدهم سفر سلطان بایزید باسکودار سیزدهم سفر انکروس
و تقبل جزیه بر قرال بدفعال چهاردهم سفر سکتوار و عموما از ارتکاب
مناهی و ملامی ابا کرده بنوعی در امر معروف و نهی منکر اقدام و اهتمام
بلیغ فرمود که روزگار ناسازگار ساغر شراب ناب را مانند لاله سیراب
بر سنک زد و کلبانک ارباب طرب چنک صفت در گوشه انزوا منحنی
قامت کشته سر بر زانوی حیرت نهاده سینه بناخن تحسر خراشیده
کردن صراحی زده سر غرا به برید کوشهای قپوز و طنبور مالیده نفس
نایها بریده سینه دریده غنچکیان کمان شکسته بصحرا انداختند آهنک
زیر ویم چنک و چغانه بتاری دور دایره را بدیناری نمبخریدند احوال
خراباتیان خراب دهن ایشان پر زیاب شد نظم ای کارساز مردم آثار
لطف عامت * رونق گرفته عالم از حسن اهتمام * در زمان
این خداوندکار و پادشاه معدلت شعار شهریار بیدار بخت فیروز
و سلطان رعیت نواز ظالم سوز رعایا و سپاهی بدیده یقظه و انتباه
کله و بیگانه نگاه کرده هر دادخواه که در سیر و شکار سر راه بر آن خاقان
کلمکار گرفتگی تا استماع شکایت او نکردی بخطاب مستطاب جواب ندادی
منع ورد نمیکردند در ایام سلطنت همایون و هنگام خلافت عدالت مقرون
بسطا عدالت مبسوط و مهام طوایف انام مضبوط بود علی الخصوص بلده
قسطنطنیه بنوعی معبور و آبادان گشته بود که حسب فرمان سلطانی
زکریا افندی بتفحص و تجسس آن بلده فاخره اقدام نموده آنچه بحیز

ضبط در آمد سه هزار ونهصد وهشتاد وسه محله اسلامیه ودو هزار وهشتاد
و پنج محله نصارا ویهود وچهار صد وهشتاد و پنج محراب جامع شریف
وچهار هزار وچهار صد وهشتاد وسه محراب مساجد محلات ویکهزار وششصد
و پنجاه باب معلم خانه ومکتب خانه وپانصد وپانزده باب مدارس
وصد باب عمارت خان واوجاق وصد وپنجاه باب خانقاه ودویست وهشتاد
و پنج باب زاویه وهشتصد وهفتاد ودو باب حمامات محلات واکابر
وچهار صد وهفده باب کلروانسرا ونهصد وچهل وهفت چشمه وچهار هزار
ونصد وهشتاد و پنج باب مصلوق که عبارت از مکانیست که بردمان آب
میدهند و سیصد وهشتاد فرن نان پزی وپانصد وهشتاد وشش حجر آسیا
و پانصد و سی ونه باب بوزه خانه وسیزده باب قبان عرصه وهشتصد وچهل
وسه کلیسای کافران موجود بود وبالفعل اگر تفحص فرمایند دو چندان
شده در ذکر خیرات ومبرات سلطان سلیمان خان اولا جامع شریف
وزاویه ودار الشفا ومکتب خانه در نفس استنبول ساخته است ودیگر
چشمه عظیم است که مقدار چند آسیا آب دارد از مسافت بعیده
بر سر قنطرها وطاقهای بلند بدرون شهر آورده که خزاین عالم
در آنجا صرف شده ودیگر جامع شریف در شهر استنبول بر سر مزار
پدر خود سلطان سلیم خان مع زاویه ومکتب خانه ساخته وباتمام رسانیده
ودیگر مدرسه لطیفی در ینکی باغ بنا نموده ودیگر برای روح شهزاده
مرحوم سلطان محمد قریب بخانههای بیکچری جامع لطیف ومدرسه منیف

وزاویه ومکتب خانه جهت صبیان ساخته ودر دار السلام بغداد تعمیر مزار امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه نموده وجامع وزاویه ساخته واطراف آنرا مستحکم کرده مستحفظان تعیین نموده است ودیگر تعمیر مزار فایض الانوار شیخ عبد القادر کیلانی قدس سره کرده ودیگر مسجد جامع شریف در غلظه بر سر مرقد شهزاده جهانگیر بنا کرده ومسجد جامع رفیع قریب بمزار معطر مولانای رومی در بلده قونیه ساخته ودر کفه کلیسای عظیم که منهدم گشته بود تعمیر کرده جامع فرمود ویکجفت حمام راحت انجام نیز در آنجا بنا فرمودند ودر قصبه ازنیق کلیسای قدیم را جامع شریف کرد ودر قدس شریف در سر صخره مبارکه قبه عالی بنا کرده جامع شریف مع زاویه منیف باتمام رسانید وخان مسافر مع مدرسه ومسجد وزاویه در محله قصر ابلق شام ساخت ودر استنبول در دلکو طاش برای روح والدۀ شاهزادهکان عظام جامع زیبا ومدرسه اعلی وعبارت وافر النعماء ودار الشفا بنا نمود وبرای روح خاصکی سلطان در کعبه معظمه زاویه پر نعمت ودر مدینه منوره عمارت کثیر المنفعت بنا کرده اوقاف مستوفی تعیین نمود که هر صبح وشام بفقراى آنجا بدهند ودر حمیه ادرنه چشنه آب بسیار آورده مسجد جامع در سر پل مصطفی پاشا مع عمارت وزاویه وخان مسافر بنا نموده وهشت پسر داشته ۱ سلطان سلیم ۲ سلطان مصطفی ۳ سلطان محمد ۴ سلطان بایزید ۵ سلطان جهانگیر ۶ سلطان مراد ۷ سلطان محمود ۸ سلطان عبد الله سلطان مصطفی

وسلطان بایزید در زمان پدر بقتل رسیدند و سلطان محمد و سلطان
مراد و سلطان محمود و سلطان عبد الله در ایام حیات پدر وفات کردند
ونه وزیر اعظم داشته ۱ پیر محمد پاشای قرامانی ۲ ابراهیم پاشا ۳ ایاز
پاشا ۴ لطفی پاشا ۵ سلیمان پاشا ۶ رستم پاشا ۷ احمد پاشا ۸ علی پاشا
۹ محمد پاشای بوسنوی و کاهی زبان معجز بیان و لسان کوه افشان
باسلوب نفیس و طرز سلیس بگفتن اشعار آبدار و نظم و نثر بدایع نگار
اشتغال نموده این دو بیت فارسی و ترکی از نتایج طبع وفاد آن خسرو
قیصر نژاد است نظم باز از آتش دل دیده پر آبست مرا * کار این
چشمه ز سر چشمه خرابست مرا * های و هودن فارغ اول عالمده سلطانلق
بودر * پندنی کوش ایلکل مورک سلیمانلق بودر * دیوان ترکی تمام کرده
معی تخلص میکرده اند و قضات عسکر که در زمان خلافت ایشان
بر مسند قضا نشسته اند هشت کس بوده اند ۱ ملا عبد الواسع چلبی
۲ ملا قدری افندی ۳ ملا معلول ۴ سنان چلبی ۵ بوستان چلبی
۶ عبد الرحمن افندی ۷ ملا حامد افندی ۸ پرویز چلبی وهم درین سال
شاه طهماسب حکومت و دارایی بلده هرات را تکرار بسطان محمد میرزا
و منصب لله کی اورا بشاه قلی سلطان یکان استاجلو تفویض نموده دختر
میر عبد الله مازندرانی را بعقد نکاح شهزاده در آورده اورا روانه
خراسان ساخت وهم درین سال عبد الله خان بن اسکندر خان بن
جانی بیگ سلطان بن خواجه محمد خان بن ابو العیر خان اوزبک

در حکومت بعضی از بلاد ما وراء النهر استقلال پیدا کرده باتفاق بعضی سلاطین اوزبکیه بعزم تسخیر بلاد خراسان روانه شد بحسب اتفاق شهزاده سلطان محمد وشاه قلی سلطان الله با خانه کوچ وارد در تربت وزاوه دوچار ایشان شده سراسیمه وپربیشان خود با جمع کثیر از روی اضطراب پناه بقلعه آنجا برده متحصن شدند و عبد الله خان بعد از تسخیر قلعه زاوه و قتل عام آنجا بر سر تربت آمده قلعه را محاصره کرده شروع در ساختن شبیه وآلات وادوات قلعه گیری نمود چون ایام محاصره به بیست روز امتداد یافت نفاق در میانه سلاطین اوزبکیه افتاده با وجود آنکه کار بر محصوران مضیق شده بود ترك محاصره کرده بما وراء النهر نهضت کردند وشهزاده ولاله با موازی دو سه هزار کس از آن مملکه خلاصی یافته روانه هرات شدند در ذکر علما ومشایخ روم که معاصر سلطان سلیمان خان بودند اولاً مولانای اعظم قدوة الامانل والشیم مولانا خیر الدین افندیست که مولدش از قصبه قسطنونیست بسیار مرد فاضل ودانشمند ومحقق ومدقق بوده اول معلم پادشاه بوده مدة العمر اوقات فایض البرکات در ملازمت پادشاه صرف نموده دیگر حاوی کمالات نفسانی مولانا کمال پاشا زاده است که اعلم علمای ادوار واکمل فضلی روزگار است جمله علماء روم متفق اند که مثل او فاضل وکامل وجامع در روم پیدا نشده مولفات بسیار واشعار آبدار از ترکی وفارسی دارد معنی زمان شد اورا مفتی الثقلین مبخوانند ودیگر مولانا

صوفی علی چلبی است که مفتی زمان شده بغایت منشرح و دبندار بوده و دیگر سعدی چلبی است که از قضاء استنبول بمنصب جلیل القدر فتوی رسیده و دیگر مولانا همی الدین چلبی زاده است که در اوایل قاضی عسکر اناتولی و روم ایلی کشته بعد از آن مفتی زمان شده و دیگر قدری چلبی است که قدوه علمای دهر و خلاصه فضلالی عصر بوده و دیگر مولانا چوی زاده ابن مولانا محمد است که در ابتدای حال قاضی عسکر اناتولی شده و در آخر احکام قواعد فتاوی و جریان اکثر قضایا بوده جناب شیخ عبد الکریم افندیست مرد مجتوب و محقق بوده در بعضی اوقات در مسجد کوچک ایا صوفیه وعظ می گفته و آخر مفتی عصر شده و دیگر خانمہ علما و فضلاء عصر مولانا سعد الملة والدین ابو السعود الشهیر بخواجه چلبی است که بی شایبه تکلف و سخنوری و غایبہ تصلف و مدح کستری کوی تفوق و رجحان از عامہ علمای دوران و کافہ فضلالی زمان ر بوده و تفسیر آیات بینات قران عظیم و فرقان قدیم را نوشته خطبہ آنرا بنام نامی سلطان غازی کردانیده خیرات و مبرات آن پادشاه مغفرت دستگاه زیاده از آنست که قلم دوزبان درین نسخه بیسامان رقم نمایند فی سنه خمس و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب بنابر مقرماتی چند که بعضی از آن بعد ازین رقم زده کلک بیان خواهد شد نثار خاطر از خان احمد والی کیلان بیه پیش پیدا کرده از آنجمله محلی که از سلطان مظفر والی کیلان بیه پس غباری بخاطر شاهی رسیده اورا

بقتل آورده که سابقاً مذکور شد ولایت اورا ضمیمه الكاء خان احمد کرده بدو ارزانی داشت و در ثانی الحال که جمشید خان نام پسری از نبایر سلطان مظفر که خواهرزاده شاهی بود بعد بلوغ و تمیز رسید شاه طهماسب بالتماس بعضی اعیان در مقام تربیت او در آمده دختر خود را بنابر صله رهم نامزد او کرده ولایت مهرورثی لورا که قریب سی سال در تصرف خان احمد بود بدو عنایت فرموده یولقلی بیگ ذوالقدر را که سابقاً قبو آغاسی پادشاه و جمله الملك قزلباش بود همراه جمشید خان کرده بضبط کیلان بیه پس فرستاده بجمرد رسیدن او بآن حدود خان احمد ولایت را تسلیم کماشتگان جمشید خان کرد اما در سر الكاء کوچسغان اندک نزاعی کرده تغل و ورزید که کوچسغان از قدیم الزمان داخل کیلان بیه پیش است و بر سر این سخن مصرّ کشته یولقلی بیگ خواست که جبراً قهراً الكاء کوچسغان را ضبط نماید کاکو شاه منصور لاهیجی که سپهسالار لاهیجان و والی کوچسغان بود در تسلیم آنجا مضایفه کرده در مابین ایشان کلر باستعمال تیر و سنان رسیده یولقلی بیگ در دست کیلکان بقتل رسید و علت دیگر آنکه قریب بیست سال بود که شاه طهماسب قزوین را دار الملك ساخته از قزوین تا لاهیجان و دیلمان که محل ییلاق و قشلاق خان احمد بود زیاده از سه منزل مسافه نبود و درین مدت اصلاً و قطعاً بملاقات و بلازمت شاهی نیامده التفات نفرموده حتی در هنگام آمدن سلطان بایزید و اولاد او داینسته کس بطلب او فرستاده

در مقابل معذرت گفته نیامد و در چند مواد دیگر ازو اهمال و مسامحه نسبت به بندگان شاهی صدور یافت بنابراین شاه طهماسب در صد کوشال او در آمده معصوم بیک صفوی را بالشکر قراباغ و آذربایجان و قراجه طاغ و طولش و بیه پس و کسکر از راه خرزوپل و خاخال و لشکر رستمدار و عراق با نظر بیک استاجلوی لله و امرای در خانه در ملازمت و سرداری شهزاده سلطان مصطفی میرزا با موازی بیست هزار سوار و پیاده دار المرز از طرف طالقان و کلاره دشت و الله قلی سلطان ابجک اوغلی استاجلورا با موازی سه هزار و پانصد نفر از قورچیان طاش از راه رودبار بتسخیر کیلان و گرفتن احمد خان مامور ساخته روانه نمود چون آوازه آمدن معصوم بیک و لشکر قزلباش بکیلان مسوع او شد باحضر لشکر خود اشاره کرده تا موازی سی هزار سوار و پیاده در لاهیجان بزیر رابت خود جمع کرده مستعد جنگ و جدال و آماده حرب و قتال گردید در خلال این احوال معصوم بیک متوهم گشته مکتوبی مشتمل بر دولتخواهی نوشته مصحوب یکی از ملازمان خود بنزد او فرستاده مضمون آنکه اگر چنانچه آوازه جمعیت عسکر نمودن و اراده مجادله و مقاتله کردن تو بسع شاهی رسد یکباره علاوه کدورت خاطر او میگردد صلاح وقت چنانست که لشکر و جمع خود را پراکنده گردانیده عرضه از روی اخلاص بپایه سریر پادشاهی ارسال نمایی که بنده یکی از جمله غلامان و یکجهتان آن آستانه ملک آشیانه ام و حقوق آبا و اجداد فقیر در ذمت

والا نهت شاهی ثابت است و ولایت کیلان از جمله ممالک محروسه پادشاهیست بهرکس که عنایت میفرمایند بلا منازعه و مناقشه تسلیم می‌نمایم خان احمد ساده لوح بر قول آن کرک پیر و روباه پرتزویبر فریب خورده اعتماد بر سخن او کرده جمعیت خود را پریشان ساخت نظم کارها راست کند مردم دانا بسخن * که بصد لشکر جرار میسر نشود * بامید آنکه معصوم بیک حقیقت احوال او را معروض درگاه شاهی کرده عودت خواهد کرد با آنک مردم احتیاط نکرده از روی فراغت در لاهیجان نشسته منتظر جواب می بود چون معصوم بیک بر ساده لوحی او مطلع شد از کوه و هرکلم نام محل ایلغار بر سر خان احمد آورده در حالتی که مقدمه لشکر بدو رسید که طعام شبلان چاشت کشیده و هر طایفه و طبقه از علمای متبحر و فضیلا سرآمد زمان حتی کشتی کبر و شیرمان بنوعی که مولانا یحیی خان لاهیجی فرموده اند نظم کر توانی راه بزم خاص خالی یافتن * هرکرا کم کرده باشی میتوانی یافتن * باین هیبت هنوز شروع در تناول نکرده بودند که خبر رسید کیلکان را محل آن نشد که خان احمد را سوار سازند با بیست نفر از مردمان سوار و پیاده از لاهیجان بیرون آمده بطرف رانکو و اشکور رفتند و معصوم بیک با امرا داخل لاهیجان شده امیر جهانگیر ولد خواجه علی بیک که امیر الامراء خان احمد بود با شهسوار بیک لشته نشایی بقدم اطاعت پیش آمده مشول عواطف بیدریغ گشتند امرا واعیان بعد از آنکه

چهار ماه جست و جوی او کردند و لشکر از تردد و عفونت هوای کیلان عاجز ویی ساز و برك و سلاح مانده اسبها از خوردن شالی لاغر و فرو مانده شدند و اراده بیرون رفتن کردند فصل زمستان رسید و بکوهستان کیلان برف باریده درختان از برك و ساز عریان گشتند از جانب شاهی فرمان شد که لشکر قزلباش دفعه دیگر بطرف اشکور هجوم کرده تفحص حال خان احمد نمایند حسب فرمان قزلباشان از طرف لاهیجان و الله قلی سلطان ایچک اوغلی و قورچیان طاش از کوهستان رودبار آمده خان احمد را در سیاه کله رود نام من اعمال اشکور در کیوه کلو کوسفند با دو سه خدمتکار که در مشق عود مشغول بود بدست آورده بنزد معصوم بیگ آوردند و پنج نفر از امرا باتفاق الله قلی سلطان لاله و شهزاده سلطان محمود میرزا که پسر پنجم شاهی بود بحفاظه کیلان نصب کردند که از آنجمله یکی مسود اوراق بود و معصوم بیگ خان احمد را برداشته با امرا و لشکریان از کیلان بیرون رفت و چون در قزوین بعز عتبه بوسی فایز شدند دو سه ماه خان احمد را محبوس نگاه داشته بعد از آن او را بقلعه قهقهه فرستاده قریب یکسال در آنجا مقید بود آخر بواسطه اختلاط اسمعیل میرزا شاه طهماسب ازو بدمطنه گشته که مبادا باتفاق در قلعه فتنه ظهور کند اعتماد برو نکرده خان احمد را از آنجا بیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز فرستاده مدت ده سال در آنجا محبوس بوده مآل حالش در ضمن قضایای سنوات آینده بتقریب

مذکور خواهد شد فی سنه ست و سبعین وتسعمایه درین سال شاه قلی سلطان استاجلو امیر دیوان حاکم چقور سعد که بواسطه پرسش تعزیت سلطان سلیمان خان و تهنیت جلوس سلطان سلیم خان ثانی بروم رفته بود مقضی المرام عودت فرمود و هم درین سال معصوم بیک از امر وزارت که بامیر دیوانی ضم داشت استعفا کرده با جماعتی از اعیان قزلباشیه مثل میر محمد میر یوسف صدر و خان میرزا مخدوم زاده خود و بشارت بیک داروغه دفترخانه بزیارت حرمین شریفین زادهما الله تعظیما و تکریماً روانه شدند و منصب وزارت بامیر سید شریف ثانی مرحمت گشته هم درین سال بجوار رحمت ایزدی پیوست و معصوم بیک فتح خراسان و کیلان کرده آنچه توقع او بود از جانب شاهی ندید و چون بحلب و شام رسید بعرض پادشاه زمان سلطان سلیم خان رسانیدند که معصوم بیک ببهانه زیارت بیت الله بروم آمده که صوفیان روم را بر سر خود جمع کرده فسادی نموده این ولایت را فتح سازد حکمی از آستانه پادشاهی بنام درویش پاشای میرمیران شام عز اصدار یافت که بدفع معصوم بیک و رفقای او اقدام فرماید درویش پاشا نیز حسب الاشاره موازی دویست مرد تازی سوار نیزه گذار همراه قافله حج کرده روانه ساخت که در یکی از منازل در هنگام فرصت مهم او و رفقارا باتمام رسانند در مابین الحرمین بر سر معصوم بیک و رفقا بزعم آنکه قطاع الطريق و رهزن حج است که قصد قافله نموده اند بر سر ایشان

در لباس اعراب ریختند معصوم بیک را با رفقا در حالتی که باراده نماز صبح از محافه بیرون آمده بودند بقتل آوردند و هم درین سال اهالی کیلان اتفاق نموده سلطان هاشم نام شخصی را از نبایر حکام کیلان پیدا کرده بسطنت نصب نموده بر سر امرا و داروغگان قزلباش آمده بعضی را بقتل آورده برخی را اخراج نمودند آخر تا موازی هجده هزار سوار و پیاده بهم رسانیده بر سر حاکم تنکابن آمدند حاکم آنجا با موازی پانصد نفر از ملازمان خود و قورچیان اکراد و بعضی از امراء قزلباشیه که معاونت او از قزوین آمده بودند در سر رودخانه مرز با ایشان مقاتله و مجادله نموده شکست بر لشکر سلطان هاشم افتاده جم کثیر از طرفین کشته کشته موازی یک هزار و هشتصد نفر از طایفه کیل در آن معرکه بقتل رسیده از کشته پشته پشته در میدان تنکابن افتاده سه منار از استخوان سر ایشان نصب دادند فی سنه سبع و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب کیلانات را بسطنت محمود میرزا ولله کی اورا بالله قلی سلطان ایچک اوغلی داده بقیه ولایت کیلان با امراء قزلباشیه قسمت فرمود والله قلی سلطان و باقی امراء قزلباشیه بنابر جرایبی که از مردم کیلان صدور یافته بود شاه طهماسب را از ایشان کدورت خاطر بهم رسیده بنیاد ظلم و تعدی کردند امیره دجاج نام شخصی از اولاد قره محمد و ازدها سلطان که از طبقه جبکه بند لشته نشایی بود خروج کرده شهسوار بیک سپهسالار لشته نشایی را که

از نیابت شاهی والی آنجا بود بقتل آورده آغاز نبرد و عصیان کرده مردمان کیلان با او اتفاق نموده بدفع طوایف قزلباش همدستان و بکزیان شدند و هم درین سنه کبخسرو ولد غرغره کرجی با تحف و هدایا بدرگاه شاه طهماسب آمده ماحوظ نظر عاطفت بیکرانه شهریارى کشت فی سنه ثمان و سبعین و تسعمایه درین سال سلطان سلیم خان قرا مصطفی پاشای لله را که وزیر ثالث بود سردار عساکر ظفر اثر نموده بتسخیر جزیره قبرس فرستاده مصطفی پاشا با عسکر دریا جوش بر سر جزیره رفته در عرض چهل و پنج روز بزور و غلبه و قوت قاهره قلعه لوکوشه را که مستحکم ترین قلاع آنجا بود مسخر کردانیده زمستان در آنجا قشلاق نموده اول فصل بهار در کشتی نشسته بر سر قلعه منقوصه که از قلاع مشهور آنجاست رفته محاصره کرده کلر بر کافران محصور تنگ کردانیده کافران ویره کردند یعنی امان طلبیدند که قلعه تسلیم نمایند و خود شان در کشتی و سفینه نشسته با اهل و عیال روانه اوطان و دیار فرنگستان شوند طایفه بیکجری و قپو خلقی بصلح و ویره مصطفی پاشا راضی نکشته تیغ بیدریغ بفرنگان آخته جلهر را از پای در آورده زنان و پسران و دختران ایشانرا اسیر کرده اموال و اسباب آنجماعت را نهب و غارت کردند و سایر قلاع آن جزیره بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و هم درین سال امیره دباچ لشته نشایی جمعی از اجامره و اجلاف ریزد و اوباش کیلانرا بر سر رایت خود جمع نموده ایلغار بلاهیجان آورده

قلعه که حسب الحکم شاهی در آنجا بنا کرده موازی چهار صد نفر مرد
تفنگچی بمحافظه آنجا گذاشته بودند قلعه را مسخر کردانیده آنجماعت را
از تیغ گذرانیده بخاک بوار انداخت و داروغگان و مستحفظان قزلباش
که در سایر نوامی و بلاد بودند بعضی را بقتل رسانیده برخی را از کیلان
بیرون آورده جمله ولایت را بید تصرف در آورد بقیة السیف قزلباش
فرار کرده در دیلمان بنزد شهزاده سلطان محمود والله قلی سلطان رفتند
چون این اخبار در قزوین بمسامع علیه شاهی رسید جمله اعیان از امرای
وقورچیان استاجلو را با سایر امرای در خانه بامداد و معاونت شهزاده
بدیلمان فرستاد با وجود آنکه قریب ده هزار مرد از طایفه قزلباش
در دیلمان حاضر شدند جرات رفتن بر سر امیره دباچ و لاهیجان نکرده
آخر الامر تا موازی چهار صد مرد از قورچیان استاجلو و قورچیان غریلو
و سایر طوایف قزلباش بی اجازه شهزاده و امرا از روی تهور متوجه
کیلان شدند و موازی شش هزار پیاده و سوار از کیلان بیه پس از
جهشید خان ولی آنجا گرفتند باراده نهاربه امیره دباچ روانه لاهیجان
شده چون بظاهر آنجا رسیدند امیره دباچ نیز ایشانرا استقبال کرده
آغاز جنگ کردند در دفعه اول شکست بر لشکر قزلباش افتاده
تا موازی بیست نفر از امیرزادهای استاجلو بقتل رسید آخر عسکر
بیه پس از عقب سر امیره دباچ در آمده او را آماج تیر و تفنگ ساختند
اتفاقا مهره تفنگ بر میانه دو کتف او خورده از سینه اش بیرون رفت

از وقوع این قضیه شکست بر کیلکان افتاده قزلباشان هجوم آورده پیاده و سوار ایشان را لگدکوب کرده نکرار ولایت کیلان بنصرف کماشکان شاهی در آمد فی سنه تسع و سبعین و تسعمایه درین سال شاه طهماسب از امراء استاجلو پیره محمد چاوشلورا بحکومت کیلان و امیر غیب سلطان را بطرف دیلمان و کوهستان کیلان بدفع اجامره و اجلائی فرستاده امیر غیب سلطان در دیلمان وفات یافت ایالت کیلان بامام قلی میرزا ولله کی اورا به پیره محمد تفویض نمود وهم درین سال یکصد خشت طلا و یکصد خشت نقره از جمله ششصد عدد خشت که هر یک در وزن سه هزار مثقال شرعی بود و در قلعه قهقهه مدفون بود ضایع شد و کوتوال قلعه که حبیب بیگ استاجلو بود نسبت این امر باسعیل میرزا داده او نیز تهمت این حادثه بدختر او بست و شاه طهماسب چند نفر از امرا را بتفحص این حال بقلعه فرستاد حسین قلی خلفای روملو و ولی خلیفه شاملو حاکم قم تقویت سخن میرزا داده پیره محمد و خلیفه انصار ولی قراجه طاغ جانب حبیب بیگ ترجیح داده تصدیق قول او کردند بنابراین هر دو جماعت بیکدیگر افتاده بقزوین آمده در مجلس شاهی در مواجهه همکدیگر سخنان خارج از وضع ادب که اکثر کنایه بود نسبت بحضرت شاهی گفتند و از آن روز اثر نفاق در میانه طوایف قزلباش افتاده و بعضی امراء قزلباش طرف استاجلو و جمعی جانب اسمعیل میرزا و خلفا گرفتند فی سنه ثمانین و تسعمایه در اوایل این سال ملک

سلطان محمد بن ملك جهانگیر والی کجو من اعمال رستمدار که خواهرزاده خان اهد کیلانی بود ارادهٔ تسخیر کیلان نمود مفصل این مجمل آنست که قبل از تسخیر کیلان و کرفتاری خان اهد اسکندر بیک افشار که جهت تحصیل نقبل کجو بنزد ملك جهانگیر رفته بود ملك در ادای مال نقبل نگاهل ورزیده اسکندر بیک لعبی ساخته اورا گرفته بدرگاه شاهی آورده اورا بقلعه الموت فرستاده مجبوس میداشتند تا عمرش بسر آمد درین ولا که هوای حکومت کیلان در سر او افتاد و دیو غرور و پندار در کلخ دماغ او جاکیر شد بعضی اوضاع ناملایم ازو بظهور آمد چنانچه شاه طهماسب اورا ملقب بملك دیوانه کردانیده امام قلی سلطان ولد بدر خان استاجلورا بدفع او و تسخیر قلعه کجو مامور کردانیده امام قلی سلطان بامثال حکم پادشاهی مبادرت نموده با پنج هزار سوار بر سر ملك محمد رفته قلعه کجورا محاصره کرد در خلال این احوال ملك اباجی نزد سلطان فرستاده پیغام داد که اگر لطف نموده تنها بدر قلعه تشریف آورید سخنی چند بینهای بعرض رسانم که افشای آن بکسی نمیتوانم کرد بمشافهه بگویم و قرار مدار داده باتفاق احوال خود را معروض پایه سریر اعلی شاهی سازیم و بعضی هدایا و پیشکش که از آنجمله بکدست باز نرلان تولک که در سرکلر سلاطین کرام یافت نمیشود بجهت نثار قدم ایشان حاضر کرده ام تسلیم نمایم دور از الطافی و اشفاق سلطانی نخواهد بود چون این خبر مسموع او شد اراده رفتن نمود ملازمان و اعیان هر چند اورا

از رفتن مانع آمدند چون او مرد متهور جانور پرست شکار دوست بود
آرزوی باز مرغ دل او را صید کرده عنان اختیار از قبضه اقتدار
او بیرون رفته کوش بقول ناصحان نکرده پای از دایره حزم و احتیاط
بیرون نهاده بی تاملانه وی تابانه با معدودی چند بحمل موعود حاضر شد
و ملک سلطان محمد چند نفر از مردان جلد کار آمدنی مکمل و مسلح کرده
در کمین گاه باز داشته بود رسیدن امام قلی سلطان بدان موضع همان
بود و بتیغ بیدریغ از هم گذشتن همان عَ صید را چون اجل آبد سوی
صیاد رود * بعد از شیوع این قضیه لشکریانش روی بهزیمت و تفرقه
آورده از حوالی کجی بجانب قزوین رفتند فی سنه امدی و ثمانین و تسعمایه
درین سال مزاج اشرف شاه طهماسب از نفع استقامت منحرفی گشته
عارضه مرضی طاری شده و سلطان سلیمان میرزا نام پسر دوم او که
از خواهر شخال چرکس متولد شده بود و مدته الحیوة بخادمی آستانه
امام رضا علیه التحیه و الثنا قیام و اقدام مینمود درین وقت در قزوین
بلازمت شاهی سرافراز شده طوایف قزلباش در اثنای بیماری دو فرقه
گشته نزدیک بآن رسیده بود که بیکدیگر افتاده فساد و فتنه عظیم پیدا
شود که بیکبار حق تعالی نواب شاهی را صحت ارزانی فرمود نایره شعله
فساد روی بانحطاط آورده فرو نشست ازین جهت کدورت خاطر شاهی
نسبت بانمای قزلباشیه که خیرمابه آن فساد حسین قلی خلفای روملو
وامیر اصلان بیک افشار و شخال چرکس و از طرف دیگر حسین بیک

بوز باشی استاجو و پری بیگ قوجلو قورجی ترکمان وزال کرجی بود
بهم رسیده و مزاج شاهى از آنجماعت منحرف گردید لکن در انتقام
متامل می بود چون محل تقاضای ملائمت نمیکرد روز بروز فساد ایشان
ست ازدیاد پذیرفت نظم مکن کار بد کوهران را بلند * که پروردن
کرکت آید کزند * مشو نرم کفتار با زیر دست * که الماس را نیز باید
شکست * فی سنه اثنی وثمانین و تسعمایه درین سال پادشاه تاج بخش
ملك ستان سلطان سلیم خان ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت
فرمود مدت حیانش پنجاه و سه سال و ایام سلطنتش هشت سال و کسری
بوده و شش پسر داشته از آنجمله سلطان مراد بحسن رای و اهتمام و سعی
ما لا کلام محمد پاشای وزیر اعظم از مغنيسا باستنبول آمده بر تخت
سلطنت قیاصره روم جلوس همایون فرمود و برادرانش را بمقتضای قانون
عثمانی و بموجب فتوای علمای مذهب ابوحنیفه نعمان بن ثابت دفع شرّ قلیل
بجهت نفع کثیر جایز است هر پنج را در بیگ روز خفه کرده در جنب
مزار پدر بزرگوار دفن کردند و چون خبر فوت سلطان سلیم خان
در قزوین مسعود شاه طهماسب گردید محمدی سلطان المشهور بتعماق را
با تحف و هدایای فراوان بجهت پرسش تعزیه و مبارک باد تهنیه جلوس
پادشاه کشورکشا روانه استنبول گردانید فی سنه ثلث وثمانین و تسعمایه
درین سال شاه طهماسب بعضی از الکاء کیلان بیه پیش را بامراه تگلو
داده آن طایفه پریشان روزگار را بدان دیار فیض آثار فرستاد

ومراد خان ولد تیمور خان استاجلورا بتسخیر الکاء کجو وانتقام امام قلی سلطان ولد بدر خان برستمدار روانه کردند وهم درین سال کارکیا احد لله جمشید خان والی بیه پس وفات یافت فی سنه اربع وثمانین وتسعمایه در اواسط شهر صفر این سال شاه طهماسب داعی والله بدعو الی دار السلام را اجابت فرمود وطایر روح شریفش قفس قالب را شکسته بجانب ریاض قدس پرواز نمود آفتابی که از انوار عنایتش عالی در سایه امنیت بفرغت غنوده بودند کمال اقبالش صفت زوال گرفت وکلمیابی که از میامن آثار رعایتش جهانی در مهاده عدالت واسترامت آسودند جمال خورشید مثالش ست غروب پذیرفت وچتری فلک سای که غیرت شادروآن کردون بود صرصر فنا نکونسار کردانید ولوایی همای آسای که نسر طایر در پناه جناحش می آسود عقاب قضا از اوج ثریا بتحت الثری رسانید نظم دریغ آن خداوند دیهم وتاج * که بستانند از تاجداران خراج * دریغ آنکه دبکر نه بیند سپهر * نظیرش در آینه ماه ومهر * واین واقعه عظمی وداهیه کبری در شب سه شنبه شانزدهم صفر روی داد فتنه وآشوب که زیاده از چهل سال در خواب غفلت غنوده بود در میانه طوایف قزلباش افتاده حسین بیگ بوز باشی که رکن رکن آن سلسله بود با اکثر اعیان وطوایف امم باعلیخان کرجی وزال کرجی که خال سلطان حیدر میرزا وامام قلی میرزا بودند بصوابدید سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا در همان

شب که نبر عالم افروز سپهر سلطنت پرتو عنایت از وجنات روزگار باز می گرفت سلطان حیدر میرزا را در درون دولت سرای عامره گذاشته که بعد از ارتحال آن پادشاه بی شبه و مثال بر تخت سلطنت جلوس نماید چون پاسی از شب در گذشت پادشاه جمجاه سکندر سپاه بعالم دیگر انتقال نموده سلطان حیدر میرزا تاج شاهی بر سر و شمشیر زرنگار در بر نهاده اما در میانهٔ خواتین و عورات با استقلال بر سریر سلطنت متکون شد چون پری خان خانم صبیّه شاه مرحوم احوال برین منوال مشاهده نمود در حال معتدی باستعجال نزد خال خود شخال چرکس فرستاده او را ازین مقدمه آگاه کردانید فی الفور شخال با حسین قلی خلفای روملو و امیر اصلان بیک افشار و طایفهٔ نکلو و ترکمان افشار واکراد مکمل و مسلح پیاده و سوار در جوف اللیل بدروزهٔ میدان اسب آمده بالآت و ادوات جنگ و جدال داخل باغچهٔ حرم شدند و چون حسین بیک بوز باشی و طوایف استاجلو و کرچی از آمدن ایشان خبردار شدند با سلطان ابراهیم میرزا از جانب دروازهٔ دیوان که مشهور است باله قپو هجوم آورده مستحفظان درگاه در بروی ایشان بسته مانع دخول شدند درین اثنا سلطان حیدر برای و تدبیر بعضی نواقص بلباس عورات ملبس کشته خواست که در آن صورت خود را بهمراهی بعضی عورات بیرون انداخته بمیان هواداران و یکجهتان رساند تا از شر شخال و ضرر فسده و جهال خلاص یابد و پادشاه با استقلال کردد چون خود را

از درون دولتخانه بیرون انداخت بیکبار جمعی خدمهٔ چراکسه شخال را
 خیردار کردند از عقب سر او در آمده چادر چون از سر او در کشید
 سلطان حیدر میرزا دست در خنجر کرده بدو حمله آورده غلامی از
 غلامان چرکس بیک ضرب شمشیر آن سرو جویبار سلطنت و آن کل بوستان
 دولت را که در دودمان صفوی و خاندان مرتضوی بی نظیر وی مانند
 بود از پای در آورد در خلال این احوال حسین بیک یوز باشی بانابعان
 خود اله قپورا بضر بخق و تبرزین درهم شکسته بدرون دیوان خانه
 در آمده زال کرجی با بعضی از مردمان جری هجوم بر سر دولتخانه
 آورده شخال سر سلطان حیدر را از بدن جدا کرده به پیش ایشان
 انداخت طایفه کرجی آغاز جنگ وجدال و مقدمهٔ محاربه و قتال در درون
 باغچهٔ حرم کرده زال کرجی که سردار آن قوم کمره بود بضر تفنگ
 از پای در آمده شکست بان جماعت مغرور افتاده استاجلو و متابعان
 نومید و مایوس و منکوب شده سلطان مصطفی را برداشته با برادرش
 امام قلی میرزا از قزوین بیرون آمده با معدودی چند که با حسین بیک
 یوز باشی متفق بودند بطرف قم روانه شدند و حسین قلی خلفا و شخال
 بایکجهتان و تابعان خود جمع کشته در باب سلطنت هر چند سعی و اقدام
 نمودند که یکی از شهزادهگان که از جاریهای چرکس تولد کرده اند
 بسلطنت نصب نمایند میسر نشد و چون طایفه قزلباش اوضاع ایشانرا
 مشاهده کردند که کاری ازین جماعت متشی نمیگردد عموماً توجه بجانب

اسمعیل میرزا کرده جوقة جوقة گروه گروه روی بقلعه قهقهه نهادند و جبین
اخلاص بر آستان اختصاص سوده حسین قلی خلفا و شخال چون اخلاص
و اعتقاد طوایف قزلباش را نسبت با اسمعیل میرزا بدرجه اعلی و مرتبه
قصوی دیدند بالضروره هیدر سلطان ترکمان را از جانب خود بخدمت
اسمعیل میرزا فرستاده اظهار صفای طوبت کردند که باعث متازعه
و مجادله فقیران با جماعت استاجلو و بقتل آوردن سلطان حیدر میرزا
محض دوستی و دولتخواهی ایشان بود حالیا این بندکان بحفظ و حراست
خزینہ و اموال بیت المال مبادرت نموده در انتظار مقدم شریف همایونست
که پرتو عنایت و سایه مرحمت بر سر این بندکان اندازند و موازی
سی هزار پیاده و سوار در عرض ده روز در ظاهر قلعه قهقهه جمع شده
اگرچه چند روز بواسطه خوبی که از جانب طایفه استاجلو و خلیفه انصار
بر ضمیر او مستولی شده بود مبادا که جمعیت قزلباشان مکر و حیل
دشمنان باشد حزم و احتیاط مرعی داشته در قلعه مسدود داشته بروی
ایشان نکشود امرا و اعیانرا باز نداد آخر الامر که خاطر از همه جهت
جمع فرمود احکام مطاعه مشتمل بر استمالت بحسین قلی خلفا و رفقاء او
نوشته اورا خطاب پذیر کرده بدبدیه و کوکبه هرچه تمامتر از قلعه بیرون
آمده متوجه آستانه شیخ صفی قدس سره شده بزیارت مزار پر انوار
آن حضرت و اجداد عظام مشرف گشته استمداد همت کرده از آنجا
بطرف دار السلطنه قزوین در حرکت آمده اول نزول اجلال در منازل

وخانهای خلفا فرمود که ساعت خوب و نظرات مرغوب اختیار کرده بعد از آن بر تخت سلطنت جلوس فرمایند و حسین بیک یوز باشی و سلطان مصطفی میرزا از شنیدن اخبار اتفاق طوایف قزلباش بر سلطنت اسمعیل میرزا و دخول او بقزوین سراسیمه کشته خواست که در زی قلندران بجانب بغداد رود بعضی مردمان آشنا او را شناخته گرفته مقید بدرگاه شاه اسمعیل آوردند و سلطان مصطفی را نیز طایفه بیات که در زمان شاه مرحوم بملازمت او مقرر بود چون بمیانہ ایشان در آمده او را گرفته بخدمت شاه اسمعیل آوردند و حسین بیک هشت ماه در قزوین محبوس شده آخر حسب فرمان شاهی بقتل آمد چون شاه اسمعیل در سلطنت استقلال و استقرار پیدا کرد اولاً حسین قلی خلفا را گرفته دیباً جهان بینش را بمیل آتشناک از نور بصر عاقل کردانیده همچنان اکثر متمردان قزلباشیه را که باعث فتنه و فساد بودند بعضی را بقتل آورده برخی را کوشمال بسزا داد و بعضی را براتب و مناصب ارجمند رسانیده و فرقه را بلا سبب بین الاقران ممتاز ساخته پایه قدر و منزلت ایشانرا از فرق فرقان بگذرانید و سایر احوال و مآل حال او در ضمن قضایای آینده مشروحاً مذکور خواهد شد اما شاه طهماسب پادشاه عادل کامل رعیت پرور و شهریار عاقل معدلت کستر بود بجمع مال و منال و خزینه حرص تمام داشت چنانچه از سلاطین ایران و توران بعد از قضیه چنگیز خان بلکه از ظهور اسلام هیچ پادشاهی در هیچ عصر و زمان در جمع بیت المال

بآن مقدار نقود واجناس اقمشه وامتعه از ظروف طلا و اواری نقره سعی واقدام نکرده در جینی که شاه اسمعیل مسود این اوراق را بتخص خزینه و بیت المال وسایر اموال شاه مرحوم مامور کرد انیده سیصد و هشتاد هزار تومان از نقد طلا ونقره مسکوک و منتطلس و ششصد عدد خشت طلا ونقره هر یک از قرار سه هزار مثقال و هشتصد عدد سر پوش طلا ونقره ودویست خروار حریر وسی هزار جامه و فراجه دوخته از اقمشه نفیسه واسلحه و براق سی هزار سوار از جبه وجوشن کجیم وبرکستوان در جبه خانه و سه هزار شتر ماده و سه هزار راس مادیان تازی پاکیزه ودویست راس اسب خاصه در طویلله موجود بود که بموقف عرض رسید وسایر کارخانه و بیوتات اورا از مطبخ و فراشخانه و رکب خانه ازین قیاس توان کرد و مال و خراج ولایت آذربایجان و شیروان و اران بعضی محال را هفت ساله و بعضی را نه ساله نکرفته در ذمت رعایا و اهل ذمه مانده بود که تحصیل نشده و اسامی اولاد عظام آن پادشاه برین موجب است سلطان محمد میرزا و اسمعیل میرزا که هر دو از دختر عیسی بیگ ترکمان متولد شده اند و سلطان سلیمان میرزا و سلطان احمد میرزا و سلطان جنید میرزا از خواهر شخال و جاریهای چرکس تولد کرده سلطان حیدر میرزا و سلطان مصطفی میرزا و امام قلی میرزا و سلطان محمود میرزا از کنیزکان کرجی بوجود آمدند چنانچه از سیاق کلام گذشته بوضوح می گردد سلطان حیدر میرزا در روز واقعه پدرش فوت شد و پنج پسر دیگرش

با سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا که از اقسام علوم غریبه
 وحیثیات عجیبه پیراسته بانواع قابلیت آراسته در هر وادی بهره تمام
 داشت با سلطان حسن میرزا ولد سلطان محمد میرزا و محمد حسین
 میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا و بدیع الزمان میرزا
 ولد بهرام میرزا حسب فرمان شاه اسمعیل در قزوین بقتل رسید
 و سلطان جنید میرزا مکفوف البصر کردید و سلطان محمد میرزا که
 بخدا بنده اشتهار داشت و بزرگترین اولاد عظام شاهی بود بعد از
 فوت شاه اسمعیل باستصواب امر و اعیان قزلباش بسطنت ایران
 رسیده اند احوال هر یک در ضمن قضایای سنوات آینده مشروح مذکور
 خواهد کردید و نعش آن پادشاه مرحوم را بعد از مراسم تجهیز و تکفین
 از دار السلطنه قزوین بمشهد مقدس نقل کرده در جوار مزار مرقد منور
 و مشهد معطر امام رضا علیه التحیه و الثنا مدفون گردانیدند فی سنه
 خمس و ثمانین و تسعمایه در شب شانزدهم ماه رمضان این سال شاه اسمعیل
 ازین جهان فانی بعالم جاودانی ارتحال نمود و تفصیل این واقعه چنانست
 که شاه اسمعیل پادشاهی بود بلطف طبع و وحدت ذهن موصوفی و یکسب
 فضایل نفسانی و کمالات انسانی معروف در میدان رزم هزبری بود
 خنجر گذار و در مجلس بزم ابرنی بود کوهر نثار از وفور سخاوت زر تمام
 عیار و حجر بی مقدار در نظر یکسان بود و بواسطه علو همت بحر و کان
 ببخشش یک روزه اش وفا نمی نمود نظم دید دریا ببخشش پیوست او *

زد کف خجالت بروی از دست او * با کفش کویکان در دعوی مپیچ *
زانکه نبود در کفش جز باد هیچ * اما با وجود این سوداوی مزاج
وتند خوی بود ودرشت کوی بود وبکناه اندک عقوبت بسیار وبلطفه
احسان بیشمار فرمودی چنانچه بتقریبات از حکایات سابق وروایات
متناسق مذکور کشته شاه اسمعیل در اوایل حال در ظل تربیت والد
بزرگوار خویش بسر میبرد تا در شهر سنه ثلث وستین وتسعمایه باپالت
ولایت خراسان سرافراز کشته بعد از یکچندی بسعایت ارباب غرض
از آن منصب معزول شده در قلعه قهقهه محبوس گردید وچون مدت
بیست سال در آن قلعه حبس کشید پدرش وفات کرده باستصواب
امرا واعیان قزلباش از قلعه بیرون آمده بر تخت سلطنت ایران
جلوس نمود وبنابر عدم تدبیر هنوز در سلطنت استقلال واستراری بهم
نرسانیده خواست که سب شیخین وعثمان ذی النورین وعایشه صدیقه
وبقیه عشره مبشره را رضی الله عنهم بر خلاف آبا واجداد خود بر طرف
نماید ونوعی سلوک کند که در ولایت ایران سنی وشیعنی هرکدام بذهب
خود عمل نموده متعرض احوال یکدیگر نشوند چون قزلباشان در وادی
رفض متصلب بودند ازین ممر ازو متنفر کشته در صد آن شدند که
هر وقت فرصت یابند بجان آن سلطان عالم عادل مسلمان آسیبی
رسانند تا آنکه با همشیره اش پری خان خانم درین مقدمه همزبان
وهداستان کشته شبی آن پادشاه عالیجاه با حسن بیگ حلواچی اوغلی

که محبوب او بود در یکی از بیونآت خاصه خود رفته بر بستر استراحت
غنود و روز دیگر بعد از عصر آن پادشاه را از آن خانه مرده و حسن
بیک را نیم مرده بیرون آورده امرا و اعیان هر چند تفحص و تجسس
نمودند هیچکس از حقیقت آن کلر آگله نبود امیرخان ترکمان و سایر
امراء قزلباشیه که در قزوین حاضر بودند بلوازم کفن و دفن آن شهریار
جنت مکان فردوس آشیان قیام نمودند نظم چو وقت رحیل آید از رنج
و درد * بهانه بر آرد زمانه زمرد * هر آن میوه کو بود دردناک * هم از
جنبش خویش افتد بخاک * چو تن مرد و اندام سیمین بسود * کفن عطر
و تابوت روین چه سود * بعد از دو روز کس بطلب سلطان محمد میرزا
بشیراز فرستادند او بتائی و ناممل که بخود کمال استعداد و صلاحیت
این امر نمیدید بقزوین آمده اورا پادشاهی برداشتند و هم درین سنه
پادشاه جهان و خدیو زمان مالک ستان سلطان مراد خان بواسطه آنکه
شاه اسمعیل بعضی اوضاع مغایر قاعده و قانون نسبت بسده سنیه نموده
بود اراده نمود که خاک دیار عجم را بیاد نیستی و فنا دهد که بیکبار خبر
فوت شاه اسمعیل بسع سلطان بی مثل و عدیل رسید و بطریق اولی
در تصیم آن عزیمت کوشید فی سنه ست و ثمانین و تسعمایه در اوایل
این سال خلاصه و زبده امرای قزلباش امیرخان ترکمان و شاهرخ خان
ذو القدر و مسیب خان تگلو و پیره محمد استاجلو و قولی بیک قورچی باشی
افشار و قورقمز خان شاملو و حسین قلی خلفای اعی روملو با یکدیگر

عهد و میثاق بسته امور مملکت ایرانرا از پیش خود گرفته ولایات را در میانه خود تقسیم نمودند بر شاه سلطان محمد که هر دو چشمش از نور بصر عاقل بود همان اسم پادشاهی اطلاق کرده زمام مهم وزارت را در کف کفایت میرزا سلمان جابری اصفهانی که او نیز چندان از نور بصر بهره ور نبود نهادند و خواستند که بسطنت پادشاه کور و بوزارت وزیر از نور بصر مهجور نظام امور عالم و انتظام مملکت عجم دهند ع زهی تصور باطل زهی خیال محال * و در عرض یکسال خزاین و دفاین که شاه طهماسب در مدت پنجاه و سه سال بهم رسانیده بود فنا داده اختلال بمملکت ایران راه یافت و هم درین سنه سلطان مراد خان امضای عزیمت پارینه نموده برین اوضاع نیز واقف گشته تمامی نیت و همگی همت عالی نهت بر استیصال مملکت ایران و انهدام خاندان بد مذهبان کماشت و مصطفی پاشای وزیر ثانی را سردار جیوش دریا خروش نموده موازی صد و پنجاه هزار سوار جرار همراه او ساخت و فرمان قضا جریان بنفاد پیوست که میرمیران و امرای کردستان بنهب و غارت ولایت آذربایجان اقدام و اهتمام نمایند بنابرین خسرو پاشای بیگلریکی و ان باتفاق امرای کردستان بر سر محمود بیگ روملو حاکم خوی رفته او را بقتل آورد و ولایت خوی و سلماس را بتحت تصرف در آورده از آنجا عسکر بر اورمی فرستاد و حسین خان بیگ خنسلو حاکم آنجا را دستگیر کرده بوان آورده بقتل رسانید و هم درین سال از دیوان قزلباش ایالت

تبریز بامیرخان ترکمان و حکومت جخر سعد بمحمدی خان تقماق مقرر کردند فی سنه سبع وثمانین وتسعمایه درین سال مصطفی پاشای سردار بالشکر نیشمار بعزم تسخیر کرجستان و شیروان در حرکت آمده منوچهر ولد غرغره کرجی حاکم آخصه بقدم اطاعت پیش آمده با او جمع کثیر از ناوران کرجی بشرف اسلام مشرف گشته حکومت موروثی بطریق اقطاع تملیکی بدو ارزانی شد و تقماق خان والی جخر سعد باتفاق امام قلی خان قاجار حاکم کنجه و بردع در موضع چلدر سر راه بعسکر نصرت پناه گرفته شکست خورد و داود خان ولد لوارسب کرجی که از نیابت قزلباش بایالت قلعه تفلیس قیام مینمود قلعه و ولایت را خالی گذاشته راه فرار پیش گرفت مصطفی پاشا قلعه و ولایت را متصرف شده جمع کثیر را بحفاظت آنجا باز گذاشته متوجه شیروان شد و چون نواحی زکم مضرب خیام عساکر نصرت فرجام کردید حاکم آنجا لوند کرجی بعز دستبوس سردار ظفر شعار فایز گشته باج و خراج قبول نمود و از عواطف بیدریغ پادشاهانه و عوارف سنیه خسروانه ایالت زکم و حکومت موروثی بدو مرحمت شد و از آنجا کوچ نموده چون در مابین رودخانه قنغ و قبری نزول اجلال واقع شد امیرخان والی تبریز با عسکر آذربایجان و نخجوان باتفاق امام قلی سلطان قاجار والی کنجه و بردع و قراباغ اران باراده شبیغون عساکر اسلام توجه نمود در اوایل که عساکر نصرت مآثر جهت جمع ذخیره پراکنده شده بودند قزلباشان دوچار ایشان شده جمعی را

بقتل آورده تا موازی هزار اشتر از اشتران پادشاهی و دوسه هزار اسب
واستر بیغما بردند و چون این اخبار مسوم سردار ظفر شعار شد بهرام
پاشای میرمبران ارضروم و عثمان پاشای میرمبران دیار بکر را با جمعی
از عساکر کردون مآثر بدفع شر قزلباشان مامور گردانید و بسیاری
از امرا و لشکریان قزلباش در آن معرکه بر خاک بوار افتاده و بعضی
از ایشان در آب کر غریق بحر فنا شدند و عساکر منصوره يك روز
بواسطه طغیان آب رودخانه قنغ در آن منزل توقف نموده روز دیگر
بطرف شیروان عبور کرده قلعه از چوب و گل در ارش بنا کرده بانجام
رسانیده عثمان پاشای چرکس ولد اوزنمرا بطریق وزارت بشاخی
فرستاده قیطاس پاشا را بدستور بیکلربکی در ارش گذاشته از راه
کرجستان بارضروم عودت نمود و شاه سلطان محمد ساعون کرجی را که
از زمان شاه طهماسب در قلعه الموت محبوس بود بیرون آورده حکومت
و دارایی الکی تغلیس مع توابع و مضافات بدو ارزانی داشته روانه
کرجستان ساخت چون ساعون بحدود تغلیس رسیده کفره و ازناوران
آنجا بر سر رایت او مستجمع شده سر راه بر عسکر اسلام گرفته خسارت
بسیار بمصطفی پاشای سردار رسانیده متعاقب او سلطان حمزه میرزا
ولد شاه سلطان محمد و میرزا سلیمان وزیر و امراه عظام با موازی
سی هزار سوار از قزوین بکنجه و قراباغ رسیدند اتفاقاً عادل کرای خان
ولد خان تانار با موازی پانزده هزار سوار از دربند شیروان عبور

کرده بمعاونت عثمان پاشا ومصطفی پاشای سردار چون شیر ژبان در رسید در محلی داخل شماغی شد که ارس خان روملو حاکم شیروان عثمان پاشا را در درون شهر شماغی محاصره کرده نزدیک بآن شده که عثمان پاشا را جبرا وقهرا بیرون آورد که عادل کرای بسر وقت او رسیده ارس خان را دستگیر و تابعانش را طعمه تیر و شمشیر کردند و باراده نهب و غارت اردوی او که در طرفی مغان بودند از آب کر عبور فرموده چون اردوی او را تالان و اهل و عیال ایشانرا اسیر نموده بشیروان مراجعت کردند در جینی که لشکر تاتار باطرائی و جوانب متلاشی شده عادل کرای با معدودی چند از مخصوصان تنها مانده بود که میرزا سلمان وزیر با موازی بیست هزار سوار قزلباش در اق صو محل من اعمال شماغی دوچار او گشته در میانه ایشان محاربات و مضاربات واقع شده بعد از کشش و کوشش بسیار عادل کرای با امیرزاده کلن تاتار بسر پنجه تقدیر گرفتار گشت و عثمان پاشا چون برین قضیه وقوف یافت سراسیمه از شماغی فرار کرده بجانب دربند رفته بقلعه دمور قپو متحصن شد لشکر قزلباش از شماغی بارش رفته قیطاس پاشا را با عبد الرحمن بیگ وسطانی که بحفاظه آنجا مامور بودند بقتل آورده آتش در قلعه ارس زده تل خاکستر کردند و از آنجا فارغ البال بقراباغ عودت کردند و بهاء الدین بیگ ولد اوله که بحفاظه قلعه قباله و اغداش مامور بود قلعه را خالی گذاشته از زخم بجانب تفلیس رفت

والده سلطان حمزه میرزا باین مقدار فتوحات مغرور کشته بتصورات ناقص عورات مهمات شیروان را معطل ومهمل گذاشته عثمان پاشا را از دمور قپو بیرون نکرده عادل کرای خان را برداشته در عین زمستان بقزوین معاودت کرد فی سنه ثمان وثمانین وتسعمایه در بهار همین سال مصطفی پاشای سردار از قشلاق ارضروم برخاسته بر سر قلعه قارص آمده شروع در تعمیر قلعه آنجا فرمود چون اخبار تسلط قزلباش بر ولایت شیروان وفرار نمودن عثمان پاشا بدمور قپو و کرفتاری عادل کرای تانار بمسامع جلال سلطان مراد خان رسید مصطفی پاشا را از سرداری معزول کرده آن منصب عالی بسنان پاشای وزیر ثالث مغوض گردانید وهم درین سنه محمد پاشای بوسنوی وزیر اعظم که در سلسله آل عثمان مانند او وزیر اعظم پیدا نشده قریب پانزده سال وزارت باستقلال سلطان سلیمان خان ومدة العبر وزارت سلطان سلیم خان کرده بود وشاه طهماسب او را ابوت مکانی خطاب میفرمود بحسب تقدیر در دست شخصی مجهول بضرب کارد قتیل کشت ودرجه شهادت یافت وهم درین سال در غره ربیع الاول علی قلی خان بن سلطان حسین بیگ بن طورمش خان شاملو حاکم هرات بانفاق مرشد قلی خان ولد یکان شاه قلی استاجلو حاکم خوافی وباخرز با شاه سلطان محمد طریق ترمذ وعصیان پیش گرفته در اسعد ساعات واین اوقات عباس میرزا ولد شاه سلطان محمد را که هنوز در سن ده سالگی بود پیادشاهی برداشتند وخواستند که امرا و حکام

سایر بلاد خراسان را قهرا و قسرا مطیع و منقاد خود سازند از آنجمله
اولا لشکر بر سر مرتضی قلی خان پرنایک حاکم مشهد کشیده در میانه
ایشان در موضع طرُق که در دو فرسخی شهر واقع است حربی بغابت
صعب دست داد و مرتضی قلی خان منهزم گشته در حصار مشهد
متحصن گردید و علی قلی خان چهار ماه در ظاهر مشهد نشسته عاقبت
بی نیل مقصود بهرات معاودت نمودند در اواخر این سال والدۀ سلطان
حزه میرزا بعضی از لشکر قزلباش را بسرداری شاهرخ خان مهردار
بجهت بازخواست خون پدر خود میر عبد الله بر سر میر مراد (?) والی
مازندران فرستاد و آنجماعت میر مراد را گرفته بقزوین آوردند و او
بقصاص خون پدر حکم قتل او فرمود حکومت و دارایی مازندران را
به برادر خود میر عبد (?) تفویض نمود و امره قزلباش از تحکم آن خاتون
متوهم گشته در دفع آن رایها کردند آخر قرار دادند که او را بمعشوقی
عادل کرای خان تاتار نسبت داده هر دورا بقتل آورند جمعی از
قزلباشان سفاک بتحریک امرای عظام بدرون سرای پادشاهی در آمده
آن ضعیفۀ سیده صالحه را که دست در کمر شوهر بیحیثیت زده بود
جبرا و قهرا کشیده بیرون آورده بقتل آوردند یک شبانه روز در صحرا
در میانه مردم عالم برهنه و عریان انداخته کسی بدفن و کفن او نپرداخته
عادل کرای را نیز با صد نفر از امیرزادهگان و مردمان تاتار هلاک
ساخته بخاک بوار انداختند فی سته تسع و ثمانین و تسعمابۀ در اوایل

این سال سنان پاشای سردار بارضروم رسیده شاه سلطان محمد نیز جهت مدافعه او از قزوین متوجه بیلاق اران شد و شاه قلی سلطان ذو القدر ولد تبت آغا و مقصود آغای تغاچی را بجهت تمهید مصالحه در ارضروم بخدمت سنان پاشا فرستاد و بعد از وصول ایلیچیان بخدمت سردار فرار چنان شد که سردار باستنبول عودت نموده شاه سلطان محمد نیز بقزوین مراجعت کند و ایلیچی معتبر بدرگاه سلطانی برای تهنیت سوره شهزاده کامکار ارسال دارد نامابین پادشاهان بوسیله سردار صالح و صلاح مفتوح گرداند حسب القرار سنان پاشا بآستانه عودت نموده شاه سلطان محمد ابراهیم خان ترکمانرا بطریق رسالت با تحف و هدایا بآستانه سلطانی روان ساخت و سلطان مراد خان به صالح راضی نشده سنان پاشا را از وزارت عظمی و سرداری عساکر منصوره معزول کرده ابراهیم خان را بدستور محبوس مقید نگاه داشت و هم در ماه ربیع الآخر این سال علی قلی خان شاملو باز آغاز لشکرکشی کرده با جمع کثیر بر سر درویش محمد سلطان روملو حاکم نیشابور آمده بعد از خرابی و ویرانی بسیار که بآن ولایت رسانید کاری نساخته بهرات معاودت نمود و هم در اواخر این سال سلطان مراد خان اراده فرمود که شهزاده کلمران سلطان محمد خان را سورختنه و سنت موکد بقانون و قاعده سلاطین آل عثمان بجا آورد جهت اجتماع ما بحتاج سور و طلب امرا و اعیان چاوشان و قپوچیان درگاه عالی باطرائی و اکتافی مالک محروسه فرستاد

فی سنه تسعین وتسعمایه در اوایل ابن سال سلطان بیهمال بعد از اجتماع میرمیران وامرا واعیان بترتیب اسباب سور و آیین بستن شهر بی فتور فرمان داده که مکان جمعیت طوی در سرای ابراهیم پاشا که در جانب غربی میدان اسب واقع شده آماده سازند ارباب صناعت و مخترعات کوچه و بازار شهر را از اقمشه نفیسه فرنگ و دیباهای هفت رنگ غیرت نکارخانه چین و رشک افزای خلد برین گردانیدند و زرای عظام و بیگلر بکیان ذوی الاحترام بدان امکانه و مقام رفته سلطان جهان شایسته دیهم و اورنگ آل عثمان بآن مکان جنت نشان تشریف برده قریب دو ماه هر روز با زمره از خواص بارگاه بهشت آیین در غرفه که بوضع غریب و طرح عجیب جهت نشینن همایون مرتب کرده بودند منزل کزیده و عربک از وزرا وامرا واعیان در اطراف و حواشی میدان منزل و غرفه از چوب و تخته ترتیب داده قرار گرفته بنظاره غرایب و عجایب موره صنایع می بودند مهندسان هنر پیشه و استادان نیکو اندیشه انواع تعبیهای خوب و اصنای صنایع مرغوب که زبان از تقریر و بنان از تحریر آن عاجز و قاصر است بعرضه ظهور می آوردند از آنجمله استادان نخلبند پنج عدد نخل هر یک در عرض دو سال ترتیب داده بودند که هر یکی برابری درخت سرو و چنار میکرد و از اقسام میوه و گل از ریاحین و سنبل بنوعی ساخته و پرداخته بودند که سپهر با هزاران دیده از دیدن آن چشم بر نمیداشت و در السنه و افواه مذکور و در دفاتر

ارباب حساب مسطور است که هر نخل را سی هزار فلوری سکه خرج
رفته و نخل کوچک بطریق عادت زیاده از پانصد ششصد عدد بود و مقدار
سی هزار التون صرفی شکر و صناعت شیرین کلریهای قند نموده بودند
از اقسام جانوران چرنده و پرنده از مرغ و ماهی که در ربع مسکون
موجود است از هر نوع ده دوازده عدد که قسم چرنده برابر قوچ
و کوسفند و پرنده مثل جثه هر جانور و سباع نیز مثل شیر و پلنگ که عقل
در صنعت آن چون صورت دلدار حیران و دیکه دیکه و ران چون جسم بیجان
در نظاره مانده بود بآیین و ترتیب هر چه تامتر بنظر همایون در آورده
و شصت هزار التون درین دو ماه صرفی مصالح موشک سازان و آتش
بازان شده بود که از اول شب تا نصف اللیل نایره شعله آتش سر بفلک
دوار کشیده راه سیر بر کواکب سیار می بست و بقیه سایر اخراجات
ازین قیاس توان کرد و همچنان هر طایفه و هر طبقه مناسب حرفه خود
صورت نادر و پیکر بدیع مآثر ظاهر میساخت و از ارباب حسن و ملاحظت
و نغمه پردازان صاحب صباحت هر روز و هر شب در مجالس ارباب
عیش و طرب جمع کثیر حاضر بوده بنغمات دل کشا و ترنمات روح افزا
نشاط پیر و پیرنا می افزود جوان و پیر صغیر و کبیر محظوظ و بهره مند
بودند نظم پری پیکر بتان نغمه پرداز * کهی از ساز دلکش که
زآواز * نوای عیش و عشرت میسرودند * نشاط باده نوشان میفرودند *
و در آن ایام بهجت انجام علی الدوام چاشنکیران آستان فلک احتشام

مایدعای طعام بعدد کواکب چرخ فیروزه فام معد ومهیا می ساختند واز غرایب اتفاقات جهت کباب اطعمه آن سور پانزده هزار قاز را بدستور چهار پایان نعل کرده از حوازه روزه راه باستنبول پیاده آوردند واز وفور اطعمه لذیذ وکثرت اشربه نظیفه رسم وآیین جوع از عرصه عالم برانداختند وبعد از انقضای جشن وسورسلطان پر سرور شاهزاده عالم پناه را بایالت مغنیسا که محل سکونت بزرگترین شهزادهکان آل عثمان ومقر دولت آن خاندان کثیر الاحسان است سرافراز کرده روانه فرمودند وچون خاطر اشرفی از مهم سورشهزاده عالی تبار وضیر منبر آینه کردار عدالت کستر بپرداخت پرتو اندیشه برتنسبب امور مملکت انداخت حیدر پاشای چرکس میرمیران سیواس را باموازی پانزده هزار پیاده وسوار از بیکچیری وبلوک ساحدار وبعضی از سپاهیان روم ایلی از راه دریای قلم بجانب کفه در سفاین گذاشته بعاونت عثمان پاشا بشیروان فرستاد ومحمد پاشای بوسنوی میرمیران دیار بکرا بجهت ایصال خزینه وذخیره قلعه تغلیس مامور کردانیده ساعون کرچی باتفاق امراء قزلباشیه خصوصا تقماق خان استاجلو وامام قلی سلطان قاجار سر راه بر ایشان گرفته چهل خروار زر وسایر ذخیره ومابحتاج قلعه که قریب بدو هزار خروار همراه داشتند ازیشان گرفته جمع کثیر در آن معارک کشته بیکربکیان بزعم آنکه این فساد از مصطفی پاشای ولد غرغه میرمیران چلدر که قفادار لشکر بود تقصیر

وتهاون کرده بلکه قزلباش بتحریرك او باین امر جرأت کرده اند اورا
مقید ساخته بدرگه پادشاهی فرستاده تلافی تقصیرات خواهد شد
بیکر بیکیان مصطفی پاشارا حاضر کردانیده اراده گرفتن او کردند
او نیز از کید ایشان واقف شده با جمعی از ازناوران کرجی که همراه
داشت دست شجاعت از آستین جلادت بیرون آورده محمد پاشای
سردار را با محمد پاشای دیگر خادم میرمیران دیار بکر را بضر ب تیغ
زخدار ساخته کتخدای محمد پاشای میرمیران ارضروم را که دست
در کمر او زده قصد گرفتن کرده بود با چند نفر از ملازمان در دست
ازناوران بقتل آورده خودش فی الفور سوار گشته از آن معرکه
بد رفت وهم درین سال علی قلی خان باغلبه وازدحام تمام عباس
میرزا را برداشته از دار السلطنه هرات بعزم تسخیر بعضی بلاد
خراسان بیرون آمده چون بسمرحد سبزوار رسید شاه سلطان محمد باتفاق
ولد ارشدش سلطان حزه میرزا از قزوین ابلاغ بر سر او برده سه
منزل مسافت در میانه ایشان مانده بود که علی قلی خان واقف گشته
سالک طریق فرار شد ومرشد قلی خانرا در قلعه تربت زاوه گذاشته
خودش تا دروازه هرات در هیچ مکان عنان باز نکشید ودر اواسط شهر
شوال سنه مزبور شاه سلطان محمد بظاهر قلعه تربت رسیده فی الحال
شروع در محاصره کرد چون آفتاب در هجده درجه قوس بود منزل قشلاق
در آنجا تعیین نموده در گرفتن قلعه سعی شد اما چون طوایف قزلباش

بر تسخیر قلعه و بدست آوردن مرشد قلی خان بالطبع راضی نبودند
اثری بر آن جد و جهد مترتب نشد فی سنه احدی و تسعین و تسعایه
در اواسط شهر ربیع الآخر این سال که آفتاب در اول درجه ثور بود
شاه سلطان محمد برای وتدبیر میرزا سلیمان وزیر از سر قلعه تربت
برخاسته آوازه معاودت و آهنك عراق ساخت که بزیارت مشهد رضویه
علیه التحیه در طاس کنبد بوقلمون انداخت و چون يك منزل راه طی
کرد عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گردانیده ابلغار بر سر عباس
میرزا و علی قلی خان که در آن حین در مابین رباط شاه ملک و قصبه
کوسویه نشسته بودند برده در يك شب هجده فرسخ راه قطع نموده
در وقت طلوع صبح روز دوشنبه هجدهم ماه مزبور در دهنه سرپل غافل
قراولان لشکر شاهی بر سر طلايه دشمن که سردار آنجاعت حاجی
کوتوال بود ریخت بانديک مقاتله حاجی کوتوال با رفقا اسیر و دستگیر شده
بقية السیف شکسته عنان کسسته رکب خود را باردوی علی قلی خان
رسانیدند ایشان نیز سراسیمه برخاسته مجال محاربه و مجادله نداشته
روی بوادی فرار نهادند لشکر سلطان محمد از عقب علی قلی خان
و طایفه شاملو در آمده زیاده از سه هزار کس را بقتل آورده بعضی را
اسیر کردند علی قلی خان باتفاق عباس میرزا نیم جانی از آن معارك
خون خوار بکنار کشیده خود را بدرون شهر و محصار انداختند صباح روز
دیگر که خسرو خاور با صد هزار کُر و فرّ از پی انهزام لشکر سپهر بد اختر

مسام خون آشام از نیام برکشید و بلعات تیغ زر افشان عرصه عالم را خون افشان کردانید لشکر جلادت اثر عراق بطاهر بلده هرات رسیده در باغات و بساتین آنجا نزول نموده شاه سلطان محمد متعاقب ایشان آمده مدرسه سلطان حسین میرزا محل موکب همایون ساخت و بدستور قلعه تربت بمحاصره شهر فرمان داده قزلباشان در آن وادی بنوعی که در سر قلعه تربت کردند چندان تقید ننمودند هرکس بعیش و عشرت و ساز و صحبت که مقتضای آب و هوای آن بلده است مشغولی نموده سخن او را باد پنداشتند میرزا سلمان وزیر چون بکرات این احوال را از طایفه قزلباش مشاهده نمود در صدد آن شد که چند نفر از اعیان و امراء ایشانرا بقتل آورد تا فرمان شاهی و احکام پادشاهی نفاذ یابد قزلباشان بر رای او مطلع گشته باتفاق در قتل او همزیان و همدستان شده در روزی که میرزا سلمان از راه خیابان بحمام کازرگه میرفت یوسف بیگ افشار پسر قلی بیگ قورچی باشی در تحت سفر سر راه برو گرفته خواست که او را بقتل آورد یکی از اجبا لورا ازین مقدمه واقف گردانیده او راه تغییر داده باضطراب تمام خود را بدولتخانه شاهی انداخت امرا و اعیان قزلباش او را تعاقب کرده مکمل و مسلح سوار و پیاده اطراف دولتخانه را احاطه کرده طلب میرزا سلمان کردند شاه سلطان محمد و حمزه میرزا که در آن اثنا اراده خواستکاری دختر او کرده بود هرچند التماس نمودند که او را خلاص سازند فایده نکرد و قلی بیگ

قورچی که بادی این فتنه بود بنزد شاه سلطان محمد وپسرش آمده گفت اگر شما در دست دادن او مبالغه نمایند ضرری کلی بارکان دولت شما خواهد رسید صلاح وقت آنست که او را بمن سپارید که محبوس دارم تا فتنه وفساد ساکن شود ومیرزا سلمانرا از درون خانه بیرون آورده تسلیم او کردند بعد از دو روز در بلغ زباغان کلاغان وکلبان فتنه انکیز قزلباش تکرار هجوم بر سر او آورده او را بقتل آوردند در اثنای غوغا این بیت بدیبه گفت نظم این همه غوغا برای کشتن ما بهر چیست * در ازل ما کشته عشقیم وغوغا بهر چیست * وسایر اشعار ابدالر آن وزیر نیکو آثار در السنه وافواه بسیار است در همه وادی مرد آراسته بحلیه فضیلت وقابلیت پیراسته بود این دو بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد نظم بازم زیار مزده دیدار میرسد * دل در طمیدنست مکر یار میرسد * سلمان اگر رسید بلایی از او منال * کر عاشقی بلا بتو بسیار میرسد * القصه شاه سلطان محمد وحوزه میرزا بعد از قتل میرزا سلمان چهل روز در هرات توقف کرده تمامی باغات وعبارت آنجا را رافع ونشینگاه زافع کرده در شب پانزدهم شهر شعبان العظم سنه مزبور با علی قلی خان وعباس میرزا کرک آشتی کرده از ظاهر هرات برخاسته رایت عزیمت بلکه طبل عزیمت کوفته بصوب عراق برافراخت وچون بنوامی سبزوار رسید شنید که حسین بیک ولد سوندرک قورچی باشی افشار که حکومت آنجا بدو تعلق داشت

سر از ربقه اطاعت کشیده در قلعه سبزوار متحصن شده شاه سلطان محمد حزه میرزا را بگرفتن حصار آنجا مامور ساخت میرزا حزه فی الفور شروع در محاصره کرده بعد از يك روز قزلباشان قلعه را مفتوح گردانیدند حسین بيك را با تابعان بقتل رسانیده تفویض ایالت مشهد بسلمان میرزا نبیره عبد الله خان استاجلو که دختر زاده شاه طهماسب بود کرده لالکی و کتخدایی او را بشاه قلی بيك قارنجه اوغلی رجوع فرموده بقزوین معاودت نمودند و مرشد قلی خان در غیبت شاه سلطان محمد بر سر سلمان میرزا و قارنجه اوغلی رفته ایشان تاب مقاومت نیاورده مشهد را خالی گذاشته فرار کرده مرشد قلی خان بلا منازعه و مقاتله مشهد را بقبضه تصرف در آورد و هم درین سنه سلطان مراد خان سیاوش پاشا را بمنصب جلیل القدر وزارت عظمی سرافراز گردانیده سرداری عسکر دیار عجم را بفرهاد پاشای وزیر ثانی مغوض نمودند فرهاد پاشا با جیوش دریا خروش از استنبول متوجه دیار عجم کشته تقماق را از جخر سعد بیرون کرده قلعه در ابروان بنا نمود که اثر فرهاد موافق تاریخ آنست و سنان پاشای جفال اوغلی را بطریق وزارت و خضر پاشا را میرمیران ابروان کرده بمحافظه آنجا گذاشته بقشلاق ارضروم معاودت نموده حسن پاشای میرمیران شام را با حکام و امراء کردستان و امراء روم ابلی بجهت ایصال خزینه و ذخیره قلعه تفلیس که در آن زمان بغایت امر عسیر بود روانه گردانیده و راقم حروف نیز در آن سفر

همراه بود در دربند طومانس کافران کرجی باتفاق بعضی از امراء قزلباش سر راه بر عساکر اسلام گرفته با وجود که عساکر منصوره زیاده از پانزده هزار سوار بودند و عدد کافران پانصد نفر غیرسید اول شکست بر لشکر اسلام افتاده اما آخر بواسطه ثبات قدم حسن پاشا که با معدودی چند در میانه کافران ایستاده عسکر اسلام از آن ورطه بلا سالم بیرون رفته روز دیگر طوایف قزلباش قزاقلر و اسپرلو سر راه از میانه جنکل رودخانه سخود در کمینگاه لشکر نشسته منتظر فرصت بودند که حسن پاشا برکید ایشان واقف شده فقیر را با بعضی از امراء روم ایلی بر سر ایشان فرستاده علی قلی بیگ اسپرلو که سردار انجاعت بود اسیر و دستگیر شده منهزم گشتند فی سنه اثنی و تسعین و تسعمایه در بهار این سال فرهاد پاشای سردار سفر کرجستان اختیار کرده قلعه لوری را تعمیر فرموده از آنجا بدربند طومانس رفته قلعه نیز در آنجا از سنگ و گل بنا کرده در عرض چهل روز با تمام رسانید حسن پاشای میرمیران ارضروم را بحفاظت آنجا و علی بیگ بوسنوی میرلوای مور را بدستور بیکلربکی در لوری گذاشته از آنجا بطرف آخصه در حرکت آمده خواست که در آنجا نیز قلعه بنا کند عساکر منصوره با او درین امر موافقت نکرده بلکه طریق خلاف ورزیده بنا برین سردار از آنجا مراجعت نموده کافران کرجی تابع منوچهر سر راه بر او گرفته خسارت بسیار باموال و ارزاق مسلمانان رسانیده از آنجمله عرابه خاص

فرهاد پاشا را نهب و غارت کردند جاریه مجبوره او را که باسباب خاصه او از مرصع آلات شمشیر و ترکش و سپر و پوستهای سمور و وشق که در درون عربه بود بیرون آورده بغما کردند وهم درین سال محمد کرای خان تاتار بالشکر زیاده از قطرات امطار بشیروان آمده محمد خان ذو القدر حاکم آنجا را با تابعانش بر خاک بوار انداخته باتفاق عثمان پاشای وزیر از آب کر عبور نموده ولایت کتجه و قراباغ و یردغ را با توابع و مضافات بیغهای تاتاری بیاد فنا داد و موازی صد هزار پسر و دختر مسلمانان را اسیر کرده بجانب کفه برد و شاه سلطان محمد در عقب لشکر تاتار بقرا اغاج آمده امیرخان موصول حاکم تبریز را سردار لشکر قزلباش نموده روانه شیروان ساخت چون امرا بر سر قلعه باکو آمده آنجا را محاصره کردند در میانه قزلباش چون مسیب خان تگلو و شاهرخ خان ذو القدر و پیره محمد استاجلو که هر یک دعوی انفراد میزدند اطاعت یکدیگر نکرده نفاق ورزیدند و قحطی عظیم در میانه اردوی ایشان افتاده بی نیل مقصود کرای نساخته معاودت نمودند و بعد از آن ایالت شیروان بامام قلی سلطان قاجار تفویض شده با عسکر قراباغ بر سر عثمان پاشا در صحرای علی چوبان در مقابل قزلباش صف آرا گشته مقاتله و مجادله صعب دست داده شکست بر لشکر قزلباش افتاد غنائم نامحصور از اسب و اشتر و خیمه و خرگاه و مرصع آلات و اوانی نقره و فروش ابریشم و زربفت نصیب لشکر عثمانی شد درین اثنا سلطان

مراد خان کس بطلب عثمان پاشا فرستاده اورا بنوید وزارت عظمی و سرداری دیار عجم بآستانه دولت مقام آوردند عثمان پاشا حیدر پاشا را بمحافظت شیروان بدستور وزارت گذاشته از راه دهمر قپو بمعاونت طایفه چرکس بطرف کفه رفت و بواسطه عدلوتی که در هنگام آمدن محمد کرای خان تاتار بجهت غارت الکاه شیروان پیدا کرده بود برادرش بنوید خانی مستظهر کردانیدک باتفاق او بر سر محمد کرای رفته او تاب مقاومت نیاورده روی در وادی فرار نهاد برادرش شیروان (؟) کرای با عسکر روم و تاتار لورا تعاقب کرده بدو رسیده بقتل آورده بامداد واستعانت عثمان پاشا بر سریر سلطنت الوس تاتار منسکن شد و از وقوع و صدور این قضیه التفات سلطانی نسبت بعثمان پاشا یکی در صد کشته چون بسده بوسی آستان شهریار سلطان حاجت روا فایز کشت منظور نظر عوارفی بیکرانه و مشمول عواطف خسروانه شده بمنصب وزارت عظمی و سرداری لشکر جهانکشا سرفراز کشته مقرر چنان شد که قشلاق در قسطنونی نماید اگر چنانچه فتنه و آشوبی از جانب کفه و تاتار صدور یابد از دریا عبور کرده بدفع او مشغول شود والا بعزم تسخیر آذربایجان روانه شود وهم درین سال شاه سلطان محمد و همزه میرزا از قرا اغاج به تبریز آمدک امیرخان حاکم آنجا را مقید کرده بقلعه فقهه فرستاده بعد از چند روز حکم قتل او کرده تفویض ایالت تبریز بعلی قلی خان فیح اوغلی استاجلو نموده قشلاق در آنجا فرمودند

فی سنه ثلث وتسعين وتسعمایه در اوایل ابن سال عثمان پاشا خاطر از کفه وتانار مطمئن داشته بعزم تسخیر تبریز وسایر بلاد آذربایجان چون شیر غران وپیل دمان از قشلاق قسطنطونی روانه شد شاه سلطان محمد وحزه میرزا که در آن اثنا در امور سلطنت با پدر مشترک بود بمجرد شنیدن این اخبار با خانه کوچ از تبریز برخاسته بطرف رودخانه اوزم نیل رفتند وعثمان پاشا بعظمت هرچه تمامتر متوجه تبریز شد ودر روز جمعه بیست وچهارم رمضان المبارک همین سال در ساحل رودخانه اجی که در نیم فرسخی تبریز واقع است نزول اجلال فرموده کرباس فلك مماس باوج ذروه مهر وماه رسانیده روز دیگر بلا منازعه وممانعه موضع اخی خونی مضرب خیام عساکر نصرت فرجام کردید وبرادر علی قلی خان که با معدودی چند از قزلباشان که شهر را کوچه بند کرده بمحافظه قیام میکردند همان لحظه تاب صدمت عساکر کردن توان نیاورده نزدیک بغروب آفتاب با اعیان تبریز ترك محافظه کرده چون سیماب هریک بطرفی از اطراف پراکنده شدند وبعضی از اجلائی آنجا بطریق عادت بشجاعت وتهور خود مغرور گشته بودند عیال واطفال خود را بحمامات فرستاده دروب دکاکین را مفتوح داشته بمعاملات خود مشغول بودند که عسکر منصوره داخل شهر ومحلات کشته در آن شب محله سرخاب قریب بنصف شهر بنهب وغارت رفته تاراج وبغما شد وعلی الصباح قاضی کلمران ومولانا محمد علی شیخ الاسلام وسایر

اعیان بعضی دستبوس وزیر زمان آمده فریاد الامان الامان کردند از مراحم و اشفاق آن وزیر با استحقاق چند نفر از طوایف بیکچری برای محافظه و بساق بحلات شهر تعیین کرده ارسال داشتند که از لشکریان ضرر و آسیب برعابا و منوطنان آنجا نرسد و از آنجا کوچ کرده نزول در موضع چرنداب واقع شد و صبح روز عید فطر با سرداران و کردنکشان سپاه در باب محافظه و ضبط تبریز مشاوره نموده جمله قرار بر آن دادند که دار الاماره تبریز را که موسوم است بهشت بهشت قلعه نموده اطراف او که حصاری در کمال استحکام داشت تعمیر کرده برج و باره ویدن ترتیب نمایند اطراف آنرا پیسوده بر سپاه و بیکچریان قست نموده در عرض شصت روز قلعه در غایت متانت و حصانت تمام کرده اول حفظ و حراست آنجا را در عهده اهتمام سنان پاشا وزیر جیغال اوغلی کردند آخر بجعفر پاشای خادم میرمیران طرابلوس شام رجوع کرده موازی هفت هزار پیاده و سوار با ذخیره یکسال بدو داده در آنجا گذاشته و رحل معاودت کوفته بنا بر بعضی مقدمات که یکی از آنجمله قلت علیق الاغان بود که قریب يك ماه هر روز علیق چاروا منحصر بيك مشت پوست درختان یا اندك بیخ علف چایر که از زمین بصد جر ثقیل کنده بچاروا میدادند دوم بیماری عثمان پاشا که بعد از يك ماه که در تبریز توقف فرمود بیماری بدو عارض شده روز بروز سست اشتداد و ازدیاد پذیرفت سیم مردم تبریز بمقتضای طبیعت خود چند نفر از طایفه

یکپجری را که ییسانچیکری محلات تعیین فرموده بودند بقتل آورده طوایف سپاه از قپو قولی و یکپجری از صدور این حادثه بی آنکه بعثمان پاشا عرض نمایند هجوم بشهر و بازار آورده در آن واحد تا موازی پانزده هزار مرد پیر و جوان توانا و ناتوان از تیغ بیدریغ گذرانید اموال و ارزاق ایشانرا نهب و غارت کرده اهل و عیال ایشانرا باسیری باردو آورده يك ماه و چهل روز لا ینقطع اموال مردمان را که در زیر کل و زیر زمینهای خانه پنهان کرده بودند بیرون آورده می کشیدند ازین جهت اهالی تبریز متنفر کشته بقیه السیف فرار کرده بخدمت حمزه میرزا رفته اورا از اوضاع عثمان پاشا و زبونی عسکر آگه کردند حمزه میرزا بعضی از امرار را بحوالی قبریز فرستاده بر سنان پاشای جیغال اوغلی که در سعید آباد قراول بود غالب آمد شکست بر لشکر اسلام افتاده از استماع این اخبار حمزه میرزا اجری ذخیره کشته با موازی پنج هزار سوار بحوالی اردوی نصرت شعار آمده قریب بحمل عصر عموما بیکلربکیان و سپاهیان خبردار شده بمقابل شهزاده به بند میرانشاه صف آرا کشته بعد از مجادله و مقاتله هنگام غروب آفتاب بلکه نماز عشا بازار دار و کیر کرم بود چون بیکلربکیان و امرا و اعیان لراده نمودند که بمنازل خود عودت فرمایند قزلباشان بهیأت مجموعی از عقب لشکر منصور هجوم کرده محمد پاشای میرمیران دیار بکر را بقتل آورده مراد پاشای میرمیران قرامان که با اسب در چاه افتاده بود پاچند نفر از امرا و اعیان اسیر و دستگیر کرده

چنانچه چند سوار از قزلباشان بواسطهٔ تاریکی شب خود را بر زنجیر و عرابه زده از اسب افتاده عرابه چپان سر از تن ایشان جدا کردند بعد از چند روز که مهبات قلعه اتمام یافت عساکر نصرت مآثر از یورت چرنداب کوچ کرده فرار دادند که قریب بشب غازان نزول نمایند که حزه میرزا بی تماشای از عقب اردوی همایون در آمده از یمین و یسار لشکر نصرت شعار هجوم بر سر جیغال اوغلی آورده ناموازی هشتاد قطار اشتران او را با بار برده خسارت بسیار باموال و ارزاق عسکر رسانیده تا حوالی خیمهای اردو رسیده خسرو کتخدارا که آخر میرمیران لرزوم شده بود در مبانۀ خیمها از پا در آورده سر او را برداشته مراجعت نمودند و هنگام شام در مقابل اردو در طرف سرد رود فرود آمدند و روز دیگر که عثمان پاشا در حالت نزع بود او را در تخت روان گذاشته کوچ نمودند سنان پاشا بدستور قفادار عسکر منصور بود بقریهٔ نظرلو نزول واقع شد در همان شب فواق عظیم بر عثمان پاشا واقع شده روز دیگر که عازم طسو شدند در اثنای راه جان بجهان آفرین تسلیم کرد و سلطان حزه میرزا از عقب لشکر در آمده طایفهٔ شاملورا با اسمعیل قولی خان از جانب یمین و تقماق خان استاجلو از طرف یسار و خود در قلب و جنام در حرکت آمده چون دو فرسخ راه باین عنوان عبور کرده طایفهٔ شاملو از جانب دست راست همچو پروانه خود را بر لشکر اسلام زده آتش جدال و شعلهٔ قتال مشتعل و نار مقاتله

ملتهب گردانیده جانب دست راست عساکر منصور که در عهدۀ اعتماد بیکر بیکیان ولشکر دیار بکر وقرامان واناطولی بود درهم آورده حمزه میرزا و تقماق نیز در حرکت آمده نزدیک بآن رسید که چشم زخمی بعساکر فیروزی اثر رسد که قبو خلقی سپاهی و ساجدار و سایر طوایف بیک دفعه از قلب و جناح با اسبهای توانا تا موازی دو سه هزار سوار بهیات مجموعی بر طایفه شاملو حمله آورده دو بیست سوار از متعینان شاملو بضر نیزه و شمشیر بر خاک هلاک انداختند و سلطان حمزه میرزا از صدور این قضیه متوهم و سراسیمه گشته خاسر و خایف معاودت نموده هنگام شام لشکر اسلام پراکنده باضطراب تمام در حوالی طسو نزول کرده علی الصباح فوت عثمان پاشا را شایع نموده بیکر بیکیان و امرا و اعیان و ارکان دولت آل عثمان سنان پاشا را در میانه خود بسرداری نصب کرده از آنجا در عرض دو روز بالباق رسیده در آنجا بغسل و کفن عثمان پاشا پرداختند درین مدت فقیر علی الدوام در عقب لشکر فیروزی اثر دونداری می بود و در هر منزل تخمیناً پانزده هزار بلکه زیاده الاغ از اسب و اشتر و استر مانده که در سر راه میکذاشتند و آنچه مرده بود شکم هر کدام را میشکافتند مقدار دو من خداوندکاری بلکه مضاعف ریک در جوفی شکم ایشان جمع شده بود اقلاً صد هزار راس چاروا در ولایت تبریز مانده بود که هر چند خلق آن دیار بحفاظت آن اقدام وسیعی مینمودند بکراس زنده نمانده بیهار نرسید و چون سنان پاشا بوان

رسید از آستانه دولت آشیانه سلطانی یرلیغ بدیع التبلیغ مهت سرداری
 لو عز اصدار یافته قریب دو ماه سنان پاشا سردار سپاه بود وهم
 درین سال خاقان نصرت بزرگ عبد الله خان اوزبک بالشکری که
 محاسب عقل دراک از شرح تعداد واحصای آن عاجز بود از آب جیحون
 عبور کرده در قبه الاسلام بلخ نزول اجلال فرمود بعد از چند روز عنان
 پکران بجانب ولایت بدخشان معطوف داشته تمامی آن ولایت را
 از بد تصرفی اولاد شاه سلیمان بن مهرزا یادگار محمد بن ناصر بن
 میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن
 میرزا میرانشاه بن امیر تیمور کورکان بدر برده ولایتی را که زیاده
 از دویست و سی سال در قبضه اقتدار اولاد تیموری وطوایف جغتای بود
 بیک حمله تسخیر کردانیده داروغه نشین کرده بمستقر عز وجلال خود
 بدار الفاخره بخارا عودت فرمود فی سنه اربع وتسعين وتسعمایه
 درین سال سلطان مراد خان بواسطه دفع فساد قزلباش که جعفر پاشا را
 پنج ماه در تبریز محاصره کرده بودند فرهاد پاشا را سردار عسکر ظفر
 شعار نموده بمعاونت جعفر پاشا فرستادند و او حسب الامر پادشاهی از
 دار السلطنه قسطنطنیه بیرون آمده با سپاه ظفر پرچم متوجه دیار عجم
 شد اما قبل از وصول او بولایت آذربایجان محمد خان ترکمان حاکم
 کلشان و ولی خان تکلو ولی همدان و مسیب خان شرف الدین اوغلی
 ولی ری و امت سلطان ذو القدر حاکم شیراز بانفاق لشکر عراق

وفارس در اول درجهٔ جدی متوجه آذربایجان کشته چون بحوالی تبریز رسیدند کس بنزد شاه سلطان محمد و حمزه میرزا فرستاده پیغام دادند که کسانی که باعث قتل امیرخان شده بنخصیص علی قلی خان فیح اوغلی و محمدی سارو سولاع و اسی خان شاملورا گرفته بما سپارند که قصاص کرده بعون الله تعالی در عرض یکم هفته حصار تبریز را گرفته بخاک تیره برآبر سازیم سلطان حمزه میرزا دزین وادی بتهور آمده عناد ورزیده سخنان درشت در مقابل جواب امرا گفته بلکه چند نفر از طوایف قزلباش که درین مواد غلو داشتند وساعی بودند بقتل آورده بلکه قصد ایلیچیان نیز کرده رسولان خاسر عودت نموده زمره از متابعان خود را بمحاصرهٔ قلعه مامور کردانیده هر روز با جمعی از دلاوران خون ریز از خیابان تبریز بیرون آمده با امرای عاصی زد و خورد میکرد چون چند روز بدین تیره گذشت امرای عاصی بپنهانی مکتوبی بجعفر پاشا فرستاده اظهار اطاعت بدرگاه عثمانی کردند اگرچه این قضیه خالی از صدق و تهی از صواب بود اما جعفر پاشا از صدور این احوال بغایت مسرور گشته متحصنان را بشاشت و غرمی دست داده هر روز در قلعه کشاده بیرون آمده علامت شهامت و آثار جلالت بعرضهٔ ظهور آورده چنانچه یک روز جمعی از دلیران روم از حصار بیرون آمده شاهرخ خان ذو القدر مهربدار را که در سببه بمحافظه قیام میکرد دستگیر کرده تا موازی سی نفر از اولاد و اتباع و آغایان او را بقتل آوردند و دفعه

دیگر جمعی از متهوران بیرون آمده طوب کله کوش را که از زمان شاه طهماسب مرحوم در قلعه کورچینلق بود بتبریز آورده در سر میدان ورجو نصب کرده بقلعه خسارت بسیار میرسانید و از جمله طوبهای نامدار شاهی بود وده جفت کلو در کشیدن او عاجز بود در يك طرفه العین دستارها و فوطهای خود را در آنجا بسته دستها چون زنجیر در کمرهای بکدیگر استوار کرده کشان کشان باندرون حصار آوردند نظم در اقبال وادبار کردون دون * رك جان تدبیرها بکسلد * چو آید بمویی توانی کشید * چو برکشت زنجیرها بکسلد * وقلی بيك قورچی باشی افشار که خیرمایه نفاق قزلباش بود و حمزه میرزا اراده نمود که سزای او را در کنار او نهد او ازین مقدمه آگاه گشته با جبار قلی برادرزاده اش فرار کرده بنزد جعفر پاشا بدرون قلعه تبریز رفت و جعفر پاشا را از کید و مکر و نفاق قزلباشان واقف ساخت نقبی که نقبچیان چند روز در آنجا زحمت و تعب کشیده بودند و از درون بنچال حسن بيك نقب را قریب بیای دیوار حصار برده ده دوازده ذراع مانده بود که بدرون حصار سر کند جعفر پاشا را خبردار کرده از جانب قلعه سر نقب را کشاده باندرون آمده نقبچیان را بقتل آورده آب در نقب بسته خراب و مسدود کردند و امرای عاضی چون از موافقت حمزه میرزا نومید و مایوس شدند طهماسب میرزا نام برادر دیگر او را که در سن نه سالگی بود و لالاکلی او در عهده مراد بيك ترکمان بهارلو بود او را فریب داده

ورزیدند بالضروره ابوطالب میرزارا برداشته بجانب کلشان واصفهان نهضت کردند در هیچ محل و مکان کسی التفات بایشان نکرده هر میر و حاکی بزعم خود ملوک طوایف شده رایت استبداد و علم حکومت استناد برافراشت و هم در اول بهار همین سال بافساد مفسدان در مابین مرشد قلی خان و علی قلی خان شاملو دوستی و مصادقت بدشمنی و عداوت مبدل شده علی قلی خان بواسطه تنبیه او عباس میرزارا بالشکر هرات و خراسان برداشته از راه قاین بجانب مشهد روانه شد و چون بصحاری جناباد رسید مرشد قلی خان بعزم رزم او از مشهد بیرون آمده در بیابانی که میان جناباد و محولات واقع شده تلافی فریقین دست داده مرشد قلی خان با طایفه استاجلو که سردار ایشان مصطفی سلطان ولد کجل شاهوردی بود مقدمه ساخت که در حین کیر و داز عباس میرزارا برداشته بنزد مرشد قلی خان آورد این تدبیر او موافق تقدیر شده در محلی که علی قلی خان بر مرشد قلی خان غالب صرف شده بود از عقب سر او خبر رسید که طایفه استاجلو میرزارا برداشته بنزد مرشد قلی خان رفتند از استماع این اخبار دود از نهاد او بر آمده آه سرد برکشید نظم چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار * روی از معرکه نبرد برتافته عنان ریز بطرفی هرات رفت و اکثر اعیان او اسیر و دستگیر شده مرشد قلی خان خوش حال و کامران بطمطراق هر چه تمامتر عباس میرزارا بمشهد برده بسطنت

نصب کرده جمله الملك كشت في سنه خمس وتسعين وتسعمائيه در اوایل این سال فرهاد پاشای سردار بعزم تسخیر ولایت سماعون متوجه کرجستان شده قلعه کورخانه را تعمیر فرموده در آنجا حیدر پاشارا بطریق بیکلرییکی نصب کرده سالم وغانم عودت کرد وهم در اول فصل بهار این سال که خاقان شرقی انتساب بعزم تسخیر اقلیم چهارم پای سعادت در رکاب آورد وجشید خورشید سراپرده پادشاهی از دنبال ماہی بر کردن بره بسته آرامگیر حوت بنزهتگاه حمل آمد خاقان ممالکستان عبد الله خان اوزبک تسخیر ممالک خراسانرا پیشنهاد همت عالی نہت ساخت ویا موازی صد هزار سوار خوں خوار از آب آموبه عبور نموده چون رایات نصرت آیات سایه همایون بر ساحل مرغاب انداخت علی قلی خان حاکم هرات خبردار کشته بآمدن مردم بلوکات بدون قلعه شهر فرمان داده دل بر تحصن قرار داد ودر روز پنجشنبه بیست وھفتم شهر جمادی الآخر همین سال صحرای سقسلیمان وکلانہ کاشی مضرب خیام عساکر نصرت انجام خاقانی کشته جمعی از بہادران جلادت آثار وفرقه از اوزبکان شہامت دثار در وقت غروب آفتاب همین روز تا دروازه ملک تاخنے بسی از قزلباشانرا ^{بچاک} هلاک انداختند وصبح روز جمعہ بیست وھشتم ماہ مزبور اردوی کبھان بوی از صحرای سقسلیمان برخاسته در النک کلروبار وظاھر مزار فایض الانوار خواجہ محمد بھران وارضی قریه علوار نزول اجلال فرمودند ودو روز در آن

موضع بهجت افروز توقف نموده محل چاشت روز یکشنبه غره ماه رجب که آفتاب عالم تاب در پنجم درجه جوزا بود مدرسه میرزا محل موکب هایون خانی کردید و همان لحظه داروغگان و بساچیان بضبط محصولات فرایا و قصبات تعیین کشته فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که جمعی از فقرا وضعفا و اکارون که بواسطه قلت بضاعت و عدم استطاعت در موضع و منازل خود مانده اند کسی مزاحم احوال ایشان نشود و روز دیگر لشکر فیروزی اثر بر اطراف شهر محیط شده ابواب خروج و دخول بر روی متحصنان مسدود گردانیدند و امیر قل بابا کولکلتاش بتقسیم و تعیین سببه و مورچل مقرر شده در مقابل هر برجی از بروج شهر سببه و مورچلی قرار داده محافظت آنرا در عهده و اهتمام امراء عالی مقدار کرده و علی قلی خان چون برین منوال مشاهده نمود مکاتبات مصحوب شاطران جلد نزد شاه عباس و مرشد قلی خان بمشهد فرستاده از ایشان درین باب امداد و استعانت طلبید چون در آن چین در ظل رایت عباسی زیاده از شش هزار سوار موجود نبود جرأت بر آمدن نکرده تصمیم عزیمت عراق نمود تا امرا و لشکریان پریشان آنجا را که سیرت ملوک طوایف گرفته بودند جمع ساخته بدفع سپاه عبد الله خان قیام نماید و نور علی چکنی را جهت اعلام این اخبار بهرات فرستاده خود بسرعت و استعجال باتفاق مرشد قلی خان و اکثر امراء خراسان متوجه عراق کشت و این خود خبر باسی بود که از شاه عباس بدو رسید چرا که

از عراق اگر سلطنت باو فرار میکردت در عرض سه سال بامداد او کسی نمی آید چون شاه عباس بدار السلطنه قزوین رسید بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرموده هر روز فرقه از امراء ذی شان وزمره از خوانین عالیکان بملازمتش مبادرت نموده تهنیه پادشاهی گفته جمین اخلاص بر آستان دولت اختصاص می سودند ودر ظل رایت ظفر آیاتش مجتمع کشته امر وفرمانش را مطیع ومنقاد می بودند تا اسی خان وعلی قلی خان ابو طالب میرزارا برداشته در قزوین بجز بساط بوس مبادرت کرده شاه عباس هر دورا بتحریرک مرشد قلی بامحمدی صارو سولاغ بقتل آوردند وهمکی توجه بر رواج ورونق مملکت کماشته بود اما آنجا که عادت امراء قزلباش است در باب قتل مرشد قلی خان اتفاق کرده خواستند که اورا از میانه بردارند شاه عباس برین قضیه مطلع کشته طایفه قزلباش را عموما طلب داشته اشاره بکرفتن امراء خاین فرمود قزلباشان بهیت اجتماعی بر سر امراء خاین که در منزل فورقمز بیگ شاملو توقف داشتند ریخته مهدی قلی خان وعلی قلی خان ذو القدر وپیر غیب خان استاجلو وامیر اصلان سلطان استاجلو خلفای روملو کرفتار شده حسب فرمان پادشاهی بیاسا رسیده وجهی دیگر فرار نموده بنزد خان احمد والی کیلان رفته باو التجا کردند فی سنه ست وتسعین وتسعمایه چنانچه سابقا کلاک بلاغت انما بان ایما نموده بود که از روزی که عبد الله خان بمحاصره شهر هرات اشتغال فرموده

هر روز در تضییق محصوران سعی بلیغ مینمود تا کار بنوعی بر متخصصان تنگ شد که اکثر مردمان از کثرت تعفن و وفور امراض راه عدم پیش گرفتن و گروهی از مردمان بلوکات (واهل بازار بمشقت و محنت بسیار از شهر بیرون آمده در ظل ظلیل امنیت تظلیل خاقان بی مثل و عدیل آسودند چون مدت نه ماه و بیست و یک روز از ایام محاصره متبادی شد در وقت سحر هجدهم شهر ربیع الآخر موافق اول تحویل حوت جمعی از ملازمان سلطان زاده عظام عبد المومن خان از مابین دروازه خوش و پل آب چکان بر برجی که حفظ و هراست تعلق بملازمان میرزا جان سلطان میداشت صعود نمودند و در آن برج دو سه نفر قزلباش را بقتل آورده آن مقدار توقف کردند که تا موازی دو سه هزار اوزبک جرار خون خوار بر بالای دیوار حصار بر آمده سورن و تکبیر و نواختن کوس و کرنا که عبارت از نفیر کلودم است کردند علی قلی خان که همواره در ملازمتش جهت کومک مستحفظان بروج و باره بمدد و معاونت ایشان حاضر و مهیا بودند متوجه مدافعه ایشان گشته که بیکبار از جانب برج بابا محمود هم آواز سورن و تکبیر و صدای کبر و نفیر اوزبکان آمد چون دیدند که کلر از تدارک و تدبیر رفت سراسیمه گشته علی قلی خان خود را بامعدودی چند که همراه داشت بدرون حصار اختیار الدین انداخت و سپاه اوزبک از اطراف و جوانب شهر ریخته دست بتاراج و یغما آوردند حسام خون آشام از نیام کشیده متنفسی از ترك و تاجیک بنده و آزاد

از غریب و شهری پیر و جوان در قید حیات نگذاشتند و صبح روز دیگر که آفتاب نصرت اثر رایت تحولش را از چرخ هفتمین در گذرانید سلطان ممالکستان نصیر الدین عبد المومن خان از راه دروازه خوش بعظمت تمام بدرون شهر در آمده اولاً متوجه مسجد جامع کشته ساعتی در آنجا توقف نموده بعد از آن بیباغ شهر رفت لحظه آنجا بوده از آنجا بدار الاماره که منزل علی قلی خان بود نزول اجلال فرمود و در روز سیم فریاد الامان الامان از علی قلی خان و رفیقان باوج و ذروه آسان رسید جمعی از امراء عمده خاص چون امیر قل بابا کولکلتاش و امیر محمد باقی بیگ و امیر جلتی و امیر شاه محمد اله جیان باتفاق مولانای اعظم قدوه نجاریر الامم عمده الفضلا خواجه ابو البقا بدر حصار رفته علی قلی خان با موازی هشتاد نفر از امیر و امیرزادگان شاملو بنزد ایشان آمده باتفاق متوجه ملازمت عبد المومن خان شدند در اثنای راه یکی از لیام سپاه طمع در فوطه برادر قاضی سلطان شاملو کرده رفت که فوطه از سر او برکیرد قاضی سلطان از غایت تهور و بیباکی خنجر بر پهلوی آن اوزبک زده هلاک ساخت شور و غوغا در میانه فریقین بهم رسید امیر شاه محمد اله جیان از روی غیرت اوزبکانرا بکرفتن و کشتن شامیان اشاره کرده در طرفه العین از علی قلی خان و تابعان فردی را در قید حیات نگذاشتند و روز جمعه که چهارم روز بود از سنجیر هرات و قتل و غارت عبد الله خان بدرون شهر تشریف برده

حکم فرمودند که اوزبکان و بساقیان و لشکریان دست از قتل و غارت باز داشته متعرض فردی از افراد شهری و قزلباشان نشوند مزده عدالت و امن امان باطرائی بلکه بمالك خراسان رسيد نظم بر هر طرفی که چشم نهی جلوۀ ظفر * و زهر جهت که کوش کنی مزده امان * مالبد ازین نشاط تن نخت بر زمین * بگذشت ازین نوید سر تاج از آسمان * کردون فرو کشاد کند از میان تیغ * ایام برکرفت زه از کردن کمان * بقول بعضی فتوا کردند که اهل و عیال قزلباشان بطریق اسرای کفران بیع و شرا میشود و بقول بعضی از علما جایز نداشتند و خان معدلت کستر فتوای ثانی را منظور داشته منع بیع و شرای اسیران قزلباش فرمود و خواجه محمد مؤمن که مشهور است میرزا ارباب بتفحص قتیلان هرات تعیین فرمودند درین ایام نه ماه محاصره چهار هزار کس بقلم آمد که تلف شده و بعد از دو سه روز خان کیتی افروز از هرات برخاسته عنان عزیمت بجانب مشهد مقدس معطوفی داشت و قریب دو ماه در ظاهر آن بلده نشسته غلات و باغات آنجا را حکم چرانیدن فرمودند و از راه سرخس و روز آباد باز بهرات معاودت کرده زمام مهام امور حکومت آنجا را بکف کفایت امیر اعظم قل بابا کولکلتاش نهاده منصب جلیل القدر شیخ الاسلامی بجانب خواجه ابو البقا مرحمت کرده امور شرعیه را برای صوابنمای قاضی محمد رضا مغوض نموده نماز عید فطر را در مدرسه میرزایی ادا کرده با تمامی سپاه ظفر پناه

با وراء النهر و بخارا عودت کرد و هم در اواخر این سال شاه عباس لشکر بیقیاس در عراق جمع کرده بمدافعۀ اوزبکان پای دولت در رکاب سعادت آورده متوجه خراسان شد و چون اوردوی کیهان پوی بچمن بسطام رسید مرشد قلی خانرا که جمله الملك او بود با معدودی چند اتفاق کرده شب بر سر او ریخته اورا در خواب غفلت بقتل رسانید و عنان عزیمت بطرف مشهد معطوف کردانید بعد از وصول بآن بلده از قلّت ماکولات عسرت تمام در میانه لشکریان او بهم رسیده بالتام باطرائی و جوانب متفرق کشتند بناء علی هذا ایالت مشهد را بامت خان استاجلو کوشک اوغلی ارزانی داشته بر سبیل استعجال بارادۀ معاودت از مشهد بیرون آمد و چون بک منزل راه طی نمود میرزا محمد وزیر را بقتل آورده منصب وزارت بمیرزا لطفی عنایت کردند در خلال این احوال محمد خان ترکمان قبایح خود را فراموش کرده خواست که بجای مرشد قلی خان پیشوا وریش سفید بزیلباش شود از کثرت ییجیبایی او شعلۀ غضب شاهی زبانه کشیده بیک ضرب شمشیر آبدار آن خاین غدار را بجاک تیره انداخت و دارایی استرآباد را بمرتضی قلی خان پرنایک و حکومت قوچان را ببوداق خان چکنی تفویض کرده کوچ بر کوچ بدار السلطنۀ قزوین عودت فرمود و هم درین سال فرهاد پاشای سردار بعزم تسخیر کنجه و بردع نهضت نموده بعد از آنکه آن دبار را مسخر کرده طوایف قاجار و ابکر می درت را اخراج نمود قلعه در کنجه بنا کرده باتمام رسانیده

حیدر پاشا را بحفاظت آنجا گذاشته خود با عموم لشکر نصرت شعار ناخت بر سر طایفه قاجار که در ارس بار بود برده اموال و اسباب قاجار و سایر الوسات قرا باغ را تاراج و یغما کرده حسن پاشای خادم را بطریق وزارت در شیروان گذاشته بقشلاق ارضروم عودت کرد فی سنه سبع و تسعین و تسعمایه درین سال فرهاد پاشای سردار خضر پاشای میرمیران روان را حسب الاستدعای اهالی آنجا بضبط و تسخیر تومان نخجوان مامور گردانیده روان ساخت چون خضر پاشا متوجه آن صوب کشت رعایا و اعیان و اهالی بقدم اطاعت پیش آمده قلعه محکم در کوشک بلبان نام محل بنا کرده آن دیار را بحیطه تصرفی در آورد و هم درین سال عبد المومن خان از بلده بلخ بعزم مشهد بیرون رفته در غره شهر جادی الآخر در ظاهر آن بلده فردوس آیین نزول اجلال فرمود و فی الفور بحاصره آنجا فرمان داده اوزبکان پر خشم و کین قلعه را مرکزوار در میان گرفته بعد از چهار ماه جبراً و قهراً مسخر گردانیده تیغ بیدریغ در ترك و تاجیک آنجا نهادند امت خان حاکم آنجا با جمعی از سادات معتبر پناه بروضه رضیه رضویه برده بر ایشان نیز نبخشوده رحم نکرده بضرب تیغ بقتل آوردند و جمیع اموال و اسباب و مصاحف و قنادیل آن آستان ملایک آشیانرا نهب و غارت کرده از فروش و اوانی چیزی نکذاشتند بسی فرزندان و عیال مسلمانانرا اسیر نمودند و عبد المومن خان حفظ و هراست آنجا را در عهده یکی از امراء تابع خود رجوع کرده مظفر

و منصور بقبة الاسلام باخ معاودت فرمود فی سنه ثمان وتسعين وتسعمایه
درین سال شاه عباس ایچی بنزد فرهاد پاشای سردار فرستاده استدعای
صلح نمود چون ایچی او بخدمت سردار کردون وفار رسید قرار چنان
شد که شاه عباس سلطان حیدر میرزا برادرزاده اش را باستانه اقبال
آشیانه سلطان مراد خان ارسال داشته ومن بعد قدم از جاده متابعت
و پای از دایره مطاوعت بیرون ننهد تا ابواب صلح وصلاح مفتوح گردد
واز جانبین باین معامله راضی گشته از آن روز عسکر عثمانی متعرض
ولایت عباسی نشد و شاه عباس خاطر از جانب عسکر روم وخصومت
پادشاه آن مرزبوم مطمئن گردانید دفع یعقوب خان ذو القدر والی
شیراز را که طریق نمرود و عصبان پیش گرفته بود پیش نهاد همت ساخته
بر سبیل ابلاغ متوجه فارس گشته یعقوب خان چون ازین مقدمه
خبردار شد خود را بقلعه اصطخر شیراز انداخته متحصن شد و شاه عباس
در شیراز رحل اقامت انداخته اصلاً ملتفت احوال او نشد بعد از دو
ماه فرهاد خان امیر الامرای خود را بر سر یوسف خان افشار والی
کرمان که او نیز دم از مخالفت و عصبان میزد فرستاده یوسف خانرا
بدست آورد و یعقوب خانرا نیز بدلالت واستمالت از قلعه بیرون
آورده بنزد خود بشیراز آورد تا یک روز او را با موازی سی نفر
از متعینان و امیر زادگان ذو القدر بقتل آورده جشهای ایشانرا
در میدان شیراز بردار کرده مهات ولایت فارس و کرمان را فیصل داده

بجانب عراق نهضت فرمود چون باصفهان رسید برادرانش طهماسب
میرزا و ابو طالب میرزارا مکفوف البصر کردانیده بقلعه الموت فرستاد
وامرایی که قبل ازین ازو کریمخنه التجا بخان اهد والی کیلان برده بودند
کس فرستاده ازو طلب داشت و خان احمد بشرط آنکه نواب شاهی از سر
جرایم ایشان در کزرد امرارا بدرگاه عباسی فرستاد و چون امرای قریب
بحوالی قزوین رسیدند کس باستقبال ایشان فرستاده عمده آنجماعت که
محمد شریف استاجلو دخترزاده معصوم بیگ و مهدی قلی بیگ ولد طالش
همزه بود با رفقا بقتل آورده جشهای هر دورا از یک اشتر آویخته
بدرون شهر آوردند و خان احمد از صدور این واقعه بغایت متألم و آزرده
خاطر کشته آغاز سرکشی و مخالفت با شاه عباس نمود و هم در اواخر
این سال شاه عباس فرهاد خان را بدفع فتنه و فساد اوزبکان بجانب
خراسان فرستاد و او تا سرحد نیشابور رفته بی نیل مقصود عودت فرمود
فی سنه تسع و تسعین و تسعمایه در اوایل این سال عبد الله خان بالشکر
مانند قطرات ابر نیسان بلکه مثل سیل دمان از ما وراء النهر بعزم
تسخیر سایر بلاد خراسان نهضت نمود و در عرض سه ماه ولایت نیشابور
و سبزوار و اسفراین و محولات و تون و جناباد و قاین و طبس کیلکی و فره
و سیستان و هزاره را بحیطه تصرف در آورده بدار السلطنه هرات معاودت
کرد و مدت یک ماه در آنجا بعیش و خرمی بسر برده رایت عزیمت
بصوب ما وراء النهر برافراشت و هم درین سال فرهاد پاشای سردار

لشکر روم حیدر میرزا ولد سلطان حمزه میرزارا که شاه عباس مصحوب مهدی قلی خان چاوشلی استاجلو باستانه پادشاه جمجاه سلطان مراد خان ارسال داشته بود از ارضروم برداشته متوجه استنبول شده بنوازشات خسروانه و مرحمت پادشاهانه مخصوص کشته منصب وزارت عظمی و مسند صدارت کبری بدو عنایت شده و حیدر میرزارا نیز منظور نظر کیمیا اثر شهر یاری نموده در اعزاز و احترام او کوشیده مایحتاج او را از سرکار پادشاهی تعیین فرمودند که ماه به ماه بکلای او تسلیم کرده علی الدوام در پایه سریر خلافت مصیر پادشاهی بوده مهدی قلی خان را رعایت بسیار نموده مقضی المرام رخصت انصراف داده روانه ساختند و رسیدن مهدی قلی خان بخدمت شاهی همان بود و بقتل رسیدن همان وهم درین سال عباس شاه بجانب یزد و اصفهان رفته بعد از سه ماه بعزم طوافی مرقد جد بزرگوار خود شیخ صفی الدین اردبیلی بجانب آذربایجان نهضت فرمود بعد از ادای زیارت و نذورات چند روز در قزل اغاج طالش بصید و شکار مشغول بوده بقزوین عودت کرد و در آنجا استشمام مخالفت خان احمد والی کیلان نموده بواسطه انهدام خاندان او پای عزیمت در رکب همت آورده خان احمد از استماع این اخبار وحشت اثر متوجه لنگرود شده ابلغار در محلی باو رسید که خود را با معدودی چند با اندک اوائی و ظروف نقره و فروش بامداد خواجه حسام الدین لنگرودی مو خداوند در کشتی مو انداخته بجانب شیروان رفت و حسن

پاشای خادم وزیر که بمحافظه آنجا قیام مینمود در اعزاز و احترام او کوشیده اورا بشماخی آورده حقیقت احوال اورا معروض پایه سریر اعلی همایون پادشاهی گردانیده فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که خان احدرا بر سبیل استعجال روانه آستانه اقبال آشیانه نمایند و شاه عباس بنفسه بکیلان رفته آن دیار را بقبضه اقتدار و حیطة اختیار در آورده مسخر ساخت و حفظ و حراست آنرا در عهده مردمان معتد گردانیده بمقر عز و جلال عودت فرمود فی سنه الف درین سال سلطان مراد خان فرهاد پاشا را از وزارت عظمی معزول گردانیده منصب صدارت عظمی بسیاوش پاشا تفویض فرمود و حسن پاشای میرمیران بوسنه بخلاف عهد و میثاق بکفره سلوک نموده در میانه ایشان محاربات و مضاربات اتفاق افتاده اولاً حسن پاشا بر کافران مسلط گشته آخر کافران هجوم و ازدحام آورده حسن پاشا را باموازی ده هزار از مسلمانان بقتل آوردند که از آنجمله پنج هزار سپاهی روم ایلی بود دیگر از آن روز صلح و صلاح از سرحد و سامان روم ایلی بر طرف کشته فتنه و آشوب بهم رسید و شاه عباس بدفع عبد المومن خان ولد عبد الله خان که بسرحد جاجرم آمده بود از قزوین بیرون رفته چون بچمن بسطام رسید عبد المومن خان تاب مقاومت او نیاورده بجانب نیشابور رفت شاه عباس اورا تعاقب کرده تا موضع سلطان میدانی دامغان رفته از آنجا بجهت حزم و احتیاط برگشته سبزوار و اسفراین را بتصرف در آورده

جعی را از امرا بحفاظت آنجا گذاشته بقزوین مراجعت نمود درین اثنا بمسامع علیه رسید که جعی از اجامره واجلاف کیلان آغاز سرکشی وطفیان کرده اند بنابراین فرهاد خان را با حسین بیگ شاملو قورچی باشی بدفع اوباش کیلان ارسال نمودند وفرهاد خان متوجه کیلان شده بشمشیر آبدار کرد فتنه وفسادرا فرو نشانند وامیر هزه بیگ ولد بایندور خان طالش والی آستارا که پدر در حین حیات حکومت موروثی باو فراغت کرده بود بواسطهٔ عداوت همجواری که بایندورخان را بافرهاد خان بود درین ولا فرصت غنیمت دانسته فرهاد خان اسناد بعضی تهمت بحوزه خان کرده حسب الاشارهٔ عباسی لشکر بر سر آستارا کشیده وپدر وپسر ناب مقاومت نیاورده از آستارا بیرون آمده متوجه بغداد شدند وفرهاد خان ابرج خان ولد هزه خانرا با سایر برادران بدست آورده بقتل رسانید وپدر وپسر نیز در دیار روم از غصهٔ هلاک شدند فی سنه احدی والی درین سال عبد الله خان لوزبک یورش خوارزمرا نصیم همت والا نهیت کردانیده پای عزیمت برکب سعادت در آورد ونهایی آن دیاررا مسخر ساخته اکثر پادشاه زادگان آنجا را بدست آورده بکشت وهاجم خان ونورم خان پسرش که والی آنجا بودند بهزار جر ثقیل خودرا از چنگ عقوبت خلاص کرده از راه استرآباد خودرا بخدمت شاه عباس رسانیدند وعبد الله خان مردمان معتمد از امراء خود بحفظ وحراست آنجا مامور کرده عودت

نمود وهم درین سال سلطان مراد خان سیاوش پاشارا از وزارت عظمی و صدارت کبری معزول کرده سنن پاشارا وزیر اعظم و فرهاد پاشارا وزیر ثانی کردانیده سنن پاشارا سردار عسکر ظفر شعار نموده بروم ایلی فرستاد که فرهاد پاشا از نیابت در آستانه اقبال آشیانه بتمشیت امور جمهور و فیصل مهم صغار و کبار پردازد و سنن پاشا بموجب فرمان قضا مریان با عساکر زیاده از اوراق درختان و ریک بیابان متوجه سرحد بدون کشته قلعه قومرانرا که محکمترین حصون کفران می بود بزور و غلبه بقبضه تصرف در آورد و جمعی از مسلمانان را بضبط قلعه و حفظ و هراست ولایت گذاشته مظفر و منصور بیلغراد که محل قشلاق بود معاودت فرمود وهم در اواخر این سال شاه عباس بر سر شاهرودی خان حاکم لرستان بخرم آباد رفته شاهرودی تاب مقاومت نیاورده ولایت خالی گذاشته بدر رفت. و شاه عباس مهدی قلی خان شاملورا بحفاظت و دارایی لرستان نصب کردانیده بدار الملک خود مراجعت فرمود فی سنه اثنی و الف درین سنه عبد المومن خان از روی خشم و کین بر سر قلعه سبزوار که شاه عباس در محل یورش خراسان از ایشان گرفته متصرف شده بود آمده در اندک مدتی جبرا و قهرا مسخر ساخته تیغ بیدریغ در خورد و بزرك صغیر و کبیر آنجا نهاده متنفسی در قید حیات نکذاشت و از آنجا عنان معاودت بطرف بلخ معطوف کردانید وهم درین سال سنن پاشای وزیر اعظم را بغازی کرای خان تانار خصومت و عداوت

واقع شده تفصیل این اجمال آنست که در هنگام فتح قلعه قومران و بستن
جسر بر سر رودخانه طونه و شکست و انهدام اسطبور گلفرانرا سبب لشکر
تانار شده و از ایشان در آن سفر خدمات پسندیده بظهور آمده مع
هذا ولایت اردل را نهب و غارت تاناری کرده ذخیره فراوان باردوی
کیهان پوی آورده و عساکر منصوره بهمه جهت اوقات بفرغت و رفاهیت
کندرانیده در مقابل این خدمت توقع رعایت از سردار میداشت و سنان
پاشا خدمات خان تانار را در طاق نسیان نهاده بلکه هر نوع خدمت
و مردانگی که از ایشان بظهور آمده بنام پسرش محمد پاشای میرمیران
روم ابدلی معروض پایه سریر خلافت مصیر کردانیده غازی کرای خان
نیز ازین مقدمه آگله کشته باتفاق بعضی اعیان تقصیر و تهاون سردار را
در امور سلطنت عرض کرده سنان پاشا را از وزارت و سرداری معزول
کردانیده و منصب وزارت و سرداری بفرهاد پاشا مفوض شد و هم در غره ربیع
الاول همین سال شاه عباس بطریق سیر و شکار ببلده اصفهان رفته
مدت دو ماه در آنجا بعیش و کلمرائی مشغول شده بعد از آن بقزوین
عودت فرمود و از آنجا بجانب کیلانات در حرکت آمده متبردان آنجا را
کوشال بسزا داده علی بیگ حاکم رشت را دستگیر کرده بقلعه الموت
فرستاد فی سنه ثلث و الف از وقایع عظیم و حوادث جسیم این سال وفات
پر آفات سلطان جهان و خاقان زمان سلطان مراد خان است که قلم
تقریر منشیان و تحریر زبان بیان و صافان پاکیزه گفتار از شرح نوایب

ومصایب این واقعه در مقام عجز ونقصان حیران وسرگردانست وکیفیت
این قضیه ناکریز بفرمان می قدیر چنان بود که چون مدت بیست
ویکسال از ایام سلطنت آن پادشاه باستقلال متبادی شد در روز
سه شنبه شانزدهم ماه جمادی الاول در دار السلطنه قسطنطنیه شهباز
روح قدسی آشیان آن پادشاه عالم پناه ندای یا ایّتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیه مرضیه شنیده بظایر انس پرواز کرده انوار
طلعت خورشید حشمتش که عالمی از فروغ عطیتش بفرات آسوده بودند
بغرب آینما نگونوا بدرککم الموت غروب کرد منشور حیات فیصر شوکتی
که جهانی از وفور معدلتش مرفه الحال زندگانی مینمودند بتوقیع کل من
علیها فاین محتموم کشت وآوازه کوس جشید حشمتی که هر شام وسحر
بشارت فتح وفیروزی در هر کشور وولایت می انداخت بیک بار فرو
نشست نظم بجاه ارچه بر آسمان تخت برد * بجاه لحد عاقبت رض
برد * اجل خانه تن پرداختش * پس از تخت بر تخته انداختش *
زمانه نخستین نه این کار کرد * جهان کار ازین گونه بسیار کرد *
نه کس را مجال سخن گفتن است * نه زین غصه یارای آشفتن است *
اقاصی ممالک آن سلطان جنت مکان از ولایت حبشه وبن و حجاز
ویثرب وکنار دریای عمان وبصره ولحما وبغداد ونهاوند عراق وتبریز
واکثر ولایت آذربایجان وارمن تا نهایت شیروان که دربند دمور
قبو است وجهه ولایت کرجستان وجانب شمالی قلمز کفه وازاق ولق کرمان

ولایت انکروس ویدون وطمشوار که انتهای ولایت روم ایلی و دیار
قرا بوغدان وله وجه واردل و مچر است در ید تصرف داشت اما با وجود
وسعت ولایت که در طول زیاده از هزار فرسخ و در عرض ششصد فرسخ
بود هنوز قانع نشده در آن اثنا قصد تسخیر دیار مچر واردل نموده در عین
دار و کبر ازین جهان بیدار دلگیر گشته بسه کز زمین قناعت کرد
سر بر و تاج تجمل و خراج پیراسته و لشکرهای آراسته و خزاین مملو از زر
و جواهر که بپیچ پادشاه و سلاطین ذی شوکت از زمان ظهور اسلام
تا این ایام واوان میسر نشده بود بجای گذاشته رفت نظم بیا بگو که
فریدون زمال و جاه چه برد * بیا بگو که سکندر چه از جهان برداشت *
کران نهاد خزاین بدیکری بسپرد * و رین گرفت ممالک بدیکری
بگذاشت * بعد از فوت پادشاه مغفرت دستگاه و خاقان حشمت پناه
سلطان سکندر نشان ابو المظفر سلطان محمد خان حفظه الله تعالی عن
افات الدوران در سن بیست و هشت سالگی از مغنیسا بعاونت
والده اش سلطان در کشتی نشسته بدار السلطنه قسطنطنیه آمده
در روز جمعه بیستم جادی الاول سنه مذکوره بجای پدر بر اورنگ
پادشاهی جلوس همایون فرمودند و نعش پدر بزرگوار خود را که چهار روز
از مردم عالم پنهان داشته بودند با نوزده نعش و تابوت برادرانش
که در همان روز بقتل آمده بودند پیرون آورده با عموم علما و فضلا
و وزرا و اعیان بر ایشان نماز کرده در قرب جامع ایا صوفیه در جنب پدر

عالی‌مقدار سلطان سلیم خان علیه شایب الغفران دفن کردند و مدت عمر آن سلطان فردوس آشیان چهل و دو سال و ایام سلطنتش بیست و یکسال بود و هم در اواخر این سال سلطان محمد خان منصب وزارت عظمی بدستور زمان پدر بفرهاد پاشا تفویض کرده سردار عسکر ظفر اثر ساخته بروم ایلی فرستاد چون در آنجا بامور سرداری چندان تقید نکرده کافران بر دیار اسلام هجوم آورده قلعه اصطرعون و چند حصار دیگر از مسلمانان گرفته قصبات چند را نهب و غارت کرده تا قصبه اورسچوک آمده حقارت بسیار بر اهل اسلام کردند سلطان محمد خان با و در مقام غضب در آمده کس فرستاده که او را بقتل آورد و منصب وزارت عظمی و سرداری بسنان پاشا رجوع نمود فرهاد پاشا را احبا و صدقای او خریدار گردانیده قبل از رسیدن موکلان عقوبت فرار نموده باستنبول آمده چند روز مخفی خود را پنهان ساخت آخر پادشاه او را گرفته محبوس کرده بعد از چند روز بقتل آورد و سنن پاشا نیز در سرداری کاری نساخته از کافران شکست خورده منهزم شد او را نیز از وزارت و سرداری معزول گردانید فی سنه اربع و الف درین سال سلطان محمد خان همگی توجه همت عالی نهیت بر معموری مملکت و رفاهیت رعیت کماشته عدالت نامها باطراف و اکنای جهان فرستاده آوازه معدلتش باقصای عالم رسید و زمام مهم وزارت در کف کفایت ابراهیم پاشای وزیر نهاده با وجود آنکه بدو جلوس سعادت مانوسش بود و هنوز در مملکت داری استقراری بهم نرسانیده

از روی تهور و شجاعت جبلی که در ذات همایون آنحضرت مرکوز بود
بعزم غزا و جهاد پای سعادت در رکاب دولت آورده و بازوی کامکاری
بتعویذ الله بعصك من الناس آراسته و پرچم رایت نصرت آیاتش
بشاطهٔ فسیکفیکم الله پیراسته در ساعتی نیکو که هنگام وزیدن نفعات
فتح و نصرت الهی بود از دار السلطنه استنبول بیرون آمده بسرعتی
که پیک صبا و شمال بگرد سمنند بادپیمایش نمیرسید و مرغ تیز پر از
همراهی توسن جهانکشایش عاجز بود نظم سلیمان صفت بر صبا زین
نهاد * برآمد بتخت سلیمان چو باد * سپاهی بهم کرده چون کوه قانی *
همه سنک فرسا و آهن شکانی * بعد از طی مراحل و قطع منازل در روز
بیست و سیم شهر محرم الحرام فی سنه خمس و الف نزول اجلال سلطان
بیهمال در ظاهر قلعهٔ اکری که از قلاع مستحکم بلاد قرال بدفعال
بج است اتفاق افتاد و آن قلعه ایست که در ارتفاع با قصر مشتری
و در متانت و حصانت با حصار چرخ نیلوفری دعوای برابری میکرد نظم
زنسک انداز او سنکی که جستی * پس از قرنی سرکیوان شکستی *
عساکر اسلام بالهام دولت خدا داد و نقلین سلطان قیصر نژاد اکری را
راست مرکزوار در میان گرفته توپچیان و نقبچیان که هر یک در فن خود
در چستی و چالاکگی فرید دهر و وحید عصر بودند مترس و سیهها بسته
عراده و منجنیقها نصب نموده بضرر احجار صاعقه کردار از فرنی و باد لوشهای
برق شعاع تزلزل در بروج و ارکان دیوار و جدار آن قلعه استوار را

رضه و ثلمه چون خانه مور و آشیانه زنبور کردند کفره فجره آن حصار
 ناچار دل بر هلاک نهاده مدافعه لشکر فیروزی آثار را بغود قرار داده
 در مقابله و مقاتله کمال جد و سعی نمودند اما چون بیست روز از ایام
 محاصره منمادی شد اهل بغی و شقاق و گروه مکروه بر نفاق بوسیله وزراء
 عظام و بیکچری آقاسی ویره طلبیده امان خواستند نسیم فتح و ظفر
 از مهب فضل الله یوید بنصره من پشاه بر ریاض قلوب غازیان نصرت
 اثر وزیده و صبح فیروزی از مطلع مراد غازیان دمیدن گرفت نهال
 آمال سلطان دریا نوال بثمره اذا جاء نصر الله و الفتح بارور گردید
 نظم صبح ظفر از مشرق امید برآمد * اصحاب غرض را شب سودا
 بسرآمد * موازی پنج هزار پیاده و سوار کفار خاکسار بقدم عجز و انکسار
 از قلعه بیرون آمده خواستند که روانه دیار خود شوند چون عساکر
 نصرت فرجام بعضی اوضاع که خلافی شعایر اسلام بود از کفران مشاهده
 نمودند غیرت دین مبین و همت شرع سید المرسلین خون در عروق
 ایشان بجوش و غروش آورده تکبیر کشیده تیغ بیدریغ در کفران نهاده
 بغیر از معدودی چند که از متعینان و سرداران ایشان که خود را بظل
 عاطفت ابراهیم پاشای وزیر اعظم کشیده از آن ورطه خون خوار
 خلاص شده فردی دیگر از اشخاص در قید حیات نماند چون بالتام قلعه
 اکری از تبعه سوء عقاید و قبح افعال و اعمال اهالیش بحکم نص و اذا
 اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب

شاه و از کمال تسلط و استیلای عساکر کردون مآثر آثار فدمرناها تدمیراً
 بظهور پیوست سلطان کلمکار بتعبیر آن حصار فرمان داده سنان پاشای
 بوسنوی میرمیران طمشوار را با دوازده هزار پیاده و سوار بمحافظه آنجا
 گذاشته مهیات و لوازمات قلعه داری از آلات جنگ و جدال از خزینه
 و ذخیره مهیا گردانیده عنان معاودت بمستقر جاه و جلال منعطف داشت
 اتفاقاً چون خبر توجه سلطان ظفر قرین بر سر قلعه اگری مسوع قرال
 بیج و اسبانبیه و قرال ریم بابا و دوقه افرنج و قرال اردل میشود موازی
 سیصد هزار پیاده و سوار بمعاونت متحصنان اگری راست کرده فرستادند
 و انجماعت مکروه چون بدو منزلی قلعه میرسند معلوم میکنند که آن قلعه
 مسخر بندکان سلطان کشورستان کشته واردوی کیهان پوی توجه بصوب
 دار الملك آورده آن ملاعین خاسرین سر راه بر لشکر سلطان دولت
 پناه گرفته مستعد جنگ و جدال میشوند در روز جمعه سیم ماه ربیع الاول
 همین سال سلطان عالی مقدار و سپهبد کلمکار توجه بجانف کفار خاکسار
 کرده از طرفین دلاوران جنگجو و هزبران تندخو بمیدان قتال در آمده
 طوهای اژدها پیکر از جانبین مانند رعد و برق غریدن آغاز کرده
 بهرام تیغ گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست انداخت و از
 آمد شد کلوله تفنگ آفتاب قبه لاجوردی چرخ را سپروار در پیش گرفت
 صفدران هر دو لشکر مانند دریای اخضر در هم آمیخته نزدیک بآن رسیده
 بود که چشم زخمی بغزات مسلیبن و کبات موحدین رسد که کفران نصف

رضنه وثلثه چون خانه مور و آشیانه زنبور کردند کفره فجره آن حصار ناچار دل بر هلاک نهاده مدافعه لشکر فیروزی آثار را بنمود قرار داده در مقابله و مقاتله کمال جد و سعی نمودند اما چون بیست روز از ایام محاصره متبادی شد اهل بغی و شقاق و گروه مکروه بر نفاق بوسیله وزراء عظام و بیکچری آقاسی ویره طلبیده امان خواستند نسیم فتح و ظفر از مهب فضل الله یوید بنصره من پشاه بر ریاض قلوب غازیان نصرت اثر وزیده و صبح فیروزی از مطلع مراد غازیان دمیدن گرفت نهال آمال سلطان دریا نوال بشره اذا جاء نصر الله و الفتح بارور گردید نظم صبح ظفر از مشرق امید برآمد * اصحاب غرض را شب سودا بسرآمد * موازی پنج هزار پیاده و سوار کفار خاکسار بقدم عجز و انکسار از قلعه بیرون آمده خواستند که روانه دیار خود شوند چون عساکر نصرت فرجام بعضی اوضاع که خلافی شعایر اسلام بود از کفران مشاهده نمودند غیرت دین مبین و حجت شرع سید المرسلین خون در عروق ایشان بجوش و خروش آورده تکبیر کشیده تیغ بیدریغ در کفران نهاده بغیر از معدودی چند که از متعینان و سرداران ایشان که خود را بظل عاطفت ابراهیم پاشای وزیر اعظم کشیده از آن ورطه خون خوار خلاص شده فردی دیگر از اشخاص در قید حیات نماند چون بالتمام قلعه اگری از تبعه سوء عقاید و قبح افعال و اعمال اهالیش بحکم نص و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب

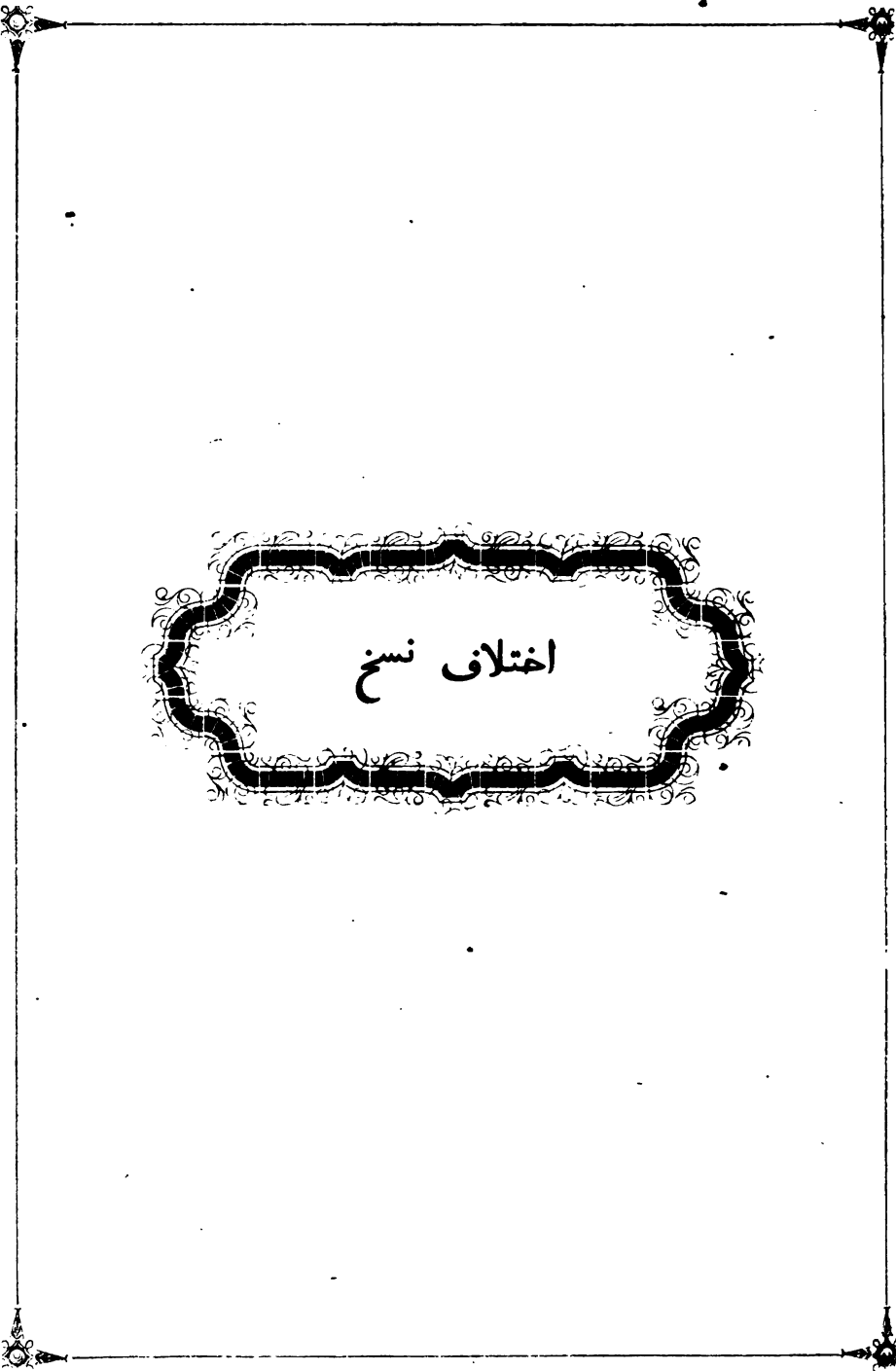
شاه و از کمال تسلط و استیلاي عساکر کردون مآثر آثار قدمرناها تدمیرا
 بظهور پیوست سلطان کلمکار بتعبیر آن حصار فرمان داده سنان پاشای
 بوسنوی میرمیران طمشوار را با دروازه هزار پیاده و سوار بمحافظه آنجا
 گذاشته مهمات و لوازمات قلعه داری از آلات جنگ و جدال از خزینه
 و ذخیره مهیا گردانیده عنان معاودت بمستقر جاه و جلال منعطف داشت
 اتفاقا چون خبر توجه سلطان ظفر قرین بر سر قلعه اکری مسوم قرال
 بیج و اسبانیه و قرال ریم بابا و دوقه افرنج و قرال اردل میشود موازی
 سیصد هزار پیاده و سوار بمعاونت متحصنان اکری راست کرده فرستادند
 و آنجماعت مکروه چون بدو منزلی قلعه میرسند معلوم میکنند که آن قلعه
 مسخر بندگان سلطان کشرستان کشته و اردوی کیهان پوی توجه بصوب
 دار الملک آورده آن ملاعین خاسرین سر راه بر لشکر سلطان دولت
 پناه گرفته مستعد جنگ و جدال میشوند در روز جمعه سیم ماه ربیع الاول
 همین سال سلطان عالی مقدار و سپهبد کلمکار توجه بجانف کفار خاکسار
 کرده از طرفین دلاوران جنگجو و هزبران تندخو بیدان قتال در آمده
 طوبهای اژدها پیکر از جانبین مانند رعد و برق غربدن آغاز کرده
 بهرام تیغ گذار از مهابت آن کارزار تیغ از دست انداخت و از
 آمد شد کلوله تنگ آفتاب قبه لاجوردی چرخ را سپروار در پیش گرفت
 صفدران هر دو لشکر مانند دریای اخضر درهم آمیخته نزدیک بآن رسیده
 بود که چشم زخمی بغزات مسلبین و کمات موحدین رسد که کافران نصف

غیبهای اردورا بتصرف در آورده پیاده‌گان کفار اطراف چادر وخیمه وخرگاه آن پادشاه خورشید طلعت را مانند سیاره‌گان نحس در میان گرفته که بیکبار ناموس السلطنة العظمی مرتب مراتب الخلافة الکبری ببر بیشه وغازی برادر کوهسار هیجا مبارز الدین سنان پاشا جیغال زاده بانفاق فتح کردی برادر غازی کردی خان تاتار از جانب یمین پادشاه نصرت شعار سندن برق رفتار برانگیخته زبرجد تیغ را از خون کافران کونه یاقوت رمانی بخشید وزمرد شمشیر را از تاثیر پرتو سهیل سعادت عقیق سرخ یمانی ساخت وسلطان عالی مقدار نیز پای همت در رکاب نصرت در آورده بیک حله رستمانه آن گروه مکروه انبوه را از پیش برداشته در بیک طرفه العین موازی بیک صد و بیست هزار کفار فجار از پیاده وسوار بتخمین دیده مردم اولو الابصار طعمه شمشیر صاعقه کردار از غازیان مجاهد کشته بقیه السیف بمصداق کاتهم حر مستنفره فرت من قسوریه قرار بر فرار دادند سلطان ظفر شعار بشکرانه این فتح نامدار شکر وسپاس آفریدگار بجای آورده وزرا وامرا واعیان وارکان در پایه سریر خلافت مصیر مجتمع شده منصب وزارت عظمی بسنان پاشا عنایت کشته چند نفر از چاوشان ومتمفرقه‌گان درگاه پادشاهی که در آن معرکه ازیشان نامردی بظهور آمده فرار کرده بودند بیاسا رسیده وکسانی که ازیشان در آن معرکه آثار مردانگی بحیز ظهور آمده بود بنوازشات پادشاهانه سرافراز کشته محسود اقران شدند دبیران لطایف

نکار و منشیان فصاحت آثار بلاغت شعار ذکر فتوحات نامدار بقلم مشکبار
 و خامه عنبر نثار در سلك نظم و نثر در آورده بمسرعان قمر سیرت خبر
 این بشارت را بمسامع خورد و بیزرك دور و نزدیک اهالی هر بلاد و دیار
 رسانیده آوازه غزوات وصیت مآثر مقامات سلطان کردون اقتدار
 باطرای و اکنافی عالم منتشر شد نظم جهان شد پر آوازه فتح شاه *
 زهر جانبی تا یکساله راه * فزود اهل اسلام را خرمی * دل مشرك
 از خوف و وحشت غمی * المنة لله که چون قلم تجریر و خامه تقریر
 از شرح وقایع احوال امرا و حکام کردستان با سبصد و شانزده سال وقایع
 زمان سلاطین کثیر العنوان آل عثمان بر سبیل اجمال فراغت یافته
 بشریف انهای جلوس همایون و سفر اول پادشاه ربع مسکون مشرف شد
 اولی و اناسب چنان دید که بموجب التزامی که در دیباجه خاتمه این کتاب
 کرده زبان از تقریر دراز نفسی کوناه سازد و مهر خاموشی بدهان و خاتم
 تمکین بر زبان نهاده بدعای دوام دولت پادشاه جهان پناه که مقصود
 از تالیف این کتاب ذکر آبا و اجداد عظام کرام ایشانست ختم سازد
 نظم خدا یا که این شاه فیروز بخت * مراتب فزاینده تاج و تخت *
 بماناد در کلمرانی بسی * مرفه باقبال او هر کسی * دلش روشن از نور
 علم الیقین * تمام جهانش بزیر نکین * منت بی ضنت پادشاهی را که
 این خاکسار بیقدار را با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت خاطر
 پر تشویش و دماغ مشوش و دل ربش رفیق توفیق مساعدت نمود و مساعد

ناید معاونت فرمود تا در اندک فرصت و زمان معظم وقایع قضایای
کردستان را با سایر احوال سلاطین ایران و توران که معاصر دودمان خواقین
آل عثمان بوده اند در سلك تحریر و قید تقریر کشید در تصحیح روایات
و تنقیح حکایات بقدر الوسع والامکان درین نسخه بیسامان لوازم جد
واهتمام بجای آورده بانعام رسانید نظم شکر که این نامه بعنوان رسید *
پیشتر از عمر به پایان رسید * مهر نه خاتمۀ این کتاب * شد رقم خاتم
تم الكتاب *

تم



اختلاف نسخ

بیان اختلافات کلمات و عبارات که بعد
از مقابلہ اصل نسخہ کتاب شرف نامہ
بادیگر نسخہای این کتاب بظہور رسید

در جلد اول

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱-۶ | ۱-۱۳ | C. بسم الله الرحمن الرحيم — الى سعادة الدنيا والدين بسم الله الرحمن الرحيم وعليه توكلت انه الملك الكريم جواهر زواهر مقال که واسطه سلك مقتضای حال وخلصه فلاحه تعظيم واجلال آبد ودست خدرت مشاطه فكرت بر ودوش نو عروسان سفينه خيال وكردن وكوش ماه رخان تتق سراپرده بال بان آرايد فراخور سپاس وستايش حضرت آفريدكاريست که كلكريك لسان بنى نوع انسان در غنچه دهان به نسيم ذکر احسان او منفتح است وگلشن صدور وچمن |

سطور صفحات

جنان اهل شهود و حضور بانوار اظهار شکرش منشرم
 هر زبانی که نه ذکر تو کند کویا نیست و آن دلی را
 که تو مشهود نه بینا نیست قادری که شسه خور
 و لوحه قمر و وقوف ربابات ثوابت و سیارات بر اوراق
 المطباق سموات از مزینات قدرت اوست و علیمی که
 رموز سرابر ضایر و کنوز خبایای خواطر مانند لوامع
 مهر در اوقات هواجر بر لوح علم قدیمش روشن
 و ظاهر است و خرد خورده دان و نفس مدرکه انسان
 که پرورده نشین حدیث و امکانند در مبادی بوادی
 عرفانش هایم جلیلی که هر چند فارس نفس ناطقه
 به اشهب تیز تک حیات در فیافی معرفت ذاتش
 جمعوت عقل و حواس و مؤنت فکر و احساس طی
 فراسخ و امیال اسایع و ایام و قطع مناهل و منازل
 شهور و اعوام بتقدیم رسانید جز حیرت مبین ندید
 و غیر از عجز دلیلی نیافت در این صورت لاجرم
 چگونه ما عاجزان را قوت ناطقه بحامد لایقه آنحضرت
 ناطق و غربات ربابات السنه خلایق بنسایم انفاس
 بچه طریق خاقق کردد و گلدرسته تحیات طیبیان که

صفحات سطور

از شمایم نامیش مشام خرد عنبر بیز و دماغ عقل
عبیر آمیز گردد نثار طینت اقدس و تربت مقدّس
و مشهود عطرسا و مرقد جنّت آسا دوحه چن نبوت
و سرو گلشن محبت صدر صفه امکان محرم خلوت سرای
لامکان خیر البشر و شفیع یوم المحشر * اهد مرسل که
غرض خاک اوست * هر دو جهان بسته فترک اوست *
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
اما بعد بر هوشندان صاحب خبرت پوشیده غماناد
که علم تاریخ متضمن فواید بسیار است تا صاحبان
فطنت را که میل بمطالعه این فن شریف باشد رغبت
در معرفت این علم زیادت شود و دیگر این که
بنی آدم را از معرفت اشیا از طریق عقل و حس
میسر شود و از جمله محسوسات بعضی مشاهدات
و بعضی دیگر مسهوعاتست علم تاریخ علیست که
خرمی و بیشاشت از وی حاصل آید و زنگ شامت
و ملالت از آئینه خاطر زداید و صاحب خرد داند
که حاسه سمع و بصر از حواس انسانی مرتبه علیحد
دارد چنانچه بصر از ملاحظه صور مسنه محظوظ

صفحات سطور

می شود و ملال نمی پذیرد و حس سم نیز از استماع
 اخبار و آثار ملول نمی گردد و بلکه او را بهجت
 و مسرتی بیفزاید چه اخبار و استخبار در جبلت
 مرکوز است و طباع بنی آدم بر آن مجبول و در امثال
 وارد است که لا یشبع العین من نظر ولا السمع
 من خبر ولا الارض من مطر نظر باین معنی بدین
 چند اوراق المفتقر الی الله شرف بن شمس الدین
 اوصله الله الی سعادة الدنیا والدین

| | | |
|-----|------|------------------------------------|
| ۱-۴ | ۲-۱۳ | D. om. سزاست که — افتتاح سخن |
| ۱-۶ | ۲-۱۲ | E. om. مسود این اوراق — افتتاح سخن |
| ۹ | ۸ | ارضیک B. فنیک |
| — | ۱۹ | سبایرد B. اسبایرد |
| ۱۰ | ۲ | ایروان B. ایرون |
| — | ۵ | ترجیل C. ترجیل |
| — | ۷ | قطب B. قلب |
| — | ۸ | ده C. E. یازده B. D. دوازده |
| — | ۱۱ | صومای D. اوشنی |
| — | ۱۲ | ترکور و قلعه داود D. صومای |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۰ | ۱۴ | استوان E. استوفی C. استونی |
| — | — | فصل نهم E. امراء ترزا—فصل نهم در ذکر امراء طاسنی در ذکر امراء کلهر |
| — | — | فصل دهم در ذکر امراء کلهر و آن منحصر بر سه شعبه است شعبه اول در ذکر حکام پلنکان شعبه دویم در ذکر حکام در تنک شعبه سیم در ذکر امراء ماعی دشت فصل یازدهم در ذکر امراء بانه فصل دوازدهم فصل دهم در ذکر امراء کلهر D. در ذکر امراء ترزا وکوران فصل یازدهم در ذکر امراء بانه و ایشان منحصر بر سه شعبه شعبه اول در ذکر حکام پلنکان شعبه دویم در ذکر حکام در تنک شعبه سیم در ذکر امراء ماعی دشت |
| — | — | وکوران B. add. کلهر |
| — | ۱۵ | C. om. امراء ترزا — و آن منحصر |
| — | ۱۸ | که مشهور اند B. C. D. E. add. اکراد ایران بکوران |
| ۱۳ | ۱۵ | دیو با انسان ازدواج کرده طایفه اکراد از ایشان دیو با انسان در زمان سلیمان B. D. پیدا شده |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | بنوعی که در کتب تواریخ مسطور است ازدواج کرده گروه اکراد پیدا شد |
| ۱۳ | ۱۶ | وطایفه B. C. D. E. (طایفه) اکراد چهار قسم است اکراد چهار گروه است |
| — | — | C. D. E. بهترین ایشان کرمانج است B. اول کرمانج بهترین ایشان کرماج است |
| — | ۱۸ | از هرمز است که بر ساحل دریای هند واقع شد از کنار دیار هرمز است که B. و از آنجا از کنار دریای هرمز است که C. D. از آنجا از کنار دریای مَزْمَر است که از آنجا E. از آنجا |
| ۱۴ | ۱ | تادر ولایت ملاطبه و مرعش منتهی میگردد و در جانب تابولایت مرعش B. D. شمالی این خط ولایت منتهی میشود و در جانب شمالی این ولایت مملکت وارمن صغرا وارمن B. C. D. E. وارمن است کبراست |
| — | ۲ | B. و بر طرف جنوبی دیار بکر و موصل و عراق عرب و طرف جنوبی کردستان عراق عرب و موصل D. و دیار رقه و ولایت دیار بکر و البستان افتاده |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | <p>و طرف جنوبی او عراق عرب و موصل C. E. و دیار بکر افتاده</p> |
| ۱۴ | ۱۴ | <p>مکر طایفه چند از الوسات که تابع موصل و شام مثل طاسنی و خالدی و بسببانی و بعضی از بختی و محمودی و دنبلی که مذهب یزیدی دارند و از جمله مریدان شیخ عدی ابن المسافرند که یکی از تابعان خلفای مکر B. D. مروانیه بوده و خود را منسوب ساخته اند گروه چند از اکراد که در زمان سلطنت بنی امیه در شام نشو و نما یافته تا که بکردستان معاودت کرده مثل طاسنی و خالدی و محمودی و دنبلی و بسببانی و کشاغی و بعضی از بختی که طریق یزیدی دارند و خود را از جمله مریدان شیخ عدی که یکی از خلفای سلسله مروانیه بوده منسوب می سازند</p> |
| — | ۱۸ | <p>که مرقد او در کوه B. C. D. E. add. شیخ عدی لاش من اعمال موصل است</p> |
| ۱۵ | ۱ | <p>و عداوت بلا نهایت دارند اما در ولایت کردستان علی B. المخصوص در دیار عمادیه علما و فضلا بسیار است و عداوت دارند و برخی از علمای کردستان D.</p> |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | خصوصاً مولانا محمد برقلعی که مفتی آنان بود اموال وارزاق ایشانرا بهر عنوان که بستانند مباح است فتوی داده وعورات ایشان اگر از آن قوم تبراً کرده بمیانۀ مسلمانان در آیند بی طلاق مهر میکنند علما وفضلاء کردستان علی الخصوص در دیار عمادیه وسهران وبابان بسیار است |
| ۱۵ | ۸ | نزد پادشاهان B. نزد پادشاهان معدلت کزین میباشد نزد سلاطین ایران C. E. ایران وتوران میباشد وپادشاهان توران میباشد |
| — | ۹ | بهره مند هستند E. بهره ندارند |
| ۱۶ | ۳ | صاحب B. C. D. E. وکلعی صاحب خطبه وسکه بوده خطبه وسکه اند |
| — | ۵ | نمی شوند B. C. D. E. نشده اند |
| — | — | در زمان B. D. در اوایل در بروسا مدرس بود اورخان مدرس مدرسۀ بروسا بوده |
| ۱۷ | ۴ | اوغوز خان که در آن زمان از عظمای سلاطین اوغوز خان که در آن عصر از E. ترکستان بود عظمای سلاطین کردستان بود |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۷ | ۵ | بغدوزامن نام C. بغدادوزامن نام B. بغدوز نام بغدادزامن نام E. بغدوزامن نام D. |
| ۱۸ | ۱ | B. D. بنگاخ در می آورند و چهار جاریه دیگر بنگاخ در آورده اگر قوت و قدرت نفقه و کسوت بنگاخ C. E. داشته باشند چهار جاریه نیز در آورده اگر قوت و قدرت داشته باشند چهار جاریه دیگر |
| — | ۱۰ | وبدلیس و حاکم حزو B. D. و بدلیس و جزیره و اکیل E. و بدلیس و حاکم حزو و اکل C. و جزیره و اکل و بدلیس و حاکم حزو و الکل |
| — | ۱۱ | و چنگلستانست در آنجا آنمقدار چیزی حاصل نمیشود که بخرج سکنه و متوطنانش وفا کند لاجرم B. D. نسبت به مردم ولایات دیگر طوایف اکراد و چنگل و پیشه مکان مضیق و سنکستان است و چندان حاصل و ارتفاع ندارد که ایراد او بمصری وفا کند سکنه و متوطنان آنجا نسبت به مردم ولایات و چنگل مکان مضیق و سنکستانست C. E. دیگر و چندان حاصل و ارتفاع ندارد که حاصل زیاده از |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | خرج باشد سکنه متوطنانش نسبت به مردم ولایات دیگر |
| ۱۸ | ۱۵ | وبلوط B. D. add. ارزن |
| — | ۱۶ | روند که حضرت شیخ نظامی علیه الرحمة B. غیروند والرضوان فرموده <u>نظم</u> بخاری وضوزی وکیلی وکرد * بنان پاره هر چار باشند خورد * خم نقره خواهی وزربنه دشت * بخاک عراقت نباید گذشت * که حضرت شیخ نظامی علیه الرحمة D. add. فرموده <u>نظم</u> بخاری وضوزی وکیلی وکرد * بنان پاره هر چار باشند خورد * خم نقره خواهی وزربنه طشت * بخاک عراقت نباید گذشت * |
| — | ۱۹ | ولرستان B. D. add. کردستان |
| ۱۹ | ۳ | ومازندران C. E. ومازندرانست B. D. واسترآباد واسترآباد است |
| ۲۰ | ۲ | بن جهیر E. بن هیر B. C. D. بن جهیر |
| — | ۴ | وشش B. C. D. E. add. سیمصد وششت |
| — | ۶ | نهیبر الدوله B. C. D. E. نصر الدوله |
| — | ۷ | ابن هیر B. C. D. E. ابن جهیر |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۲۰ | ۱۱ | والی ولایات دیار بکر بوده B. C. D. والی آمد بود |
| — | ۱۴ | بن حمیر B. C. D. بن جهیر |
| ۲۱ | ۵ | حمید را B. C. D. E. [ابن الهمید را |
| — | ۱۴ | کرسجد B. کوسجد |
| — | ۱۷ | جوزقان C. E. جورقان B. جورقان |
| — | — | بلال B. D. (partout) هلال |
| ۲۲ | ۱۸ | قوماش E. قوما |
| ۲۳ | ۱۳ | حقدکان E. حقندکان C. جفندکان |
| — | ۱۸ | پانروت C. مانرود |
| ۲۴ | ۱ | کرل E. کول |
| — | ۱۰ | صد B. D. چهار صد |
| — | — | خیل السحاق C. جبل السحاق |
| ۲۵ | ۱۱ | ایشان بدو فرستاد B. بدد (?) ایشان فرستاد |
| ۲۶ | ۱۱ | میرزا اسف D. (partout) هزار اسف |
| — | — | B. om. پهلوان |
| — | ۱۶ | استرک ۲ و ماکریه E. استرکی ۲ و ماکریه |
| — | ۱۷ | وزامدنان E. وزایدیان C. وزامدیان |
| — | — | B. وغلانی وغلانی |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۲۶ | ۱۹ | وکوسی E. وکوی |
| — | — | وموسی E. ومویی |
| — | — | وتحسوفی C. وتحفوی B. وتحسوفی |
| ۲۷ | ۱ | E. واوملکی ۲۳ وتوابی B. C. D. واملکی ۲۳ وتوابی وادملکی ۲۳ وتوابی |
| — | — | ومدیجه B. C. D. E. ویدیجه |
| ۲۸ | ۸ | E. دروه D. درده B. دزوه |
| ۳۰ | ۴ | C. E. کرهرود |
| ۳۱ | ۲ | C. E. هورقوداق |
| — | ۶ | نصر الدین B. C. نصرۃ الدین |
| ۳۲ | ۹ | B. D. سبع وعشرین وثمانیاه |
| — | ۱۹ | E. ونسکی B. ولنسکی |
| ۳۳ | ۱ | D. وداود عیالی و محمد E. و محمد کماری و داود عیالی ۷ و محمد کاری E. کماری |
| — | ۲ | E. شعبه شلبوری |
| — | ۳ | D. واو از شعب C. واز شعب |
| — | — | E. کارنه B. C. D. کلرانه |
| — | — | C. وفضل B. D. وفضل |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۲۰ | ۱۱ | والی ولایات دیار بکر بوده B. C. D. والی آمد بود |
| — | ۱۴ | بن حمیر B. C. D. بن جهیر |
| ۲۱ | ۵ | حمید را B. C. D. E. [ابن ال]حمید را |
| — | ۱۴ | کرسجد B. کوسجد |
| — | ۱۷ | جوزقان C. E. جورقان B. جورقان |
| — | — | بلال B. D. (partout) هلال |
| ۲۲ | ۱۸ | قوماش E. قوما |
| ۲۳ | ۱۳ | حقندان E. حقندگان C. جفندگان |
| — | ۱۸ | پانروت C. مانرود |
| ۲۴ | ۱ | کرل E. کول |
| — | ۱۰ | صد B. D. چهار صد |
| — | — | خیل السحاق C. جبل السحاق |
| ۲۵ | ۱۱ | ایشان بدو فرستاد B. عمد (?) ایشان فرستاد |
| ۲۶ | ۱۱ | میرزا اسف D. (partout) هزار اسف |
| — | — | B. om. پهلوان |
| — | ۱۹ | استرک ۲ و ماکریه E. استرکی ۲ و ماکریه |
| — | ۱۷ | وزامدنان E. وزایدیان C. وزامدیان |
| — | — | B. وغلانی وغلانی |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۲۶ | ۱۹ | وکوسی E. وکوی |
| — | — | وموسی E. ومویی |
| — | — | ونحسفری C. ونحفری B. ونحسفری |
| ۲۷ | ۱ | E. واملکی ۲۳ ونوایی B. C. D. واملکی ۲۳ ونوایی وامدملکی ۲۳ ونوایی |
| — | — | ومدیجه B. C. D. E. ومدیجه |
| ۲۸ | ۸ | ذروه E. دروه D. درده B. دزوه |
| ۳۰ | ۴ | کرمروذ C. E. کرهرود |
| ۳۱ | ۲ | سورقوداق C. E. سورقوداق |
| — | ۶ | نصر الدین B. C. نصره الدین |
| ۳۲ | ۹ | نسع وعشرین وثمانیاه B. D. سبع وعشرین وثمانیاه |
| — | ۱۹ | ولینکی E. ونسکی B. ولنیکي |
| ۳۳ | ۱ | وداود عبالی و محمد D. وداود عبانی ۷ و محمد کماری وداود عبانی ۷ و محمد کاری E. کماری |
| — | ۲ | شعبه سلهوری E. شعبه شلبوری |
| — | ۳ | واورا شعب D. واو از شعب C. واز شعب |
| — | — | کاریه E. کارنه B. C. D. کلرانه |
| — | — | وفضل C. وفصلی B. D. وفصلی |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۳۳ | ۴ | ویرارند D. ویرازند B. ویرارند |
| — | — | مانکره دارا ۱۱ و انارکی E. مانکره دار ۱۱ و انارکی |
| — | ۵ | علی ماسی C. E. علی مایی |
| — | — | کجانی E. کجایی D. کجایی B. کجایی |
| — | ۶ | بندوی D. اندوی B. ندروی |
| — | ۷ | ویهی C. واهی |
| ۳۴ | ۱۲ | ننبا D. سها |
| ۳۶ | ۹ | واشجان E. واشجان |
| ۴۲ | ۱ | حاکم ولایت C. حاکم ولای |
| — | ۱۲ | هفتاد هزار B. C. هفده هزار |
| — | ۱۹ | کبکی D. کسبکی B. لنبکی |
| ۴۴ | ۹ | بواسطه آنکه او مراد B. بواسطه آنکه او مرا بقتل نیاورد بواسطه آنکه او مرد بقتل بیاورد D. بقتل نیاورد |
| — | ۱۷ | حاکم ولایت ولای C. حاکم ولای |
| ۴۵ | ۹ | خس و سبعمایه B. C. D. E. خسین و سبعمایه |
| — | ۱۴ | سی B. سه |
| ۴۶ | ۵ | شکر C. E. سکر |
| — | ۹ | اغوز D. اغور |

| صفحات | سطور | |
|-------|--------|---|
| ۴۹ | ۱ | وَبَاخِر B. D. وناجیر |
| — | ۳ | بیر جهان E. بمر جهانکیر |
| — | ۷ | وشاپور B. وشاه پرور |
| ۵۴ | ۸, ۱۸ | سیره B. D. سیره |
| ۵۵ | ۱۳ | راونده دویین D. لرنده دویین B. رونده دویین |
| ۵۸—۶۱ | ۱۰—۱۱ | E. om. pour être placé دست داده — قرعه مشورت قرار یافت plus tard, p. ۶۴ l. ۹, après les mots: |
| ۶۱ | ۹ | عسقلان B. D. (partout) عشقلان |
| — | ۱۷ | طاهر B. C. D. E. (partout) ظاهر |
| ۶۴ | ۶ | برزنه B. C. D. برزبه |
| — | ۱۵ | حلب B. C. D. E. جبلة |
| — | ۱۶ | حلب C. D. E. صید B. [صفد] |
| ۶۸ | ۸ | بزین البحار C. E. بزین التجار |
| ۶۹ | ۱۵, ۱۶ | سرحد B. D. E. سرخذ |
| ۶۹ | ۱۷ | شیشاط B. (partout) شیشاط |
| ۷۴ | ۱۵ | ابی عمر B. C. D. E. ابی عمرو |
| ۷۵ | ۹ | رب العالمین C. E. ورب العالمین B. ورب العلامتین |
| ۷۶ | ۱۰, ۱۳ | زاهد B. C. D. E. زاهد |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۷۹ | ۳ | ثلث وثلثین وستمایه B. ثمان وثلثین وستمایه |
| — | ۱۱ | عمرو B. C. D. E. |
| ۸۰ | ۱۳ | سپاه خون آشام B. سپاه شام را |
| ۸۱ | ۲ | تاغزه رانده D. تاغزه رانده |
| — | ۱۴ | ابن ترکمان را C. ترکمانی را |
| ۸۲ | ۱۹ | بابك بن ساسان C. E. احمد بن مروان |
| ۸۳ | ۳ | بر ولایت B. D. بر ولایت شهره زول مستولی کشت شهره زول که در آخر بشهره زور اشتهار یافت و از بنای قباد بن فیروز ساسانی است ووجه تسمیه شهر زور بقول حد الله مستوفی قزوینی پیوسته حاکمان آنجا اکراد بوده هرکدام که زور داشته حاکم می شده و محتمل که در میانه عوالم لام قرب مخرج بوی دارد و شهر زول گفته باشد مستولی بر ولایت شهره زول که در آخر بشهر زور E. کشت اشتهار یافت قباد بن فیروز ساسانی ساخت ووجه تسمیه شهر زور بقول حد الله مستوفی قزوینی آن است که پیوسته حکامش اکراد بوده اند هرکسی را که زور E. بیشتر بود حاکم آنجا می شد مستولی کشت |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | بر ولایت شهر زور در آخر بشهر زور اشتهار یافت قباد بن فیروز ساسانی ساخت وجه تسبیہ شهر زور بقول حد الله مستوفی آنست که پیوسته حکامش اکراد بوده اند هرکس را که زور بیشتر بوده حاکم آنجا می شده ومستولی گشته |
| ۸۳ | ۱۰ | C. om. خضر بن الیاس |
| ۸۴ | ۷ | D. و نفسو و نفسو |
| — | — | C. D. E. و زلودان |
| — | ۱۹ | C. E. بولی لوی |
| — | — | B. و مثیلہ و مہروان و تنورہ و کلوس و بشکاش و مثیلہ E. و مہرروان و شورہ و کلوس و بشکاش و مہرروان و تنورہ و کلوس و نسکا |
| ۸۵ | ۴ | B. D. و تا حالی کہ سنہ خمس و الف است و الف |
| ۸۹ | ۱۳ | D. و دلہران B. و دمہران |
| ۸۸ | ۷ | D. add. بدر محمد خان C. E. add. کوچک ترش |
| — | ۱۴ | C. E. پسر عمر بیک کلہر |
| — | ۱۵ | B. C. D. E. لرستان |

| صفحات | سطور | |
|--------|--------|---|
| ۸۸ | ۱۵ | پیر C. om. E. |
| — | ۱۶ | کودرا C. E. کلهر را |
| — | ۱۸ | خس D. خس |
| ۸۹ | ۳ | سیاه منصور B. (partout) سیاه منصور |
| — | ۱۲ | بشینوه B. بشنبو |
| ۹۰ | ۴ | سبع C. D. E. تسع |
| ۹۱ | ۱ | کر پرسنت D. پرسنت اکر بکو که کی وان بکرفت بکو که کیوان بکرفت |
| ۹۲-۱۰۶ | ۲-۳ | — ولایت ایشانرا بملکیت بدیشان ارزانی فرموده اند C. om. وحالا که تاریخ هجری |
| — | — | — ولایت ایشانرا بملکیت بدیشان ارزانی فرموده اند E. om. زکریا بیک |
| ۹۵ | ۱۷, ۱۸ | کوشواش B. کواش |
| — | ۱۹ | سلسی B. سلبی |
| ۹۷ | ۲ | ایشان B. الباق |
| — | ۵ | پنیانشین B. پنیانشی |
| ۱۰۰ | ۶ | پنیانشین B. پنیانشی |
| ۱۰۳ | ۶ | کرکروز و مرند D. کرکر و زنوز و مرند |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۱۰۳ | ۱۷ | و بحافظت تبریز و آذربایجان B. D. و بحافظت آذربایجان |
| ۱۰۴ | ۱۹ | ابلو اقا B. ابو بکر آغای |
| ۱۰۶ | ۶ | بیهودینان C. E. بیهدینان |
| ۱۰۷ | ۱ | B. om. و بعضی بیست ذرع |
| — | ۸ | زی باز بست B. زیبار بست |
| — | ۱۰ | زی بادی B. زی باری |
| — | ۱۳ | D. و سیاب روزی و تبلی C. و سیاب روی و تبلی سیاب روری و تبلی E. و سیاب روی و تبلی |
| — | ۱۹ | ماریرانست D. بازیرانست |
| — | — | زی باذی B. زیباری |
| ۱۰۹ | ۱۱ | واز پیر بوداق نیز B. C. D. E. پسری مانده پسری |
| — | — | محمد B. محمود |
| ۱۱۰ | ۶ | بعد از آن D. در شهر سنه و تسعایه |
| — | ۱۹ | B. C. D. E. om. سلیمان بن |
| — | — | B. D. بظرافت |
| ۱۱۱ | ۷ | B. C. D. E. باز آمده بآمد آمده |
| ۱۱۳ | ۱۴ | B. C. D. E. هشت روز هشت ماه |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۱۴ | ۹ | سليمان بيك بهران كه B. سليمان بيك حاكم سهران سليمان بيك حاكم سهران C. D. E. خال او بود كه خال او بود |
| ۱۱۶ | ۴ | ما را از تقبل جزيه عار می آيد B. D. add. فرستادند كه |
| ۱۱۷ | ۲ | استواری B. استوری |
| — | — | بنويدكاون C. بنويدكاون ۲ سورش B. بنويدكاون ۲ سورش بنويدكاون E. بنويدكاوند سورش D. ۲ وسورش سورش |
| — | ۶ | بيروز B. D. بيروز |
| — | ۷. | كرافان E. كزافان D. كرافان |
| — | — | بادانست D. بادانست |
| — | ۸ | ظري E. قلنزي B. طنزي |
| — | ۱۰ | فلور B. طور |
| — | ۱۲ | جنكي E. جلكي |
| — | ۱۳ | آثار B. انار |
| — | ۱۵ | براسي D. براسبي |
| — | ۱۷ | كلريسي وقريشي C. D. كاريشي وقريشي B. كازسي وقرشي كازسي وقريشي E. |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۱۷ | ۱۸ | ویرده E. دیروه C. دبرده |
| — | ۱۹ | ظهیری وصفان C. ظهیری وصفان B. طهیری وصفان D. E. طهیری وصفان |
| ۱۱۸ | ۱ | وشیخ D. وشیخ بزنی C. وشیخ بزینی B. وشیخ ترنی وشیخ بزنی E. نبرینی |
| — | ۲ | وقح نران D. ومع نهران |
| — | — | وبلان C. D. E. وبلان |
| — | ۳ | دودتوران E. ودوتوران |
| ۱۲۰ | ۱۳ | چمیلی E. چلیمیک D. چیکمیک C. چلیمیک B. چلیک |
| ۱۲۱ | ۶ | چمیلک E. چلیمیک D. میمیک C. چلک B. چلیک |
| ۱۲۲ | ۱۸ | کل محمد (partout) B. کک محمد |
| ۱۲۳ | ۹ | بچلیی اوغلو B. بچلیی لو |
| ۱۲۵ | ۱۷ | والی دیار بکر add. B. C. D. E. استاجلو |
| ۱۲۶ | ۵ | بیک add. C. وبعد از فوت B. D. E. add. ومیر محمد بعد از فوت پدر |
| — | ۱۲ | در سفر وان وتبریز وفتح بغداد وسایر بلاد عراق عرب در سفر فتح وان وبغداد وسفر بلاد B. C. D. E. آذربایجان وعراقین |

| صفحات | سطور | |
|---------|-------|---|
| ۱۲۶ | ۱۹ | از دار السلام بغداد B. C. D. E. add. کردد |
| ۱۲۹ | ۲ | بکیست اشتراك لفظی دارند این قدر سهورا تلافی بکیست زیرا که تجنیس است اشتراك B. سهل است C. لفظی دارند اگر سهوی شده باشد سهل است اشتراك لفظی دارند اگر سهوی شده باشد E. زیرا که تجنیس است D. سهلست تلافی خواهد شد اشتراك لفظی دارند اگر سهوی شده باشد تلافی خواهد شد |
| ۱۲۹-۱۵۹ | ۱۳-۱۴ | سزاوار دولت — بتوقیق پسر زاده قازق حمزه D. om. |
| ۱۳۰ | ۶ | بیسر وپا تا C. بیسر وپا B. E. پیشرو تا |
| ۱۳۱ | ۳ | ودودمان بیک B. ودومان بیک |
| — | ۱۵ | از پدر بیسر C. از پدر وپسر بدو |
| ۱۳۲ | ۱۳ | کله خیری B. کله جیری |
| — | ۱۶ | در ثانی الحال منصب وزارت C. add. بدو متعلق بود ووکالت شرف بیک مذکور بدو قرار گرفت |
| — | ۱۷ | معلم دختر سلطان سلیمان خان که منکوحه رستم پاشا وهم در اواخر منصب کتاب داری C. add. بود شد |

| صفحات | سطور | |
|-------|--------|--|
| | | و در ثانی E. نواب سلیمانی بدو مفوض گردید الحال منصب وزارت و وکالت شرف بیک بدو قرار گرفت |
| ۱۳۳۴ | ۱ | اوروز E. اورته C. ادرنه |
| — | ۶ | شیخان E. شیخ شیخان |
| — | ۱۲, ۱۵ | اورته C. E. ادرنه |
| ۱۳۳۶ | ۸ | سلطان محمد B. سلطان سلیمان |
| ۱۴۰ | ۱۷ | ششصد هزار C. شصت هزار |
| ۱۴۸ | ۱۹ | کرنیه E. کونیه |
| ۱۴۹ | ۷ | بمضون اینکه نظم بهر مدنی C. add. بانحطاط آورد کردش روزگار * بطرز ذکر خواند آموزگار * سراعتك پیشینه کز رو کند * نوای ذکر در جهان نو کند * |
| ۱۵۰ | ۳ | صارورا C. صاور را |
| — | ۱۷ | در بعضی احکام سلاطین و نسخ متقدمین و بسین هم B. نوشته اند و درین باب از ثقات روایت است در بعضی احکام و نسخ بسین هم نوشته اند و در باب در بعضی احکام E. املائی سین اورا روایت میکنند |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | سلاطین و نسخ متقدمین بسین هم نوشته اند و درین باب بعضی از ثقات روایت است |
| ۱۵۲ | ۳ | صد ویست کز C. صد و پنجاه کز |
| — | ۱۱ | زشان ۱۰ کیشگی C. رشان ۱۰ کیشگی |
| — | ۱۳ | وناحیه دکر ارزنست که بتصرف حکام جزو است و دوازده B. و دوازده هزار نفر کفره خراج گذار دارد هزار نفر کفره خراج گذار دارد بغیر از ناحیه ارزن که در ضبط حکام جزو است |
| ۱۵۴ | ۱۳ | بابو سیف B. بابو سیغین |
| ۱۵۷ | ۳ | وشان B. رشان که ایشان |
| ۱۵۸ | ۱۰ | وابناء عمش B. *واتباعش |
| ۱۶۱ | ۷, ۹ | ملك ناصر D. ملك طاهر B. C. E. ملك ظاهر |
| — | ۱۴ | مدت B. C. E. نوبت |
| ۱۶۳ | ۱۹ | یلان E. یلمان |
| ۱۶۸ | ۱ | ناکر E. ناکر D. ناکر بلاغی B. C. ناکر بیلاغی |
| | | بلاغی |
| — | ۱۰ | یمان بیك E. یلمان بیك |
| ۱۷۱ | ۴, ۵ | باسقر B. بایسنقر |

| صفحات | سطور | |
|---------|--------|---|
| ۱۷۴ | ۱۱ | بن العاص B. بن القاص |
| — | ۱۷ | ویاپیر بیک E. و بایز بیک C. و بابر بیک |
| ۱۷۵ | ۱۴ | سلیمان بیک E. بلمان بیک |
| — | ۱۷ | مرواسی (partout) E. مرداسنی (partout) D. مرداسی |
| ۱۷۶ | ۴ | بهفتاد B. بهفتده |
| ۱۸۰ | ۱۹, ۱۹ | برونج E. بردنج |
| ۱۸۴ | ۱۸ | شاه بیک E. عربشاه بیک |
| ۱۸۶ | ۱۸ | حسین خان D. E. (partout) حسینجان |
| ۱۸۹-۱۹۷ | ۹-۱۵ | D. om. همه روزه بچنگ — چون رستم |
| ۱۹۰ | ۸ | برونج را E. بردنج را |
| ۱۹۱ | ۷ | حزو et خورد: ailleurs; خرد E. حزو |
| — | ۱۴ | زین E. عززدین B. عززین |
| — | ۱۶ | شروی تی E. شروی نی C. شیروی |
| ۱۹۳ | ۱۳ | ومیر زیادین E. ومیر امادین B. ومیر دیادین |
| ۱۹۵ | ۶ | وحسن بیک E. وعلی بیک |
| ۱۹۷ | ۶ | زیوراک E. وسورک D. دیواک C. سبورک |
| — | ۱۱ | یا سی هزار B. add. بیست هزار |
| ۱۹۸ | ۱۳ | حسین پاشای B. حسن پاشای |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۹۸ | ۱۴ | شرف بيك B. D. سليمان بيك |
| ۲۰۰ | ۰ | محط B. D. محيط |
| ۲۰۴ | ۰ | شده B. نشده |
| ۲۰۷ | ۰ | نيج C. D. نتيج |
| — | ۱۸ | ايكى E. ايكي B. D. آبكي |
| ۲۰۸ | ۱۴ | پانزده B. D. بازده |
| — | ۱۰ | سيزدهم B. D. دوازدهم |
| ۲۰۹ | ۱ | ايكى C. E. ايكي B. D. آبكي |
| — | ۱۰ | بليج D. E. بليج |
| — | ۱۸ | اسيابدردا C. E. اسيابدردا B. اسيابدردا |
| ۲۱۰ | ۷ | ونرخيم D. add. بتصغير |
| ۲۱۱ | ۱ | ويايكي C. وبايكي |
| ۲۱۳ | ۱۲ | تانيك B. E. تانيك |
| ۲۱۴ | ۷ | جد مادري خود B. D. خال خود |
| ۲۱۶ | ۱۰ | در قريه از قرايى B. D. در قريه از من اعمال نميران نميران |
| ۲۱۷ | ۳ | وحاجى بيك بن داود B. D. وحاجى بيك عم زاده او وحاجى بيك بن عم زاده او C. E. بيك عم زاده او |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۲۱۷ | ۶ | مروایان B. مروانان |
| ۲۱۸ | ۱۵ | سکر B. سکر |
| ۲۱۹ | ۹ | اسپایرد C. سبایرده B. اسپایرد |
| ۲۲۱ | ۶ | قیصر را C. E. قیصر را |
| ۲۲۲ | ۱۴ | صیهون C. D. E. صیهون |
| ۲۲۴ | ۴ | بغداد B. بغداد |
| ۲۲۸ | ۵, ۸ | سلیه B. C. E. سلیه |
| ۲۳۱ | ۹ | اثنی و سبعین و ستیاه D. اثنی و ستین و ستیاه |
| ۲۳۲ | ۲ | ایروان B. ایرون |
| ۲۳۵ | ۷ | صلب کردند B. D. بقتل رسانیدند |
| ۲۳۶ | ۵ | سی سال B. سه سال |
| ۲۳۷ | ۱۷ | شعبه دویم D. شعبه اول |
| ۲۳۸ | ۶ | خود گرفته بجهت اوجاق موروثی B. بنام خود کرده اوجاق موروثی خود را D. خود را بنام پسرش کرده بنام پسرش کرده |
| — | ۷ | شعبه سیم D. شعبه دویم |
| — | — | ایروان B. ایرون |
| ۲۳۹ | ۱۳ | دیرزنبیر E. دردیز D. دیرزبیر |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۲۴۲ | ۱۳ | دیردیز E. دیردز D. دبرزیر |
| — | ۱۴ | دختر هابل E. دختر کابلی |
| ۲۴۴ | ۱۴ | وحسن نام نوکری داشت مسخره قالب بجنبر مشهور وحسن نام مسخره غالب نوکری داشت بجنبر B. وحسن نام مسخره قالب نوکری داشت E. مشهور بجنبر مشهور. |
| — | ۱۶ | خنجر خونریز E. خنجر حنبر B. خنجر چنبر |
| — | ۱۹ | خبر E. از سر چنبر |
| ۲۴۵ | ۷ | خبر را E. حنبر را B. چنبر را |
| ۲۴۷ | ۷ | حسیفه C. چسقه |
| — | ۹ | بقادر بیک E. بقباد بیک |
| ۲۴۹ | ۱۴ | بن مغیل E. بن سفیل |
| — | ۱۵ | جعفر قبل بن سید E. جعفر قتیل بن سید یحیی اقع سجیع اقع |
| ۲۵۰ | ۱۱ | سید حسین B. D. E. سید حسن |
| — | — | ناحیه ترجمیل وعتاق در تصرف او واولادش احمد بن سید حسن و سلیمان بن قاسم و یوسف و حسین میبود بنوعی که در مقدمه امراء در زینی اشارتی |

| صفحات | سطور | |
|---------|-------|--|
| | | E. بر آن شد وبعد ازو عمر بيك بن حسن بيك ناحيهٔ ترجيل را بدو مرحت فرمود بنوعی که در مقدمهٔ احوال امراء درزینی اشارتی بر آن شده مدتها حکومت ترجيل وعتاق در تصرف اولادش احمد بن سيد حسين و سليمان بن قاسم و يوسف وحسين بود وبعد ازو پسرش |
| ۲۰۰-۲۰۲ | ۱۸-۱۲ | در ديوان آمد ميدهد - بلاد كردستان را مسخر کرد انيد E. om. |
| ۲۰۱ | ۴ | اثنی وثمانين وثمانيه C. ثمان وثمانين وثمانيه |
| — | ۶ | در تاريخ سنه ثلث عشر وتسعمائه که شاه اسمعيل C. صفوی بر ديوار بکر مستولی شد بعد از دو سال چند سال |
| — | ۱۰ | هشت سال C. D. بيست سال |
| ۲۰۲ | ۱۶ | * از عظمای B. C. D. E. از غلامان |
| ۲۰۴ | ۱۷ | کبيج C. E. کبيج B. کبيج |
| ۲۰۷ | ۶ | Fin du manuscrit D. احمد بيك |
| — | ۱۱ | کبيج E. کبيج |
| ۲۰۹ | ۱۰ | در قلعهٔ قهقهه با مراد پاشا ميرميران قرمان مقيد بود |

صفحات

سطور

آخر همراه مراد پاشا اطلاق شده بروم آمدند
بیگلربیگی دیار بکر از عواطف علیه خسروانه...
سنجاق جبغجور بامداد واستعانت مراد پاشا بطریق
اقطاع نملیکی بعلیخان بیک مرحمت شد والوخان
در قلعه قهقهه مقید بود آخر همراه مراد B. نام
پاشا که بالفعل میرمیران دیار بکر است خلاص
شده بولایت خود عودت نمود بامداد مراد پاشا
بدست آوردن سنجاق جبغجور سعی است امید که
در قلعه قهقهه مقید C. E. موفق باشد والوخان نام
بود آخر همراه مراد پاشا که بالفعل میرمیران
دیار بکر است خلاص شده بولایت خود عودت نمود
بامداد مراد پاشا طالب سنجاق جبغجور است امید
که موفق باشد والوخان نام

۲۶۰

۱

وآغچه قلعه را B. آغچه قلعه را

—

۱۷

کینج E. کینج

۲۶۱

۶

الراس بادی E. الوس باوی C. اولوس باولی

۲۶۳

۶

حبقه B. حبسه

—

۸

کاروکل B. کاروکان

| صفحات | سطور | |
|-------|-------|---|
| ۲۶۳ | ۱۲ | مودى B. هويدى |
| — | — | زبلان E. زيلان |
| — | ۱۳ | زکديان C. E. رکديان وپيرازى B. زکديان برازى ویرازی |
| ۲۶۴ | ۲ | کوسفند B. C. E. اغنام |
| ۲۶۶ | ۱۸ | اين امر B. C. E. اسناد اين امر شنيع بدو کردند شنيع را از قوت بفعل آوردند |
| ۲۶۷ | ۳ | ميرميران بجهت بازخواست اورا در ديوان حاضر ساخت شاه ولد بيك ازين مقدمه آگاه شده خودرا بجر ثقبل از آن مهلكه خلاص داده بيرون جست ولایت اورا خواص همایون کردند امنا بضبط آن تعيين کردند وشاه ولد بيك همان بقلعه قلب وتوابع وشاه ولد بيك B. C. E. راضى كشته قانع شد بهزار جر ثقبل از آن وادى مهلك جان بسلامت برده اما اكثر ولایت اورا بجهت خواص همایون ضبط کردند وهمان قلعه قلب وتوابع در تصرف او ماند |
| — | ۹, ۱۳ | وليجان C. E. وليخان |
| ۲۶۸ | ۱۳ | B. C. om. وبطمان |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۲۶۹ | ۶ | جواز B. جواز |
| — | ۱۸ | طوایف سلیمانی از تعدی و عدوان حاکمان ترك اوطان نموده بولایتی که از قزلباش مفتوح شده بود رفته طوایف مذکوره B. C. E. بشرط آنکه بحفظ و حراست بشرط آنکه در ولایتی از دیار قزلباش مفتوح کشته بحفظ و حراست |
| ۲۷۰ | ۶ | از B. C. E. از طایفه سلیمانی و سایر طوایف اکراد طوایف بسیار |
| ۲۷۱ | ۵ | اقساق E. اقساق |
| — | ۱۱ | وکاروان را نهب و غارت کرده چند نفر از مسلمانان بقتل آورد علی بیک میرلوای خنس و محمد بیک حاکم جزو تاخت بر سر او برده و بعضی از رفیقان و مردمان او را با برادرزاده اش بقتل آورده اموال و اسباب ایشانرا نهب و یغما کردند خود بهزار فلاکت هر دفعه سر خود را خلاص کرده اگر چه نام امارت دارد اما وصفش بحرامان و دزدان دارد و یکجا قرار و کاروان بقتل آورده اموال B. C. E. نمیتواند کرد و اسباب ایشانرا نهب و غارت کرد آخر الامر طایفه |

| صفحات | سطور | |
|-------|-----------|--|
| | | عثمانلو علی بیگ میرلواء خنس و محمد بیگ حاکم حزو ناخت بر سر او آورده رفیقان او را با اقربا بقتل آورده اموال او را نهب و غارت نموده بهزار فلاکت هر دفعه سر خود را خلاص کرده اگرچه نام امارت دارد اما یکجا قرار نمی تواند کرد |
| ۲۷۱ | ۱۷ | ده B. C. E. دوازده |
| — | ۱۸ | سپهران E. (partout) سهران |
| ۲۷۲ | ۱ | یهودیان E. یهودیان |
| — | ۱۱ | مالکان B. C. E. بالکان |
| — | ۱۸ | شهر E. شهر |
| ۲۷۳ | ۹, ۱۱, ۱۲ | میر بوداق B. C. E. پیر بوداق |
| ۲۷۴ | ۳ | شغاباد B. C. E. شغاباد |
| ۲۷۵ | ۴ | C. E. میر سیف الدین بن میر حسین بن پیر بوداق میر سیف الدین بن میر حسین بن میر بوداق |
| — | ۷ | سهران و نوان C. سهران |
| ۲۷۸ | ۳ | شغاباد B. E. شغاباد |
| ۲۸۰ | ۴ | B. C. E. om. که تعبیر از بابانست |
| — | ۱۰ | لارجانرا از عشیرت زرزا و سیوی و مشیاکرد |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | ولایت لارجان از عشیرت زرزا B. از سهران مستثنی کرد از سهران |
| ۲۸۰ | ۱۸ | دختر امرا و آغابان خود را در اوایل نامزد خود کرده دختر آغابانرا در اوایل سن نامزد خود میکرده B. |
| ۲۸۱ | ۱۰ | خروبیان C. E. حزوبیان |
| ۲۸۳ | ۶ | E. نیلین و وباله C. نیلنی و دیاله B. نلین و دیاله و دیاله |
| ۲۹۱ | ۳ | دو سال B. سی سال |
| ۲۹۲ | ۲ | اورمی C. E. اورومی B. رومی |
| — | ۴ | از آنجمله ایچی شاه طهماسب B. از ایخی شاه طهماسب از ایچی شاه طهماسب C. |
| ۲۹۵ | ۳ | برادر زادهای منصور بیک حزه و قباد نام شخصی از برادر زادهای B. E. اولاد زینل بیک که پیشوای منصور بیک حزه بیک بن زینل نام شخصی که برادر زادهای منصور بیک C. پیشوا و مقتدای و قباد بیک حزه بیک بن زینل نام شخصی که پیشوا و مقتدای |
| — | ۶ | مکر E. ماکو B. مکو |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۲۹۶ | ۷ | اجرای E. اجری |
| — | ۱۵ | حاکم B. حاکم عشیرت اکو کشته و برادر دیگر حاکم عشیرت اکراد کشته E. عشیرت اکو شد که و برادر دیگر |
| — | ۱۹ | ارشاد هلالی است E. از اولاد بلال است |
| ۲۹۸ | ۱۳ | سرای پاشا B. سرای |
| ۳۰۰ | ۷ | سعید آباد C. E. سعد آباد |
| ۳۰۳ | ۶ | حورس E. حورس |
| — | ۱۸ | B. om. و چند دیگر در قلعه خوشاب |
| ۳۰۴ | ۱ | نام رشی C. مام رشی |
| ۳۰۷ | ۱۷ | بیلاق و کدو C. E. بیلاق و کد |
| ۳۰۸ | ۷ | سعید آباد C. E. سعد آباد |
| ۳۱۸ | ۳ | قلعه دیودز و نودز و دزمان و کواه کوز و مور و کلانه دیودز و تودز و دزمان و کواه کور و نور و کلانه E. |
| — | ۱۸ | که از نیابت شاه اسمعیل C. E. add. نکلو |
| ۳۱۹ | ۳ | محمود پاشا ولد C. E. محمود پاشا ولد شمس پاشا شمس پاشا میرمیران آنجا |
| — | ۵ | سولانغ حسین را C. E. سولانغ حسین را ضایع کردانید |

| صفحات | سطور | |
|--------------|-------|--|
| | | که از قدیم نوکر زاده ایشان بود آخر با او درین فترات آغاز سرکشی کرده مطاوعت او ننمود اورا بدست آورده ضایع ساخت |
| ۳۱۹ | ۹ | درته ودرتنگ که در زمان اکسره E. که در اوایل |
| — | ۱۲ | روان سر وودان C. E. زوانسر وودمان |
| ۳۲۰ | ۴ | از حدود C. E. از حدود دینور تا دار السلام بغداد دینور وپیلور وبغداد |
| — | ۹ | پیلور وماهی دشت است C. ماهی دشت است ونبلاور پیلور وماهی دشت است E. |
| ۳۲۰ - ۳۲۲ | ۱۸-۱۳ | C. اختیار نمود — فصل یازدهم در ذکر امرآء بانه در ذکر امرآء کلباغی از تقریر دلپذیر ثقات روات چنان مستفاد میکرد که لفظ کلباغی بدین قرار است که در ایام که بیکه بیکه بمسند حکومت نشست ومنتکن بود شخصی عباس آقا نام از بزرگان ایل استجلو بجهت قضیه که از حوادث روزگار باو روی داده بود بخدمت او آمده وچون عباس آقای مزبور مردی شجاع ودلیر بود واكثر اوقات در میان مبارزان ایل آردلان مردانکبها |

سطور صفحات

می نمود بیکه بیک از قبیلۀ عشایر خود دختر الیاس آقای ریش سفید ایل و عوقه رنگه رث بعقد نکاح او در آورد و چشمه در ولایت مهره بان بجهت سکنای او قرار داد و مشار الیه چون مرد ترکی بود طرح بقطعه باغ در آن ولایت انداخت و بسخاوت نیز مشهور هرکس از مردم مترددین که بدان مقام تردد مینمود او بزبان ترکی تکلیف نموده که کل باغه و مردم اکراد زبان ترکی را عجایب میدانسته بدین جهت اسم او را ملقب به عباس آقای کلباغی قرار دادند القصه مومی الیه در خدمت بیکه بیک شهره زول که نشین او قلعه ظلم بود و صاحب دوازده هزار سوار بیک دار بود مردانکی بسیار نموده بنوازشات متواتر سرافراز کشت و منصب مهرداری باو ارزانی داشت و مشار الیه کس فرستاده از میان ایل استجلو بیکو نفر همشیره که بجا مانده بود حاضر گردانیدند و او نیز همشیره را بقبیلۀ مزبور که با ایشان پیوندی نموده بود داده و چند کس از ایشان بهم رسید القصه بعد از آن حاسدانی

سطور صفحات

که اراده شراره حسد میبردند از روی کینه
اورا بنهیت قتل بیکه بیک متهم ساختند و او ازین
واقعه آگاه شده در نصف نهار با یار الله نام
خواهرزاده خود که از ایل رنکه رثر بود اطفال را
برداشته از میان شهر ظلم بیرون آمد مردم بعرض
بیکه بیک رسانیدند که عباس آقای کلباغی و یار الله
آقای رنکه رثر فراری شدند بیکه بیک از شجاعتی
که در شان ایشان مکرر مشاهده نموده بود احدی
بعقب ایشان روانه ننمود و ایشان بولایت بیلاور
آمدن سکنا نموده با عشایر لک و سلیمانی و مادکی و کلهر
پیوندی نموده در ایامی که شاه طهماسب بعزم
ولایت اوزبک باورکنج نزول نموده ایشان هر دو
در آن سفر بوده و در معسکر سپاه نصرت مآثر داد
مردی و مردانکی داده پادشاه اوزبک برسرم و پیل مع
چند سر سایه سریر خلافت مصیر حاضر ساختند
بتوجهات شاهانه سرافراز کشته سلطانی محال بیلاور
و دارغکی دوازده اویماق منشور بجهت ایشان نوشته
شد و بعد از آن مدت چند سال در آن ولا حکومت

سطور صفحات

بیلاور و او با قفا نموده تا اینکه از ایل سلیمانی و بادکی
و کلهر و رمزیار بر سر ایشان جمع شده ملقب
به ایل کلباغی شدند. قصه چند مرتبه میان ایشان
و میان محمد بیک کوران منازعه و مناقشه بهم رسید
آخر الامر دختر محمد بیک را بجهت ولد ارشد
یار الله آقای که محمد قلی اسم داشت بعقد نکاح
لوردند بعد از آن عباس آقای داعی حق را لبیک
اجابت ... بعالم آخرت شتافت نظم جهان جام و فلک
ساقی اجل می * خلاق باده نوش از مجلس وی *
خلاصی نیست اصلا هیچکس را * ازین جام و ازین
ساقی ازین می * و بعد از فوت عباس آقا چون
یار الله آقا دارغکی قرا الوس بود تکلیف منصب
امارت را به پسر علی آقای ولد مرحوم عباس آقا
نمود و از سخنان مشار الیه است که من اهل و عیال
بسیار دارم و قرض دارم هم هستم توانایی حکومت
ندارم و او مردی بود بکثرت اموال و اهل و عیال
مشهور بود و از جمله مینمایند که سیصد استر طور
در رومه داشت و بعد از آن یار الله آقا عریضه مع

سطور صفحات

پیشکشهای بسیار بخدمت بیکه بیک فرستاد و اظهار فوت عباس آقا و علی بیک که بمنصب مهرداری بیکه بیک بعد از فراری شدن عباس آقا سرافراز کشته بود بجهت حکومت امارت طلبید و بیکه بیک مرحوم از علو شان خود این ملتس را مبذول داشته علی بیک را با اساسه امارت روانه آنولا نمود و او در یکی از منصوبان خود میشرد و بعد از آن که علی بیک بمنصب امارت و حکومت ایل کلباغی قرار یافت عشیرت در آنولا بسر میبرد در آن آوان سنان پاشا حسب فرمان قضا جریان بحال نهاوند بحیطه ضبط و تصرف در آورد و علی بیک کلباغی که ملقب به عالی کلباغی شده بود اظهار سنان پاشا اورا روانه محال کردند و شیخان نمود و عریضه در آن باب بدرگاه سلطان سلیمان عز ارسال داشت و یار الله آقا عریضه مزبور را بدرگاه سلطانی برده از دیوان سلطانی محال کردند و شیخان و چکران و قلعه تف آب و خرخره و تیره زند و قلعه تپه و غیره

صفحات سطور

به سجاق یکی در وجه علی بیک مقرر شد و تبار ارکله ورنکه رژان و سهبانان به بار الله آقا مفوض و مرجوع کشت علی کلباغی ذکر حکومت علی کلباغی راویان اخبار و مهندسان بلاغت آثار بر لوح بیان چنین رقم نموده اند که علی کلباغی بکثرت قوم و عشیرت و ملک و املاک و دواب و راهوار و یدک مشهور و معروف بود و هر ساله یکمرتبه کس خود را با نحف و هدایا بخدمت بیکه بیک روانه مینمود و با قباد بیک حاکم درنه و در تنک و صدان و ذهاب طریق بدسلوکی بجهت آنکه علی بیک هر ساله در وقت اوایل بهار بولایت کردند میرفت و محل عبور الوسات و احشامات او از ناحیه ذهاب میکذشت و چون ذهاب دخل بولایت قباد بیک بود و قباد بیک مزبور رفع آبخورد و علفخورد و پیشکش ازیشان داشت و ایشان بنا بر امر سلطانی که در دست داشتند که احدی از بیکلریکیان بعلت رعیتی و آبخورد و علفخورد و قشلاق باشی و غیره مزاحم ایل کلباغی نشوند و زین باب اطاعت قباد

صفحات سطور

بيك نمنمودند پيش گرفته نمود واكثر اوقات
در هر سالی دو مرتبه مناظره و مناقشه در مابین
ایشان بهم میرسید و بعد از آن علی بیک نیز جام
از دست ساقی اجل نوش نمود و بعالم آخرت شتافت
و دو پسر بموجب یادگار گذاشت هیدر بیک و کح بیک
هیدر بیک قایم مقام ملك موروثی والد بزرگوار
شد و هم درین سال بار الله آقای که مدت
یکصد است سال عمر طبیعی گذرانیده بود
و از ایشان علیحدّه بیمار داشت داعی حق را لبیک
اجابت گفت و سه پسر و پانصد خانه وار ایل بیادگار
گذاشت محمد قلی اسد و شاهویس القصه چون علی
بیک و یار الله آقا هر دو فوت شد محمد قلی ولد
یار الله آقا بقای پی رفته امر سنجاق مزبور بجهت
هیدر بیک ولد علی بیک و بیمار فوق بجهت خود
گذرانیده و بنوازشات خندکری سرافراز کشته بنوعی
که سه مرتبه او را بخزانه عامره فرستاده بود مراجعت
نمود و آن طریق بدسلوکی در میان ایشان
بعقد نکاح در آورد و یکنفر فرزند

صفحات سطور

رشید که سرخاب بیک اسم داشت
با محب الدین نامی هر یکی از خالوهای
سرخاب بیک ولد حیدر بیک گلباغی از اسطنبول
استدعای
حیدر بیک کسی خود را فرستاده که شاید محب الدین
مزبور بمیان ایل گلباغی بیاید او نصیحت
بخدمت او فرستاده از روی خواهرزاده‌گی
که با هم داشتند چند وقتی در میان ایشان
مانده
آورد قسم داده که بمیان
ایل مزبور نیاید وبعد از مراجعت سرخاب بیک
او مدت سه یوم کفارت قسم روزه گرفته بعد از آن
متوجه ایل مزبور شد
حیدر بیک
رسید سرخاب را طلبید فرمود که این نادرست
نقض قسم نموده خود متوجه او شده او را بقتل آورد
سرخاب مزبور باستقبال او سوار شده در عرض راه
ملاقات واقع گشته به تیری که اوّل پولادش بسم
گذاشته بود بر سینه او زده از مهره پشت او
گذشت از دار الفنا بدار البوار پیوست و حال

صفحات سطور

آن صحیفه به محب الدین کش در میان ایل مزبور مشهور است و بعد از فوت مشار الیه در میان این دو ایل بخصوص منجر کشت از قضای ربانی حیدر بیک و سغاب بیک قشون خود را بر سر ایل کح برده و بضرب شصت سغاب بیک هفت نفر از خالوهای خود کشت آخر الامر چند نفر از تفنگچیان ایل مزبور در غایبانه هر دورا بتفنگ زده بقرب جوار رحمت ایزدی پیوستند بنا بر آن قشون ایشان آن ایل را ناخت و تاراج نموده و بعد از فوت ایشان حسین بیک سنجاق مزبور را از دیوان خندکاری گذرانیده و حاکم بالاستقلال شد اما مراد خان نامی برادر داشت در حکومت با او شرکت می نمود و حسین بیک صبیبه عیل بیک گلهر او بعقد نکاح آورده و بیکم اسم داشت و آن زن بدستوری که در میان گلهر مشهور است خود حکومت مینمود و حسین بیک را در امر حکومت بی دخل نموده بود و چند کس را ترغیب داده مراد خان بیک را بقتل آورد و حسین بیک و سبحانوردی بیک ولدان مرحوم

| صفحات | سطور | |
|-------------|-------|--|
| ۳۲۰- ۳۲۶ | ۱۸-۱۸ | <p>مراد خان بيك بدستباري چند كس از اقرباي خود به بغداد رفته به بيگلريكي آنجا شكوه نموده بعهد قباد بيك حاكم درنه مقرر كشت كه ديت والد ايشان بازيافت نمايد وقباد بيك مزبور فرصت را غنيمت دانسته شيوخون بر سر ايل مزبور آورده وحسين بيك با ايل از رودخانه سيروان گذشته ولايت شهره زولي بخدمت علو خان اردلان آمده تا حال سنه ۱۰۹۲ در آن ولايت در خدمت حكامان آردلان ميباشند العلم عند الله</p> |
| ۳۲۳ | ۴ | <p>E. om. بعالم سرور رفت — فصل يازدهم ومتبناج وحصري وشهره زولي ومزبار وكلائي وامينلو وتبناج C. ومملوي وكج وكراني وزكتي وكله كير وحصري وشيره زول ورمزبار وكلائي واينيلو ومملوي وكيج وكراني وزكتي وكله كير</p> |
| ۳۲۶ | ۱۵ | <p>نظم مرد زيب دولتي افتد. B. add. بخاك بوار انداخت بخاك * دولتيانرا بجهان بر چه باك * ملك بدولت نه مجازي بود * دولت كسرا نه نيازي بود</p> |
| — | ۱۸ | <p>نظم پادشاهان كه كينه كش B. add. بعالم سرور رفت</p> |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | باشند * خون کنند آن زمان که خوش باشند * خون شود بند شیر همیشه کشای * هیکس پیش او ندارد پای * |
| ۳۲۷ | ۱۰ | نظم شه چو عادل بود B. C. E. add. وغارت نمابند ز جور منال * عدل شاهان به از فراخی سال * |
| ۳۳۳ | ۱۸ | و در B. و در تاریخ سنه ثلث وتسعين وتسعمایه که تاریخی که |
| — | ۱۹ | در سراحی بلاغی E. در سراحی بلاغی |
| ۳۳۴ | ۵ | ولد E. ولد شاه قلی بلیلان پنیانشی سر از تن او شاهلی ملازمان او را سر از تن |
| — | — | بنانشین B. پنیانشی |
| — | ۱۰ | اوقعی C. E. اوقعی |
| ۳۳۵ | ۶ | رحمة الله مستوفی قزوینی C. add. اسکندر رومیست مؤلف کتاب نزهة القلوب می آورد که منبع دجله از حصن اسکندر ذو القرنین است که از میافارقین سایر آبهای جبل کردستان بدو ملحق میکرد و حمد الله مستوفی قزوینی مؤلف E. add. کتاب زینة القلوب می آورد که منبع رودخانه |

| صفحات | سطور | |
|-------|------------|---|
| | | <p>دجله از حصن اسکندر ذو القرنین است که از میافارقین سایر آبهای جبل کردستان بدو مالحق میگردد</p> |
| ۳۳۵ | ۱۲ | <p>و يقول حد الله B. add. داخل اقلیم رابع است مستوفی قزوینی مؤلف کتاب نزفه القلوب قلعه بدلیس را حصن ذو القرنین میخوانند و منبع دو دجله از آنجاست که سایر آبها از میافارقین از کوهستان کردستان باو مالحق میگردد و در صفت موش نیز می نویسد که از یکطرفی او آب فرات و جانب دیگرش آب دجله میرود</p> |
| ۳۳۹ | ۱۹ | <p>مرمر C. که مرقبه</p> |
| ۳۴۰ | ۶ | <p>در زمان خلافت عمر رضی الله عنه عیاض بن غنم بتاريخ سنه سبع وعشرین من الهجرة بفتح دیار بکر فتح بدلیس و اخلاط در زمان B. وارمن مامور کشته خلافت عمر در تاریخ سبع وعشرین بسعی عیاض ابن غنم اتفاق افتاد در فتوح البلاد مسطور است که چون عیاض بفتح دیار بکر وارمن مامور کشته</p> |
| — | ۱۰، ۱۶، ۱۹ | <p>طاروق B. طارون</p> |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۳۴۱ | ۱ | طاروق B. طارون |
| — | ۶ | بعیاض صالح کرد بدلیس را بصالح B. بعیاض صالح کرد داده است |
| ۳۴۷ | ۶ | ویست حمام B. وهشت حمام |
| — | ۱۳ | درین جامع B. درین جوامع |
| ۳۴۸ | ۱ | خضر خیزانی B. خضر بیی |
| — | ۶ | حاجیه B. حاجی بکیه |
| — | ۸ | المشهور ترسک یعنی B. المشهور برشک یعنی ملای سیاه E. om. بلای سیاه |
| ۳۵۳ | ۱۱ | در بالای کوه پشته نشانده اند که رزرا از سر زمین بر نمی دارند اگر رزرا بر صوب اندازند و یا در B. C. E. om. جای همواری نشانند بار نمیدهد |
| — | ۱۳ | B. C. E. om. وارزن بیشمار |
| — | ۱۵ | B. C. E. هر جفت کلو که عبارت از کونانست کلو که کتان عبارت از آنست |
| ۳۵۴ | ۱۸ | پانصد هزار هزار C. E. پانصد هزار |
| ۳۵۵ | ۹ | صد هزار هزار C. صد هزار |
| ۳۵۶ | ۱۱ | B. C. E. وچند دفعه |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۳۵۶ | ۱۲ | بلکه در زمان فقیر اجاره کردند که مبلغی بدیوان عاید سازند اتفاقاً در آن سنوات چیزی حاصل نشد ومبلغ کلی از آن میر بدیوان عاید B. C. E. گردانند اتفاقاً در آن سنوات ماهی از دریا پیرون نیامده چیزی حاصل نشد |
| — | ۱۶ | در روجا میکرده E. در اوجا میکرده |
| ۳۵۷ | ۲ | میان کوه بزمین فرو رفته کول آب عظیم پیدا شدم که قطر آن پنج هزار ذراع شرعی مسافه بلکه زیاده دارد واز کثرت سنکلاخ وبسیاری بیشه ودرخت بغیر از دو سه راه مردمان تردد نمیتواند کرد وراه چاروا منحصر بدو راهست وآب حوض بغایت صافی و سرد است واکر کنار حوض را کلویدن مبسر شود آب گرم بیسرون می آید خاک کمتر دارد جمله سنکلاخ است که پهلو به پهلو داده وجله سنکهایش سنگ سوداست وبعضی را سنگ سیاه که ترکان اورا دوه کوزی میخوانند مانند شان عسل سوراخهای اورا پر کرده صلابت پیدا کرده وبعضی مانند سنگ سودا خفیف است واز جانب شمالی در پشت |

صفحات سطور

کوه مجاری آب جرم سیاه کثیف مانند جرم آهن که از کوره حدادان پیدا میشود در وزن و صلابت از آهن سختتر و کرانتر است که از زمین جوشیده میان کوه فرو رفته حوض بزرگ دریاچه B. C. E. مانند (مانند au lieu de باشد E.) پیدا شد اطراف حوض دو سه هزار (om. هزار C. E.) فرسخ شرعی مسافت دارد و از کثرت سنکلاخ و بیشه و درخت بغیر از دو سه راه زیاده ندارد که بر کنار او تردد توان کرد و راه چاروا دو است و یکی مردم پیاده میتوانند رفت و بعضی کنار حوض را اگر کاویدن میسر شود که خاک قطعا نیست سنکلاخ است که پهلوی به پهلوی داده آب گرم بیرون می آید و اکثر سنکهای او مانند سنک سوداست اما بغایت صلب است که سنک سیاه مانند شان عسل سوراخهای او را پر کرده و بعضی هنوز مانند سنک سودا نرم است و از جانب شمالی در پشت کوه محاذی آب جرم سیاه کثیفی مانند جرم (om. جرم C. E.) آهن که از کوره حدادان پیدا میشود در وزن و صلابت از آن سختتر و کرانتر از زمین جوشیده

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۳۵۸ | ۲ | بجیم عجمی B. بجیم |
| — | ۴ | وپردکی وکفتکی وزندکی B. C. وپردکی وامثال آن وپرده کی وکفتکی وروزکی وامثال آن E. وامثال آن |
| — | ۱۱ | بلیاس B. C. E. بلیسی |
| ۳۵۹ | ۳ | ذوقشی B. ذوقیسی |
| ۳۶۱ | ۱۲ | از جمله درویش محمود B. add. برانب اعلی میرسند کله جیری ریش سفید و بزرگترین عشیرت ایشانست از ولایت موروثی خود بدرکاه عرش اشتباه سلطان سلیمان مکان توجه نموده بنسایر و فور حیثیت و قابلیت که از جبهه آمال او ظاهر و هویدا بود و بکمال حسب و نسب آراسته و بزبور عقل و فهم پیراسته بنوعی بود که او را جامع الحیثیات میکفتند و مکررا و مجددا سلطان سلیمان در مجلس خاص و بزم اختصاص خود طلبدیده با او صحبتهای متواتر مبداشته و از ایبات فارسی و ترکی بسیار بنظم در می آورده شاعر بی نظیر بوده و از جمله ایبات او که راقم الحروفی بخاطر داشت این است بیت سبزه میدر لبلرک دورنده یا خط غبار * |

صفحات سطور

با ایامی شده با تمش خسته آرولر میدر * وبنوعی
بلاوت کلام قدیم الهی میکرده که اورا ادریس ثانی
میگفته اند مخصوص بزم پادشاهی کردیده منصب
کتاب داری خود را بدو از زانی فرمود و دیگر میدر
اقای برادرزاده مشار الیه است که آثار رشد
ومردانکی او بر تمامی اهل خبرت روشن بود از دیوان
سلیبانی منصب سنجاق با عشیرت جهان بلکو و بعضی
ممال بالو بطریق اقطاع تملیکی بدو مفوض شد و دیگر
از عشیرت بلباسی ابراهیم بیک ولد قلندر آقاست که
از واسطه رنجش خاطر که از بعضی اقوام داشته بدیار
سیستان افتاد و در آنجا بخدمت محمد خان ترکمان
که حاکم وفرمان روی آن ولایت بود رفته چون آثار
مردانکی وشهامت از ناصیه او همچو آفتاب تابان
و نمایان بود اورا بسرداری سرحد بلوچ مامور کردانید
و چون شجاعت و دلیری که آفریده اکراد دیو
نهاد است چند مرتبه متعدده میان او و عشیرت
بلوچ جدال و قتال واقع شده مکرراً شکست
بر لشکر عشیرت بلوچ افتاده چنانکه بسیاری

سطور صفحات

از مردمان کاری از جانب بلوچیان هدف تیر
بلا کشته در عرصه تلف بر آمدند و عاقبت الامر
آن ولایت را مسخر نموده مردم آندیار بالتمام
والکمال مطیع و منقاد او کشته علی اللوام اوقات
بفراغت میگذرانید و دیگر بستام آغا که او نیز
بطرف قندهار ببلایزمت سلطان حسین میرزا
رفته در اندک فرصتی مراتب عالی بهم رسانید
و داخل مجلس نواب میرزایی کشته همه وقت
مصاحبانه اوقات با بستام آقای مشار الیه
مصروف میداشت و دیگر قاسم بیگ ولد شاه
حسین آقای مهرداد است که بعد از مراجعت
طایفه روزکی و راقم حروف از الکای نخجوان
بجانب بدلیس بولایت موروثی خود بود و قاسم
بیگ مذکور بنا بر اعتقاد و اخلاص و یکجتهی که نسبت
بدرکه ملایک سپاه اقدس ارفع عمایونی داشت
پای ثبات و وقار در دامن صبر و شکیبایی پیچید
و انحرافی نورزید و چون در سلك قورچیان عظام
منخرط بود پای از دایره اطاعت بیرون ننهاد

سطور صفحات

بعضی از اکراد عراق را نقارت خاطری بود در میان طایفه روزکی بواسطه منصب یوزباشی کری که اراده داشتند بنوعی در خلاصت او کوشیدند که فوقش متصور نبود تا آنکه الکای موروثی اورا ازو بریک انواع بدیها از ایشان صادر کردید وقاسم بیک مزبور بضمون البصر مفتاح الفرع عمل نموده تا آنکه حقوق نیک خوارکی وجان سپاری او بر فواب همایون ظاهر گردیده منصب یوزباشی کری که موروثی روزکی بود واز تصرف بیرون رفته بود باز بدو عنایت فرمود وحالا که تاریخ هجری در سنه خمس والف است بامر مزبور مبادرت مینماید والحق جوانی است بزبور قابلیت وانسانیت پیراسته و بحلیه سخاوت وشجاعت آراسته امید که از جمله درویش محمود C. E. add. موفق باشد کله چیری که ریش سفید و بزرگترین عشیرت ایشانست از ولایت موروثی خود بدرگاه عرش اشتباه سلطان سلیمان مکان توجه نموده بنا بر وفور حیثیت و قابلیت که از جبهه آمال او ظاهر وهودا بود وبیکمال

صفحات
سطور

حسب ونسب آراسته و بزبور عقل وفهم پیراسته
بنوعی بود که اورا در همه محل جامع الحیثیات
(الحیثیات au lieu de الحیات E.) می نامیدند و مکررا
و مجددا سلطان سلیمان مکان در مجلس خاص و بزم اختصاص
طلبیده با او صحبتهای متواتر میداشته و از ابیات
فارسی و ترکی بسیار بنظم در می آورده شاعر بی نظیر
بوده و از جمله ابیات او که راقم حروف بخاطر داشت
اینست که نظم سبزه میدر لبلرک دورنده یا خط
غبار * یا ایغی شهده بآتمش خسته آرو لر میدر *
و بنوعی تلاوت کلام قدیم نموده که اورا با دیریس
ثانی ملقب ساخته اند مخصوص بزم پادشاهی گردیده
منصب کتابداری خود را بدو ارزانی فرمود دیگر
جدر آقای برادرزاده مشار الیه است که آثار
رشد و مردانگی ازو بظهور رسیده از دیوان پادشاه
جماه سنجاع و امارت بطریق اقطاع غلیکی بدو مفوض
شد و دیگر از عشیرت بلباسی ابراهیم بیک ولد
قلندر اغای بلباسی است که از واسطه رنجش بعضی
از اقوام بدیار سیستان افتاده در آنجا بخرمت

صفحات سطور

محمد خان ترکمان که حاکم آنولایت بود رفت
و چون آثار شهامت و شجاعت از ناصیه او همچو
آفتاب تابان و نمایان بود اورا بسرداری سرحد
بلوچ مامور گردانید و چون شجاعت که آفریده
اگراد دیو نهاد است چند مرتبه متعدده میانه او
و عشیرت بلوچ قتال و جدال واقع شد مکررا و مجددا
شکست بر لشکر عشیرت بلوچ افتاده چنانچه
بسیاری از مردان کاری از طرف عشیرت بلوچ
در عرصه تلف در آمدند و عاقبت الامر آن ولایت را
مسخر نموده مردم آندیار را بالکلیه مطیع و منقاد خود
ساخته علی الدولام اوقات بوجه احسن میگذرانید
دیگر بسطام آقا که او نیز بطرف قندهار رفته
در ملازمت سلطان حسین میرزا بنوعی مراتب
عالی بهم رسانید که داخل مجالس کشته نواب
میرزایی همه وقت با او مصاحبانه سلوک می نموده
داخل بزم خاص خود ساخت دیگر قاسم بیگ ولد
شاه حسین آقای مهردار است که بعد از مراجعت
طایفه روزکی وراقم حروف از الکاء نخجوان بطرف

صفحات سطور

بدلیس بولایت موروثی خود بود که او نیز بنا بر اعتقاد و اخلاص و یکجہتی کہ بدرکہ عرش اشتباہ ملائک سپاہ اقدس ارفع ہمایون داشت پای ثبات و وقار در دامن صبر و شکیبایی پیچیدہ انحرافی نورزید و چون در سلك قورچیان عظام منخرط بود پای از دایرہ اطاعت و انقیاد بیرون نہاد و بعضی از اکراد عراق تقارت خاطرری در میانہ عشیرت روزکی بود بواسطہ منصب بوزباشی کری کہ ارادہ داشتند بنوعی در مخالفت او کوشیدند کہ فوqش متصور نبود تا آنکہ الکاء موروثی اورا ازو بریدہ انواع بدیہا ازیشان صادر کردید قاسم بیک مذکور بمضمون الصبر مفتاح الفرج عمل نمودہ حقوق نمک خواری و جانسپاری او بر نواب اشرف اقدس طاہر کردیدہ منصب بوزباشی کری کہ موروثی روزکی ہود و از تصرف بدر رفتہ باز بدو عنایت نمودند و در نفس الامر بحلیہ قابلیت آراستہ و بزبور سخاوت و شجاعت پیراستہ مجدد اثار مردی و مردانگی ازو بظہور رسید و حالا کہ تاریخ ہجری در سنہ

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | خس والف است بامر مزبوره اشتغال دارد امید که موفق باشد |
| ۳۹۱ | ۱۳ | بیست C. E. بیست و چهار |
| — | ۱۴ | وذوقسی B. وذوقیسی |
| — | ۱۶ | عشیرت بلباسی B. بلباسی |
| — | ۱۷ | وسکری B. وسکری وکارسى ویدوری وبلاکوردی وسکرتی وکارسى C. E. وکاریسی ویدوری وبلاکوردی ویدوری وبلاکوردی |
| — | — | عشیرت قوالیسی B. قوالیسی |
| — | ۱۸ | وکلشاخى B. C. E. وکلشاعى |
| ۳۹۵ | ۱۴ | وشحنكى آذربایجان وارمن باتابك ایلدکز که جد(?) قزل B. C. E. om. ارسلان است مفوض شد |
| — | ۱۵ | واو در آن B. وهر دو در آن |
| — | ۱۸ | علاوه منصب خود B. علاوه منصب عماد الدین زنگی |
| ۳۹۶ | ۳ | وقلعه آشوب کردستانرا B. C. E. وقلعه آشوب را |
| — | ۱۳ | بر پیاده ماندگان B. بیاز ماندگان |
| — | ۱۸ | بهر تقدیر تاریخ شحنكى عراق عرب باقسنقر(?) وشحنكى آذربایجان بایلدکز موافق است وایام حکومتشان |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | زیرا در هنگامی که B. C. E. باهم مطابق ششگی عراق عرب باقسنقر اتابکی مفوض شد ششگی اران و آذربایجان نیز بایلدکز اتابکی که جد قزل آرسلانست مقرر گردید زمان حکومتشان موافق و تاریخ ایالتشان مطابق است |
| ۳۴۷ | ۲ | وقراکونه وقلی B. وقراکونه وقلی اوزبکان و غیره وقراکونه وقلی اوزبکان C. E. اوزبکان |
| ۳۷۰ | ۱۱ | B. بعقد نکام خود در آورد و سلطان خیل وحشم خود را چون ملك محمد الدین بملازمت رسید و مدعای C. E. سلطانرا باو در میان نهاد ملك قبول این معنی نموده دختر خود را بعقد سلطان در آورد و سلطان نیز خیل وحشم خود را |
| ۳۷۳ | ۱۳ | وینق صوفی C. E. و تپو صوفی B. وایق صوفی |
| ۳۷۸ | ۱۶ | E. کتبه عیالی C. کیمته غیائی B. کتبه غیائی عیالی |
| ۳۸۹ | ۱۳ | * ازلدن قاله عادتندر B. C. E. add. سلیمانیه * چالشورلر اوجاغ اوسته * |
| ۳۹۸ | ۱۲ | خیزدرکین E. خیزورکین C. خزونکین |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۴۰۸ | ۱۳ | جد والده B. C. E. پدر والده |
| — | ۱۸ | سنگ سفید است که لعل در میانه B. add. وعا او پرورش می یابد |
| ۴۱۲ | ۱۰ | ودرویش محمود C. E. add. بار محمد آغای کلهوکی Tous les mots qui s'y rapportent sont au pluriel. |
| ۴۱۳ | ۳ | ودرویش محمود C. E. add. (ومحمد آغا) |
| ۴۱۴ | ۱۰ | در دیار بکر B. در بار کیری |
| ۴۲۰ | ۱۲ | شحنان B. C. E. شحنه مان |
| — | ۱۴ | از جماعت قوالیسی مردم B. C. از مردم چقور شب چقور |
| ۴۳۴ | ۴ | ویضی اسپر B. C. E. و سکر بیک ولد او با بعضی اسپر |
| ۴۳۵ | ۱ | در موضع كوك میدان بدلیس B. C. E. در خیمه و خرگاه |
| ۴۳۷ | ۶ | ویر جنب مسجد جامع B. C. E. و در جنب مسجد جامع شرفیه |
| — | ۸ | B. C. E. بعضی اوقاتی بجهت حافظان جزء خوان وبعضی اوقاتی پیدا کرده دو نفر حافظ جزء خوان |
| ۴۴۰ | ۲ | با وجود آنکه شانزده درجه از درجات تحویل میزان |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | و با وجود آنکه هجلا درجه از دو جانب B. گذشته بود و با وجود آنکه C. E. تحویل میزان نگذشته بود که هنوز هجلا درجه از درجات تحویل میزان نگذشته بود که |
| ۴۴۱ | ۴ | از طایفه بایکی که B. C. E. شخصی که |
| ۴۴۲ | ۱۷ | بطرفی آمد B. C. E. بجانب دیار بکر |
| — | ۱۸ | و کریح C. و کریح و بوغناد B. و بوغناد و کریح چهار ناحیه و بوغناد |

در جلد ثانی

| | | |
|---|----|--|
| ۵ | ۱۹ | سنه ست و الفست C. E. سنه خمس و الفست |
| ۶ | ۱۲ | الب قبا بن قزل بوغا بن بای تیمور بن قتلغ بن طوغان بن قسون بن شافور بن بلغای بن بایسنقر B. بن توقتمور بن بایسوق بن حدوز بن باقی آقا الب قبا بن قزل بوغا بن بای تیمور بن قوتلغ بن طفال بن قسون بن شافوز بن بلغای بن بانسقر C. بن توقتیمو بن باسوق بن حدوز بن باقی آقا |

| صفحات | سطور | |
|-------|--------|--|
| | | الب قبا بن قزل بوزا بن بسای تیسور بن E. قورتلغ بن طغان بن قسون بن شافور بن بلغای بن بایسنقر بن قوقتمور بن یاسوق بن حمدور بن باقی آغا |
| ۷ | ۶ | این رباعی E. این رباعی خیام در دهان کردن ساخت خام کردن ساخت |
| ۸ | ۳ | قبا الب E. قبا الب |
| — | ۴ | باغان B. E. ماغان |
| — | ۱۱ | عربستان E. البستان |
| — | ۱۰ | کون طوندی C. E. کون دوغدی |
| ۹ | ۵ | باجک وطولانجی E. باجک طومانج طاغی را طاغی را |
| — | ۷ | بوزقلو E. بوزقلو |
| — | ۹ | بوره کیر وقسون وورثق وقره عبسی واوزار وکوندوز ۱ بوره کیر ۲ قسون ۳ واثق ۴ قره عبسی B. وقوش تمور بوره کیر وقسون وواثق E. ۵ اوزاد ۶ کوندوز ۷ قوشمور قره عبسی واوزار وکوتروز وقوشتمور |
| — | ۱۱, ۱۷ | بوره کیر B. C. E. بوره کیر |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۹ | ۱۴ | آوز و طرسوسی E. ادنه و طرسوس و سبیس و مسبیس را وسیس و بنیس را |
| ۱۰ | ۹ | صاروفی را E. صاروبتی را |
| ۱۱ | ۶ | خطه بندیز E. خطه بید C. خطه بیدنیز B. خطه ... نیز |
| — | ۱۱ | این کول B. C. E. اینه کول |
| — | ۱۲ | وقعه آینه کولی وینکی B. C. E. وقلعه ینکی شهر را شهر را |
| ۱۲ | ۵ | تکودر ارغون E. تکودر اغلن (?) |
| — | ۱۷ | بستکتور B. بستکتور |
| ۱۳ | ۵ | صدر الدین محمد B. C. E. صدر الدین احد |
| ۱۵ | ۱۲ | ایرنجی دورنجی B. ایرنجی دورجی |
| ۱۶ | ۱۵ | غدار را E. قدار (?) را |
| ۱۸ | ۴ | صدر الدین محمد C. E. صدر الدین احد |
| — | ۷ | حسام الدین بن لاجین B. C. E. حسام الدین لاجین |
| — | ۸ | ملك اشرف بن B. C. E. ملك اشرف صلاح الدین سلام الدین |
| — | ۱۵ | پنجاه E. پنج |
| ۱۹ | ۲ | لاچین بن حسام الدین B. C. E. لاجین حسام الدین |

| صفحات | سطور | |
|-------|--------|---|
| ۲۱ | ۱۵ | قشکلدره B. فشکلدره (?) |
| — | ۱۸ | ویکماه E. وهفت ماه |
| ۲۲ | ۱۰ | قور B. C. E. فنقور |
| ۲۳ | ۱۳ | قلعه قرصی E. قلعه ... |
| ۲۵ | ۸ | اویناش مصاری وقلعه ... واینه کولی وقلعه اطرنوس اویناش مصاری وقلعه ... وعیان کولی وقلعه C. اوساش مصاری وقلعه القبولی E. اطرنوس قره کس را وعیان کولی وقلعه اطرنوس قره دکن را |
| — | ۱۹, ۱۷ | میسور C. E. میسور |
| ۲۶ | ۲, ۳ | میسور C. E. میسور |
| — | ۱۰ | E. om. آثاری غانده — فی سنه ست عشر وسبعابیه |
| ۲۷ | ۷ | نهر عراق E. ابهر عراق |
| ۲۸ | ۲ | وندی E. دولندی |
| ۳۳ | ۱۸ | الانجی C. E. الایجی |
| ۳۶ | ۵ | E. om. وامیر محمد بیک |
| — | ۱۴ | E. بالی کسری |
| ۳۸ | ۱۴ | E. بولقتلغ |
| ۴۱ | ۷ | E. وال آباد |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۴۱ | ۱۰ | ساقی بیک E. (partout) ساتی بیک |
| ۴۴ | ۱, ۳ | خوری E. جوزی |
| ۴۹ | ۹ | ماجی E. باخی B. پاخی |
| ۵۰ | ۶ | مانلو C. E. add. مانلو B. add. وامرا |
| — | ۹ | قلعه ابایشه و قلعه B. E. و قلعه اباسته اوركلك (?) اوركلك |
| — | ۱۰ | قلعه روكدرا C. E. و قلعه ... |
| ۵۱ | ۶ | دول B. C. E. add. برسراه |
| ۵۲ | ۷ | درین سال B. add. فی سنه تسع وخمسین وسبعایه در زمان اورخان امور بیک بن ابدین بیک والی ابدین ایلی در کشتیها نشسته بطرف روم ایلی عبور کرده غزا و جهاد کرده مال و غنیمت بسیار بدست غازیان مجاهد در آمد زررا در میانه خود بکلاه نم ماجی بکناشی قست نمودند آخر کلاه را تبسنا طلادوز کرده اوسکوف نام کردند و اوسکوفی طلادوز از آن روز پیدا شد |
| ۵۳ | ۱۳ | بطورس E. بطوربنس (?) |
| — | — | در سر قلعه ... جنگ عظیم واقع شده قلعه را خراب |

صفحات

سطور

کردانید و قلعه برغوز را که در ساحل رود خانهٔ مریج
 و قلعه را خراب B. C. E. واقع شده مسخر کردانید
 نموده بر سر قلعه مسینه (om. مسینه C. E.) رفته
 در آنجا (مستغنیه C. add.) جنگ عظیم واقع شده
 حاجی البکی را مامور کردانید که قلعهٔ برغوز را هم
 که در ساحل رود خانهٔ مرویج واقع شده مسخر
 کردانید

| | | |
|----|-------|---|
| ۵۵ | ۱۴ | از پنج یکی را گرفته بطوایف B. C. E. add. می‌گرفتند اترک می‌سپردند که زبان ترکی بساد گرفته بعد از آن آورده |
| ۵۹ | ۶ | بحل E. ایجل (?) |
| ۶۱ | ۴, ۱۱ | مبارکشاه دولی C.E. مبارکشاه والی |
| ۶۸ | ۹ | وسیب سردار کفرانرا B. C. E. و سردار کفران را |
| ۷۰ | ۱۰ | و بوزلو B. C. E. add. و قلعهٔ طرقلو |
| ۷۲ | ۱۷ | وتلو خان C. E. و ملو خان |
| ۷۴ | ۸ | چهارم C. چهاردهم |
| ۷۸ | ۱۶ | بعد از يك دوروز E. بعد از يك روز |
| — | ۱۹ | قلعه مطرانی و براوادی B. قلعهٔ مطرفی و پروادی را |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | قلعه مطرنی و مرادادی C. و کوپر بلو و اوچمه بولی را |
| | | قلعه مطرقی و مرادادی ذکر E. و پریلو اچمه بولی را |
| | | پرسلو اوچمه لولی را |
| ۸۱ | ۱۷ | سامعی E. ایساچی |
| ۸۵ | ۴ | کسری B. E. بالی کسری |
| ۸۶ | ۲ | باجه اوه سی عبور کرد B. C. عبور کرد |
| ۸۷ | ۴, ۷ | دیرالفوا E. دیرالفوا (?) |
| ۸۹ | ۱۶ | قلعه جانیک و قلعه B. E. و قلعه جانیک و قلعه سلانیک و قلعه جانیک C. ایلتنه و قلعه سلانیک و قلعه قارتپه و قلعه آینه و قلعه سلانیک و قلعه فارینه |
| ۹۹ | ۱ | Dans le manuscrit B. فی سنه خمس و اربعین و ثمانمابه les événements de cette année sont rangés sous l'année suivante, et ceux de l'année 846 sous l'année 845. |
| — | ۸ | قباد بیك E. ... بیك |
| ۱۰۷ | ۸ | بقاین B. E. بهرات |
| — | ۱۶ | ویکماه و بیست روز B. C. E. و چهل و پنج روز |
| — | ۱۷ | روز چهارشنبه که پنجاه و یکم روز B. روز سه شنبه که |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | روز چهارشنبه پنجاه C. E. ایام محاصره بود در ویکم روز که |
| ۱۰۸ | ۹ | C. E. وقلعه بغدادوس وقلعه ابنوز وقلعه سوری حصار وقلعه بغدادون وقلعه پرغوز وقلعه مسول (خیول E.) |
| — | ۱۰ | C. نوه رابرده وقلعه برغور وقلعه مسول B. نوا برده را نوه برده وقلعه سوری حصار وقلعه اینوبر را E. |
| ۱۱۳ | ۱۳ | ایرمان C. ایرمان B. E. ارمناک |
| ۱۱۴ | ۱۲ | من اعمال جبججور B. C. E. add. موضع ابثور |
| ۱۱۸ | ۱۵ | کورکره E. کورکره |
| ۱۲۰ | ۵ | وینصرك الله نصرًا عزیزا B. C. add. عودت فرمود این فتح واقع شده بقول قاضی احمد غفاری قزوینی و بروایت مورخان روم در تاریخ سنه سبع و سبعین و ثمانمیه اتفاق افتاد بروایتی اغورلو وبقول بعضی زینل نام پسر اوزون حسن در آن معارك بقتل رسید |
| ۱۲۱ | ۱۶ | بشك E. بشيك C. تشبیک B. باش بیک |
| ۱۲۲ | ۱ | بشنك E. بشك C. تشبیک B. باش بیک |
| — | ۷ | نظم خان محمد شهنشه غازی * B. add. نشست ابن سلطان مراد غازی خان * هشتصد و سی و سه |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | چو شد تاریخ * خیمه زد از عدم بملک جهان * |
| | | هشتمد و پنج و پنجه از هجرت * شاه شد بر فراز |
| | | تخت جهان * کرد قسطنطنیه را چون فتح * بت |
| | | کفار را شکست آسان * هشتمد و شش گذشته |
| | | باهشتاد * شد روان سوی روضه رضوان * |
| ۱۲۶ | ۲ | ابو اسحاق بن لق B. E. ابو اسحاق لق شمس الدین شمس الدین |
| ۱۲۷ | ۲ | مصالح الدین B. C. E. محیی الدین |
| ۱۲۸ | ۱۳ | میر سلطان E. بایبه سلطان |
| — | — | فرق E. قزق C. فرق |
| ۱۳۲ | ۶ | ایلی E. ایلنی B. ابنی |
| ۱۳۴ | ۱۴ | منجوان E. C. مبخان B. ارجوان |
| ۱۳۷ | ۶ | حلبان بیک E. C. جلیان بیک B. جلبان بیک |
| ۱۳۹ | ۱۲ | پانزدهم E. یازدهم |
| ۱۴۴ | ۹ | بایزک E. C. بایرک B. بازیک |
| — | ۱۷ | عزبه E. C. عزیه B. بادیه |
| ۱۴۵ | ۲ | خورانی E. C. خوزانی |
| ۱۴۶ | ۱ | خوارانی E. C. خوزانی |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۴۶ | ۱۵ | انسی B. C. E. add. نور الله |
| ۱۴۷ | ۱۵ | باخیان C. E. ناختمان |
| ۱۴۹ | ۱۳ | روز افروز B. C. E. روز افزون |
| ۱۵۴ | ۲ | کودر B. C. E. کدوس |
| ۱۵۷ | ۷ | نرشیز B. شیرشتر |
| ۱۵۸ | ۱۷ | بتکجی C. بتکجی |
| ۱۶۰ | ۱۳ | ابن خرقوش B. ابن خرقوش و ابن حنش و ابن سعد ابن خرقوش و ابن C. E. و ابن جیش و ابن سعید جیش و ابن سعید |
| — | ۱۷ | قلعه صغه E. قلعه صغر |
| ۱۶۱ | ۵ | برمدانیه C. E. بریدانیه |
| ۱۶۵ | ۱۶ | قلعهٔ بکوردلن و قلعه زمین و قلعه اسلانقمن و قلعه کرپنک قلعه نکوردلق و قلعه C. و قلعه ایلوق و قلعه ایرشوه زمین و قلعه اسلایقی و قلعه کرپنک و قلعه ایلی و قلعه قلعه نکوردلق و قلعه زمین و قلعه اسلایقی E. ایرشوه و قلعه کونیک و قلعه اینی و قلعه شور |
| ۱۶۷ | ۴ | کشف شرفیه مصر B. C. E. کشف شرقیه مصر جانم نام حاتم نام |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۱۹۸ | ۱۱ | شهاب آباد C. E. شهاباد |
| ۱۷۱ | ۸ | سکسجوك C. E. سكسجوك B. سكسجوك |
| ۱۷۲ | ۸ | بادبخان سلطان C. E. بادنجان سلطان |
| ۱۷۵ | ۹ | ويا مادرش در ملازمت شاهی بود از اولاد ذکور ويا مادرش که دایه شاهی بود B. C. E. کلایی لو در اردوی همایون می بود |
| ۱۷۷ | ۱۷ | وشط دونه B. C. E. وشط عظیم دورویه |
| ۱۷۹ | ۱۴ | سلیمان پاشا و یعقوب پاشا امرا B. add. و دیار بکر و حکام کردستان |
| ۱۸۰ | ۲ | کونیک E. کوسک |
| — | ۴ | قلعه قابولنه و قلعه پاپوزچه و قلعه پیلوار و قلعه برزنجه و قلعه ارشاک و قلعه بلشکرد و قلعه نشاروار و قلعه قلعه قوبین و قلعه B. C. E. شتلوش و قلعه قپورناق بابوزجه و قلعه سکوار و قلعه برزنجه و قلعه دراقان و قلعه بلشکرد و قلعه مختوار و قلعه شوربیل (om. و قلعه شوربیل E.) و قلعه پیودباق |
| ۱۸۲ | ۱۷ | باغلامان C. E. باوغلان |
| ۱۸۶ | ۶ | قیاسا E. قیابا |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۱۸۶ | ۱۸ | کیان دره E. دره کیسان |
| — | ۱۹ | بقسفون قران B. C. E. بقشون قران |
| ۱۸۸ | ۵ | شبی اورا بطریق عادت در درون سرای عامره سلیمانی که در سایر روزها شب همه شب شرب خمر کرده در سرای پادشاهی در جامه خواب خاصه سلطانی استراحت میکرد نگاه داشتند سلطان غازی باتفاق بوستانجی باشی بسر وقت او در غفلت رسیده اورا بقتل آوردند وجسد اورا در باغچه پنهان کرده کسی شبی که در درون سرای B. C. E. برو مطلع نشد عامره سلیمانی بعادت معهود که شب همه شب با سلطان سلیمان مکان شراب خورده مست در جامه خواب سلطانی خفته بود در دست بوستانجی باشی حسب الاشاره سلطانی بقتل رسید |
| ۱۸۹ | ۵ | بچنگ بند E. بچبکه بند |
| ۱۹۴ | ۲ | دشوه E. پشته |
| ۱۹۵ | ۶ | قلعه قوبان B. C. E. add. قلعه سازوا |
| ۱۹۶ | ۳ | در دست القاس میرزا B. C. E. add. با برادران |
| ۲۰۰ | ۱ | بدلیس بصعوبت غام B. E. add. از دربند |

| صفحات | سطور | |
|-------|--------|--|
| ۲۰۲ | ۴ | بیکه بیک B. سرخاب بیک |
| — | ۱۲ | و بدیع الزمان میرزا E. add. بهرام میرزا |
| ۲۰۳ | ۴ | شد وفي الواقع E. add. بسلیمانیه |
| — | ۱۱, ۱۲ | نوسانجه B. C. E. لوسانجه |
| — | ۱۷ | مادمارق E. باو بارق نام حصار B. C. باصولق حصار نام حصار |
| ۲۰۴ | ۵ | حربه E. خرید B. C. خریده |
| — | ۱۳ | راضی را E. وارمنی را B. رازی را |
| ۲۱۴ | ۹ | که در آنجا قشلاق نموده رعایت یافته در اول بهار از اطراف وجوانب بزیر رایت سلطان بایزید مجتمع که رعایت نموده قشلاق نمایند B. C. E. کردند و در اول بهار امرا و اعیان سلطان بایزید از اطراف واکنای مملکت در قزوین مجتمع گشته |
| ۲۱۵ | ۱۱ | با فرزندان کرامی و اعیان نامی در درون دیوان خانه B. C. E. باعزاز و احترام در آورده همان ساعت با فرزندان حاضر کردند بعد از تقدیم مراسم مهمانداری سلطان بایزید را با سلطان اورخان |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | وسلطان محمد وسلطان عبد الله وسلطان محمود اولاد او در درون دیوان خانه |
| ۲۱۷ | ۸ | سه هزار پوستین سمور B. C. سی هزار پوستین سمور بود بود یحتمل که سی هزار دانه که ششصد بدن پوستین بوده گانج سهو کرده باشد |
| ۲۱۸ | ۴ | قورچی باشی که سنش از صد متجاوز بود ویادگار قورچی باشی افشار B. C. E. محمد ترکمان ترخان که سنش از نود تجاوز کرده بود ویادگار محمد بیگ ترخان موصولو |
| ۲۲۳ | ۳ | قطب الدین نونی را B. C. E. قطب الدین را |
| — | ۶ | چون برادرانش بر مواعید پادشاهی مطلع کشتند مصطفی بیگ واهد بیگ ومسیب بیگ وشرف الدین B. C. E. بیگ ولد اوپس سلطان وامثال او چند دیگر چون برین مواعید برادرانش مصطفی واهد بیگ ومسیب بیگ وسایر برادران وبنی عمانش شرف الدین ولد اوپس سلطان وامثال او چند دیگر مطلع کشتند |
| ۲۲۴ | ۱۸ | بواسطه شدت مرض B. C. E. add. نشسته بود |

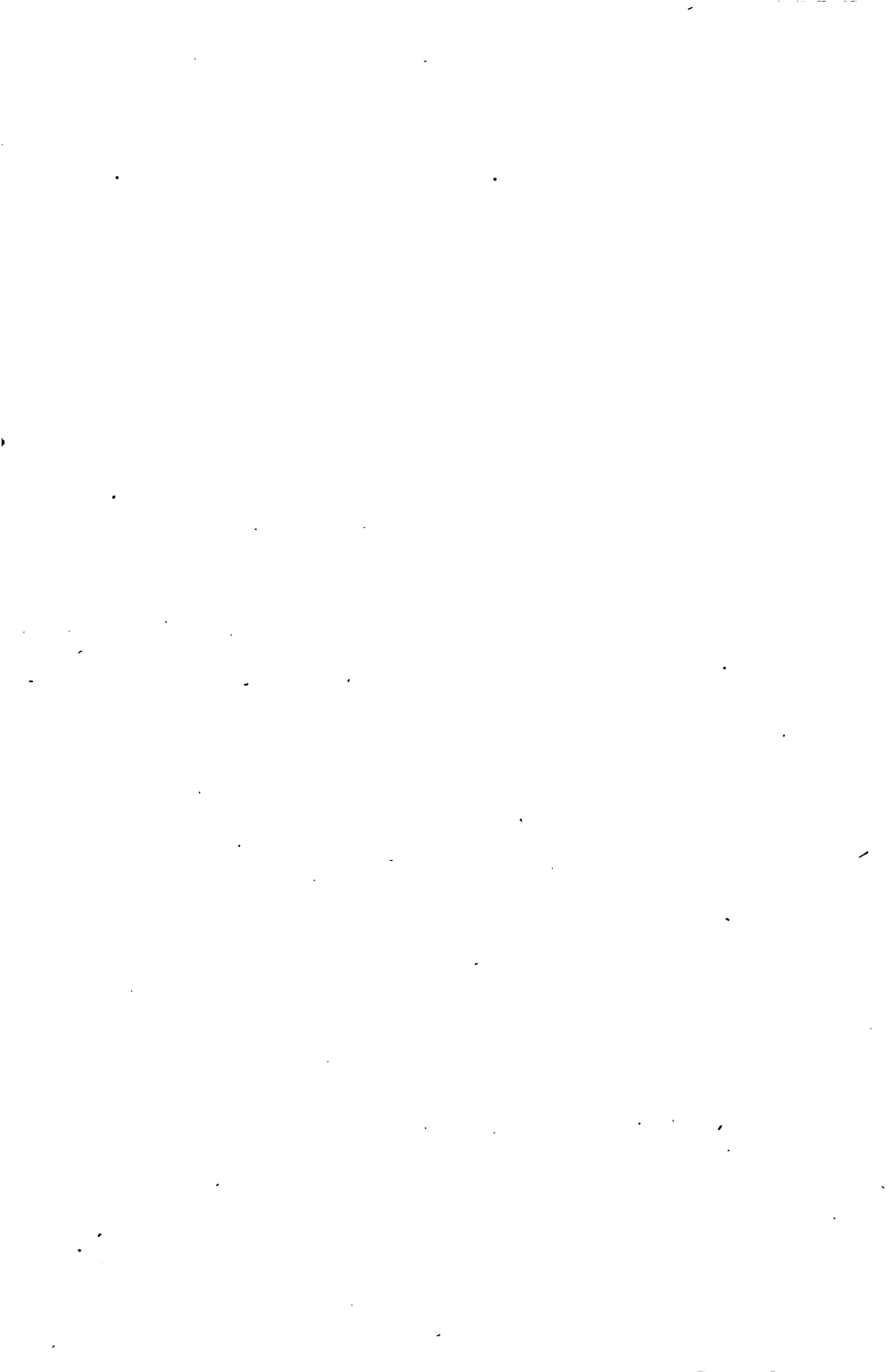
| صفحات | سطور | |
|--------------|-----------|--|
| ۲۲۸ - ۲۳۲ | ۸-۱۴ | C. E. om. پرویز چلبی — اما مدت میان |
| ۲۳۰ | ۱ | وهشتمند B. ونهصد |
| — | ۶ | ودو باب هام سوی B. ودو باب هامات محلات واکابر هامات اکابر |
| — | ۷ | خیمه وچهار هزار ونهصد وچهل وهفت خیمه B. چشمه |
| ۲۳۵ | ۹, ۱۰, ۱۲ | کوجغان E. کوجسغان |
| ۲۳۶ | ۷ | الچک E. ایچک |
| ۲۳۸ | ۵ | ترکور B. اشکور |
| — | ۹ | بشق ونواختن عود B. در مشق عود |
| ۲۳۹ | ۹ | ورفا چون بشام شریف B. C. E. add. ومعصوم بیك رسیدند بعرض پادشاه زمان سلطان سلیم خان رسانیدند که معصوم بیك |
| ۲۴۰ | ۱۴ | الچک E. ایچک |
| — | ۱۸ | چبکه بند C. E. جبکه بند |
| ۲۴۳ | ۹ | هزار B. سه هزار |
| ۲۴۴ | ۳ | قبل از تسخیر کیلان وکرفتاری خان احمد اسکندر بیك افشار که جهت تحصیل تقبل کجو بنزد ملك جهانگیر رفته بود ملك در ادای مال تقبل تکاهل |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| | | B. ورزیده اسکندر بیک لعبی ساخته اورا گرفته ملك سلطان محمد پسر خال خان اهد والی کیلان بود و قبل از کیلان و گرفتاری او ملك جهانگیر پدر اورا اسکندر بیک افشار که جهت تحصیل مال تقبل کجو بدانجا رفته بود گرفته |
| ۲۴۴ | ۱۹ | باز نرلان تولك است C. E. باز نرلان تولك |
| ۲۵۵ | ۱۱ | وبعد از مدت دو ماه اورا بقزوین B. بقزوین آمده بعد از دو ماه بقزوین آمده C. E. آورده |
| ۲۵۶ | ۴ | جاری B. جابری |
| — | ۱۹ | وسلماس C. E. add. حاکم خوی |
| ۲۶۰ | ۳ | وعبد الرحمن بیک را B. add. عادل کرای خان را |
| ۲۶۴ | ۱ | سه هزار E. سی هزار |
| — | ۶ | و پرنده مثل قاز و کلنک B. و پرنده مثل جثه هر جانور و پرنده مانند جثه قاز و کلنک C. E. بود از قند و جانور |
| ۲۶۵ | ۲ | پازده B. پانزده |
| — | ۱۳ | ارض روم و محمد پاشای خادم B. add. میرمیران میرمیران |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| ۲۶۵ | ۱۷ | زیاده از دو. B. قریب بدو |
| ۲۶۶ | ۵ | محمد پاشای سردار را با محمد پاشای دیگر خادم میرمیران هر دو محمد پاشا را B. دیار بکر را |
| ۲۷۰ | ۷ | قشلاق در آنجا نموده B. add. معاودت نمودند |
| ۲۷۲ | ۹ | ترکمان B. موصولو |
| — | ۱۹ | بشاشی رفته عثمان پاشا B. add. بر سر عثمان پاشا بشاشی رفته عثمان پاشا C. E. نیز |
| ۲۷۳ | ۲ | حیدر پاشای خادم را B. C. E. حیدر پاشا را |
| — | ۱۹ | قبیح اوغلی B. فیج اوغلی |
| ۲۷۴ | ۶ | ادم نیل E. اوزم نیل |
| ۲۷۶ | ۶ | زیاده از یک ماه B. یک ماه و چهل روز |
| — | ۱۰ | سعد آباد C. سعید آباد |
| ۲۷۷ | ۱۴ | طسوج B. طسو |
| ۲۷۸ | ۱۲ | سه منزل بولایت الباق B. دوروز بالباق |
| ۲۸۱ | ۲ | در میدان سرورجو B. در سر میدان ورجو |
| ۲۸۵ | ۱۹ | غلواز E. علوار |
| ۲۸۶ | ۲ | سلطان حسین B. add. مدرسه مبرز |
| ۲۸۷ | ۱ | از عراق اگر سلطنت باو قرار میکرفت در عرض |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|---|
| | | بعد سه سال B. سه سال بامداد او کسی نمی آید از آنکه سلطنت باو قرار میگرفت فرصت آن میشد که کس بامداد و معاونت او فرستد |
| ۲۸۷ | ۸ | محمدی ولد صارو سولاغ B. محمدی صارو سولاغ |
| ۲۹۱ | ۱۹ | ونراکات را B. C. E. add. وایکرمی درت را |
| ۲۹۴ | ۹ | ودر کرد محلات C. E. add. بدرون شهر آوردند قزوین کردندند |
| ۲۹۵ | ۲ | حاکم اردبیل C. E. add. حاکم اردبیل B. استاجلو |
| ۲۹۷ | ۱۰ | آستارارا B. از آستارا بیرون آمد متوجه بغداد شدند خالی گذاشته بانفاق عزم زیارت عتبات علیه کرده روانه دار السلام بغداد شدند |
| ۲۹۸ | ۷ | مجر B. E. add. کافران |
| ۳۰۰ | ۱۹ | ومصر وشام وجزایر مغرب B. C. E. add. وبعن |
| — | ۱۸ | وماکو در بند که بد مور قپو B. که در بند دمور قپو است اشتهار دارد |
| ۳۰۱ | ۱۸ | بسعی وزرا بجهت نظام B. E. add. در همان روز وانتظام عالم |
| ۳۰۲ | ۲ | چهل C. E. چهل و دو |

| صفحات | سطور | |
|-------|------|--|
| ۳۰۲ | ۱۲ | هرچند در استخلاص خود B. آخر پادشاه اورا گرفته سعی نمود فایده بر آن مترتب نشد آخر الامر سلطان معدلت آیین بستانجی باشی را فرستاده اورا در درون خانه خود گرفته اولاً در بدی قله |
| — | ۱۴ | B. اورا نیز از وزارت و سرداری معزول گردانیده بمال قره نام محل آمده در آنجا وفات یافت پادشاه اورا نیز معزول گردانیده منصب وزارت بابراهیم بیبال قره نام محل C. E. پشای بوسنوی مقرر کرد آمده در آنجا جان بجهان آفرین تسلیم کرد و هم درین سال منصب وزارت عظمی بابراهیم پشای بوسنوی مقرر شد |
| — | ۱۷ | وزمام مهمام وزارت در کف کفایت ابراهیم پشای B. om. وزیر نهاده |



time au savant professeur dont les travaux jouissent d'une réputation méritée, avec d'autant plus de plaisir, qu'il me tient au coeur de prouver par-là que je n'ai jamais eu l'intention de me mettre en travers de ses travaux, ni de lui disputer le droit de priorité à l'égard de la traduction de l'Histoire des Kourdes.

C'est donc de la part de M. Charmoy, et non plus de la mienne, que le public savant doit s'attendre à recevoir, sous peu de temps, une traduction du Scheref-Nameh, accompagnée de notes et d'éclaircissements.

Je préviens les lecteurs que l'Index alphabétique pour les deux volumes est sous presse et formera, à cause de son étendue, une livraison à part. Je placerai à la suite de l'Index une liste des fautes d'impression de quelque importance, qui auraient pu se glisser dans mon édition du texte.

St.-Pétersbourg. Décembre 1861.

V. Véliaminof-Zernof,

d'agir de la sorte, que le manuscrit qui m'a servi pour l'impression a été revu et corrigé par l'auteur lui-même (Préf. du t. I, p. 16 et 20). Je ne me suis départi de la règle générale que pour les noms propres des personnes et des lieux, dont j'ai indiqué soigneusement toutes les lectures différentes, même quand elles me paraissaient fautives.

Avant de terminer, je me crois obligé de prévenir le public du changement qui est survenu dans l'intention que j'avais, de publier une traduction française du Scheref-Nameh, et d'y joindre des notes et éclaircissements philologiques, historiques et géographiques.

Quelque temps après la publication du tome I, j'ai reçu une communication de la part de M. Charmoy, ci-devant professeur à l'Institut asiatique de St.-Pétersbourg, et membre de notre Académie. Il me faisait part qu'il avait depuis longtemps préparé une traduction du Scheref-Nameh, enrichie de notes, et me priait de lui céder l'honneur de la publier sous les auspices de l'Académie des sciences de St.-Pétersbourg.

Dans ma préface du t. I, p. 14, j'ai consigné tout ce qui concerne M. Charmoy, par rapport au Scheref-Nameh, l'intention qu'il avait eue, de publier et de traduire cet ouvrage, et les raisons qui l'ont empêché depuis 1829 de livrer son travail au public. Persuadé qu'il avait, depuis de longues années, renoncé complètement à son projet, j'avais résolu, à mon entrée à l'Académie des sciences, en 1859, d'entreprendre la publication de l'Histoire des Kourdes. Ayant reçu l'avis de M. Charmoy, je pris sur-le-champ le parti de me désister de ma traduction, quoique déjà fort avancée. J'offre cette marque publique d'es-

از فصل ششم تا فصل دهم رفته است نه این حقیر سهو کرده است : او نیز در نسخه که بر سر او نوشته همچنان دید دیگر نسخه نبود که اصح بکند. «Les chapitres depuis le 6^e jusqu'au 10^e manquent; ce n'est pas moi qui me suis trompé; je l'ai trouvé ainsi dans le manuscrit qui m'a servi d'original, et je n'ai pas eu d'autre manuscrit entre les mains, pour pouvoir remplir cette lacune.» Une telle remarque de la part du copiste ne laisse pas douter que le manuscrit d'après lequel a été faite, en l'an 1672, la copie appartenant à la Bibliothèque impériale de Paris, n'offrit la même lacune que celui de M. Schefer, et que tous les exemplaires du Scheref-Nameh qui ont été décrits ou connus. Cette circonstance, toute simple qu'elle est, me confirme dans l'idée que j'ai énoncée déjà dans la Préface du t. I (p. 19), que Scheref-Khan n'a peut-être jamais composé les chapitres qui manquent.

Le système que j'ai suivi en publiant les variantes peut être expliqué en peu de mots. J'ai indiqué avec soin toutes les différentes leçons qui présentaient un sens autre que celui du texte imprimé, tous les endroits, tant soit peu considérables, omis dans les manuscrits *B*, *C*, *D*, *E*, et enfin toutes les additions, sans exception, que j'ai trouvées dans les quatre manuscrits collationnés par moi. Je n'ai fait aucune attention aux simples changements ou déplacements de mots : un pareil travail, tout en exigeant un grand sacrifice de temps, formerait un volume énorme, grâce à la mauvaise habitude qu'ont généralement les orientaux, en copiant les livres, de changer et de déplacer les mots suivant leur fantaisie, et en fin de compte ne serait d'aucune utilité. Je me suis cru d'autant plus en droit

امين بحرمة سيد المرسلين صلوات الله عليه وعلى آله اجمعين. «La copie de ce livre a été terminée, avec l'aide de Dieu le distributeur des grâces, par le plus faible de ses serviteurs, Yasin, fils de Moulla-Ismaïl, le khatib, le 1^{er} du mois auguste de schaaban de l'année 1083. O Dieu, remets-nous nos péchés, à nous, à nos parents, à tous ceux qui se souviennent de nous avec bienveillance et à tous les vrais croyants. Amen, en considération du prince des envoyés, que Dieu le bénisse lui et toute sa famille!»

Le temps m'ayant manqué pour collationner entièrement le manuscrit de Paris avec le texte imprimé, je n'ai pu en tirer toutes les notes nécessaires pour la publication des variantes. Le manuscrit de Paris se rapproche plutôt du manuscrit *B.*, mais il est loin d'être correct; il semblerait même que le copiste n'était pas grand connaisseur de la langue persane, vu le nombre assez considérable de fautes et de simples mots défigurés. Toutefois ce manuscrit est bon à consulter, et c'est lui qui a servi aux recherches savantes de M. E. Quatremère (v. Préf. du t. I, p. 14) et de M. Deffrémery (Recherches sur quatre princes d'Hamadan, et Fragments de géographes et d'historiens arabes et persans inédits; Journal Asiatique, 4^e série, t. IX, 1847, p. 179 et t. XIII, 1849, p. 493).

Il est à remarquer que ni le manuscrit de M. Schefer, ni celui de la Bibliothèque impériale de Paris, ne remplissent la grande lacune du Scheref-Nameh, nommément les chapitres qui auraient dû traiter de l'histoire des gouverneurs de Zerza, d'As-touni, de Tasenî et de Terza (Préf. du t. I, p. 19). Le copiste du manuscrit de Paris ajoute même, à l'endroit où auraient dû se trouver les chapitres en question, ces quelques mots sur la

fin, par un certain Mouhammed-Yousouf, à Constantinople, sous le règne du sultan Abd-oul-Medjid, le 6 du mois de zilhidjé (l'année n'est pas indiquée). Voici le texte même de cette note : در عهد شاه جهان سلطان عبد المجيد خان دام ملكه در آستانه : عليه استانبول باهتمام كثير التفسير المحتاج الى رحمة الله الملك القدير محمد يوسف وصول اتمام پذيرفت في ششم شهر ذى الحجه والسلام. On peut facilement se faire une idée juste de la valeur de cet exemplaire en jetant un coup-d'oeil sur les variantes. Le manuscrit de M. Schefer est généralement correct et se rapproche le plus du manuscrit C, à l'exception de la Préface, qui, dans le manuscrit C, est tout-à-fait différente de celle qu'on lit habituellement à la tête du Scheref-Nameh (v. les Variantes, p. 2—5). La notice séparée sur les émirs de Kelbaghi (v. Préf. du t. I, p. 20), qu'on lit dans le manuscrit C (Variantes, p. 36—45*) ne se trouve pas non plus dans l'exemplaire de M. Schefer.

Pendant mon séjour à Paris, durant l'été de l'année 1860, j'ai eu l'occasion de voir le manuscrit du Scheref-Nameh de la Bibliothèque impériale, fonds Ducaurroy (Préf. du t. I, p. 22), daté de l'année 1083 = 1672, ainsi qu'on le voit par la note placée à la fin, et qui est conçue dans les termes suivants : تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب على يد اضعف العباد يس ابن ملا اسمعيل الخطيب في شهر شعبان المعظم وفي يوم الاحد سنة ثلث وثمانين والى اللهم اغفر لنا ولوالدينا ولن ذكرنا بالخير ولكافة المسلمين اجمعين

*) La notice est malheureusement pleine de lacunes. La date 1092 de l'hégire = 1681 de J.-C. (Variantes, p. 45) a été bien sûrement ajoutée après coup, car le récit s'arrête comme dans tout le reste de l'ouvrage à l'année 1005 de l'hégire. Il se peut bien faire que l'année 1092 = 1681 soit la date de la copie du manuscrit C.

réputation bien fondée et bien méritée. Dans les parties faibles même de l'Appendice, comme dans celles de l'histoire de la Turquie, on rencontre des indications utiles, et dont on pourrait profiter à l'occasion. Je m'appuierai à cet égard sur l'autorité de M. Et. Quatremère, qui a cité des passages de l'Appendice dans sa notice sur le *مسالك الابصار في ممالك الامصار* (Not. et extraits, t. XIII).

Le système que j'ai suivi pour la publication de l'Appendice du Scheref-Nameh est le même que celui dont j'ai fait usage pour le tome I de l'Histoire des Kourdes, et qui y est expliqué dans la Préface, p. 20—22. La lacune du manuscrit de la Bibliothèque Impériale de St.-Pétersbourg (tome II, texte, p. 288—291) a été également rempli d'après le manuscrit de M. Khanykof.

Les variantes ont été recueillies d'après quatre manuscrits dont trois, celui de M. Khanykof et les deux, N° 576 et N° 576 a, appartenant au Musée asiatique de l'Académie Impériale des sciences de St.-Pétersbourg, ont été décrits par moi dans la Préface du tome I (p. 16—20). Ils sont marqués dans les variantes par les lettres *B*, *C*, *D*. Le quatrième manuscrit, indiqué par la lettre *E*, fait partie de la belle collection de manuscrits orientaux du savant orientaliste M. Schefer, interprète de S. M. l'empereur des Français aux affaires étrangères, qui a eu l'extrême obligeance de le mettre à ma disposition; aussi profité-je de l'occasion qui m'est offerte ici, pour le prier de recevoir publiquement l'expression de ma plus vive gratitude. L'exemplaire de M. Schefer est une copie récente, d'une écriture nette et soignée, exécutée, comme l'indique la note qui se trouve à la

défaut commun à beaucoup d'écrivains orientaux ; il se fie trop à lui-même et tombe parfois dans de graves erreurs, beaucoup plus nombreuses dans l'Appendice que dans le premier volume, où l'auteur traite particulièrement des Kourdes, sujet qui lui est bien plus familier. La partie de l'Appendice qui concerne l'histoire de la Perse est généralement mieux coordonnée que le reste : l'auteur a largement puisé aux sources bien connues de Mirkhond, de Khondémir, d'Abd-our-Rezzak etc., que son séjour prolongé en Perse et l'éducation soignée qu'il avait reçue à la cour du schah lui ont permis d'étudier ; quelquefois même il ne fait que les transcrire. Mais c'est surtout dans la partie qui se rapporte à la dynastie ottomane que Scheref a commis les plus fortes bévues, et qu'il a le plus embrouillé les événements et défigurés les noms propres (on peut consulter là-dessus les (?)*) que j'ai mis dans le texte) ; il faut croire que, devenu sujet turc après coup, il ne s'est jamais, dans sa jeunesse, sérieusement occupé de l'histoire de la Turquie, et ne s'est décidé à retracer les hauts faits des monarques ottomans que pour complaire à son nouveau souverain, le sultan Mouhammed. Malgré les défauts que je viens d'indiquer, l'Appendice du Scheref-Nameh ne manque pas complètement d'intérêt. A la fin, lorsqu'il s'agit d'événements qui se sont passés du temps de l'auteur, il offre parfois, pour l'histoire de la Perse et des pays environnants, des données curieuses qu'on ne trouve ni dans le *احسن التواريخ* d'Iskender-Mounschi, ni dans le *التواريخ* de Hasan-Bek Roumlou, deux écrits jouissant d'une

*) Le (?), placé p. ۴۲, l. 5, après le mot *تفتوی* est de trop.

PRÉFACE.

Je livre au public le second volume du Scheref-Nameh, Histoire des Kourdes, composée par Scheref, prince de Bidlis. Ce second volume contient l'Appendice et les variantes.

Le titre complet de l'Appendice: Histoire des puissants princes de la dynastie ottomane et des souverains de l'Iran et du Touran, qui furent leurs contemporains, en indique suffisamment le contenu. Il est d'un faible intérêt pour les Kourdes, et n'est autre chose qu'un aperçu général de l'histoire de l'Asie, principalement de la Turquie et de la Perse. Cet aperçu est disposé par années, sous forme de tableaux chronologiques, à commencer par l'apparition des Ottomans jusqu'à l'année 1005 = 1596, 7, en laquelle l'ouvrage entier fut terminé.

L'idée primitive de Scheref-Khan, en composant son Appendice, était bonne. Les tableaux chronologiques, en général, sont d'une grande utilité; mais hâtons-nous de le dire, la manière dont l'auteur a accompli sa tâche est loin d'être irréprochable. L'Appendice n'est pas composé avec l'exactitude à laquelle on devrait s'attendre. Sheref-Khan, comme nous l'avons déjà dit dans la Préface du tome I (p. 11), partage un

Imprimé par ordre de l'Académie.

Mars 1862.

C. Vessélofski, Secrétaire perpétuel.

Imprimerie de l'Académie Impériale des Sciences.

SCHEREF-NAMEH
OU
HISTOIRE DES KOURDES,

PAR

SCHEREF, PRINCE DE BIDLIS,

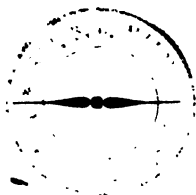
PUBLIÉE POUR LA PREMIÈRE FOIS, TRADUITE ET ANNOTÉE

PAR

V. VÉLIAMINOF-ZERNOF,
MEMBRE DE L'ACADÉMIE IMPÉRIALE DES SCIENCES DE ST.-PÉTERSBOURG.

TOME II.

TEXTE PERSAN. SECONDE PARTIE. — VARIANTES.



ST.-PÉTERSBOURG, 1862.

Commissionnaires de l'Académie Impériale des Sciences:
à St.-Pétersbourg, à Riga, à Leipzig,
MM. Eggers et C^{ie}; M. Samuel Schmidt; M. Léopold Voss.

Prix: 1 Rbl. 50 Kop. arg. = 1 Thlr. 20 Ngr.